



فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی - دوره ۱۶، شماره ۲، بهار ۱۴۰۳
پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی



مروری نظام‌مند بر مطالعات سیاست و بدن در ایران معاصر
محمدسعید ذکائی، مریم امن‌پور

نقش دانشگاه در شکل‌دهی به منش دانشجویان؛
طراحی مدلی برای توسعه نگرش‌های توانمندساز شخصیتی، اجتماعی و اخلاقی
حامد مخبر دزفولی، نادر قلی قورچیان، کامران محمدخانی

نگاشت بین‌رشته‌ای پیکره دانش عاملیت؛ گامی به سوی درک عاملیت کارآفرینانه
زهرا بهروزآذر، قنبر محمدی الیاسی، محمد کیهانی، زهرا آراستی، محمود احمدپور داریانی

تبیینی نظری از «قدرت نرم آموزش عالی» در نظریه‌های روابط بین‌الملل؛ پتانسیل‌ها و کارکردها
حسن جباری‌نصیر

تعامل حقوق و انرژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای
حسن یوسفی، سیدحسین حسینی، سیدمهدی سیدزاده ثانی

زبان‌گویی لباس؛ بازان‌دیشی سازوکارهای زبانی در نظام پوشش با تکیه بر تحلیل ساختی فردینان‌دو سوسور
علیرضا مرادی

علوم انسانی اکولوژیک
اوا دومانسکا؛ ترجمه: عباس احمدوند، شهلا لجم‌اورک رهم‌چری، بهناز کبیباخی





فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی | پیاپی ۶۲، دوره ۱۶، شماره ۲، بهار ۱۴۰۳
امتیاز: ۳/۱۱/۱۴۵۲ - کمیسیون نشریات وزارت عتف
۱۳۸۸/۰۹/۰۳

هیئت تحریریه

حسین ابراهیم‌آبادی، دانشیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ عباس اشرفی، دانشیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبائی؛ اکارت اهلرز، استاد جغرافیا دانشگاه بن؛ مرتضی بحرانی، دانشیار اندیشه سیاسی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ سعید بهشتی، استاد فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی؛ دانشگاه تربیت مدرس؛ هادی خانیکی، استاد علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی؛ داریوش رحمانیان، دانشیار تاریخ دانشگاه تهران؛ محمد روشن، دانشیار حقوق خصوصی، مدرسه عالی شهید مطهری؛ محمدتقی رهنمایی، استاد جغرافیا دانشگاه تهران؛ محمدهادی زاهدی‌وفا، دانشیار اقتصاد دانشگاه امام صادق(ع)؛ احمدحسین شریفی، استاد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ مقصود فراستخواه، استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ مایکل کوک، استاد اسلام‌شناسی دانشگاه پرینستون؛ رضا ماحوزی، دانشیار فلسفه علم مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ فتح‌الله مجتبابی، استاد ادیان و عرفان دانشگاه تهران؛ مهدی محمدزاده، استاد هنر دانشگاه هنر تبریز؛ محمدعلی مظاهری، استاد روانشناسی دانشگاه شهیدبهشتی؛ عباس منوچهری، استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس؛ محمود مهرمحمدی، استاد برنامه‌ریزی درسی، دانشگاه تربیت مدرس؛ حسین میرزایی، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

داوران این شماره

حسین ابراهیم‌آبادی، دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ فیروزه اصغری، دکتری آموزش عالی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ الهام امین‌زاده، استادیار حقوق دانشگاه تهران؛ سلیمان پاک‌سرشت، دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا همدان؛ محمد حسینی مقدم، استادیار آینده‌پژوهی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ حمیدرضا شعیری، دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس؛ رضا غلامی، استادیار علوم سیاسی پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ مقصود فراستخواه، استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی، برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ محمدرضا کلاهی، استادیار جامعه‌شناسی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ مسعود کوثری، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران؛ غلامرضا مدنیان، استادیار حقوق دانشگاه آزاد واحد تهران شمال؛ رضا مهدی، استادیار آموزش عالی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ سیدعبدالامیر نبوی، دانشیار علوم سیاسی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ محمود هرمزی، استادیار روان‌شناسی، گروه روانشناسی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی.

مقالات منتشرشده در فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان آن است و ضرورتاً مورد تأیید پژوهشگاه نیست.

دریافت مقاله صرفاً از طریق سایت (www.isih.ir) امکان‌پذیر است.

پایگاه‌های نمایه‌کننده



نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مومن نژاد (گلستان یکم) شماره ۱۲۴، تلفن: ۲۲۵۷۰۷۱۹

پست الکترونیکی: info@isih.ir / journalsoffice@iscs.ac.ir وب‌گاه: www.isih.ir

قیمت: ۵۰,۰۰۰ ریال

صاحب امتیاز

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول

دکتر سعید غیاثی ندوشن

سردبیر

دکتر حسین ابراهیم‌آبادی

مدیر اجرایی

مهناز شاه‌علی‌زاده

شیوه‌نامه نگارش و شرایط پذیرش مقاله

۱. مقاله، میان‌رشته‌ای و دارای ویژگی‌های پژوهشی باشد و میان‌رشته‌نگی، در چکیده و متن مقاله به‌خوبی تبیین و توضیح داده شود؛
۲. در راستای اولویت‌های پژوهشی فصلنامه باشد و پیش‌تر در نشریه‌های داخلی و خارجی یا مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی چاپ نشده یا به‌طور همزمان برای انتشار به جایی دیگر واگذار نشده باشند؛
۳. نثر مقاله و شیوایی نگارش از جمله معیارهای مهم داوری مقاله است.
۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد که در آن خلاصه‌ای از موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌های مقاله قید شود.
۵. کل مقاله بین ۷ هزار تا ۹ هزار کلمه باشد و دارای نوآوری باشد.
۶. مشخصات نویسندگان به این ترتیب ذکر شود: مرتبه علمی، رشته تحصیلی، گروه، دانشکده، دانشگاه و یا سازمان (پژوهشکده، پژوهشگاه) و پست الکترونیکی آکادمیک.
۷. معادل غیرفارسی اسامی و مفاهیم مهم در پاورقی هر صفحه آورده شود.
۸. ارجاعات درون‌متنی به صورت (نام مؤلف، سال انتشار، شماره صفحه) نگارش شود. برای مثال: (علوی و عبدالله‌زاده، ۲۰۰۳، ۲۵).
۹. تهیه چکیده گسترده به زبان انگلیسی برای مقاله‌های پذیرفته شده ضروری است.
۱۰. مقاله دارای فهرست منابع و مأخذ مستند و کامل و اطلاعات کتاب‌شناختی معتبر باشند و به سبک APA نگارش شود؛ برخی موارد در ذیل آمده است. برای دریافت کامل شیوه‌نامه به سایت مراجعه نمایید.

الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان کتاب (شماره چاپ). محل انتشار: نام انتشارات.	کتاب
آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل‌گفتمان انتقادی (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی _ فرهنگی. Morreale, S. P., Spitzberg, B. H., & Barge, J. K. (2007). Human communication: Motivation, knowledge and skills (2nd ed). Belmont, CA: Thomson Wadsworth.	
الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام نشریه، دوره یا سال (شماره)، صفحه پایان-صفحه آغاز.	مقاله در نشریه
ایمان، محمدتقی (۱۳۸۰). نقد روش‌های کمی و لزوم توجه به روش‌های کیفی در پژوهش رسانه‌ها در ایران. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ۱۶(۲)، ۱۴۷-۱۳۱. Lynch, J. (2006). It's not easy being interdisciplinary. <i>International Journal of Epidemiology</i> , 35, 1119-1122.	
الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. نام و نام‌خانوادگی (ویراستار)، نام اثری که مقاله در آن چاپ شده است. مقاله منتشر شده در عنوان کنفرانس، محل برگزاری (صفحه پایان - صفحه آغاز). محل نشر: نام ناشر.	
جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰). تولید علم ایران. در محمدصادق حسینی (ویراستار)، مجموعه مقالات علم در ایران. مقاله منتشر شده در کنفرانس علوم اجتماعی ایران، تالار قدس (صص ۲۸-۲۵). تهران: انجمن جیحون. Rowling, L. (1993, September). Schools and grief: how does Australia compare to the United States. In Wandarna coowar: Hidden grief. paper presented at the proceedings of the 8th National Conference of the National Association for Loss and Grief (Australia). Yeppoon, Queensland (pp. 196-201). Turrumurra, NSW: National Association for Loss and Grief.	مقاله در کنفرانس
الگوی کلی: نام‌خانوادگی نویسنده، نام (تاریخ). عنوان پایان‌نامه (پایان‌نامه منتشر نشده ...). دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور.	پایان‌نامه
جهانگشای رضایی، مصطفی (۱۳۸۴). طراحی و بکارگیری نرم‌افزار ارزیابی عملکرد واحدهای خودروسازی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران، ایران. Kassover, A. (1987). Treatment of abusive males: Voluntary vs. court-mandated referrals (Unpublished doctoral dissertation). Nova University, Fort Lauderdale, FL.	

۱۰. دریافت مقاله به صورت الکترونیکی و از طریق سایت www.isih.ir می‌باشد.
۱۱. مقاله‌های ارسالی مورد ارزیابی داوران تعیین‌شده از طرف هیئت تحریریه قرار خواهند گرفت و پذیرش نهایی آنها منوط به تأیید هیئت تحریریه است؛
۱۲. مسئولیت مطالب، نظریات و اطلاعات ارائه شده در مقاله‌ها و صحت و سقم آنها برعهده مؤلف یا مؤلفان است.

فهرست مقالات

مروری نظام مند بر مطالعات سیاست و بدن در ایران معاصر
محمدسعید ذکاتی، مریم امن پور / ۵

نقش دانشگاه در شکل دهی به منش دانشجویان؛
طراحی مدلی برای توسعه نگرش های توانمندساز شخصیتی، اجتماعی و اخلاقی
حامد مخبر دزفولی، نادر قلی قورچیان، کامران محمدخانی / ۳۹

نگاشت بین رشته ای پیکره دانش عاملیت؛ گامی به سوی درک عاملیت کارآفرینانه
زهرا بهروزآذر، قنبر محمدی الیاسی، محمد کیهانی، زهرا آراستی، محمود احمدپور داریانی / ۶۹

تبیین نظری از «قدرت نرم آموزش عالی» در نظریه های روابط بین الملل؛ پتانسیل ها
و کارکردها
حسن جباری نصیر / ۱۰۱

تعامل حقوق و انرژی در پرتو مطالعات میان رشته ای
حسن یوسفی، سیدحسین حسینی، سیدمهدی سیدزاده ثانی / ۱۳۳

زبان گونگی لباس؛ بازاندیشی سازوکارهای زبانی در نظام پوشش با تکیه بر تحلیل
ساختی فردینان دو سوسور
علیرضا مرادی / ۱۵۵

علوم انسانی اکولوژیک
اوا دومانسکا؛ ترجمه: عباس احمدوند، شهلا لجم اورک رمه چری، بهناز کبیانی / ۱۸۵



مقاله مروری

مروری نظام‌مند بر مطالعات سیاست و بدن در ایران معاصر

محمدسعید ذکائی^{۱*}، مریم امن‌پور^۲

دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۰؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۱

چکیده

از دوره ناصری تاکنون، بدن همواره محل مناقشات، کشمکش‌ها و رقابت میان گروه‌های اجتماعی، احزاب سیاسی و گفتمان‌های مختلف در ایران بوده است. مقاله حاضر قصد دارد با ارائه تحلیلی از رویکردها، روش‌ها، مسائل، و یافته‌های حاصل از این مطالعات، و نقد و بررسی نقاط ضعف و قوت تحقیقات موجود، فضاها و زمینه‌های مغفول‌مانده در این حوزه را شناسایی کرده و به فهم عمیق‌تری از مسئله بدن به‌عنوان برساخته‌ای اجتماعی و سیاسی در مدرنیته ایرانی دست یابد. بنابراین، با اتکا به تحلیل محتوا و مضامین منابع موجود، به دنبال تحلیلی نظام‌مند از مسئله‌مندی، سنت مطالعاتی و روش‌شناختی این مطالعات هستیم. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد سنت جامعه‌شناسی با دورویکرد نظری پساساختارگرایانه و ساختارگرایانه رویکرد مسلط در مطالعات سیاست و بدن در علوم اجتماعی ایران طی دو دهه اخیر است. بدین لحاظ، در این تحقیقات اولویت اساسی با ساختار است و سوژه و کنش‌گر ایرانی، اگر هم دارای نقشی مؤثر باشند، تنها در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند. در این معنا، اولویت تأثیر در حوزه بدن همواره با سیاست است و در اغلب مواقع، جبر ساختار بر اراده‌گرایی کارگزار غلبه می‌کند. به لحاظ روش‌شناسی نیز، رویکرد اغلب محققان رویکردی تاریخی است که داده‌های خود را براساس اسناد آرشیوی و منابع تاریخی به‌دست آورده‌اند. همچنین، در اغلب این پژوهش‌ها روش تحلیل گفتمان و تبارشناسی فوکویی در تفسیر داده‌ها و یافته‌های موجود استفاده شده است. اما در بیشتر موارد، گفتمان‌های موجود در حوزه بدن با تقلیل به دو گفتمان حاکم و گفتمان رقیب، یکسان‌انگاری شده‌اند. در واقع، اغلب این مطالعات گرفتار نوعی روایت کلان از مدرنیته ایرانی به‌طورعام و رابطه و نسبت میان سیاست و بدن در ایران به‌طورخاص بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، سنت‌های مطالعاتی، سیاست، مرور نظام‌مند، مضامین، مطالعات بدن

۱. استاد جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

* نویسنده مسئول

✉ zokaeci@atu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

✉ amanpour85@gmail.com

۱. مقدمه و بیان مسئله

تا پیش از دهه ۱۹۶۰، بدن نقش چندانی در مباحثات جامعه‌شناختی نداشت. برایان ترنر معتقد است عامل اصلی این امر را باید در اندیشه دوالیتۀ دکارتی جست‌وجو کرد. رنه دکارت^۱ در کتاب گفتار درباره‌ی روش با بیان این گزاره که «می‌اندیشم، پس هستم»، رأی به دوالیسم ذهن و بدن می‌دهد و هستی انسان را منوط به اندیشه‌ی او می‌داند. چنین نگرشی به کنش‌گر انسانی نمی‌تواند قائل به هیچ مشروعیتی برای مباحث بدن در علوم انسانی باشد. برای سالیان دراز، بدن در حوزه‌ی علوم طبیعی تعریف می‌شود و علوم اجتماعی از پرداختن به آن غفلت می‌نماید. کنش‌گر اجتماعی نه براساس بدن گوشتی و جسمانی خویشتن، بلکه بر مبنای آگاهی، معنا، دانش و معرفت مورد شناخت و بررسی علمی اندیشمندان اجتماعی قرار می‌گیرد و چپستی آن به بوتۀ نقد کشیده می‌شود.

اما همان‌گونه که سارا نتلتون^۲ معتقد است، تحولات اجتماعی گوناگون در چند دهه‌ی اخیر، همچون پیشرفت‌های فناوری‌های نوین که امکانات و فرصت‌های جدیدی را برای دخل و تصرف در بدن فراهم می‌نماید، ورود زنان در سطحی گسترده به بازار کار جهانی و تلاش‌های آنان برای کنترل بر بدن خود، طرح بحث مالکیت بر بدن‌ها و حق انتخاب مرگ توسط صاحبان اصلی آن‌ها و در نهایت، رابطه‌ی میان بدن و ایدز و امروزه، بدن و کرونا که نظام سلامت را در جایگاهی مهم‌تر از نظام درمان قرار می‌دهد، زمینه‌ی گسترش بدن‌آگاهی و حرکت به سوی جامعه‌ای جسمانی را ایجاد کرده است. بدین لحاظ، امروزه جامعه‌شناسان ناگزیر از پرداختن به وجهی از موجودیت کنش‌گر اجتماعی هستند که برای سال‌ها آن را از حوزه‌ی مطالعاتی خود کنار گذارده بودند. نوربرت الیاس، میشل فوکو، آدرنو، هورکهایمر و بوردیو از جمله مهم‌ترین این نظریه‌پردازان به حساب می‌آیند.

درواقع، اگرچه بدن در طول تاریخ از سویه‌های گوناگون دارای اهمیت بوده است، اما این دنیای مدرن و مفهوم‌پردازی‌های مدرنیته است که هویت انسان مدرن را با بدن و متعلقات آن تعریف می‌کند. به بیان دیگر، در دنیای مدرن هر فرد پیش از هر چیز یک بدن



1. Rene Descartes
2. Sarah Nettleton

است. سراسر بدن او حامل یک نشانه است که به او هویت می‌بخشد. در این معنا، او با بدن خود هویت متکثر خویشتن را به نمایش می‌گذارد و پیش از زبان گفتاری، با بدن خود با دیگران ارتباط می‌گیرد. در واقع، هر انسانی در هر لحظه با بدن خویشتن در حال ارتباط و معنادگی به خود و جامعه پیرامون خود است که زمینه‌کنش‌گری او را به مثابه یک سوژه فعال فراهم می‌آورد. بنابراین، می‌توان گفت بدن نماینده زیست فرهنگی و اجتماعی هر فرد در جامعه است؛ چراکه بودن و هستی انسان در جامعه بیش از هر چیز در پیوست با بدن‌بودگی او تعریف می‌یابد. اما بدن‌مندی در جامعه مدرن همواره بدن را در ارتباط با قدرت و سیاست قرار می‌دهد. بدن در این جا، دیگر تنها پوششی از پوست و خون به‌شمار نمی‌رود که بیولوژی انسانی را نمایندگی کند، بلکه مکانی برای اعمال قدرت و سلطه هنجارهایی است که نماینده فرهنگ و اندیشه حاکم محسوب می‌شود. در نتیجه، اگر بدن فراتر از هنجارهای رایج عمل کند، طرد می‌شود و مورد تنبیه قرار می‌گیرد؛ چراکه نمی‌تواند خارج از چارچوب بایدها و نبایدهای قدرت حاکم عمل کند. پس می‌توان گفت بدن در دوران مدرن مجموعه‌ای از هنجارها تلقی می‌شود که قدرت را نمایندگی می‌کند و هویت خود را نیز از کانون‌های قدرت دریافت می‌دارد. اما این چیزی نیست جز فروغلتیدن در یک موقعیت پارادوکسیکال میان قدرت و بدن که یکی در صدد کنترل، رام‌کردن، انضباط‌بخشیدن و هدایت آن برای محافظت از سلطه، هژمونی و مشروعیت خود است و دیگری با بدن‌بودگی خود در پی سوژگی، مقاومت و به‌چالش کشیدن قدرت، مشروعیت، سلطه و هژمونی آن است.

در ایران نیز، از دوره ناصری تاکنون، بدن همواره محل مناقشات، کشمکش‌ها و رقابت میان گروه‌های اجتماعی، احزاب سیاسی و گفتمان‌های مختلف بوده است. در این دوره، بدن از نقش و جایگاه مهم و ویژه‌ای در عرصه عمومی ایران برخوردار شده و شیوه‌های شکل‌گیری قدرت، نیرو و توان جامعه با مرکزیت‌یافتن بدن انسان‌ها ممکن شده است. پس، هرگاه بخواهیم چپستی سامان سیاسی نوین را در دولت‌ملت ایران فهم و ادراک نماییم و چگونگی تفاوت آن را در ایران معاصر با الگوهای رایج در کشورهای غربی مورد شناخت قراردهیم، ضروری است که رابطه دوسویه سامان سیاسی و بدن را در ایران، چگونگی اداره





بدن‌ها به‌واسطه سامان سیاسی، سیر تحولات صورت گرفته، و امکان‌ها و اشکال تاریخی و پویای مقاومت و به‌چالش کشیدن هنجارهای مسلط را در این حوزه بررسی و مطالعه کنیم؛ چراکه شکل‌گیری دولت مدرن در ایران همچون غرب، حول بدن و مشارکت و مداخله سازمان‌یافته جمعی برای بدن‌ها صورت گرفته است؛ مانند کنترل و انضباط که نخستین بار در حوزه‌هایی مثل ارتش، نظام آموزش و سلامت جامعه به‌کار گرفته شدند.

با وجود این، مطالعات بدن در ایران به‌طورکلی حوزه‌ای نوپا در علوم اجتماعی به‌شمار می‌رود که عمر آن بیشتر از دو دهه نیست و البته، این مطالعات به‌دلیل تقلیل‌گرایی در ابزار پژوهش و همچنین، نظریه‌پردازی‌های محدود، هرگز نتوانسته است به نتایج درخور دست یابد. این در حالی است که زمینه‌های مختلف تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایرانی از پتانسیل فراوانی برای رشد و توسعه حوزه‌های مختلف مطالعاتی در این زمینه برخوردار است. ضمن آن‌که مطالعه نقش، ارتباط، و جایگاه بدن در فرایند مدرنیته و پیدایش دولت‌ملت مدرن در ایران به‌طور خاص می‌تواند امکانی جهت مطالعه و فهم تحولات و دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران به‌شمار رود. بدین لحاظ، در تحقیق حاضر تلاش خواهیم کرد تا مروری نظام‌مند (سیستماتیک) بر آثار و پژوهش‌های انجام‌گرفته در زمینه مطالعات بدن در حوزه علوم اجتماعی ایران طی دو دهه اخیر داشته باشیم. چنین مطالعه‌ای علاوه بر جمع‌بندی رویکردها، روش‌ها، مسائل، و یافته‌های حاصل در این مطالعات، و نقد و بررسی هریک از آن‌ها، می‌تواند زمینه‌های مغفول‌مانده را در این حوزه کشف کند و ظرفیت ایدئالی برای درک عمیق‌تر بدن به‌عنوان برساخته‌ای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در مدرنیته ایرانی فراهم سازد. پس در این پژوهش به‌دنبال پاسخ بدین پرسش‌ها خواهیم بود: اصلی‌ترین مضامین مورد استفاده در این پژوهش‌ها چه بوده است؟ جایگاه این تحقیقات به‌لحاظ مسئله‌شناختی، سنت مطالعاتی و روش‌شناختی کجاست، و نقاط ضعف و قوت آن‌ها چیست؟ اصلی‌ترین مؤلفه‌هایی که یافته‌های این محققان بدان‌ها اشاره دارند کدام‌اند؟ و در نهایت، در مسیر پیش رو، چه پیشنهادهایی می‌توان در این حوزه مطالعاتی ارائه کرد؟

۲. روش پژوهش

در این مقاله، روش مرور نظام‌مند (سیستماتیک) راهنمای ما برای ارزیابی و تلخیص پیشینه تحقیقات در زمینه مطالعات سیاست و بدن در ایران بوده است تا به درک جامعی از آن‌ها برسیم. این امکان برای ما فراهم شد تا بتوانیم به ارزشیابی انتقادی آن‌ها براساس مضامین مورد مطالعه، سنت مطالعاتی، روش پژوهش، و یافته‌ها و نتایج نهایی نیز پردازیم. آثار و متونی که تلاش کردیم تا در این مقاله مرور کنیم شامل کتب، مقالات و پایان‌نامه‌هایی بوده است که طی دو دهه اخیر توسط محققان ایرانی و خارجی در رابطه با موضوع مطالعات سیاست و بدن در ایران تألیف و به چاپ رسیده‌اند. مقالات و پایان‌نامه‌ها با جست‌وجو در پایگاه‌های مقالات علمی مانند SID, Magiran, Ensani, Noormags و پایگاه اطلاعات علمی ایران (گنج) با استفاده از کلیدواژه‌های بدن، جنس، جنسیت، سکسوالیته، زنانگی، مردانگی، مُد، زیبایی، ورزش و تربیت‌بدنی، بهداشت و سلامت، نظام آموزشی، ارتش و نیروی نظامی، کنترل، انضباط، نظم، زندان، تنبیه، بیمارستان، تیمارستان، دولت‌مملت مدرن در ایران شناسایی شدند. سپس با خواندن چکیده همه مقالات و پایان‌نامه‌ها، پژوهش‌هایی که در میدان مطالعه ما قرار نداشتند، از دایره انتخاب حذف شدند. در مرحله آخر نیز با خواندن کل مقالات، تحقیقاتی که مشابه یکدیگر و تکراری بودند، غربال شدند. در نهایت، ۲۱ مقاله و پایان‌نامه و ۱۸ کتاب انتخاب شدند. همچنین، برای تجزیه و تحلیل این متون از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده کردیم و در این روند، تکنیک خودبازبینی محقق را به کار بردیم. طی فرایند جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها، مکرراً داده‌ها را مرور کردیم تا از نتایج حاصل اطمینان یابیم (اعتبارپذیری). همچنین، یافته‌های پژوهش و چگونگی تفسیر و تحلیل آن‌ها را مستند کردیم (تأییدپذیری) و در تمامی مراحل، استخراج اطلاعات و داده‌های تحقیقات (مراحل غربال‌گری)، جست‌وجوی مضامین و شناسایی الگوها، حفظ و نگه‌داری شده است (اطمینان‌پذیری).

۳. یافته‌ها

در مرور تحلیلی منابع انتخاب‌شده در این تحقیق، به تحلیل نمونه‌های پژوهش در دو بخش «بررسی مؤلفه‌های شکلی» و «بررسی جنبه‌های محتوایی» خواهیم پرداخت.



۳-۱. بررسی مؤلفه‌های شکلی و روش‌شناسی

۳-۱-۱. معرفی قالب آثار علمی

آثار بررسی شده در این تحقیق در سه قالب پایان‌نامه، کتاب، و مقاله‌های علمی بوده‌اند که در نشریات معتبر علمی-پژوهشی چاپ شده‌اند. البته، شمار آثار موجود در زمینه مطالعات بدن و سیاست در ایران بسیار بیش از موارد انتخاب شده در این مقاله بوده است، اما به دلایل زیر از مطالعه و بررسی ما کنار گذارده شدند:

الف) بخشی از این پژوهش‌ها و آثار خارج از حیطه علوم اجتماعی و در حوزه ادبیات و رمان، پزشکی یا روان‌شناسی قرار داشتند که معطوف به هدف مطالعه ما نبودند.

ب) بر مبنای شاخص‌هایی که در مطالعه این متون در نظر گرفته بودیم، برخی از این تحقیقات از حداقل استانداردهای لازم برای یک پژوهش علمی برخوردار نبودند. بنابراین، از مجموع منابع مورد بررسی، تنها ۳ پایان‌نامه دانشگاهی در مقاطع تحصیلات تکمیلی، ۱۸ مقاله علمی-پژوهشی و ۱۸ کتاب مورد انتخاب قرار گرفتند.

۳-۱-۲. روش تحقیق آثار

روش تحقیق مورد استفاده در تمامی این تحقیقات، به جز یک مورد، روش کیفی بوده و در این میان، روش تاریخی مبتنی بر تحلیل و توصیف اسناد و متون تاریخی (۲۹ اثر) روش غالب در این آثار به شمار می‌رود. همچنین، اغلب پژوهشگران از روش‌های تحلیل گفتمان، دیرینه‌شناسی، و تبارشناسی فوکویی (۱۶ اثر) در تحلیل و توصیف داده‌های تاریخی بهره برده‌اند. سایر روش‌های مورد استفاده بدین شرح بوده‌اند: ۳ مورد بازنمایی، ۲ مورد نشانه‌شناسی، ۱ مورد مردم‌نگاری، ۱ مورد داده‌بنیاد، ۱ مورد تاریخی-تطبیقی، ۱ مورد پدیدارشناسی، و ۱ مورد تحلیل محتوای کمی-کیفی.



جدول ۱. منابع انتخاب شده به منظور تحلیل

ردیف	محققان	عنوان	روش پژوهش
۱	کامرون مایکل امین ۲۰۰۴ (۱۳۸۲)	کتاب واردات «فرهنگ زیبایی» به ایران در دهه ۱۹۲۰ و دهه ۱۹۳۰: فردگرایی بازاریابی توده‌ای در عصر فداکاری ضدامپریالیستی	تاریخی (توصیفی-تحلیلی)
۲	رکسانه ورزی ۲۰۰۶ (۱۳۸۴)	کتاب ارواح جنگجوی جوان، رسانه‌ها و شهادت در ایران پس از انقلاب	مردم‌نگاری
۳	فاطمه صادقی ۱۳۸۴	کتاب جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران؛ دوره پهلوی اول	تحلیل گفتمان
۴	ژانت آفاری ۲۰۰۹ (۱۳۸۷)	کتاب سیاست جنسی در ایران مدرن	تاریخی (توصیفی-تحلیلی)
۵	فیروزه فروردین ۱۳۸۸	پایان‌نامه بازنمایی ایدئولوژی جنسیت در گفتمان مشروطه	بازنمایی
۶	احمد اخوت ۱۳۸۹	کتاب دو بدن شاه؛ تأملاتی درباره نشانه‌شناسی بدن و قدرت	نشانه‌شناسی
۷	فیروزه کاشانی ثابت ۲۰۱۱ (۱۳۸۹)	کتاب شهروندان باردار؛ زنان و سیاست‌های مادری در ایران	تبارشناسی
۸	سیدحسین سراج‌زاده و دیگران ۱۳۹۱	مقاله گفتمان جامعه پاک: شالوده‌شکنی سیاست نمایش بدن زنانه در دوره پهلوی	تحلیل گفتمان
۹	محمدسعید ذکایی و مریم امن‌پور ۱۳۹۱	کتاب درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران	تحلیل گفتمان
۱۰	فاطمه نوبهار ۱۳۹۲	پایان‌نامه بدن زن در گفتمان سیاسی جمهوری اسلامی	تحلیل گفتمان
۱۱	استفانی کرونین ۲۰۱۴ (۱۳۹۲)	کتاب کمپین‌های ضدحجاب در جهان اسلام؛ جنسیت، مدرنیسم و سیاست لباس	تحلیل گفتمان
۱۲	عبدالرسول خیراندیش و اکرم کاوسی ۱۳۹۵	مقاله بیماری‌های همه‌گیر مؤثر بر جمعیت؛ اقدامات دولت مرکزی و عوامل تأثیرگذار بر آن (سواحل شمالی خلیج فارس ۱۳۰۰-۱۳۲۰)	توصیفی-تحلیلی
۱۳	علی ایمانی و علی اصغر قاسمی ۱۳۹۵	مقاله سیاست‌گذاری خدمت سربازی و فرایند ملت‌سازی در ایران	داده‌بنیاد (گراند توری)
۱۴	لادن رهبر، لانگمن، کونین ۲۰۱۸ (۱۳۹۶)	مقاله بدن زنانه همچون حامل هویت ملی در ایران، تحلیل انتقادی گفتمان بازنمایی بدن زنانه در محتواهای آنلاین زنانه	تحلیل گفتمان (بازنمایی)
۱۵	لادن رهبر، چیا لانگمن، گیلی کونین ۲۰۱۸ (۱۳۹۶)	مقاله مرا بکش اما زیباییم کن؛ آسیب و عاملیت در اقدامات زیبایی زنان در ایران معاصر	تحلیل گفتمان (مصاحبه نیمه‌ساختاریافته)
۱۶	امین بزرگیان ۱۳۹۶	کتاب ایده‌های خیابانی؛ نوشته‌هایی درباره شهر، تن و زندگی روزمره	پدیدارشناسی
۱۷	افسانه نجم‌آبادی ۱۳۹۶	کتاب زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش: نگرانی‌های جنسیتی در مدرنیته ایرانی	تحلیل گفتمان
۱۸	لوسیا دیرینیرگر و آزاده کیان ۲۰۱۹	کتاب دولت - ملت و ساخت جنسیت، بدن و سکسوالیته: ایران، ترکیه و افغانستان	تاریخی-تطبیقی
۱۹	لیلا پاپلی یزدی، دژم خوی ۱۳۹۷	کتاب باستان‌شناسی سیاست‌های جنسی و جنسیتی در پایان عصر قاجار و دوره پهلوی اول	دیرینه‌شناسی
۲۰	یعقوب خزائی و شیرزاد خزائی ۱۳۹۷	مقاله تحول در آئین‌های اعدام در گذار از دوره قاجار به مشروطه و پهلوی (از مرگ هزاربار تا نقطه‌ی صفر تعذیب)	تبارشناسی
۲۱	مرضیه عالی ۱۳۹۷	مقاله تاملی بر شکل‌گیری نظام آموزش مدرن در ایران مبتنی بر مناسبات قدرت - دانش در اندیشه میشل فوکو	تبارشناسی





ردیف	محققان	عنوان	روش پژوهش
۲۲	حمیده صدقی ۲۰۲۰ (۱۳۹۸)	کتاب سیاست و جنسیت در ایران؛ حجاب، کشف حجاب، حجاب مجدد	ترکیبی: مصاحبه، تاریخ شفاهی، میدانی، اسنادی
۲۳	الهام ناتیج ۲۰۲۰ (۱۳۹۸)	کتاب بدن زنان در رمان‌های عاشقانه ایران معاصر؛ سرکوب و مقاومت	بازنمایی
۲۴	حجت کاظمی و هادی کشاورز ۱۳۹۸	مقاله کنترل و هدایت جمعیت در قالب نهادها و تکنیک‌های جدید حکمرانی در ایران؛ از عباس میرزا تا رضاشاه	تبارشناسی
۲۵	محمود مقدس ۱۳۹۸	مقاله سازوکارهای انضباطی ایجاد ایزه به‌هنگار در عصر پهلوی اول بر مبنای نظریه حکومت‌مندی فوکو	تبارشناسی
۲۶	حامد طاهری‌کیا و دیگران ۱۳۹۹	کتاب فرهنگ بصری جنسیت لایق در دهه شصت ایران	نشانه‌شناسی
۲۷	زهره روحی ۱۳۹۹	کتاب تاریخ فرهنگی بدن و بدنمندی در ایران عصر جدید	تحلیل گفتمان
۲۸	فاطمه صادقی ۱۴۰۰	کتاب سیاست جنسیت در ایران معاصر: نقش دولت در تغییر وضعیت و حقوق زنان (۱۲۷۰ - ۱۳۹۲)	تاریخی-تطبیقی
۲۹	رایحه قره و سوسن باستانی ۱۴۰۰	مقاله بررسی جامعه‌شناختی مفهوم بدنمندی زنان در مطبوعات دوره‌ی پهلوی دوم: مطالعه موردی نشریه‌ی بیداری ما	تحلیل محتوای کمی-کیفی
۳۰	سیوان بالسلو ۱۴۰۰	کتاب مردانگی ایرانی در اواخر قاجار و اوایل پهلوی	تاریخی (توصیفی-تحلیلی)
۳۱	سیدمرتضی حافظی و دیگران ۱۴۰۰	مقاله سیاسی کردن رنج؛ واکاوی گذار از قدرت آیینی قجری به قدرت انضباطی پهلوی	تبارشناسی
۳۲	مرضیه حسینی ۱۴۰۰	مقاله سامان بدن و شکل‌گیری مشاغل زنانه در عصر رضاشاه	تاریخی (توصیفی-تحلیلی)
۳۳	سودابه معظمی‌گودرزی و شهیدانی ۱۴۰۰	مقاله مسائل مد و خودآرایی زنان در نشریه اطلاعات بانوان (۱۳۳۶ تا ۱۹۵۷/۱۳۴۰ تا ۱۹۶۱ م)	تاریخی (توصیفی-تحلیلی)
۳۴	منظر محمدی ۱۴۰۰	کتاب سیاست‌های پوشاک در دوره قاجار و پهلوی اول	تاریخی (توصیفی-تحلیلی)
۳۵	دیوید مناشری ۱۴۰۰	کتاب نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن	تاریخی (توصیفی-تحلیلی)
۳۶	قربانعلی کنارودی و مرادی‌نیا ۱۴۰۱	مقاله آموزش نظامی در مدارس نظامی و غیرنظامی در دوره پهلوی اول	تاریخی (مطالعه اسنادی)
۳۷	فاتح مرادی ۲۰۲۳ (۱۴۰۲)	مقاله سیاست‌های بدن در ایران: لباس، جنسیت و بدن	تبارشناسی (اکتشافی)
۳۸	فاطمه براتلو ۱۴۰۲	مقاله تبارشناسی هم‌ریخت‌شدن فضاهای آموزشی نوین در ایران عصر قاجاری	تبارشناسی (مطالعه اسنادی)
۳۹	محمد مالجو ۱۴۰۲	کتاب خیز خام	تاریخ‌نگاری اجتماعی (مطالعه اسنادی)

۲-۳. بررسی جنبه‌های محتوایی

در این بخش جنبه‌های محتوایی آثار شامل مسئله اصلی پژوهشگران، مضامین تحقیقات، سنت‌های مطالعاتی، و یافته‌های محققان مورد بررسی و مطالعه قرار خواهند گرفت.

اصلی ترین مسئله‌هایی که محققان در این آثار به آن پرداخته‌اند، عبارت‌اند از:
 الف) بدن در فرایند مدرنیزاسیون و تشکیل دولت-ملت مدرن چه نقشی ایفا کرده و از چه جایگاهی برخوردار بوده است؟

ب) مدرنیته و فرایندهای جهانی شدن بر تحولات بدن و بدن‌مندی در ایران چه تأثیری داشته‌اند؟

ج) شکاف‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی چه تأثیری بر گفتمان‌های سیاسی بدن داشته‌اند؟

محققان برای پاسخ به مسئله تحقیق، موضوعات و مضامین متفاوتی را دستمایه تحقیقات خود قرار داده‌اند؛ همچون جنس، جنسیت، روابط جنسی، جمعیت، مرگ، نظام درمان و سلامت و بهداشت (بیمارستان، تیمارستان)، نوانخانه، نظام آموزشی، نظام قضایی (زندان، سازوکارهای تنبیه، حقوق فردی)، روان‌کاوی، خدمت سربازی، نیروی نظامی و انتظامی (سازوکارهای پلیس)، پوشاک، حجاب، مدیریت بدن، ورزش و تربیت بدنی، آرایش و پیرایش، مد و زیبایی. با وجود این، بررسی آثار محققان ایرانی در این حوزه مطالعاتی نشان می‌دهد، اصلی ترین مضامینی که اغلب این تحقیقات به آن‌ها پرداخته‌اند معطوف به جنسیت، مد و زیبایی، حجاب و پوشش، به‌ویژه با تأکید بر زنانگی در مدرنیته ایرانی بوده است. اگرچه سایر حوزه‌ها مانند بهداشت و سلامت، نظام آموزشی، و ارتش نوین در رده بعدی توجه این محققان قرار داشته‌اند، اما حتی در این آثار هم مضامین مورد استفاده اغلب در رابطه مستقیم یا غیرمستقیم با جنسیت (زنانگی یا مردانگی) بوده‌اند. همچنین، مواردی مانند زندان، نظام قضایی، تیمارستان، روان‌کاوی، نهاد خانواده، نظام مالیاتی، نوان‌خانه‌ها، فضاها شهری، و غیره بسیار کمتر از دیگر مضامین و مؤلفه‌های مرتبط با بدن و سیاست در ایران مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته‌اند. به نظر می‌رسد ضعف سنت تاریخ‌نگاری اجتماعی و فرهنگی در ایران و نیز، اتکای زیاد به داده‌های تجربی حاصل از میدان‌های محدود تجربی، یا تحدید پژوهش به یک برش زمانی خاص، موجب شده است تا محققان ایرانی تمایل کمتری به تحلیل‌های متن‌مند و چندبعدی از مقوله بدن





و سیاست‌های مربوط به آن داشته باشند. از سوی دیگر، اتکاء به مسئله‌مندی‌های آماده در برخی از پژوهش‌ها، شباهت و هم‌شکلی را در طراحی‌های پژوهش به‌دنبال داشته است.

۲-۲-۳. سنت‌های مطالعاتی تحقیقات

امروزه در حوزه علوم اجتماعی شاهد فروریختن مرز میان رشته‌ها هستیم و همچون جامعه‌شناسان کلاسیک بر مرزبندی دقیق بین حوزه‌های مختلف مطالعات اجتماعی تأکید نمی‌شود. همچنین، در بسیاری از این پژوهش‌ها محققان از روش‌ها و رویکردهای نظری/مفهومی ترکیبی بهره می‌گیرند. اما با توجه به رویکرد غالب محققان در منابعی که مورد مطالعه قرار دادیم می‌توان گفت؛ پژوهشگرانی که در حوزه جامعه‌شناسی و مطالعات جنسیت مشغول فعالیت و تولید آثار هستند، بیشترین علاقه‌مندی را به پژوهش در زمینه مطالعات بدن و سیاست در ایران داشته‌اند.

جدول ۲. سنت‌های مطالعاتی تحقیقات

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری اجتماعی	مطالعات جنسیت	مطالعات فرهنگی	تاریخ فرهنگی	جامعه‌شناسی
۴	۱۵	۲	۳	۱۵

شاید از مهم‌ترین دلایل این امر بتوان به اهمیت و نقش مؤثر ساختار و حاکمیت سیاسی در فرایند مدرنیزاسیون و به تبع آن، تحولات بدن در جوامعی مانند ایران، پیوند ناگسستنی میان ایدئولوژی و بدن در ایران، غلبه رویکرد سیاست فرهنگی در محافل آکادمیک ایرانی، رشد علائق فمینیستی و به تبع آن، علاقه‌مندی به مطالعات جنسیت در میان زنان پژوهشگر اشاره کرد. بنابراین می‌توان گفت بیشتر مطالعات محققان در زمینه سیاست و بدن در ایران متأثر از رویکردهای جامعه‌شناسی (ساختارگرایی، پسا‌ساختارگرایی، و تلفیقی) و مطالعات جنسیت بوده است. با وجود این، سنت مطالعاتی تاریخ‌نگاری (و تاریخ‌نگاری اجتماعی)، تاریخ فرهنگی و نیز، مطالعات فرهنگی از سوی برخی از این محققان به کار گرفته شده است. در ادامه تلاش خواهیم کرد تا به‌طور اختصار به رئوس هریک از این رویکردها در حوزه مطالعات سیاست و بدن در ایران پردازیم:

الف) سنت جامعه‌شناختی در مطالعات بدن

جامعه‌شناسی بدن یکی از حوزه‌های جامعه‌شناسی است که به چگونگی صورت‌بندی بدن به‌مثابه جایگاه سلامت، تندرستی، ظاهر فیزیکی و شیوه رفتار کنش‌گران متناسب با الزامات قدرت می‌پردازد. سه رویکرد ساختارگرایانه، پسا‌ساختارگرایانه، و رویکرد تلفیقی از جمله شاخه‌های مطالعاتی در این زمینه است که هریک تلاش می‌کنند از منظری جداگانه و متفاوت به بدن و بدنمندی در عصر مدرن بپردازند.

رویکرد ساختارگرایانه در مطالعات بدن. مسئله اساسی این نظریه‌پردازان مطالعه نسبت میان «بدن» و «بدنمندی» با «جامعه» و «روابط اجتماعی» است. از این دیدگاه، بدن متأثر از ساختارهای کلان اجتماعی معرفی می‌شود و محققانی که از این منظر به مطالعه بدن و سیاست در ایران می‌پردازند، به نقش مهم و اساسی ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در تحولات بدن و بدنمندی در مدرنیزاسیون ایرانی از یک‌سو و تحولات جهانی شدن از سوی دیگر تأکید می‌ورزند. آن‌ها در تجزیه و تحلیل خود بر نقاط اقتدار و نقش مهم دولت و ساختار سیاسی متمرکز می‌شوند و بدین جهت در تلاش برای همگون‌سازی و مسلط‌دانستن روح زمانه بر تاریخ معاصر ایران و انسجام‌بخشی به آن هستند.

برای مثال، نویسنده کتاب سیاست‌های پوشاک در دوره قاجار و پهلوی اول به بررسی تحول سبک پوشاک در ایران در نتیجه دگرگونی نهادها و ساختارهای فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در دوره‌های قاجار و پهلوی نخست می‌پردازد. در واقع، محقق نقش اجتماعی قدرتمند پوشاک را در جامعه ایران بررسی و تلاش می‌کند تا سازوکار آن را، آن‌جا که به ابزاری سیاسی برای سویه‌های قدرت بدل می‌شود، آشکار سازد. همچنین، کامرون امین^۱ در مقاله «واردات «فرهنگ زیبایی» به ایران در دهه ۱۹۲۰ و دهه ۱۹۳۰: فردگرایی بازاریابی توده‌ای در عصر فداکاری ضدامپریالیستی» تلاش دارد تا با برجسته‌سازی فرایندهای جهانی شدن مدرنیته و امپریالیسم فرهنگی و اقتصادی غرب نشان دهد که چگونه زنان ایرانی با ورود «فرهنگ زیبایی» توسط بازرگانان و اجرای «پروژه بیداری زنان» توسط حکومت، در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، وارد چرخه بازاریابی توده‌ای





شدند. امین در این مقاله شرح می‌دهد که اهداف این دو پروژه اقتصادی (بازرگانی) و سیاسی هرچند با یکدیگر متفاوت بود، اما هر دو پروژه تعریفی را از «زنانگی مدرن» در ایران بسط دادند که با مصرف‌گرایی رابطه مستقیم داشت. زنان ایران می‌بایست برای اثبات مدرن شدن ایران، فرهنگ زیبایی زنان آمریکایی را الگوی زیبایی قرار می‌دادند، صفحات مُد در مطبوعات را دنبال می‌کردند، پوشش و آرایش خود را تغییر می‌دادند، و همچنین از تناسب اندام، تحصیلات و تعامل اجتماعی غافل نمی‌ماندند (امین، ۲۰۰۴).

در مقاله «مرا بکش اما زیبایی کن؛ آسیب و عاملیت در اقدامات زیبایی زنان در ایران معاصر» نیز، نویسندگان با تکیه بر مفاهیمی مانند اقدامات مضر فرهنگی و زیبایی درصد هستند تا نشان دهند که چگونه با وجود انتقادات موجود نسبت به جنبه‌های جنسیتی فعالیت‌های زیبایی بین زنان ایرانی، این کارها همچنان در مقیاسی وسیع انجام می‌شوند. این پژوهشگران معتقدند؛ در ایران معاصر، بدن زن به‌عنوان فضای مورد مناقشه برای بیان سرمایه اجتماعی، تحت تأثیر استانداردهای جهانی شده زیبایی است که عمدتاً بر آرمان‌های زیبایی غربی تکیه دارند. آن‌ها به بررسی شیوه‌های زیبایی‌سازی در ایران می‌پردازند و این اقدامات و شیوه‌ها را درون گفتمان‌های مذهبی و سیاسی بدن و بدنمندی در ایران معاصر قرار می‌دهند. درنهایت، این مطالعه تجربی نشان می‌دهد که علی‌رغم رواج اقدامات و شیوه‌های خاص زیبایی در ایران، به‌ویژه جراحی بینی، اقدامات زیبایی‌سازی نه به‌عنوان یک خیر عمومی، بلکه همچون یک شر ضروری توسط زنان جوان ایرانی تلقی می‌شود (رهبر و دیگران، ۱۳۹۶).

رویکرد پساساختارگرایانه در مطالعات بدن. به‌باور فدرستون^۱؛ از نظریه‌پردازان رویکرد پساساختارگرایی، تصور از بدن یک تصور ذهنی است که در ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد. در واقع، پذیرش اجتماعی و پایگاه افراد در جوامع مدرن تا حد زیادی به ظاهر افراد بستگی دارد و بدن و چهره افراد، معرّف خود به‌شمار می‌آیند. ضمن آن‌که تصور از بدن در دوره‌های مختلف تاریخی و در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. چنان‌که در آثار فرگوسن نیز اشاره شده، تعریف خاص، محدود و مشخص از بدن در طول قرن ۱۹ تحول یافته و تعاریف مبهم و متنوع از بدن جایگزین آن گشته است.

1. Mike Featherston

اما میشل فوکو^۱ را می‌توان نخستین نظریه‌پرداز پسا ساختارگرایی دانست که به صورتی بنیادین به تفکر دربارهٔ موضوع بدن در شکل‌گیری مدرنیته پرداخته است. او در آثار متعددی که در این زمینه نگاشته است، نشان می‌دهد که مدرنیته با ایجاد هنجارهای اجتماعی برای کنترل بدن‌ها و مشروعیت‌بخشی به این هنجارها پدیدار شده، توسعه یافته و وجهی جهان‌شمول پیدا کرده است. یعنی، مدرنیته محصول شیوه‌ای از تعبیر و تفسیر از «طبیعت» است که خود انسان آن را ابداع کرده، و گروهی از رفتارها و موقعیت‌های انسان را «هنجارمند» و گروهی دیگر را «ناهنجار»، گروهی از آن‌ها را دارای حق «حضور» اجتماعی و گروه دیگر را شایسته «طرد» اعلام و آن را به اجرا گذاشته است. از این دیدگاه، برای فهم و ادراک پدیدهٔ مدرنیته و لحظهٔ اکنون و به‌طور خاص، مطالعهٔ جامعهٔ محلی، ضروری است که به بدن و تاریخ بدن در آن جامعه پرداخته شود.

بدین لحاظ، پژوهشگرانی که مطالعات‌شان از این منظر صورت می‌گیرد به تحلیل نقش «گفتمان» در ایجاد انضباط و قاعده‌مندی در رفتارهای بدنی و تحول روش‌های مدیریت یا سرکوب بدن می‌پردازند. در این رویکرد، توجه به بدن به مثابهٔ واقعیتی است که توسط گفتمان تولید و در گفتمان متبلور می‌گردد که صورت‌های مختلف و متغیری از قدرت را می‌توان در آن سرمایه‌گذاری و به نمایش گذاشت. بنابراین، بدن مکان‌گایی کنترل سیاسی و ایدئولوژیک، نظارت و قاعده‌مندی معرفی می‌شود. بدنی که در معرض قدرت انضباطی منحصر به فردی از جانب نهادهای دولتی چون مدارس، پزشکی، روان‌کاوی و حقوق بوده است که هرگونه تخطی از هنجارها و مرزهای مرسوم رفتارهای بدنی را تنبیه کرده و با تعریف بدن سالم به دنبال ابقاء اثر بخشی و کارایی بدن‌های جسمانی بوده‌اند.

مقالهٔ «سازوکارهای انضباطی ایجاد اُبژهٔ به‌هنجار در عصر پهلوی اول بر مبنای نظریهٔ حکومت‌مندی فوکو» از جمله پژوهش‌هایی است که در سنت پسا ساختارگرایی و با رویکرد نظری فوکو در این زمینه به نگارش درآمده است. نویسنده در تلاش است نشان دهد که شکل‌گیری بسیاری از نهادهای مدرن در عصر پهلوی اول امری اتفاقی نبوده است، بلکه برآمده از یک عقلانیت سیاسی خاص بوده و با هدف تغییر زیست-سیاست ایرانی صورت

1. Michel Fouault





گرفته است. سؤال اصلی پژوهش حاضر آن است که «حکومت پهلوی اول چرا و چگونه زیست-سیاست ایرانی را شکل داد؟» در پاسخ به این سؤال و با استفاده از نظریه حکومت‌مندی فوکو به‌عنوان رهیافت نظری پژوهش، این فرضیه به آزمون گذاشته می‌شود که رضاشاه از طریق ایجاد و تکوین نهادهایی همچون ارتش یک‌پارچه، ثبت احوال و بهداشت نوین به‌عنوان تکنیک‌های حکمرانی که برآمده از عقلانیت سیاسی خاصی به نام «مدرنیسم» بود، کوشید تا با تربیت ابژه-شهروندانی به‌هنگار، رابطه قدرت را نهادینه سازد و به تغییر زیست-سیاست ایران دست بزند. اهمیت مسئله مورد بحث در فهم دلایل اقدامات دولت مدرن و نحوه کاربست فنونی است که این دولت را در دستیابی به اهدافش یاری می‌رساند. لذا آشکارکردن سازوکارها و مناسبات اعمال سلطه در طول تاریخ و درک تفاوت‌های موجود میان حکومت‌ها از این منظر، از دستاوردهای نظری تحقیق است (مقدس، ۱۳۹۸).

رویکرد تلفیق‌گرایانه در مطالعات بدن. این رویکرد تعاملی درصدد تلفیق آمریت و ساختار در مطالعات بدن است. گیدنز^۱ که از شاخص‌ترین نظریه‌پردازان این نحله به‌شمار می‌رود، بر این باور است که هویت در دوران پیشامدرن دارای مبنایی الهیاتی و ماورایی بوده است، حال آن‌که در دوران مدرن دچار نوعی تقلیل‌گرایی شده و مبنایی زمینی و «این‌جهانی» می‌یابد. پس، بدن که پدیده‌ای دسترس‌پذیر است، اهمیت می‌یابد و مبنایی برای شکل‌دهی به هویت انسان مدرن در نظر گرفته می‌شود. این همان چیزی است که موجب می‌شود تا «جامعه‌ی دنی» متولد شود. در چنین جامعه‌ای شاهد اهمیت‌یافتن مصرف‌گرایی، زیبایی، مدلینگ، پرورش اندام و مواردی از این قبیل خواهیم بود. اموری که محققان حوزه مطالعات بدن در دستورکار تحقیقاتی خود قرار می‌دهند و در تلاش برای فهم مدرنیته و مدرنیزاسیون در ایران از این منظر هستند (گیدنز، ۱۳۷۸، ۱۴۸-۱۴۴ و ۳۰۸-۳۰۴).

برای مثال، در کتاب ارواح جنگجوی جوان، رسانه‌ها و شهادت در ایران پس از انقلاب نویسنده با تکیه بر تحقیقات مردم‌نگاری که بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ در تهران انجام داده است، گزارشی از باورها و تجربیات ایرانیان جوان، طبقه متوسط و شهری ارائه می‌کند.

3. Anthony Giddenz

بیست و چند ایرانی به‌عنوان اولین نسلی که به‌طور کامل در دوران پس از تأسیس جمهوری اسلامی ایران به بلوغ رسیده‌اند، شاخص حیاتی موفقیت انقلاب اسلامی ملت را تشکیل می‌دهند. ورزی در این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه از سال ۱۹۷۹، دولت ایران با استفاده از فیلم، نمایش‌های تلویزیونی، نقاشی دیواری، و با دستکاری تصاویر - به‌ویژه تصاویر مربوط به شهادت مذهبی و جنگ خونین با عراق در دهه ۱۹۸۰ - تلاش کرده است تا از سال ۱۹۷۹، یک حوزه عمومی اسلامی را تولید و اجرا کند. با این حال، بسیاری از جوانان ایرانی که نویسنده آن‌ها را تحصیل کرده معرفی می‌کند، بی‌سروصدا در برابر آمیختگی ایمان مذهبی و هویت سیاسی حکومت مقاومت می‌کنند.

مؤلف با برجسته‌کردن روندهایی که ادعای حکومت را مبنی بر تثبیت ارزش‌های اسلامی تکذیب می‌کند - از جمله افزایش نرخ خودکشی، مصرف مواد مخدر و رابطه جنسی خارج از ازدواج - تلاش دارد تا نشان دهد که با تمرکز بر تصاویر و عملکرد صحیح، کمپین دولت برای تولید الگوی اسلامی شهروندان تنها بر ظاهر ارتدکس مذهبی تأثیر گذارده و حوزه عمومی کاملاً مذهبی، سرابی است که بحران عمیق ایمان را در میان بسیاری از ایرانیان می‌پوشاند (ورزی، ۲۰۰۶).

ب) سنت مطالعات فرهنگی در مطالعات بدن

مطالعات فرهنگی بدن نشان می‌دهد که بدن‌های انسانی چگونه مورد فهم قرار می‌گیرند، درک افراد از بدنی که آن را در تصرف خود دارند و نیز، معنایی که برای جامعه دارد چگونه است، عاملین انسانی چگونه بدن‌های خود را مدیریت، رسیدگی، درمان یا متحول می‌سازند، ملاحظات افراد در بازنمایی بدن خود چگونه است و چه کدها و رمزهایی را از طریق آن ابراز می‌کنند؟ علاوه‌براین، مطالعات فرهنگی بدن تأثیر تعاملات با اشیاء پیرامونی، و الزاماتی را که این ارتباط بر نقش‌ها، روابط و دسترسی به معانی فرهنگی وارد می‌سازد، مورد بررسی قرار می‌دهد.

بدین ترتیب، نگاه فرهنگی به بدن، ابعاد موضوعی متنوعی را دربرمی‌گیرد که از آن میان، معناسازی و معنادهی به رفتارها و اظهارات بدنی، گفت‌وگوها و بازنمایی‌های مربوط به آن، زمینه‌های مؤثر بر این بازنمایی‌ها و آثار آن و نیز، تغییر و تحولات آن در اجتماعات





زمانی و مکانی، سهم قابل‌توجهی را به خود اختصاص می‌دهد. بدن‌های انسانی در ادبیات، شعر، آثار باستانی، نقاشی، نمایش‌ها، آیین‌های مذهبی، کتب و هنرهای دینی، رمان‌ها و رسانه‌های سنتی و مدرن به صورت‌های متنوعی به تصویر کشیده می‌شوند. هم‌چنین، مکانیسم فرهنگ رسانه‌ای و جهانی شدن ابعاد تازه‌ای بر این پیچیدگی می‌افزاید. از نمونه تحقیقاتی که از رویکرد مطالعات فرهنگی به پژوهش در زمینه بدن در ایران می‌پردازد، می‌توان به کتاب ایده‌های خیابانی؛ نوشته‌هایی درباره شهر، تن و زندگی روزمره نوشته امین بزرگیان اشاره کرد. او با اتکاء به منطق روشی و بینشی مطالعات فرهنگی، ایده‌های خیابانی را در سه بخش شهر، تن (یا همان بدن) و زندگی روزمره دسته‌بندی می‌کند. اختصاص یک بخش و جایگاه ویژه به مقوله تن و بدن در نگاه او و در نسبت با مسئله مهم شهر، موجب می‌شود که کار او در حوزه مطالعات بدن اهمیت یابد. بزرگیان با مفروض گرفتن منطق زمینه‌ای شهر در زندگی انسان معاصر، در سه فصل اصلی کتاب‌اش، شهر را در ارتباط با فضا، بدن و زندگی روزمره مورد مطالعه قرار می‌دهد. نویسنده در جستارهای این بخش، با تکیه بر آرای نظریه‌پردازان مهم علوم اجتماعی، نوعی خوانش از بدن و بدن‌مندی در نسبت با قدرت، مُد، رژیم غذایی و امر خصوصی/شخصی ارائه می‌کند (بزرگیان، ۱۳۹۶).

ج. سنت تاریخ فرهنگی در مطالعات بدن

تاریخ فرهنگی بدن نوعی شیوه تحلیل یا رویکرد خاص به بدن در جامعه معاصر است. درحالی‌که در تاریخ فرهنگ بدن، تاریخ به مثابه ماده تاریخی است، در تاریخ فرهنگی بدن، تاریخ به‌عنوان ابزار روشی برای تحلیل و ادراک بدن و بدنمندی به‌کار گرفته می‌شود. بدین‌لحاظ، در مطالعاتی که با رویکرد تاریخ فرهنگی به بدن و مناسبات آن با سامان سیاسی می‌پردازند، بدن به‌عنوان یک متغیر مستقل در نظر گرفته می‌شود و خلاف دیدگاه تاریخ فرهنگ، از دیدگاه‌های نخبه‌گرایانه و ذات‌گرایانه در این مطالعات احتراز می‌شود. در واقع، نه‌تنها بررسی فرهنگ نخبگان (فرهنگ والا)، بلکه مطالعه فرهنگ دیگر گروه‌های اجتماعی (فرهنگ عامه‌پسند) نیز در این زمینه اهمیت می‌یابد و به تجارب روزمره افراد از بدن و بدن‌مندی هم پرداخته می‌شود. بنابراین، متأثر از دیدگاه فوکو، حوادث و رخدادهایی در مطالعات بدن اهمیت می‌یابند که از قبل برنامه‌ریزی نشده‌اند. همچنین،

شکاف‌ها و گسست‌های تاریخی در شکل‌گیری و برساخت بدن در ایران بسیار مهم‌تر از دوره‌هایی محسوب می‌شوند که فارغ از شکاف و گسست هستند. بدین جهت، مطالعه تعارضات، تفاوت‌ها و چالش‌ها در دستورکار محققان قرار می‌گیرد و بدن و تحولات مربوط به آن، همواره تحت تأثیر ساختارهای فرهنگی و تاریخی جامعه یا تجارب فرهنگی و تاریخی کنش‌گران معرفی می‌شود. از منظر تاریخ فرهنگی بدن، هیچ روایتی از گذشته نمی‌تواند بازتاب اصیل یا بازنمای واقعی مناسبات میان سامان سیاسی و بدن در ایران باشد، بلکه بدن در مناسبات با قدرت و در بستر اجتماعی، فرهنگی و تاریخی هر دوره برساخته می‌شود.

کتاب درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران از نخستین آثار نوشته‌شده در ایران از این منظر است. نویسندگان در این کتاب با دوره‌بندی تاریخی ایران براساس گسست معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در سپهر اندیشه ایرانیان، به سه دوره پیشامدرن، مشروطه، و مدرنیته، سعی در فهم تحولات عرصه بدن و بدنمندی در ایران داشته‌اند. آن‌ها گفتمان‌های بدن را در ایران هدف قرار داده و تلاش می‌کنند وجه گفتمانی، بازنمایانه و برساخته بدن را از خلال متون تاریخی ایران نشان دهند. به باور این محققان، تحلیل منابع و متون موجود بیان‌گر آن است که در فرهنگ پیشامدرن و سنتی، اگرچه در مقاطعی از تاریخ می‌توان تمایزات و تعارضاتی را نسبت به گفتمان‌های بدن شناسایی نمود، با این حال در وجه غالب در نگرش به دوتایی بدن جسمانی و غیرجسمانی، روح (جان) بر جسم اولی بوده، ارزش معنوی بدن به واسطه کارکرد آیینی آن ارزیابی می‌گردد، و بدن اعتبار خود را از جمع می‌گیرد. حال آن‌که با تحولات و تأثیرات مربوط به دوره مدرن، مقوله‌بندی‌ها و تعریف متفاوتی از بدن رواج می‌یابد. وضع قوانین و مقررات نوین، شکل‌گیری نهادهای جدیدی چون مدرسه و بیمارستان، رشد طبقه متوسط و گسترش فضاهای شهری، شرایط جدید و متفاوتی را برای انضباط‌بخشی و مدیریت بدن فراهم می‌سازد که خود به‌درجاتی، محرکی برای ترویج ارزش‌های فردگرایانه به‌شمار می‌آید (ذکایی و امن‌پور، ۱۳۹۲).

د) سنت مطالعات جنسیت در مطالعات بدن

مطالعات جنسیت یک حوزه بین‌رشته‌ای در علوم انسانی و علوم اجتماعی است که بیشترین فعالیت و تحقیقات آن متمرکز بر مسائل زنان، فمینیسم، جنسیت، جنس‌گونی، و





تبعیض‌های جنسیتی است. اگرچه سرچشمه رشته مطالعات جنسیت، جنبش‌ها و حرکت‌های زنان بوده، اما این رشته هرگز خود را محدود به موضوع جنسیت نکرده است و وجوه و ابعاد گوناگونی از زندگی و هستی اجتماعی انسان‌ها (و به‌ویژه زنان) را دربرمی‌گیرد. موضوعاتی از قبیل: خانواده، عشق، سیاست، حکومت، امنیت، جمعیت، مهاجرت^۱، اقتصاد، حقوق و تمامی مواردی که به زندگی فردی و اجتماعی افراد مربوط می‌شود، همگی جایگاه ویژه‌ای را در مطالعات جنسیت به خود اختصاص داده‌اند و هرگز نمی‌توان تأثیر این موارد را نسبت به جنسیت و هویت افراد نادیده گرفت. محققان این حوزه که علاقه‌مندی خود را به مطالعات بدن نشان می‌دهند، اغلب تحت‌تأثیر رویکردهای فمینیستی و پساساختارگرایی قراردارند و بدین جهت، توجه اصلی آنان معطوف به تقابل میان بدن‌های مردانه و زنانه، سلطه بدن‌های مردانه، بدن به‌مثابه یک ابژه، بدن به‌عنوان زبان و عامل شناخت‌شناسی بوده است.

ازجمله تحقیقاتی که در حوزه مطالعات بدن در ایران با رویکرد مطالعات جنسیت و توسط پژوهشگران این عرصه انجام یافته است، می‌توان به کتاب سیاست جنسی در ایران مدرن نوشته ژانت آفاری^۲ اشاره کرد. این کتاب به‌طور خاص بر پیامدهای مدرنیته بر جنسیت و امور جنسی در ایران می‌پردازد. نویسنده معتقد است؛ امور جنسی جایگاه و موقعیت بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای به‌ویژه در تاریخ نوین ایران داشته است. ایده اصلی کتاب آن است که تغییرات فرهنگی و پارادایمی پیرامون مفاهیم سنتی در زمینه مذهب، جنسیت، بهداشت و سلامت، سن، عدالت اجتماعی، طبقه اجتماعی و امثالهم که پس از انقلاب مشروطه به وقوع پیوسته، موجب شده است تا جامعه ایرانی از آن زمان تا کنون، در سطوح مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شاهد تغییرات چشمگیر در اخلاقیات جنسی و مطالبات جنسیتی باشد؛ تغییر و دگرگونی‌ای که آفاری از آن با عنوان «انقلاب جنسی در ایران» یاد می‌کند؛ انقلابی که تنها در سطح زبانی متوقف نمی‌ماند و به تحول کامل و همه‌جانبه در جهان ذهنی و عینی فرد و جامعه ایران نوین بازمی‌گردد. او این انقلاب را در

۱. مهاجرت در سال‌های اخیر در میان زنان تحصیلکرده جذابیت فزاینده‌ای یافته است (صرفی و دیگران، ۲۰۲۳).

زمینه مفهوم و کارکرد جنس و جنسیت متأثر و ناشی از برخورد و مواجهه درازمدت جامعه ایرانی با امپراتوری‌های روس، عثمانی و البته، کشورهای اروپایی همچون پرتغال، انگلیس و فرانسه می‌داند که در پایان، موجب ظهور و شکل‌گیری اصلاحات مردم‌سالارانه و همچنین، ملی‌گرایی مدرن در ایران بوده است (آفاری، ۲۰۰۹).

کتاب زنان سیپلو و مردان بی‌ریش: نگرانی‌های جنسیتی در مدرنیته ایرانی نوشته افسانه نجم‌آبادی دیگر اثری است که در سنت مطالعات جنسیت قرار می‌گیرد. نویسنده در این کتاب تلاش دارد تا نشان دهد که چگونه جنسیت و تمایلات جنسی همپای مدرنیته در ایران دچار تغییر و تحول شده است. کتاب، پژوهشی دقیق درباره امر جنسی در ایران به‌شمار می‌رود که از طریق مواجهه با غرب در قالب مفاهیمی همچون ملت، جنسیت، وطن و علم، صورت‌بندی جدیدی به خود گرفته است.

همچنین، کتاب مردانگی ایرانی در اواخر قاجار و اوایل پهلوی نوشته بالسلو، ایران‌شناس اسرائیلی، ظهور و توسعه الگویی جدید از مردانگی را در ایران مورد مطالعه قرار می‌دهد. الگویی که به باور نویسنده در اواخر قرن نوزدهم در ایران پدیدار شد و به‌دنبال آن و در عصر رضاشاه پهلوی، بر بیشتر جامعه و مناسبات اجتماعی در ایران تفوق و استیلا یافت. این کتاب با بررسی آرمان‌ها و رویه‌های مردانگی در دوران قاجار معتقد است که ظهور نظام آموزشی نوین و تعلیمات دانش و نیز، ارزش‌ها و مفاهیم غربی در این مدارس نهایتاً فهم جدیدی را از مردانگی در ایران به‌وجود آورد که با جنسیت‌بخشی به ملت در دوران مشروطه، اصلاحات ازدواج بین دو جنگ جهانی، و تلاش برای جایگزینی نظام تک‌همسری به جای شکل سنتی و پیشین آن، ورزش، پیشاهنگی و سربازی در دوران پهلوی اول، همه و همه، تنها تلاشی جهت بازتولید مردسالاری در جامعه ایرانی و حفظ سلطه آن‌ها بوده است. همچنین، نویسنده تلاش می‌کند تا نشان دهد که چگونه در دوره پهلوی اول و در پی سیاست‌های آمرانه و تحمیلی از بالا، ابعاد مختلف زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان، از جمله خودآگاهی جنسیتی دچار دگرگونی بنیادین گشت.





هـ) سنت تاریخ‌نگاری اجتماعی در مطالعات بدن

در دهه ۱۹۶۰ میلادی و با انتشار مجله «گذشته و حال»^۱ در انگلستان، انگاره‌های موجود در تاریخ‌نگاری اجتماعی مورد توجه قرار گرفت و عاملیت تاریخی متفاوت از چیزی نشان داده شد که تا آن زمان، از دیدگاه مورخین اهمیت داشت. همچنین، طی دهه ۱۹۸۰ تاریخ‌نگاران هندی و آمریکای لاتین علاقه خاصی به این نوع از تاریخ نشان دادند. آن‌ها با مطالعه تاریخ کشورشان که پس از استقلال و دوران استعمار نوشته شده بود، به این نتیجه رسیدند که این تاریخ از سوی ملی‌گراها مصادره شده و مطابق با مفاهیم، علائق و منافع آن‌ها به نگارش درآمده است. در این نحوه تاریخ‌نگاری، حوادث و رخداد‌های تاریخی که با منافع ملی‌گرایان همسو نبوده‌اند، به‌طور کامل از تاریخ حذف شده یا در حاشیه قرار گرفته‌اند. تاریخ‌نگاران فرودستان بر این باورند که شباهت‌های زیادی میان این نوع از تاریخ‌نگاری با تاریخ‌نگاری دوره استعمار وجود دارد؛ چراکه در هر دوی آن‌ها، تاریخ از نگاه نخبه‌گرایانه و رویکرد از بالا نوشته می‌شود. از این منظر، سوژه نخبه است که به‌عنوان عامل اصلی دگرگونی‌های اجتماعی معرفی می‌شود، خواه این سوژه را نخبه استعمارگر بدانیم، یا سوژه ملی‌گرای وطنی معرفی کنیم.

پس، هدف تاریخ‌نگاران اجتماعی در مطالعات سیاست و بدن در ایران، همچون سایر تاریخ‌نگاران اجتماعی، بازشناساندن صدا و عاملیت افرادی است که در لابه‌لای اسناد تاریخی صدایشان به خاموشی گراییده و گم شده است. در این رویکرد، عاملیت تاریخی در رابطه میان سامان سیاسی و بدن در ایران تنها به نخبگان جامعه؛ همچون دربار، دیوان‌سالاران، نظامیان، و روشن‌فکران اختصاص ندارد، بلکه تهی‌دستان، درحاشیه‌ماندگان و فرودستان جامعه هم به‌همان اندازه در فرایند مدرنیته در ایران و به‌تبع آن، تحولات مربوط به حوزه بدن سهیم هستند.

کتاب خیز خام نوشته محمد مالجو از جمله این تحقیقات به‌شمار می‌رود. نویسنده با بهره‌گیری از اسناد عمدتاً منتشر نشده، روایتی از تاریخ نانوشته زندگی مستمندان را در عصر پهلوی ارائه می‌دهد؛ برشی از زندگی گدایان، ولگردان، عجزه و ارامل، بی‌نویان و بی‌خانمانان،

دوره‌ماندگان و بیکاران فقیر، یتیمان بی‌کس و مجانین بی‌سرپناه، کوچندگان تهی‌دست، سالمندان بی‌چیز و ازکارافتادگان بی‌بضاعت. مالجو، در پی تاریخ‌نگاری اجتماعی با رویکرد تاریخ از پایین، سنت مسلط میان تاریخ‌نگاران را به پرسش می‌گیرد که انواع کامیابی‌ها و ناکامی‌ها را در قلمروهای گوناگون جامعه طی دوره پادشاهی رضاشاه پهلوی، بیش از هرکس و هرچیز به شخص پادشاه نسبت می‌دهند و متقابلاً فعالیت‌های فراموش‌شده انواع فرودستان را در دگرگونی‌های اجتماعی کماکان در طاق‌نسیان می‌نهند. منحنی فراز و فرود فعالیت مستمندان در خلال پاسخ‌هایی ترسیم می‌شود که نویسنده از بطن انبوهی از اسناد برای این پرسش‌های فراهم می‌کند: «رسیدگی‌های دیوان‌سالاران به مستمندترین مستمندان طی دهه ۱۳۱۰ چه کم‌وکیفی داشت؟ در پایتخت چگونه بود و در ولایات چگونه؟ چه عاملیت‌ها و فعالیت‌هایی در کم‌وکیف رسیدگی دیوان‌سالاران به مستمندترین مستمندان طی دهه ۱۳۱۰ نقش داشتند؟ چرا طی دهه ۱۳۱۰ مستمر بر تعداد چنین اشخاصی در شهرهای بزرگ افزوده می‌شد؟ پدیده مستمندی طی این دوره دچار چه نوع دگردیسی‌هایی شد؟ چرا دیوان‌سالاران در مقطعی بیشترین حد از رسیدگی‌ها را به مستمندترین مستمندان در دستورکار قرار دادند؟ چرا رسیدگی‌ها در مقطعی دیگر به حسیضی تاریخی نزول کرد؟»

۳-۳. یافته‌ها و نتایج تحقیقات

اصلی‌ترین و مهم‌ترین یافته‌ها و نتایجی را که تقریباً مورد اتفاق تمامی این مطالعات است، می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱) فرایند مدرنیته در ایران که از دوره قاجار آغاز شد و در دوره پهلوی اول با عنوان دولت-ملت مدرن تثبیت گشت، موجب گسست هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی ایرانیان با دوره پیشامدرن شد. امری که سرآغاز تحولات بنیادین در حوزه بدن و رابطه و مناسبات آن با سامان سیاسی بوده است. در این دوره، بدن از نقش و جایگاه مهم و ویژه‌ای در عرصه عمومی ایران برخوردار، و شیوه‌های شکل‌گیری قدرت، نیرو و توان جامعه با مرکزیت‌یافتن بدن انسان‌ها ممکن شده است.

۲) شکل‌گیری دولت مدرن در ایران همچون غرب، حول بدن و مشارکت و مداخله سازمان‌یافته جمعی برای بدن‌ها صورت گرفته است؛ مانند کنترل و انضباط که نخستین بار





در حوزه‌هایی مثل ارتش، نظام آموزش و سلامت جامعه به‌کار گرفته شدند. در این‌جا، بدن به شیوه‌ای جدید در مرکز توجه قرارگرفت و فرد ابژه‌ای قابل‌کنترل معرفی شد. بنابراین، دولت پهلوی تلاش کرد تا در قدم اول با تصویب قوانین به کنترل بدن و روابط جنسی بپردازد و در گام بعدی، با اصلاحات و پیرایش زبانی، تمامی واژگان جنسی پیشامدرن را با مفاهیم مدرن همچون دگرجنس‌خواهی جایگزین سازد. این، سرآغاز فرایندی بود که سنت و هنجارهای سنتی را به‌عنوان میراثی منفی به حاشیه راند و تولید شهروندانی مدرن و قابل حکمرانی را تمامی وجهه‌همت خود قرارداد که هدفی جز تولید بدن‌های رؤیت‌پذیر رام و مطیع با کنش‌هایی محدود و از پیش تعریف‌شده نداشت.

۳) بدن و به‌ویژه بدن زنانه از همان آغاز پروژه مدرنیزاسیون، همواره در پیش‌زمینه فرایند ملت‌سازی در ایران حضور داشته است. زنان، سکسوالیته و بدن‌های‌شان تحت‌عنوان پروژه «رهایبی‌بخشی» تنها در خدمت به ایدئولوژی و پروژه ناسیونالیسم در این کشورها بوده‌اند و در این جهت، ابژه‌انگاری و کالایی‌سازی شده‌اند. بدین جهت، زنانگی همواره منفعل بوده، حال آن‌که مردانگی امری فعال است. در این‌جا، «زن سنتی» سنتزی معرفی می‌شود که هیچ جایگاهی در پروژه مدرن‌سازی کشور ندارد و در برابر «زن مدرن» به‌مثابه یک شهروند قرار می‌گیرد. اما به‌واسطه این سنتز، آنتی‌تری شکل می‌گیرد که در تناقضی آشکار، زن مدرن درعین حال، زنی عقیفه و پاکدامن معرفی می‌شود.

چنین سیاستی موجب بازتولید و تثبیت نظام پدرسالارانه و ساختارهای مردسالارانه در جامعه بوده است.

۱) از دیدگاه غالب این محققان، نخبگان فرهنگی، سیاسی و نظامی؛ شامل دربار و دیوان‌سالاران، فرماندهان نظامی، تحصیل‌کردگان غرب و طبقه نوظهور روشن‌فکر، اصلی‌ترین کارگزاران تحولات در حوزه بدن بوده‌اند و اقدامات شخص رضاشاه مهم‌ترین و مؤثرترین عامل در این زمینه معرفی می‌شود.

۲) گفتمان‌های حوزه بدن به دو گفتمان اصلی و رقیب تقسیم می‌شوند؛ مانند گفتمان سنت و تجدد، گفتمان پیشامدرن و مدرن، گفتمان نوگرایی و محافظه‌کارانه، گفتمان دینی و اصلاح‌گرایانه.



۳) خلاف فرایند شکل‌گیری سامان سیاسی نوین در غرب که شاهد جدایی حوزه خصوصی از حوزه عمومی، عرصه دین از عرصه سیاست و نیز، دولت از جامعه بوده‌ایم، زمینه‌ها و عواملی تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در ایران؛ مانند درهم‌تنیدگی نهاد دین با ساختارهای سیاسی جامعه (که در نهایت، موجب تأثیرپذیری بدن و روابط سیاسی مبتنی بر آن بر اساس محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های دینی می‌شود)، ساختار شبه‌پاتریمونیالیسم دولت در ایران (که در تمامی عرصه‌ها و نیز، عرصه بدن همیشه موجبات بازتولید و تثبیت مفاهیم، ارزش‌ها و قوانین سنتی پدرسالارانه و مردسالارانه در متن مدرنیته ایرانی بوده که نهایتاً در بازتعریف و باز شکل‌گیری عرصه‌های عمومی و خصوصی جامعه و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و حتی اقتصادی جامعه نوین ایران نقشی تعیین‌کننده داشته است)، اقتصاد دولتی و تک‌محصولی با اکتشاف نفت در ایران (و در نتیجه، استقلال مالی دولت از اتباع خود که موجبات عدم پاسخ‌گویی دولت را در برابر شهروندان در تمامی وجوه؛ همچون بدن و اعمال قوانین و تنظیم روابط و مناسبات بدنی فراهم آورده است)، جایگاه مهم نیروهای سنتی در جامعه نوین (که همواره تلاش داشته‌اند تا به‌عنوان حافظان سنت، مفاهیم و مناسبات سنتی را از بدن در برابر مفاهیم مدرن آن قرار دهند، و این مفاهیم و مناسبات را در متن مدرنیته ایرانی بازسازی و بازتعریف نمایند یا آن را بر پیکره مدرنیته ایرانی بار کنند)، و نیز، تقسیم جامعه ایرانی به دو عرصه اندرونی و بیرونی (که حاصل آن، تقسیم‌بندی دائمی جامعه و شهر ایرانی به دو حوزه حکومتی و مردمی بوده است که در نزاع و رویارویی پنهان و آشکار همیشگی در تمامی عرصه‌ها و همچنین، بدن با هم قرار دارند)، موجب شده است تا رابطه سامان سیاسی و بدن در ایران دارای تفاوت‌هایی بنیادین با کشورهای غربی باشد، امری که به نظر می‌رسد در تعیین بخشی به سامان سیاسی، بدن ایرانی و رابطه دوسویه آن‌ها دارای نقشی تعیین‌کننده بوده است.

۴. نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر ناظر بر مرور نظام‌مند (سیستماتیک) آثار و پژوهش‌های انجام‌گرفته در زمینه مطالعات سیاست و بدن در حوزه علوم اجتماعی ایران طی دو دهه اخیر بوده است. در این



نوشتار به دنبال پاسخ بدین پرسش‌ها بودیم: اصلی‌ترین مسئله‌ای که محققان در صدد پاسخ بدان برآمده‌اند، چه بوده است؟ بیشترین مضامین مورد استفاده در این پژوهش‌ها کدام‌اند؟ این تحقیقات از کدام سنت‌های مطالعاتی و با چه رویکردهای نظری/ مفهومی بوده‌اند؟ جایگاه این تحقیقات به لحاظ روش‌شناسی کجاست؟ تألیفات و تحقیقات صورت گرفته در حوزه مطالعات سیاست و بدن در ایران از نظر مسئله‌شناختی، نظریه‌شناختی و روش‌شناختی چه ضعف‌ها و قوت‌هایی دارند؟ و در نهایت، چه پیشنهادهایی را می‌توان در این حوزه مطالعاتی ارائه کرد؟

یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که مسئله اساسی بیشتر این محققان مطالعه نقش و جایگاه بدن در فرایند ملت‌سازی و مدرنیته در ایران، یا بدن به عنوان عامل تضاد و کشمکش میان قدرت (حاکمیت سیاسی) و گروه‌های اجتماعی و کنش‌گران ایرانی بوده است. اما اصلی‌ترین مضامینی که اغلب این تحقیقات به آن‌ها پرداخته‌اند معطوف به جنسیت، مد و زیبایی، حجاب و پوشش، به ویژه با تأکید بر زنانگی در مدرنیته ایرانی بوده است. اگرچه سایر حوزه‌ها مانند بهداشت و سلامت، نظام آموزشی، و ارتش نوین در رده بعدی توجه این محققان قرار داشته‌اند، اما مواردی همچون زندان، نظام قضایی، تیمارستان، روان‌کاوی، نهاد خانواده، نظام مالیاتی، نوان‌خانه‌ها، فضاهای شهری، و غیره بسیار کمتر از دیگر مضامین و مؤلفه‌های مرتبط با بدن و سیاست در ایران مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته‌اند. این در حالی است که اگر بخواهیم به فهم جامعی از رابطه و مناسبات میان بدن و سیاست در ایران دست یابیم، شایسته است که تمامی ابعاد و وجوه گوناگون در این زمینه مورد بررسی قرار گیرند؛ چراکه تمامی آن‌ها همبسته یکدیگر هستند و در رابطه با هم معنا می‌یابند.

همچنین، سنت جامعه‌شناسی با دو رویکرد نظری پسا ساختارگرایانه و ساختارگرایانه را می‌توان رویکرد مسلط در مطالعات سیاست و بدن در علوم اجتماعی ایران طی دو دهه اخیر دانست. بدین لحاظ، در تحولات در حوزه فرایند مدرنیته در ایران و به تبع آن، تحولات در عرصه بدن نیز اولویت اساسی با ساختار است و سوژه و کنش‌گر ایرانی اگر هم دارای نقشی مؤثر باشند، تنها در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند. از این منظر، اولویت تأثیر در حوزه بدن همواره با سیاست است و در بیشتر مواقع جبر ساختار بر اراده‌گرایی کارگزار غلبه

می‌کند. در نتیجه چنین رویکردی، تأکید بیشتر این محققان بر نقش مهم دولت (و تقلیل دولت به اراده و خواست تنها یک فرد) به‌عنوان اصلی‌ترین گفتمان حاکم و کنش‌گر در حوزه بدن است. بنابراین، سایر گروه‌های اجتماعی غالباً ابژه‌هایی منفعل معرفی می‌شوند که یا اراده دولت و قانون بر آن‌ها تحمیل می‌شود، یا متأثر از جبر زمانه و تحت تأثیر فرایندها و تحولات جهانی شدن مدرنیته و غرب‌گرایی قراردارند. در نهایت، اغلب این پژوهشگران بر این باورند که ما با گسستی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در سپهر اندیشه ایرانیان در دوران مدرن مواجه هستیم که موجب می‌شود فهم ایرانیان از خود و بدن خویشان به‌طورعام، و رابطه میان سیاست و بدن در ایران به‌طورخاص کاملاً متفاوت با آن‌چیزی باشد که قبل از ورود مدرنیته به ایران با آن مواجه بوده‌ایم. همچنین، در برخی از این آثار تلاش بر آن بوده است تا از این تحولات با عنوان نوعی ناسازه یاد شود که نهایتاً به تضاد و کشمکش دائمی میان مدرنیته و سنت و نیز، حکومت و مردم می‌انجامد. حال آن‌که در بیشتر مواقع، همنشینی مؤلفه‌های سنت (بومی) و مدرنیته در کنار یکدیگر و همچنین، بازخوانی و بازآفرینی سنت درون متن مدرن ناآگاهانه یا عامدانه نادیده گرفته می‌شود یا در حاشیه قرار می‌گیرد.

به‌لحاظ روش‌شناسی، رویکرد بیشتر این محققان رویکردی تاریخی است که بازه زمانی مشروطه تا پایان پهلوی نخست را مورد مطالعه قرار داده‌اند و داده‌های خود را براساس اسناد آرشیوی و منابع تاریخی این دوره به‌دست آورده‌اند. همچنین، در اغلب این پژوهش‌ها روش تحلیل گفتمان و تبارشناسی فوکویی در تفسیر داده‌ها و یافته‌های موجود استفاده شده است. اما در بیشتر موارد، گفتمان‌های موجود در حوزه بدن با تقلیل به دو گفتمان حاکم و گفتمان رقیب، همگن‌سازی و یکسان‌انگاری شده‌اند، اگرچه تلاش شده است تا با نام‌گذاری‌های متفاوت، همچون: گفتمان سنت و تجدد، گفتمان نوگرایی و محافظه‌کارانه، گفتمان پیشامدرن و مدرنیته، بر دیگرگونه‌بودن آن‌ها تأکید شود، اما درواقع، ما با تقلیل گفتمان‌های قدرت به گفتمان حاکم (دولت مدرن) و گفتمان‌های مقاومت به گفتمان سنت، گفتمان سنت به گفتمان دینی، و گفتمان دینی به گفتمان روحانیت محافظه‌کار شیعی در ایران مواجه هستیم. حال آن‌که هرچند گفتمان‌های قدرت و نیز،



گفتمان‌های مقاومت می‌توانند در برخی وجوه دارای همپوشانی‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر باشند، اما در عین حال متفاوت از هم هستند. ضمن آن‌که هریک از این گفتمان‌ها می‌توانند درون خود به خرده‌گفتمان‌هایی چند تقسیم شوند که گاه در مواردی مانند؛ ابژه، مفاهیم، وجوه بیانی یا استراتژی دارای تفاوت‌هایی با گفتمان اصلی هستند.

در نهایت، باید در نظر داشت که اغلب این مطالعات گرفتار نوعی روایت کلان از مدرنیته ایرانی به طور عام و رابطه و نسبت میان سیاست و بدن در ایران به طور خاص بوده‌اند. در واقع بیشتر این محققان همچون مورخین این دوره، با رویکرد «تاریخ از بالا»، تنها عاملیت و کنش‌گری نخبگان (اعم از پادشاه، دربار، روشن‌فکران، و دولت‌های بیگانه) را در این مطالعات به‌شمار می‌آورند. حال آن‌که ضروری است برای فهم و ادراک عمیق نسبت و رابطه میان سیاست و بدن در ایران معاصر، شناسایی و صورت‌بندی‌های کنش‌گران متکثر و متنوع و البته، در حاشیه‌ماندگان را نیز در دستورکار مطالعاتی قرار دهند. بنابراین، برای بررسی سیاسی شدن بدن در ایران توجه هم‌زمان به ویژگی‌های تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نیز، تاریخ جمعیت‌شناختی، تاریخ اجتماعی ایرانیان و سپس، گذاری به تاریخ فرودستان لازم است تا بتوانیم از برآیند نیروهای چندگانه که در این زمینه دارای نقشی مؤثر بوده‌اند، به فهمی جامع در این زمینه دست یابیم، امری که در مطالعات مدرنیته در ایران از یک‌سو، و مطالعات بدن از سوی دیگر، چندان مورد دقت پژوهشی قرار نگرفته است.



منابع

- اخوت، احمد (۱۳۸۹). دو بدن شاه؛ تأملاتی درباره نشانه‌شناسی بدن و قدرت. تهران: انتشارات خجسته.
- ایمانی، علی؛ و قاسمی، علی اصغر (۱۳۹۵). سیاست‌گذاری خدمت‌سربازی و فرایند ملت‌سازی در ایران. پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۵ (۱۸)، ۳۵-۶۶. doi: 10.22054/qps.2016.6797
- بالسلو، سیوان (۱۴۰۰). مردانگی ایرانی در اواخر قاجار و اوایل پهلوی (مترجم: لعیا عالی‌نیا). تهران: انتشارات همان.
- براتلو، فاطمه (۱۴۰۲). تبارشناسی هم‌ریخت‌شدن فضاهای آموزشی نوین در ایران عصر قاجاری. نشریه پژوهش‌های تاریخی، ۱۵ (۲)، ۸۹-۱۰۹. doi: 10.22108/JHR.2023.135668.2449
- بزرگیان، امین (۱۳۹۶). ایده‌های خیابانی؛ نوشته‌هایی درباره شهر، تن و زندگی روزمره. تهران: انتشارات تیسرا.
- پاپلی یزدی، لیلا و دیگران (۱۳۹۷). باستان‌شناسی سیاست‌های جنسی و جنسیتی در پایان عصر قاجار و دوره پهلوی اول. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- حافظی، سیدمرتضی و دیگران (۱۴۰۰). سیاسی کردن رنج؛ واکاوی گذار از قدرت آیینی قجری به قدرت انضباطی پهلوی. پژوهش‌نامه علوم سیاسی، ۱۶ (۴)، ۴۹-۸۰. doi: 10.22034/IPSA.2022.445
- حسینی، مرضیه (۱۴۰۰). سامان بدن و شکل‌گیری مشاغل زنانه در عصر رضاشاه؛ براساس گزارش مطبوعات یومیه. پژوهش‌نامه علوم انسانی، ۱۴ (۲)، ۱۵۵-۱۷۷. doi: 10.52547/irhj.14.2.155
- خزائی، یعقوب؛ و خزائی، شیرزاد (۱۳۹۷). تحول در آئین‌های اعدام در گذار از دوره قاجار به مشروطه و پهلوی (از مرگ هزاربار تا نقطه‌ی صفر تعدی). نشریه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۲ (۲۳)، ۸۳-۱۰۴. doi: 10.22111/JHR.2019.4507
- خیراندیش، عبدالرسول؛ و کاوسی، اکرم (۱۳۹۵). بیماری‌های همه‌گیر مؤثر بر جمعیت؛ اقدامات دولت مرکزی و عوامل تأثیرگذار بر آن (سواحل شمالی خلیج فارس ۱۳۰۰-۱۳۲۰). پژوهش‌های تاریخ پزشکی، ۵ (۴)، ۲۲۰-۲۰۵.
- ذکایی، محمدسعید؛ و امن‌پور، مریم (۱۳۹۲). درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران. تهران: انتشارات تیسرا.
- روحي، زهره (۱۳۹۹). تاریخ فرهنگی بدن و بدنمندی در ایران عصر جدید. تهران: انتشارات انسان‌شناسی.
- سراج‌زاده و دیگران (۱۳۹۱). گفتمان جامعه‌پاک: شالوده‌شکنی سیاست‌نمایش بدن زنانه در دوره پهلوی. نشریه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۸ (۲۶)، ۲۷-۵۰.
- صادقی، فاطمه (۱۳۸۴). جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران؛ دوره پهلوی اول. تهران: انتشارات قصیده‌سرا.





طاهری‌کیا، حامد و دیگران (۱۳۹۹). فرهنگ بصری جنسیت لایق در دهه شصت ایران. تهران: انتشارات اندیشه احسان.

عالی، مرضیه (۱۳۹۷). تأملی بر شکل‌گیری نظام آموزش مدرن در ایران مبتنی بر مناسبات قدرت - دانش در اندیشه میشل فوکو، اهواز. مجله علوم تربیتی دانشگاه شهید چمران، ۶(۲۵)، ۲۴-۵. doi: 10.22055/edu.2018.21527.2150

فروردین، فیروزه (۱۳۸۸). بازنمایی ایدئولوژی جنسیت در گفتمان مشروطه (پایان‌نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد). دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

قره، رایحه؛ و باستانی، سوسن (۱۴۰۰). بررسی جامعه‌شناختی مفهوم بدنمندی زنان در مطبوعات دوره پهلوی دوم: مطالعه موردی نشریه بیداری ما. تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۵(۴)، ۸۸-۶۱. doi: 10.22035/jicr.2023.2769.3153

کاظمی، حجت؛ و کشاورز، هادی (۱۳۹۸). کنترل و هدایت جمعیت در قالب نهادها و تکنیک‌های جدید حکمرانی در ایران؛ از عباس میرزا تا رضاشاه. نشریه دولت‌پژوهی، ۶(۲۴)، ۱۰۳-۱۳۹. doi: 10.22054/tssq.2020.41016.685

کنارودی، قربانعلی؛ و مرادی‌نیا، محمدجواد (۱۴۰۱). آموزش نظامی در مدارس نظامی و غیرنظامی در دوره پهلوی اول. مطالعات تاریخی جنگ، ۶(۱)، ۴۲-۵۷.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). تجدد و تشخص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید (مترجم: ناصر موفقیان). تهران: انتشارات نی.

مالجو، محمد (۱۴۰۲). خیز خام؛ کشاکش مستمندان و دیوان‌سالاران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در ایران. تهران: انتشارات چشمه.

محمدی، منظر (۱۴۰۰). سیاست‌های پوشاک در دوره قاجار و پهلوی اول. تهران: انتشارات مشکی.

معظمی‌گودرزی، سوادبه؛ شهیدانی، شهاب؛ و ثواقب، جهانبخش (۱۴۰۰). مسائل مد و خودآرایی زنان در نشریه اطلاعات بانوان (۱۳۳۶ تا ۱۹۵۷/۱۳۴۰ تا ۱۹۶۱ م). نشریه پژوهش‌های تاریخی، ۱۳(۲)، ۱۱۲-۵۳. doi: 10.22108/JHR.2021.128075.2172

مقدس، محمود (۱۳۹۸). سازوکارهای انضباطی ایجاد ابژه به‌هنگار در عصر پهلوی اول بر مبنای نظریه حکومت‌مندی فوکو. مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۰(۴)، ۱۴۸-۱۷۰.

مناشری، دیوید (۱۴۰۰). نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن (مترجم: عرفان مصلح و محمدحسین بادامچی). تهران: انتشارات حکمت سینا.

نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۹۶). زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش: نگرانی‌های جنسیتی در مدرنیته ایرانی (مترجم: آتنا کامل و ایمان واقفی). تهران: انتشارات تیسرا.

نوبهار، فاطمه (۱۳۹۲). بدن زن در گفتمان سیاسی جمهوری اسلامی (پایان نامه کارشناسی ارشد). دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Afari, J. (2009). *Sexual Politics in Modern Iran*. London, Cambridge.

Amin, C. M. (2004). Importing "Beauty Culture" Into Iran in the 1920s and 1930s: Mass Marketing Individualism in an Age of Anti-Imperialist Sacrifice. *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, 24(1), 81-100. doi: 10.1215/1089201x-24-1-81

Cronin, S. (2014). *Anti-Veiling Campaigns in the Muslim World: Gender, Modernism and the Politics of Dress*. London: Routledge.

Derenberger, L., & Kian, A. (2019). *Nation-state and construction of gender, body and sexuality: Iran, Turkey and Afghanistan*. Paris: Presses Universities de Provence.

Kashani_Sabet, F. (2011). *Conceiving Citizens: Women and the Politics of Motherhood in Iran*. London: Oxford University Press.

Moradi, F. (2023). *Body Politics in Iran: Clothing, Sexuality and Body*. *Sexuality & Culture*, 27(3), 1120-1139.

Naeaj, E. (2020). *The Female Body in Contemporary Iranian Romance Novels: Repression and Resistance*. Sydney: UNSW.

Rahbari, L., Longman, C., & Coene, G. (2018). *Kill me but make me beautiful: harm and agency in female beauty practices in contemporary Iran*. *Iran and The Caucasus*, 22(1), 50-60.

Rahbari, L., Longman, C., & Coene, G. (2019). The female body as the bearer of national identity in Iran: a critical discourse analysis of the representation of women's bodies in official online outlets. *Gender, Place, Culture*, 26(10), 1417-1437. doi: 10.1080/0966369x.2018.1555147

Sarfi, M., Sarfi, T., Aris, S., Zohouri, M., & Aeini, B. (2023). Religion and Migration: An Iranian Survey. *Migration Letters*, 20(S4), 470-480.

Sedghi, H. (2020). *Women and Politics in Iran: Veiling, Unveiling, and Reviling*. New York: Cambridge University.

Varzi, R. (2006). *Warring Souls; Youth, Media, and Martyrdom in Post-Revolution Iran*. Duke University Press Books.





مقاله پژوهشی

نقش دانشگاه در شکل‌دهی به منش دانشجویان؛ طراحی مدلی برای توسعه نگرش‌های توانمندساز شخصیتی، اجتماعی و اخلاقی

حامد مخبر دزفولی^۱، نادرقلی قورچیان^{۲*}، کامران محمدخانی^۳

دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۸؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

چکیده

دانشگاه به‌عنوان یک موقعیت اجتماعی مهم، نه تنها زمینه‌ساز کسب تجربه مستمر علمی است بلکه به‌واسطه ایجاد موقعیت‌ها و تعاملات گسترده و متنوع نقش مهمی در شکل‌گیری منش دانشجویان ایفا می‌کند. این پژوهش با هدف بررسی چگونگی نقش‌آفرینی دانشگاه در شکل‌دهی به منش دانشجویان انجام شده است. این مطالعه با رویکرد ترکیبی (کمی-کیفی) انجام شد. در بخش کمی، با استفاده از نمونه‌گیری تصادفی، دیدگاه ۲۹۰ دانشجوی دانشگاه‌های شهر تهران در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد احصا شده است. ابزار گردآوری داده‌ها پرسشنامه‌های محقق‌ساخته بوده است. داده‌های کمی با استفاده از نرم‌افزارهای آماری تحلیل شدند. در بخش کیفی، مصاحبه‌های عمیق با مدیران و کارشناسان حوزه آموزش عالی انجام گرفت. داده‌های کیفی با استفاده از روش تحلیل مضمون مورد بررسی قرار گرفتند یافته‌ها نشان داد که منش اخلاقی پیش‌بینی‌کننده معناداری برای فهم عملکرد تحصیلی و پرورش فضیلت‌ها و نگرش‌های اخلاقی و اجتماعی دانشجویان است. تحلیل داده‌ها منجر به شناسایی چهار بعد اصلی در ارتقای منش دانشجویان شد. این ابعاد شامل: (۱) نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت‌محور، (۲) نگرش‌های شخصیتی، (۳) نگرش‌های اجتماعی و (۴) نگرش‌های اخلاقی است. همچنین، نقش محوری دانشگاه در ایجاد محیطی برای تعامل، یادگیری و رشد این نگرش‌ها مشخص شد محیط دانشگاه بر توسعه اخلاقی دانشجویان تأثیرگذار است.

کلیدواژه‌ها: منش دانشجویی، آموزش عالی، نگرش‌های توانمندساز، نگرش‌های شخصیتی، نگرش‌های اجتماعی، نگرش‌های اخلاقی

۱. دانشجوی دکتری مدیریت آموزش عالی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
mokhberh@yahoo.com

۲. استاد گروه مدیریت آموزش عالی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
* نویسنده مسئول

n.ghourchian@srbiau.ac.ir

۳. استاد گروه مدیریت آموزش عالی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
k.kamran@srbiau.ac.ir

۱. مقدمه و بیان مسئله

در سال‌های اخیر، توجه به اخلاق و ترویج رفتارهای اخلاقی در سطح جهانی افزایش یافته است. این روند را می‌توان در افزایش تعداد پژوهش‌های منتشر شده در زمینه رفتارهای اخلاقی و ارتباط آن با سایر متغیرها در محیط‌های دانشگاهی مشاهده کرد. برخی از متخصصان این توجه فزاینده را نشانه‌ای از احیای نیاز به معیارهای اخلاقی برای هدایت رفتارهای انسانی می‌دانند (گوئرو و همکاران^۱، ۲۰۲۰؛ ظهوری و دیگران، ۲۰۲۳).

پیچیدگی روزافزون سازمان‌ها و افزایش رفتارهای غیراخلاقی در محیط‌های کاری، ضرورت ایجاد و حفظ فضای کاری اخلاقی را برای مدیران برجسته کرده است (صبار، معصومی فر و محمدی، ۱۳۹۸). علاوه بر این، گسترش فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی باعث شکل‌گیری چشم‌اندازهای نوینی در همه عرصه‌های زندگی شده (برای مثال بنگرید به موساوند و دیگران، ۲۰۲۰؛ نصرتی و دیگران، ۲۰۲۳) و چالش‌های اخلاقی جدیدی مانند آزارهای سایبری و انتشار اخبار جعلی را تشدید ساخته است (سبزی‌علی و همکاران^۲، ۲۰۲۲). این تحولات، اهمیت توجه به اخلاق فردی را در عصر حاضر افزایش داده است.

به‌رغم وجود فاصله بین آرمان‌ها و واقعیت‌ها، دانشگاه‌های کشور در تربیت جوانان متعهد و پایبند به اخلاق دانشجویی، نسبت به گذشته و سایر کشورها، پیشرفت داشته‌اند اما برخی از متخصصان بر اهمیت توجه به برنامه‌دستی و رویکردهای آموزشی در بهبود مهارت‌های اجتماعی و عملکرد دانشجویان کشور تأکید می‌کنند. این افراد معتقدند است که تمامی عناصر محیط آموزشی، از جمله کتاب، کلاس، استاد، فضای فیزیکی و تکنولوژی آموزشی، باید در خدمت رشد علمی و فکری فراگیران قرار گیرند (ونگ و همکاران^۳، ۲۰۲۴).

دوران دانشجویی فرصتی مناسب برای توجه به منش و ارتقای آن در دانشجویان مهیا



1. Guerrero et al.

2. Sabzali et al.

3. Wang et al.

می‌سازد. از آنجا که کارکردهای اصلی دانشگاه تولید، توزیع و اشاعه علم است، توجه به رشد اجتماعی و اخلاقی دانشجویان ضروری است؛ زیرا این امر منجر به ارتباط مؤثر با جامعه و پاسخ به نیازهای آن می‌شود. دانشگاه‌ها علاوه بر وظایف تخصصی در زمینه آموزش و برنامه‌ریزی درسی، مسئولیت ارتقای مهارت‌های لازم برای ورود فارغ‌التحصیلان به بازار کار را نیز بر عهده دارند. این امر در جامعه پیچیده امروزی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

تنوع فرهنگی و ارزشی در جامعه امروز، تعریف یک الگوی واحد برای توسعه نگرش‌های اخلاقی و اجتماعی را با چالش مواجه کرده است. چگونه می‌توان در این فضای متکثر، به توافقی جمعی درباره ارزش‌های بنیادین اخلاقی دست یافت؟

این مقاله با طرح این پرسش‌های چالش‌برانگیز، به دنبال واکاوی نقش پیچیده و گاه متناقض دانشگاه در شکل‌دهی منش و نگرش دانشجویان است. آیا می‌توان الگویی جامع برای توسعه نگرش‌های توانمندساز شخصیتی، اجتماعی و اخلاقی در دانشجویان ارائه داد که پاسخگوی نیازهای متنوع جامعه امروز باشد؟

این مقاله با بررسی ابعاد مختلف منش و نگرش دانشجویی و ارتباط آن با کارکردهای دانشگاهی، به دنبال ارائه دیدگاهی نو در این زمینه است. هدف نهایی، کمک به تربیت نسلی از دانش‌آموختگان است که نه تنها از نظر علمی، بلکه از لحاظ شخصیتی و اخلاقی نیز توانمند باشند.

با توجه به نکات گفته شده پرسش‌های اصلی این مقاله عبارت است از اینکه: دانشگاه چگونه در شکل‌گیری منش دانشجویان نقش‌آفرینی می‌کند و مدلی مناسب برای توسعه نگرش‌های توانمندساز، شخصیتی، اجتماعی و اخلاقی در دانشجویان چیست؟ همچنین در این مقاله به چند پرسش فرعی پاسخ داده شده است شامل: منش اخلاقی چه تأثیری بر عملکرد تحصیلی و پرورش فضیلت‌ها و نگرش‌های اخلاقی و اجتماعی دانشجویان دارد؟ ابعاد اصلی ارتقای منش دانشجویان کدامند و هر یک شامل چه مؤلفه‌هایی هستند؟ نقش دانشگاه در ایجاد محیطی برای تعامل، یادگیری و رشد نگرش‌های مختلف دانشجویان چیست؟ چگونه می‌توان از یافته‌های این اثر در طراحی برنامه‌های آموزشی، فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌ها برای ارتقای منش دانشجویان استفاده کرد؟ چگونه می‌توان از طریق



توسعه منش دانشجویان، به تربیت نسلی از دانش‌آموختگان با مهارت‌های اجتماعی و اخلاقی بالا کمک کرد که بتوانند در جامعه نقش‌های مؤثر ایفا کنند؟

در ادامه این مقاله، ضمن بررسی چارچوب نظری منش، ابعاد مختلف آن و اصول و مفروضه‌های مرتبط مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین، تفاوت منش با شخصیت و نظریه‌های روانشناختی مرتبط مورد توجه قرار می‌گیرد. از جمله نوآوری‌های این پژوهش، ارائه مدلی برای شناسایی ابعاد و مؤلفه‌های مؤثر بر منش و ارتباط آن با کارکردهای دانشگاهی است که می‌تواند به ارائه یک مدل مفهومی جدید منجر شود.

۲. چارچوب نظری

در سال‌های اخیر، یکی از چالش‌های اساسی نظام آموزش عالی، کم‌توجهی به ابعاد اخلاقی و منشی در برنامه‌ریزی‌های درسی است. این موضوع نه تنها در آموزش دانشگاهی، بلکه در سطوح پایین‌تر آموزشی نیز مشهود است. اگرچه شکل‌گیری منش^۱ و ویژگی‌های فرهنگی-اخلاقی افراد تحت تأثیر تجارب پیش از دانشگاه و فضای عمومی جامعه قرار دارد، اما نقش برنامه‌های درسی، بافتار حاکم بر دانشگاه و عوامل مؤثر در کلاس درس (از جمله محتوا و منش استادان) در پرورش ویژگی‌های اخلاقی دانشجویان غیرقابل انکار است (کلبی و همکاران^۲، ۲۰۰۳؛ کیکونا و دیویدسن^۳، ۲۰۰۵).

منش، به عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری درونی‌شده، نقشی حیاتی در شکل‌دهی به هویت و رفتار افراد ایفا می‌کند (برکویتز و بایر^۴، ۲۰۰۴). در محیط آموزش عالی، توجه به پرورش منش دانشجویان اهمیتی فزاینده یافته است، زیرا دانشگاه‌ها نه تنها مسئول انتقال دانش، بلکه در شکل‌دهی به شخصیت و ارزش‌های اخلاقی دانشجویان نیز نقش‌آفرین هستند (کلبی و همکاران، ۲۰۰۳).

از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، منش تحت تأثیر تعاملات اجتماعی و تجربیات



1. character
2. Colby et al.
3. Lickona & Davidson
4. Berkowitz & Bier

محیطی شکل می‌گیرد (بندورا، ۱۹۸۶). نظریه یادگیری اجتماعی بندورا تأکید می‌کند که افراد از طریق مشاهده، تقلید و الگوبرداری از دیگران، رفتارها و ارزش‌های خود را شکل می‌دهند. در محیط دانشگاه، این فرایند از طریق تعامل با اساتید، همسالان و مشارکت در فعالیت‌های مختلف و موقعیت‌های متفاوت آکادمیک و فوق برنامه رخ می‌دهد.

از منظر جامعه‌شناختی، نظریه ساختارگرایی گیدنز بر نقش ساختارهای اجتماعی در شکل‌دهی به رفتار و منش افراد تأکید می‌کند. دانشگاه به عنوان یک ساختار اجتماعی، قوانین، هنجارها و ارزش‌هایی را ارائه می‌دهد که بر شکل‌گیری منش دانشجویان تأثیر می‌گذارد (گیدنز^۱، ۱۹۸۴). بر اساس مطالعات اخیر در حوزه روان‌شناسی مثبت‌گرا و آموزش منش، می‌توان چهار بعد اصلی منش را در محیط دانشگاهی شناسایی کرد (پترسون و سلینگمن^۲، ۲۰۰۴؛ کیکونا و دیویدسن، ۲۰۰۵):

۱. نگرش‌های توانمندساز و فضیلت‌محور. این بعد شامل رشد فکری، ذهن‌آگاهی و خودکارآمدی است. نظریه خودکارآمدی بندورا بر اهمیت باورهای فرد درباره توانایی‌هایش تأکید می‌کند که می‌تواند از طریق تجربیات موفق در محیط دانشگاه تقویت شود (بندورا، ۱۹۸۶):

۲. نگرش‌های شخصیتی. این بعد شامل برون‌گرایی، سازگاری و وظیفه‌شناسی است که با مدل پنج‌عاملی شخصیت همخوانی دارد. محیط دانشگاه می‌تواند زمینه‌ساز رشد این ویژگی‌های شخصیتی باشد (کاستا و مک‌کرین^۳، ۱۹۹۲):

۳. نگرش‌های اجتماعی. نوجویی، آسیب‌پرهیزی و کنش‌گری فعال در این بعد قرار می‌گیرند. نظریه یادگیری اجتماعی-شناختی بر اهمیت عاملیت انسانی و توانایی افراد برای تأثیرگذاری بر محیط خود تأکید می‌کند (بندورا، ۲۰۰۱):

۴. نگرش‌های اخلاقی. تربیت اخلاقی، عبرت‌آموزی و پرورش ارزش‌های انسانی در این بعد جای می‌گیرند. نظریه رشد اخلاقی کولبرگ بر اهمیت محیط‌های چالش‌برانگیز اخلاقی در رشد قضاوت اخلاقی تأکید می‌کند، که دانشگاه می‌تواند چنین محیطی را



1. Bandura
2. Giddens
3. Peterson & Seligman
4. Costa & McCrae



فراهم آورد (کولبرگ^۱، ۱۹۸۱).

دانشگاه از طریق مکانیسم‌های مختلفی بر شکل‌گیری منش دانشجویان تأثیر می‌گذارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. برنامه درسی رسمی و پنهان: محتوای دروس و روش‌های تدریس می‌توانند ارزش‌ها و نگرش‌های خاصی را منتقل کنند (آیسنر^۲، ۱۹۹۴)؛

۲. تعاملات اجتماعی: ارتباط با اساتید، همسالان و کارکنان دانشگاه فرصت‌هایی برای یادگیری اجتماعی و شکل‌گیری هویت فراهم می‌کند (پاسکارلا و ترنزینی^۳، ۲۰۰۵)؛

۳. فعالیت‌های فوق برنامه: این فعالیت‌ها فرصت‌هایی برای توسعه مهارت‌های رهبری، کار تیمی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی ارائه می‌دهند (آستین^۴، ۱۹۹۳)؛

۴. فرهنگ سازمانی دانشگاه: ارزش‌ها، هنجارها و انتظارات موجود در فرهنگ دانشگاه بر نگرش‌ها و رفتارهای دانشجویان تأثیر می‌گذارد (کوه و ویت^۵، ۱۹۸۸).

۱-۲. مفهوم منش و ابعاد آن

منش به مجموعه ویژگی‌های شخصیتی فرد، به ویژه نگرش‌های اخلاقی، اجتماعی و مذهبی او اشاره دارد (لی^۶، ۲۰۱۴). اگرچه برخی روان‌شناسان «منش» و «شخصیت» را مترادف در نظر می‌گیرند، اما دیدگاه‌های جدیدتر تمایزی بین این دو قائل شده‌اند. در این دیدگاه‌ها، منش بیشتر بر جنبه‌های اخلاقی و فضائل و رذائل تمرکز دارد (کوماریا و نیهایا^۷، ۲۰۲۳). به عبارت دیگر، منش برای ارزیابی شخصیت با معیارهای اخلاقی (خوب و بد) استفاده می‌شود، در حالی که شخصیت شامل تمام ویژگی‌های روانی، اخلاقی، عقلی، عاطفی و حتی جسمانی فرد می‌شود (هولزمن^۸، ۱۹۹۹). ابعاد اصلی منش عبارتند از:

1. Kohlberg
2. Eisner
3. Pascarella & Terenzini
4. Astin
5. Kuh & Whitt
6. Lee
7. Komariah & Nihayah
8. Holzman

۱. بعد شخصیت: نظریه «پنج عامل بزرگ شخصیت» که از دهه ۱۹۶۰ توسط محققانی چون فیسک، نورمن، و دیگران توسعه یافته است، ناظر بر پنج بعد اصلی شخصیت است. این ابعاد شامل برونگرایی (تمایل به اجتماعی بودن و ابراز احساسات)، سازگاری (همدلی و نوع دوستی)، وظیفه شناسی (نظم و کنترل هیجانات)، روان رنجوری (بی ثباتی عاطفی و اضطراب) و استقبال از تجربه (اخلاقیت و ماجراجویی) هستند. هر فرد در طیفی از این ویژگی ها قرار می گیرد و اکثر افراد در نقاط میانی این طیف ها هستند. این مدل، علی رغم اختلاف نظرهایی در مورد نام گذاری دقیق ابعاد، به طور گسترده ای در روان شناسی شخصیت مورد استفاده قرار می گیرد (مک کری و کاستا، ۲۰۰۳)؛

۲. بعد نگرش های اخلاقی: اخلاق را می توان علم زیستن یا چگونگی زندگی کردن دانست. مطهری بین افعال طبیعی (مانند خوردن و آشامیدن) و افعال اخلاقی تمایز قائل می شود. افعال اخلاقی آن دسته از رفتارهایی هستند که فراتر از منفعت طلبی شخصی بوده و مستحق تحسین و احترام هستند. ایجاد نگرش های اخلاقی در افراد، پایه ای ترین بخش تربیت اخلاقی است (حسامی فر، ۱۳۹۷)؛

۳. بعد نگرش های اجتماعی: رفتارهای جامعه پسند نقش مهمی در شکل گیری نگرش های اجتماعی دارند. کارلو و برندی^۲ (۲۰۰۱) شش وجه رفتاری جامعه پسند را شناسایی کرده اند که شامل نوع دوستی، فوریت زمانی، هیجانی بودن، پذیرا بودن، گمنامی و سازگاری است؛

پژوهش ها نشان داده اند که رفتارهای جامعه پسند با موارد زیر ارتباط دارند:

- رابطه منفی با رفتار ضد اجتماعی (تامپسن و گالون^۳، ۲۰۱۵)؛
- رابطه منفی با پرخاشگری (مک گینلی و کارلو^۴، ۲۰۰۷)؛
- رابطه منفی با روان آزوده گرایی (یوسفی و همکاران، ۱۴۰۰)؛
- رابطه مثبت با بهزیستی روانی (هوئی و همکاران^۱، ۲۰۲۰؛ جاگ و همکاران^۲، ۲۰۱۸)؛

1. McCrae & Costa
2. Carlo & Brandy
3. (Thompson & Gullone
4. McGinley & Carlo





- رابطه مثبت با ذهن‌آگاهی (بری و همکاران^۳، ۲۰۱۸)؛
 - رابطه مثبت با پیشرفت تحصیلی و روابط خوب با همسالان (پادیللا-واکر و همکاران^۴، ۲۰۱۴)؛
 - رابطه مثبت با سبک دل‌بستگی ایمن (میکولینسر و شاور^۵، ۲۰۱۰)؛
 - رابطه مثبت با برون‌گرایی، گشودگی، موافق بودن و باوجدان بودن (آقایوسفی و همکاران، ۲۰۱۶؛ صفری‌نیا و همکاران، ۱۳۹۳)؛
 - رابطه مثبت با عاطفه مثبت (صفری‌نیا و همکاران، ۱۳۹۳).
- علاوه بر این، رفتارهای جامعه‌پسند به هماهنگی بین‌فردی کمک کرده و حمایت اجتماعی را افزایش می‌دهند. این امر به افراد کمک می‌کند تا با احساسات منفی مانند تنهایی، اضطراب و درماندگی بهتر مقابله کنند (ستورچ و ماسیا-وارنر^۶، ۲۰۰۳). همچنین، اسپاتارو و همکاران^۷ (۲۰۲۰) نشان دادند که رفتار جامعه‌پسند در ارتباط بین همدلی و پرخاشگری نقش میانجی دارد.
۴. بعد توانمندی‌ها و فضیلت‌ها: این بخش ناظر بر ویژگی‌های مثبت در افکار، احساسات و رفتار هستند که شناسایی آنها به بهبود کیفیت زندگی کمک می‌کند. افرادی که این توانمندی‌ها را در زندگی روزمره خود به کار می‌گیرند، معمولاً احساس رضایت و پاداش درونی داشته و نتایج مثبتی برای خود و دیگران به همراه می‌آورند (روچ و هینتز^۸، ۲۰۱۹). یکی از دستاوردهای مهم روان‌شناسی مثبت‌گرا، توسعه طبقه‌بندی توانمندی‌هاست که به درک دقیق‌تر فضایل انسانی می‌پردازد (خسروجردی، پورشهریار، و حیدری^۹، ۲۰۱۹).

1. Hui et al.
2. Zhang et al.
3. Berry et al.
4. Padilla-Walker et al.
5. Mikulincer & Shaver
6. Storch & Masia-Warner
7. Spataro et al.
8. Ruch & Heintz
9. Khosrojerdi, Pourshahriar, & Heidari

روان‌شناسی مثبت با تمرکز بر توانمندی‌های منش، سعی در افزایش بهزیستی و عملکرد افراد از طریق مداخلات مبتنی بر این توانمندی‌ها دارد. این مداخلات معمولاً شامل سه مرحله است: آگاهی (افزایش دانش درباره توانمندی‌ها)، اکتشاف (ارتباط دادن توانمندی‌ها با تجارب ارزشمند گذشته و حال) و کاربرد (استفاده از توانمندی‌ها در زندگی روزمره). بیشتر مداخلات در محیط‌های آموزشی بر این سه مرحله مذکور استوار است (تانگ، لو، داتو، می و چینگ^۱، ۲۰۱۹). براین اساس اهتمام دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی به موضوع منش و ارتقای آن در میان متقاضیان تحصیل نقش مهمی در ادغام این فراد در جامعه دارد.

۲-۲. اصول و مفروضه‌های منش

از جمله مسائلی که روان‌شناسان تحولی همواره به آن توجه داشته‌اند، وظایف خاص اشخاص در هر دوره سنی است؛ وظایفی که به منظور دستیابی به هویت و شخصیتی سالم هر انسانی در هر مقطع سنی می‌تواند کسب کند. در واقع روان‌شناسان تحولی در تلاش‌اند تغییراتی را توصیف و تبیین کنند که در طول زمان در تفکر، رفتار، استدلال و کارکرد شخص رخ می‌دهد؛ تغییراتی که نتیجه تعامل عوامل زیستی، فرد و محیط است (بریمنر^۲، ۲۰۱۷)؛ برای مثال، اریکسون روان‌شناسی بود که تحول روانی انسان را پیوسته می‌دانست و معتقد بود انسان در هر سنی با تعارض تحولی مواجه می‌شود و پس از حل کردن این بحران به مرحله بعدی تحول گام بر می‌دارد (جوزی، رنجبری، مرادی و زارعی، ۱۳۹۴؛ پاپالیا و همکاران^۳، ۲۰۰۴).

با گسترش جنبش روان‌شناسی مثبت‌نگر در دو دهه اخیر، روان‌شناسان به جنبه‌های مثبت روانی انسان بیشتر توجه نشان دادند. پیترسون و سلیگمن^۴ (۲۰۰۴)، بنیان‌گذاران روان‌شناسی مثبت، در راستای اعتقاد خود مبنی بر نقش روان‌شناسی در دستیابی به زندگی پربارتر و شناخت و پرورش استعدادهای عالی افراد، از جمله اهداف علمی «روان‌شناسی



1. Tang, Lau, Datu, Mey, & Ching
2. Bremner
3. Papalia et al.
4. Peterson & Seligman



مثبت» را مطالعه توانمندی‌ها و فضایی می‌دانند که می‌توانند برای بهبود کیفیت زندگی پرورش داده شوند. او و همکارانش براساس مرور کلی از متون مذهبی و فلسفی، طبقه‌ای از فضائل و توانمندی‌های شخصیتی را پیشنهاد کردند (ماه‌آورپور، اسعدی و بخشایش، ۱۳۹۸). روان‌شناسی مثبت بر توانمندی‌های شخصیتی به منزله محور تعهدات، علایق و روند زندگی تمرکز می‌کند (پیترسون و سلیگمن، ۲۰۰۶). در واقع روان‌شناسی مثبت‌نگر در عمل به دنبال آن است که به افراد کمک کند توانمندی‌ها و شایستگی‌های خود را پرورش دهند تا به سلامت روانی دست یابند (فرنام و مددی‌زاده، ۱۳۹۶).

توانمندی‌های شخصیتی صفات مثبتی تعریف شده‌اند که در اندیشه‌ها، احساسات و رفتار انعکاس دارند (پیترسون و سلیگمن، ۲۰۰۴). اگرچه توانمندی‌های شخصیتی به صفات مثبت شبیه‌اند، در عین حال به دلیل تأثیرپذیری از ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی از صفات مثبت متمایزند (پیترسون و سلیگمن، ۲۰۰۴). فضائل اصلی بسیاری مانند خرد، شجاعت، انسانیت، عدالت، خویشتن‌داری و تعالی در نوشته‌های مختلف فلاسفه و رهبران مذهبی در چین، آسیای جنوبی و غرب شناسایی شده‌اند. در واقع فضائل، صفات اساسی واجد ارزش‌اند و توانمندی‌های شخصیتی فرایندها و مکانیسم‌هایی هستند که به این فضائل منتهی می‌شوند. روان‌شناسی مثبت ادعا می‌کند توانمندی‌های شخصیتی، صفات مثبتی‌اند که به شکوفایی افراد کمک می‌کنند و آنها را به سوی رفتارهای ارزشمند اخلاقی سوق می‌دهند (ماه‌آورپور، اسعدی و بخشایش، ۱۳۹۸).

مفهوم توانمندی‌های منش و فضایل در حوزه روان‌شناسی مثبت‌گرا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. پیترسون و سلیگمن طبقه‌بندی جامعی از صفات مثبت شخصیت ارائه دادند که شامل ۲۴ توانمندی ذیل ۶ فضیلت اصلی می‌باشد. این طبقه‌بندی بر اساس ۱۰ معیار مشخص تدوین شده است که هر توانمندی باید واجد آنها باشد. این معیارها عبارتند از: رضایت‌بخش بودن، ارزشمندی ذاتی اخلاقی، عدم کاهش در دیگران با نشان دادن آن، عدم امکان بیان مثبت متضاد آن، شباهت به صفت شخصیتی، تمایز از سایر توانمندی‌ها، تجلی در الگوهای واقعی، مشاهده در کودکان و بزرگسالان باهوش، عدم بروز کامل در

برخی افراد، و هدف پرورش توسط نهادهای اجتماعی (روله^۱، ۲۰۱۶). توانمندی‌های منش به عنوان صفات مثبت در افکار، احساسات و رفتار تعریف می‌شوند که به زندگی بهتر کمک می‌کنند. افرادی که این توانمندی‌ها را در زندگی روزمره به کار می‌گیرند، رضایت و پیامدهای مثبتی را برای خود و دیگران تجربه می‌کنند. مداخلات مبتنی بر توانمندی‌ها عموماً شامل سه مرحله آگاهی، اکتشاف و کاربرد می‌باشند. هدف این مداخلات افزایش شناخت، ارتباط دادن توانمندی‌ها با تجارب ارزشمند و استفاده از آنها در زندگی روزمره است (ماه‌آوریور، اسعدی و بخشایش، ۱۳۹۸).

در حوزه آموزش عالی، توجه به ارتقای منش دانشجویان از موضوعات بین‌رشته‌ای مهم محسوب می‌شود. این رویکرد می‌تواند به افزایش احساس شایستگی در دانشجویان و حرکت دانشگاه‌ها به سمت نهادهایی با رویکرد بین‌رشته‌ای کمک کند. دانشگاه‌ها در کنار آماده‌سازی دانشجویان برای آینده، مسئولیت اخلاقی مهمی در پرورش افرادی با حس همبستگی اجتماعی و متعهد به عدالت دارند (پایا و ابراهیم‌آبادی، ۱۴۰۱). خسروجردی و همکاران اشاره می‌کنند که گسترش طبقه‌بندی توانمندی‌ها از اقدامات مبتکرانه جنبش روان‌شناسی مثبت‌گرا است که به درک دقیق‌تر فضایل انسانی کمک می‌کند. شناسایی و کاربرد توانمندی‌ها نقش مهمی در رشد فکری افراد ایفا می‌کند این رویکرد در محیط‌های آموزشی می‌تواند به ارتقای بهزیستی و عملکرد دانشجویان منجر شود (خسروجردی و همکاران، ۱۳۹۹).

با توجه به نکات گفته شده منش دانشجویی، ناظر بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها و عادت‌های درونی شده است که در شکل‌دهی به رفتار و عملکرد دانشجویان نقش محوری دارد. این مفهوم، که ریشه در نظریات روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی دارد، به شدت تحت تأثیر محیط و ساختارهای اجتماعی قرار می‌گیرد. در این میان، دانشگاه به عنوان یک نهاد اجتماعی کلیدی، فرصتی منحصر به فرد برای شکل‌دهی و ارتقای منش دانشجویان فراهم می‌کند. اهمیت نقش آفرینی دانشگاه از آن حیث است که منش دانشجویی نه تنها بر عملکرد تحصیلی تأثیرگذار است، بلکه در پرورش فضیلت‌ها و نگرش‌های اخلاقی و



اجتماعی دانشجویان نیز نقش بسزایی دارد. از منظر سیاستگذاری آموزش عالی، این موضوع لزوم طراحی و اجرای برنامه‌های جامع برای توسعه منش دانشجویی را برجسته می‌سازد. چنین برنامه‌هایی باید تمامی موقعیت‌ها و جنبه‌های زیست‌بوم دانشگاهی، از جمله کلاس درس، روش‌های آموزشی، فضای فیزیکی و تعاملات اجتماعی را شامل می‌شود. با توجه به این تصویر بزرگ یکی از هدف‌های اصلی دانشگاه در فرایند آموزش دانشجو باید تربیت دانش‌آموختگانی باشد که علاوه بر تخصص علمی، از مهارت‌های اجتماعی و اخلاقی بالایی برخوردار بوده و قادر به ایفای نقش‌های مؤثر در جامعه باشند.

۳. پیشینه پژوهش

خرمائی و محمودنژاد (۱۴۰۰) تحقیقی با عنوان «رابطه منش‌های اخلاقی با بیصدافتی تحصیلی دانشجویان: نقش واسطه‌گری عدم درگیری اخلاقی» انجام دادند. نتایج مدل معادلات ساختاری به کار گرفته شده در این اثر نشان داد منش‌های مثبت اخلاقی، به صورت مستقیم با بی‌صدافتی تحصیلی رابطه دارد؛ همچنین منش‌های منفی اخلاقی، هم به صورت مستقیم و هم با واسطه‌گری عدم درگیری اخلاقی، با بی‌صدافتی تحصیلی رابطه معنادار دارد. عدم درگیری اخلاقی نیز، به صورت مستقیم، پیش‌بینی‌کننده بی‌صدافتی تحصیلی در دانشجویان بود.

قاسمی و کرمی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «چگونه منش اخلاقی را به شکلی اثربخش آموزش دهیم؟» مواردی چون راهبردهای تعاملی با گروه همسالان، صداقت و قابلیت اعتماد، انتظارات سطح بالا، مداخله خانواده و جامعه، تعلیم و تربیت توانمندساز و ... را تشریح کرده‌اند.

صبار، معصومی‌فر و محمدی (۱۳۹۸) در مقاله «آنجا که نمی‌دانیم چگونه اخلاقی باشیم؛ پژوهشی در میزان آگاهی بر مصادیق سرقت معنوی» که در زمینه توجه دانشجویان به معیارهای اخلاقی در پژوهش و انتشار مقالات علمی است. آن‌ها در این اثر به این نتیجه رسیدند که بخش بزرگی از دانشجویان حتی نسبت به معیارهای اخلاقی در فضای علمی آگاهی ندارند. این مطالعه نشان می‌دهد که مقدمه اخلاق آموزش است و تا فرد توان تشخیص اخلاق از



غیراخلاق را نداشته باشد، نمی‌توان به ارزیابی انگیزه‌های اخلاقی پرداخت.

عطار و همکاران (۱۴۰۰) تحقیقی با عنوان «ارزش‌یابی محتوای کتاب‌های درسی مطالعات اجتماعی بر پایه رویکرد تربیت منش در تربیت اخلاقی» انجام دادند. یافته‌ها حاکی است که خبرگان درباره ۹ مؤلفه از رویکرد تربیت منش به وحدت نظر رسیده‌اند و میزان توجه به مؤلفه‌های رویکرد تربیت منش در محتوای کتاب‌های مطالعات اجتماعی از توزیع نرمالی برخوردار نیست، بلکه به صورت نامتعادل است.

سیدقریشی و حسینی (۱۴۰۰) تحقیقی با عنوان «چارچوب مفهومی منش هدایت‌گر اخلاقی متقاعدکننده؛ ارائه نظریه داده بنیاد» انجام دادند. هدایت‌گری متقاعدگر، یک رابطه یاورانه مبتنی بر زمینه دوگانه خردمندی-قدرتمندی است؛ «مقوله مرکزی» منش هدایت‌گر متقاعدگر، اخلاق یاورانه است که شامل مقوله‌های مهرورزی، انصاف، خوش خلقی و صداقت می‌شود. همچنین توان دوگانه هدایت‌گر در خردمندی و قدرتمندی به عنوان «زمینه» تاثیرگذار بر فرایند متقاعدگری به عنوان «راهبرد» است و ساختار و محتوای ارتباط آنها به عنوان «شرایط میانجی» عمل می‌کنند و به «پیامد» اقناع مخاطب می‌انجامد. یوسفی و همکاران (۱۴۰۰) در تحقیقی با عنوان «بررسی رابطه ذهن آگاهی و توانمندی منش با شادکامی دانشجویان» نشان دادند بین شادکامی با ذهن آگاهی و توانمندی منش رابطه مثبت و معناداری وجود دارد ($P \geq 0/01$) و افراد دارای ذهن آگاهی و توانمندی منش از میزان شادکامی بالاتری برخوردارند.

خرمائی و آربزی (۱۴۰۰) در تحقیقی با عنوان «رابطه ساختاری منش اخلاقی صبر و اهداف پیشرفت تحصیلی دانشجویان: نقش واسطه‌ای منبع کنترل» نشان دادند که منبع کنترل درونی رابطه بین صبر و هر سه هدف پیشرفت عملکردگرای، تبحرگرایی و تبحرگریزی را واسطه‌گری می‌کند. منبع کنترل بیرونی نیز قادر به واسطه‌گری رابطه بین صبر با عملکردگرای و تبحرگریزی است. نتایج پژوهش حاضر به افزایش دانش نظری در زمینه برآورد اخلاقی اهداف پیشرفت کمک شایانی نمود.

حسینی و خادمی (۱۳۹۹) تحقیقی با عنوان «ارتباط الگوهای سرشت و منش با علایم نگرانی در دانشجویان» انجام دادند. نتایج نشان داد بین الگوهای سرشت و منش با علایم



نگرانی دانشجویان رابطه معنادار وجود دارد. با توجه به یافته‌های حاصل از این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که توجه به الگوهای سرشت و منش افراد نگران از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد.

لی (۲۰۱۴) تحقیقی با عنوان «اخلاق دانشجویی» انجام داد. یافته‌ها نشان می‌دهد الگوی اخلاق دانشجویی در شش بعد شایستگی آموزشی، شایستگی پژوهشی، شایستگی تربیتی فرهنگی، شایستگی اجرایی، شایستگی تعهدی و شایستگی خدمات مستشاری ارائه شده است. این شش بعد در ذیل دوازده مؤلفه و ۵۳ شاخص دسته‌بندی و تشریح و در نهایت، شبکه مضمون‌ها ترسیم شده است. بورديو منش را به عنوان نظامی از خصلت‌های پایدار و قابل انتقال تعریف می‌کند که به عنوان اصول سازمان‌دهنده عمل می‌کنند و در تعامل با میدان‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. از دیدگاه او، منش محصول تاریخ فردی و جمعی است که در بدن و ذهن افراد درونی شده و الگوهای رفتاری، ارزش‌ها و نگرش‌های آنها را شکل می‌دهد. در زمینه آموزش عالی، این مفهوم می‌تواند به درک چگونگی شکل‌گیری و تحول توانمندی‌های منش دانشجویان در تعامل با محیط دانشگاهی کمک کند. همچنین، نظریه بورديو امکان تحلیل رابطه بین سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و نمادین با توسعه توانمندی‌های منش در فضای دانشگاه را فراهم می‌آورد، که برای درک جامع‌تر فرایند پرورش فضایل و توانمندی‌ها در آموزش عالی حائز اهمیت است (به نقل از: بارنت و مارتینا، ۲۰۱۲).

اریک فروم، روان‌کاو و جامعه‌شناس برجسته، در نظریه شخصیت خود به بررسی سنخ‌های منشی پرداخته است. او پنج سنخ منشی را شناسایی کرد که شامل سنخ پذیرنده، سنخ استعمارگر، سنخ احتکارگر، سنخ بازاری و سنخ بارآور می‌شود. فروم معتقد بود که این سنخ‌های منشی نتیجه تعامل بین نیازهای اساسی انسان و ساختارهای اجتماعی-اقتصادی هستند. در زمینه آموزش عالی، درک این سنخ‌های منشی می‌تواند به شناخت بهتر الگوهای رفتاری و نگرشی دانشجویان کمک کند. به‌ویژه، توجه به سنخ بارآور که با خلاقیت، عشق و تفکر مستقل مشخص می‌شود، می‌تواند در طراحی برنامه‌های آموزشی برای پرورش توانمندی‌های مثبت منش مفید باشد. همچنین، این دیدگاه امکان تحلیل تأثیر محیط دانشگاهی بر شکل‌گیری و



تغییر سنخ‌های منشی دانشجویان را فراهم می‌آورد، که برای درک عمیق‌تر فرایند رشد شخصیتی و اخلاقی در آموزش عالی ارزشمند است (به نقل از: لیس^۱، ۲۰۱۸).

شولتز در کتاب نظریه‌های شخصیت دیدگاه‌های روان‌شناسانه مرتبط با موضوع شخصیت و منش افراد را بررسی کرده است. مهم‌ترین این نظریه‌های مطابق جدول زیر بررسی شده است (شولتز و همکاران^۲، ۲۰۰۹).

جدول ۱. نظریه‌های مرتبط با شخصیت و منش

ردیف	نظریه پرداز	نظریه	ایده اصلی درباره شخصیت و منش
۱	زیگموند فروید	روان‌کاوی	شخصیت از سه بخش نهاد، خود و فراخود تشکیل شده و ناخودآگاه نقش مهمی در رفتار دارد.
۲	کارل یونگ	روان‌شناسی تحلیلی	شخصیت شامل خودآگاه و ناخودآگاه جمعی است. کهن‌الگوها در شکل‌گیری شخصیت نقش دارند.
۳	آلفرد آدلر	روان‌شناسی فردی	تلاش برای برتری و غلبه بر احساس حقارت، محرک اصلی رفتار است.
۴	کارن هورنای	نظریه روان‌رنجوری	اضطراب اساسی و مکانیسم‌های دفاعی در شکل‌گیری شخصیت نقش دارند.
۵	اریک اریکسون	نظریه روانی-اجتماعی	شخصیت طی هشت مرحله رشد در طول زندگی شکل می‌گیرد.
۶	گوردون آلپورت	نظریه صفات	شخصیت از صفات مرکزی، ثانویه و اصلی تشکیل شده است.
۷	ریموند کتل	نظریه تحلیل عاملی	شخصیت از ۱۶ عامل اصلی تشکیل شده که قابل اندازه‌گیری هستند.
۸	هانس آیزنک	نظریه سه عاملی	شخصیت بر اساس سه بعد اصلی برون‌گرایی-درون‌گرایی، روان‌رنجوری و روان‌پریشی تعریف می‌شود.
۹	آبراهام مزلو	نظریه انسان‌گرایی	خودشکوفایی هدف نهایی رشد شخصیت است. نیازها در یک سلسله مراتب قرار دارند.
۱۰	کارل راجرز	نظریه مراجع محور	خود واقعی و خود ایده‌آل در شکل‌گیری شخصیت نقش دارند. پذیرش نامشروط مهم است.
۱۱	جورج کلی	نظریه سازه شخصی	افراد جهان را از طریق سازه‌های شخصی خود درک و تفسیر می‌کنند.
۱۲	بی. اف. اسکینر	رفتارگرایی	رفتار و شخصیت نتیجه تقویت و تنبیه محیطی هستند.
۱۳	آلبرت بندورا	نظریه یادگیری	شخصیت از طریق مشاهده و تقلید شکل می‌گیرد. خودکارآمدی نقش

1. Liss
2. Schultz et al.



ردیف	نظریه پرداز	نظریه	ایده اصلی درباره شخصیت و منش
		اجتماعی	مهمی دارد.
۱۴	والتر میشل	نظریه شناختی - اجتماعی	شخصیت متغیر است و به موقعیت بستگی دارد. متغیرهای شناختی - عاطفی مهم هستند.

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که منش و اخلاق دانشجویی یک مفهوم چندبعدی و پیچیده است که با جنبه‌های مختلف زندگی تحصیلی، شخصی و اجتماعی دانشجویان در ارتباط است. این مفهوم نه تنها بر عملکرد تحصیلی و پژوهشی دانشجویان تأثیر می‌گذارد، بلکه با سلامت روان، شادکامی و رشد شخصیتی آنها نیز مرتبط است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که توسعه منش اخلاقی در محیط دانشگاهی نیازمند رویکردی جامع است که شامل آموزش مستقیم، الگوسازی، ایجاد محیط حمایتی و تقویت خودآگاهی دانشجویان می‌شود. همچنین، اهمیت توجه به عوامل فردی مانند سرشت، ذهن‌آگاهی و منبع کنترل در شکل‌گیری منش اخلاقی برجسته شده است. در نهایت، پژوهش‌ها بر ضرورت ادغام آموزش اخلاق و منش در برنامه‌های درسی و فرهنگ دانشگاهی تأکید دارند تا دانشجویان نه تنها از نظر علمی، بلکه از لحاظ اخلاقی نیز برای مواجهه با چالش‌های حرفه‌ای و اجتماعی آینده آماده شوند.



۵. روش تحقیق

این پژوهش از حیث نوع و روش تحقیق عبارت است کاربردی و ترکیبی است چرا که دلالت بر تأکید بر به کارگیری نتایج برای بهبود وضعیت سیاستگذاری آموزش عالی دارد و ناظر بر بکارگیری همزمان روش‌های کیفی و کمی در گردآوری و تحلیل داده‌های مرتبط با مقاله است. داده‌ها به صورت میدانی جمع‌آوری شده است.

بخش کیفی پژوهش واجد ویژگی‌هایی است که عبارت‌اند از: (۱) استراتژی اصلی این بخش ناظر بر تحلیل مضمون یافته‌های پژوهش است؛ (۲) جامعه آماری این مطالعه ناظر بر متخصصان و خبرگان آموزش عالی است شامل: رؤسای دانشگاه‌ها، سیاست‌گذاران آموزش عالی و پژوهشگران آشنا به موضوع؛ (۳) حجم نمونه در بخش کیفی ناظر بر گفتگو

با ۱۵ نفر از خبرگان است؛ ۴) روش نمونه‌گیری ترکیبی از نمونه‌گیری در دسترس، گلوله‌برفی (هدفمند) و نظری است.

در بخش کمی پژوهش جامعه آماری ناظر بر جلب مشارکت دانشجویان مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد در دانشگاه‌های منتخب شهر تهران (تهران، الزهراء، آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، و بهشتی) است. حجم جامعه آماری ۱۱۷۹ نفر است. حجم نمونه ۲۹۰ نفر (محاسبه شده با فرمول کوکران) است. از این میان ۱۶۹ نفر زن و ۱۲۱ نفر مرد در این مطالعه مشارکت کردند که به ترتیب دارای فراوانی ۰/۵۸ و ۰/۴۲ است. از حیث شاخص سن ۱۱۸ نفر بین ۲۰ تا ۳۰، ۱۰۹ نفر بین ۳۰ تا ۴۰ و ۶۳ نفر بین ۴۰ تا ۵۰ سال سن دارند که به ترتیب دارای فراوانی ۰/۴۱، ۰/۳۷ و ۰/۲۲ می‌باشند. از حیث سطح تحصیلات جامعه آماری این مطالعه ۱۹۸ نفر دارای مدرک کارشناسی و ۹۲ نفر دارای مدرک کارشناسی ارشد بوده که به ترتیب دارای فراوانی ۰/۶۸ و ۰/۳۲ هستند. روش نمونه‌گیری نیز به صورت تصادفی ساده است.

ابزار گردآوری داده‌ها در بخش کیفی مصاحبه با خبرگان و در بخش کمی توسط پرسشنامه محقق ساخته (طیف لیکرت) است.

پایایی پرسشنامه با استفاده از آلفای کرونباخ (پیش‌آزمون با ۲۵ پرسشنامه اولیه) صورت گرفته است. نتایج آلفای کرونباخ به دست آمده در این مطالعه بدین شرح است: نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت (۰/۷۸۷)، نگرش‌های شخصیتی (۰/۹۸۷)، نگرش‌های اجتماعی (۰/۷۶۶)، نگرش‌های اخلاقی (۰/۸۷۶) و پایایی کل (۰/۸۹۵).

روش‌های تجزیه و تحلیل داده‌ها در بخش کیفی تحلیل مضمون و در بخش کمی معادلات ساختاری است.

این مطالعه محدودیت‌هایی داشته است. برخی از این محدودیت‌ها عبارت‌اند از: ۱) عدم دسترسی به تمامی ذی‌نفعان و سیاست‌گذاران آموزش عالی برای انجام مصاحبه؛ ۲) عدم امکان بررسی همه دانشگاه‌های شهر تهران؛ ۳) عدم ایجاد مسئولیت برای پاسخ‌دهندگان سؤالات پرسشنامه‌ها؛ ۴) محدودیت در افشای اطلاعات محرمانه مصاحبه‌شوندگان.





۵. یافته‌ها

پس از ارائه ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان، تجزیه و تحلیل داده‌ها با رویکرد کیفی و به روش تحلیل مضمون انجام شد. این مرحله، گام اول در فرایند تحلیل محسوب می‌شود. در ادامه، کدهای تکراری و مترادف حذف و کدهای باقی مانده در ابعاد مربوطه دسته‌بندی شدند. این ابعاد، ساختار نهایی مدل پیشنهادی مقاله را شکل می‌دهند.

کدگذاری انتخابی، به عنوان مرحله نهایی فرایند تحلیل مضمون، منجر به توسعه یک نظریه جامع می‌شود. در این مرحله، یک مقوله محوری واحد انتخاب شد و سایر مقوله‌ها حول این مقوله مرکزی سازماندهی شدند. این مقوله محوری، نقش رابط بین سه سطح کدگذاری را ایفا کرده و به تبیین ویژگی‌های مقوله‌ها کمک می‌کند. بر اساس این مقوله محوری، یک خط سیر منسجم شکل گرفت که تمامی اطلاعات پیرامون آن سازماندهی شدند. نتایج حاصل از این فرایند در جدول شماره (۲) ارائه شده است.

جدول ۲. یافته‌ها (ابعاد و مؤلفه‌ها)

مؤلفه‌ها	ابعاد	مؤلفه‌ها	ابعاد
تجربه گرایی	نگرش‌های اجتماعی	رشد فکری	نگرش‌های توانمندساز و فضیلت‌محور
حساسیت اخلاقی		آگاهی	
شرافت		آموزش	
وجدان		یادگیری	
حس تعلق به دانشگاه		تعاملات مثبت	
مسئولیت‌پذیری		شایستگی	
نوجویی		یادگیری	
آسیب‌پرهیزی		دانش اخلاقی	
پشتکار		روحیه دانشجویی	
خودراهبری		تکریم اساتید	
همکاری		روحیه کار علمی	
خودفراوری		مشارکت فعال در کلاس	
جامعه‌پذیری		برونگرایی	
مهارت‌های ارتباطی	سازگاری		
رازداری	وظیفه‌شناسی		
احترام به دیگران		روان‌رنجوری	

مؤلفه‌ها	ابعاد
ارزش‌های اخلاقی	
باورهای دینی	
اخلاق پژوهشی	
روحیه جهادی	
اخلاق تحصیلی	
رقابت تحصیلی	

مؤلفه‌ها	ابعاد
خوش اخلاقی	نگرش‌های اخلاقی
احترام به قوانین آموزشی	
تربیت اخلاقی	
عبرت آموزی	
پرورش ایمان	
نوع دوستی	
هویت فردی	

برای ارزیابی نرمال بودن توزیع داده‌ها، از دو شاخص آماری مهم استفاده شده است شامل: چولگی و کشیدگی. این شاخص‌ها میزان انحراف توزیع داده‌ها از حالت نرمال را مشخص می‌کنند.

چولگی^۱ نشان‌دهنده تقارن یا عدم تقارن توزیع داده‌ها است. در یک توزیع کاملاً متقارن، چولگی صفر است. مقادیر مثبت چولگی نشان‌دهنده کشیدگی توزیع به سمت راست و مقادیر منفی نشان‌دهنده کشیدگی به سمت چپ است. کشیدگی^۲ میزان تیزی یا پهنی قله توزیع را در مقایسه با توزیع نرمال نشان می‌دهد. در یک توزیع نرمال استاندارد، کشیدگی برابر با ۳ است.

در این تحقیق، معیار پذیرش نرمال بودن توزیع داده‌ها، قرار گرفتن مقادیر چولگی و کشیدگی در بازه بین -۱ و ۱ است. با توجه به جدول شماره (۳)، مشاهده می‌شود که برای تمام متغیرهای تحقیق، مقادیر چولگی و کشیدگی در این بازه قرار دارند. این امر نشان می‌دهد که توزیع داده‌ها برای همه متغیرهای مورد بررسی، به اندازه کافی به توزیع نرمال نزدیک است.

جدول ۳. آزمون نرمال بودن توزیع داده‌ها برای ابعاد مدل

ابعاد مدل	پراکندگی	کشیدگی
نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت	۰٫۶۳۳	۰٫۵۳۳
نگرش‌های شخصیتی	۰٫۵۴۶	۰٫۷۳۲
نگرش‌های اجتماعی	۰٫۴۵۵	۰٫۴۳۵
نگرش‌های اخلاقی	۰٫۶۴۴	۰٫۵۱۲

1 Skewness

2. Kurtosis





همانطور که در جدول شماره (۴) مشاهده می‌شود متغیر نگرش‌های اخلاقی بالاترین میانگین (۳/۷۶۳۳) را دارد و انحراف معیار آن ۰/۸۷۳۴ است. متغیر «نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت‌محوری» پایین‌ترین میانگین (۲/۸۷۶۴) را داشته و انحراف معیار آن ۰/۵۶۷۴ است.

تفسیر نتایج:

میانگین بالای متغیر «نگرش‌های اخلاقی» (۳/۷۶۳۳ از ۵) نشان می‌دهد که پاسخ‌دهندگان به طور متوسط نگرش مثبتی نسبت به مسائل اخلاقی دارند. همچنین، انحراف معیار نسبتاً بالای این متغیر (۰/۸۷۳۴) حاکی از تنوع قابل توجه در پاسخ‌هاست، که نشان می‌دهد اتفاق نظر کاملی در این زمینه وجود ندارد.

میانگین پایین متغیر «نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت‌محور» (۲/۸۷۶۴ از ۵) نشان می‌دهد که پاسخ‌دهندگان به طور متوسط نگرش نسبتاً منفی یا خنثی نسبت به توانمندسازی و فضیلت دارند. همچنین انحراف معیار کمتر (۰/۵۶۷۴) نشان‌دهنده همگنی بیشتر در پاسخ‌هاست، یعنی اکثر پاسخ‌دهندگان نظرات نسبتاً مشابهی در این زمینه دارند.

این نتایج می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که در جامعه مورد مطالعه، مسائل اخلاقی اهمیت بیشتری نسبت به توانمندسازی و فضیلت دارند. همچنین، ممکن است نیاز به بررسی بیشتر در مورد دلایل نگرش نسبتاً منفی به توانمندسازی و فضیلت وجود داشته باشد.

جدول شماره (۴) نشان می‌دهد که بیشترین میانگین متعلق به متغیر نگرش‌های اخلاقی (۳/۷۶۳۳) با انحراف معیار ۰/۸۷۳۴ است. همچنین پایین‌ترین میانگین متعلق به متغیر نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت‌محوری مرتبط می‌شود (۲/۸۷۶۴) که با انحراف معیار ۰/۵۶۷۴ مشخص شده است.

جدول ۴. بررسی میانگین و انحراف معیار ابعاد مدل

انحراف استاندارد	میانگین	ابعاد مدل
۰/۵۶۷۴	۲/۸۷۶۰	نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت
۰/۶۵۴۳	۳/۵۴۳۰	نگرش‌های شخصیتی

ابعاد مدل	میانگین	انحراف استاندارد
نگرش‌های اجتماعی	۳/۲۸۷۵	۰/۷۲۲۲
نگرش‌های اخلاقی	۳/۷۶۳۳	۰/۸۷۳۴

براساس آنچه ذکر شد، مدل از حیث ساختاری دارای ضریب تعیین ضریب تعیین (R^2) و شاخص افزونگی^۱ است. ضریب تعیین نشان‌دهنده درصد تغییرات متغیر وابسته که توسط متغیرهای مستقل تبیین می‌شود. طبق جدول شماره (۵)، $۰/۷۶/۶$ ٪ از تغییرات مدل توسط متغیرهای مستقل (ابعاد مدل) پیش‌بینی می‌شود. این مقدار نشان‌دهنده قدرت پیش‌بینی بالایی مدل است.

شاخص افزونگی اگر بیشتر از صفر باشد، نشان‌دهنده بازسازی خوب مقادیر مشاهده شده و توانایی پیش‌بینی مدل است. در این مطالعه، شاخص افزونگی برای متغیر «ارتقای منش دانشجویان» بالای صفر است. یعنی اینکه مدل توانایی پیش‌بینی مناسبی برای ارتقای منش دانشجویان دارد. اعداد مثبت هر دو شاخص یاد شده نشان‌دهنده کیفیت مناسب مدل است. همچنین مدل از قدرت تبیین و پیش‌بینی خوبی برخوردار است.

این یافته‌ها از آن جهت اهمیت دارد که مدل ارائه شده می‌تواند به طور مؤثری تغییرات در ارتقای منش دانشجویان را پیش‌بینی کند. متغیرهای مستقل انتخاب شده (ابعاد مدل) ارتباط قوی با متغیر وابسته دارند. همچنین، این مدل می‌تواند برای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری در زمینه ارتقای منش دانشجویان مورد استفاده قرار گیرد.

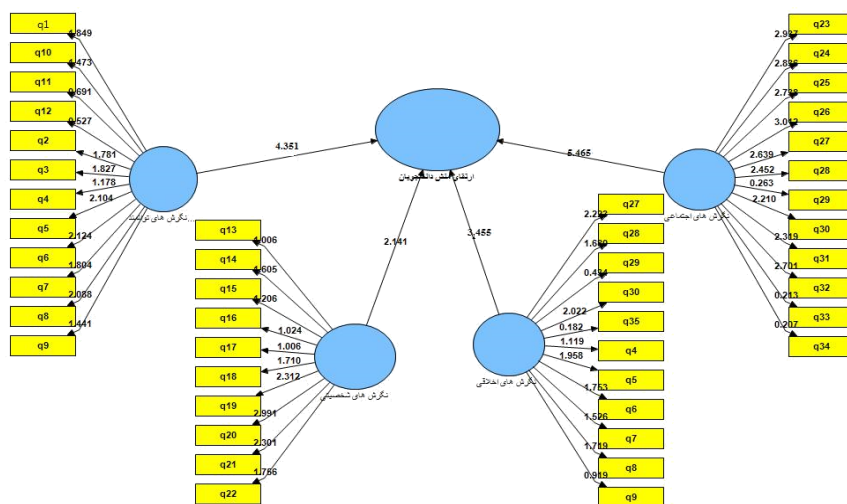
بررسی دقیق‌تر متغیرهای مستقل برای شناسایی مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر ارتقای منش دانشجویان ضروری است. همچنین احتمال وجود متغیرهای دیگری که می‌توانند $۲۳/۴$ ٪ باقیمانده از تغییرات را توضیح دهند، لازم است که بررسی شود. این تحلیل نشان می‌دهد که مدل ارائه شده از اعتبار و کارایی بالایی برخوردار است و می‌تواند برای اهداف علمی و عملی در زمینه ارتقای منش دانشجویان مورد استفاده قرار گیرد.

جدول ۵. شاخص‌های بررسی کیفیت مدل



افزونگی	ضریب تعیین	ابعاد مدل
۰/۶۳۲	۰/۷۶۶	ارتقای منش دانشجویان

در ادامه مطابق شکل (۱)، مدل مفهومی تحقیق با استفاده از معادلات ساختاری مورد تحلیل و کمی سازی قرار گرفته است. نتایج این تحلیل نشان می‌دهد که تمامی ابعاد شناسایی شده بر مدل مورد نظر تأثیرگذار هستند. این تأثیرگذاری از دو جنبه قابل توجه است: نخست، تمامی ضرایب بدست آمده برای ابعاد مدل مثبت بوده‌اند که نشان‌دهنده رابطه مستقیم بین متغیرهای مستقل و وابسته است؛ دوم، مقادیر t به‌دست آمده برای تمامی روابط، بیشتر از مقدار بحرانی ۱/۹۶ است، که بیانگر معناداری آماری این روابط است. با توجه به این نتایج، می‌توان اطمینان حاصل کرد که مدل از لحاظ آماری معنادار بوده و می‌توان به نتایج حاصل از آن استناد نمود. این یافته‌ها اعتبار مدل پیشنهادی را تأیید کرده و نشان می‌دهند که حجم نمونه انتخاب شده برای این مطالعه مناسب بوده است.



شکل ۱. روابط علی میان متغیرهای مدل در حالت تخمین معناداری

در راستای ارزیابی جامع مدل طراحی شده با استفاده از معادلات ساختاری، از مجموعه‌ای از شاخص‌های برازش استفاده شده است. این شاخص‌ها عبارت‌اند از: کای

دو به درجه آزادی، شاخص برازندگی (GFI)، شاخص تعدیل برازندگی (AGFI)، میانگین مجذور پس مانده‌ها (RMR)، شاخص نرم شده برازندگی (NFI)، شاخص نرم نشده برازندگی (NNFI)، شاخص برازندگی فزاینده (IFI)، شاخص برازندگی تطبیقی (CFI)، ریشه دوم برآورد واریانس خطای تقریب (RMSEA).

جدول شماره (۶)، که محدوده این شاخص‌های برازش را نشان می‌دهد، حاکی از آن است که مقادیر به دست آمده برای تمامی این شاخص‌ها از مقادیر مطلوب بیشتر است. این نتیجه بیانگر برازش مناسب مدل با داده‌های تجربی بوده و اعتبار ساختاری مدل را تأیید می‌کند، که در نهایت نشان می‌دهد مدل ارائه شده از لحاظ آماری قابل قبول و برای تحلیل‌های بعدی و استنباط‌های پژوهشی مناسب است.

جدول ۶. مقادیر شاخص‌های برازش مدل و نتیجه برازش

شاخص برازش	مقدار مطلوب	مقدار الگو
χ^2/df	$> 3/00$	۱/۲۲
GFI (Goodness of Fit Index)	$< 0/90$	۰/۹۳
AGFI (Adjusted Goodness of Fit Index)	$< 0/90$	۰/۹۴
RMR (Root Mean square Residual)	$> 0/05$	۰/۰۳
NFI (Normed Fit Index)	$< 0/90$	۰/۹۳
NNFI (Non-Normed Fit Index)	$< 0/90$	۰/۹۱
IFI (Incremental Fit Index)	$< 0/90$	۰/۹۳
CFI (Comparative Fit Index)	$< 0/90$	۰/۹۱
RMSEA (Root Mean Square Error of Approximation)	$> 0/08$	۰/۰۸۳

تحلیل‌های آماری انجام شده در سطح اطمینان ۹۵ درصد نشان می‌دهد که تمامی مسیرهای مدل از نظر آماری معنادار هستند. این یافته تأییدکننده اعتبار ابعاد اصلی چهارگانه و مؤلفه‌های مرتبط با مدل پیشنهادی است. با استناد به جدول ۷، روابط علی در مدل تحقیق به شرح زیر تأیید شده‌اند: نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت‌محوری با ضریب ۰/۵۴۳ و مقدار t برابر ۴/۳۵۱، نگرش‌های شخصیتی با ضریب ۰/۵۰۱ و مقدار t برابر ۲/۱۴۱، نگرش‌های اجتماعی با ضریب ۰/۴۹۸ و مقدار t برابر ۵/۴۵۶، و نگرش‌های اخلاقی با ضریب ۰/۴۷۴ و مقدار t برابر ۳/۴۵۵. این نتایج نه تنها صحت روابط علی



موجود در مدل تحقیق را تأیید می‌کنند، بلکه تناسب کلی مدل را نیز نشان می‌دهند.

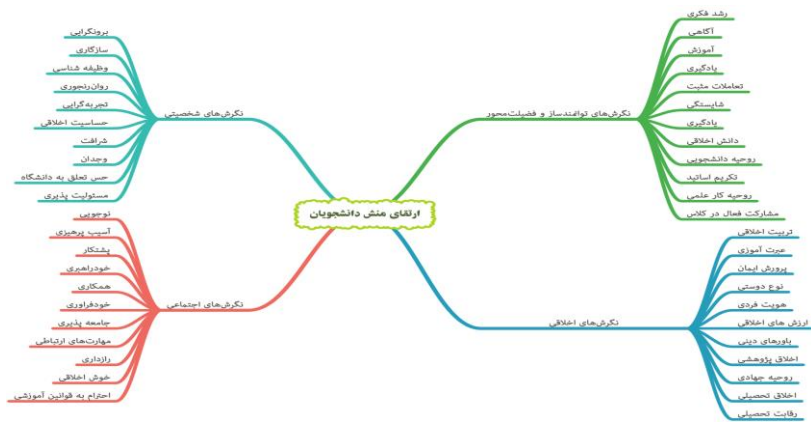
جدول ۷. ضرایب مسیر مدل

ردیف	از	به	ضرایب مسیر استاندارد	آماره T	نتیجه
۱	نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت	ارتقای منش دانشجویان	۰/۵۴۳	۴/۳۵۱	تأیید
۲	نگرش‌های شخصیتی	ارتقای منش دانشجویان	۰/۵۰۱	۲/۱۴۱	تأیید
۳	نگرش‌های اجتماعی	ارتقای منش دانشجویان	۰/۴۹۸	۵/۴۵۶	تأیید
۴	نگرش‌های اخلاقی	ارتقای منش دانشجویان	۰/۴۷۴	۳/۴۵۵	تأیید

پژوهش حاضر با هدف ارائه مدلی برای شکل دهی به منش دانشجویان در دانشگاه‌ها، به شناسایی ابعاد و مؤلفه‌های منش دانشجویی پرداخته است. اهمیت این موضوع با توجه به جمعیت قابل توجه دانشجویان کشور (بیش از ۳/۳ میلیون نفر) و نقش کلیدی آنها در آینده کشور، بیش از پیش نمایان می‌شود. آمار نشان می‌دهد که اکثریت دانشجویان (۹۳٪/۶۱) در مقطع کارشناسی و ۱۷/۶۲٪ در مقطع کارشناسی ارشد تحصیل می‌کنند، با توزیع نسبتاً برابر بین دانشجویان مرد و زن. این جمعیت عظیم، که عمدتاً در دانشگاه‌های وابسته به وزارت علوم (۵۷٪) و دانشگاه آزاد اسلامی تحصیل می‌کنند، نقشی مهمی در شکل دهی به آینده کشور خواهند داشت. از این رو، توجه به ارتقاء اخلاق و منش دانشجویان در کنار توانمندسازی علمی آنها، امری ضروری در سیاست‌گذاری آموزش عالی است. هدف نهایی این است که دانشگاه‌ها بتوانند افرادی را تربیت کنند که نه تنها از لحاظ علمی، بلکه از نظر اخلاقی و شخصیتی نیز در سطح مطلوبی قرار داشته و آماده نقش آفرینی مؤثر در پیشرفت کشور باشند. این رویکرد جامع به تربیت دانشجویان می‌تواند تضمین‌کننده خروجی باکیفیت دانشگاه‌ها و در نتیجه، پیشرفت پایدار جامعه باشد.

بر اساس نتایج تحقیق، مدل جامع برای توسعه منش دانشجویان مطابق شکل شماره (۲) طراحی شده است که شامل چهار بعد اصلی است: (۱) نگرش‌های توانمندسازی و فضیلت‌محور؛ (۲) نگرش‌های شخصیتی؛ (۳) نگرش‌های اجتماعی؛ و (۴) نگرش‌های اخلاقی. در ادامه، به توضیح هر یک از این ابعاد و نقش دانشگاه در تقویت آنها پرداخته می‌شود.





شکل ۲. مدل نهایی

نگرش‌های توانمندساز و فضیلت‌محور: این بعد شامل رشد فکری، ذهن‌آگاهی و خودکارآمدی می‌شود. رشد فکری به معنای توسعه توانایی‌های شناختی و تحلیلی دانشجویان است که از طریق برنامه‌های آموزشی مناسب و محیط یادگیری تحریک‌کننده در دانشگاه‌ها حاصل می‌شود. ذهن‌آگاهی، به عنوان یکی از عناصر کلیدی در توسعه شخصیت، به دانشجویان کمک می‌کند تا با تمرکز بر لحظه حال و آگاهی کامل از احساسات و افکار خود، به تصمیم‌گیری‌های بهتری دست یابند. خودکارآمدی نیز به باور فرد به توانایی‌های خود در انجام وظایف و مقابله با چالش‌ها اشاره دارد که از طریق تجربیات موفقیت‌آمیز و حمایت‌های محیطی در دانشگاه تقویت می‌شود.

نگرش‌های شخصیتی: این بعد شامل ویژگی‌هایی مانند برون‌گرایی، سازگاری و وظیفه‌شناسی است. برون‌گرایی به معنای تمایل به تعامل اجتماعی و فعالیت‌های گروهی است که از طریق مشارکت در فعالیت‌های فوق‌برنامه و اجتماعی در دانشگاه تقویت می‌شود. سازگاری نیز به توانایی فرد در هماهنگی با محیط‌ها و شرایط مختلف اشاره دارد که از طریق مواجهه با تنوع فرهنگی و اجتماعی در محیط دانشگاه بهبود می‌یابد. وظیفه‌شناسی به تعهد و مسئولیت‌پذیری فرد در انجام وظایف محوله اشاره دارد که از طریق برنامه‌های آموزشی و ارزیابی‌های دقیق در دانشگاه‌ها تقویت می‌شود.

نگرش‌های اجتماعی: این بعد شامل جستجوی نوآوری، اجتناب از آسیب و کنش فعالانه می‌باشد. جستجوی نوآوری به معنای تمایل به کشف و خلق ایده‌های جدید است





که از طریق فرصت‌های پژوهشی و پروژه‌های نوآورانه در دانشگاه‌ها تشویق می‌شود. اجتناب از آسیب به توانایی فرد در شناسایی و پیشگیری از خطرات و چالش‌های اجتماعی اشاره دارد که از طریق آموزش‌های مرتبط با سلامت روانی و اجتماعی در دانشگاه‌ها بهبود می‌یابد. کنش فعالانه نیز به مشارکت فعال فرد در فعالیت‌های اجتماعی و گروهی اشاره دارد که از طریق برنامه‌های داوطلبانه و انجمن‌های دانشجویی در دانشگاه تقویت می‌شود. نگرش‌های اخلاقی: این بعد شامل آموزش اخلاقی، یادگیری از تجربه و پرورش ارزش‌های انسانی است. آموزش اخلاقی به معنای انتقال مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی به دانشجویان از طریق برنامه‌های درسی و فعالیت‌های فوق‌برنامه است. یادگیری از تجربه به معنای استفاده از تجربیات گذشته برای بهبود رفتارها و تصمیم‌گیری‌های آینده است که از طریق بازخوردهای مستمر و فرصت‌های عملی در دانشگاه‌ها تقویت می‌شود. پرورش ارزش‌های انسانی نیز به توسعه ارزش‌هایی مانند عدالت، احترام و همدلی اشاره دارد که از طریق تعاملات اجتماعی و فرهنگی در محیط دانشگاه بهبود می‌یابد.

دانشگاه‌ها به عنوان محیط‌های جامع آموزشی و اجتماعی، نقش محوری در توسعه این چهار بعد منش دانشجویان ایفا می‌کنند. از طریق برنامه‌های آموزشی متنوع، فرصت‌های پژوهشی و نوآورانه، فعالیت‌های فوق‌برنامه و اجتماعی و محیط‌های حمایتی و مشارکتی، دانشگاه‌ها می‌توانند به شکل‌گیری و تقویت نگرش‌ها و ویژگی‌های مثبت در دانشجویان کمک کنند.

برنامه‌های آموزشی در دانشگاه‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که علاوه بر انتقال دانش، به توسعه توانمندی‌های فکری و شناختی دانشجویان نیز بپردازند. این برنامه‌ها باید شامل دروس و کارگاه‌هایی باشند که به تقویت مهارت‌های تحلیلی، خلاقیت و تفکر انتقادی دانشجویان کمک کنند. همچنین، دانشگاه‌ها باید فرصت‌های پژوهشی و پروژه‌های نوآورانه را فراهم کنند تا دانشجویان بتوانند ایده‌های خود را به عمل تبدیل کنند و از این طریق به جستجوی نوآوری و خلاقیت بپردازند.

فعالیت‌های فوق‌برنامه و اجتماعی در دانشگاه‌ها نقش مهمی در توسعه نگرش‌های شخصیتی و اجتماعی دانشجویان دارند. از طریق مشارکت در انجمن‌های دانشجویی، برنامه‌های داوطلبانه و فعالیت‌های گروهی، دانشجویان می‌توانند مهارت‌های اجتماعی و

همکاری را تقویت کنند و به توسعه ویژگی‌هایی مانند برون‌گرایی، سازگاری و کنش فعالانه بپردازند. همچنین، این فعالیت‌ها به دانشجویان کمک می‌کنند تا با تنوع فرهنگی و اجتماعی مواجه شوند و از این طریق به بهبود توانمندی‌های سازگاری و اجتناب از آسیب بپردازند.

محیط‌های حمایتی و مشارکتی در دانشگاه‌ها به دانشجویان کمک می‌کنند تا احساس امنیت و اعتماد به نفس داشته باشند و بتوانند به توسعه ویژگی‌های مثبت شخصیتی و اخلاقی بپردازند. از طریق ارائه خدمات مشاوره‌ای و روانشناختی، دانشگاه‌ها می‌توانند به دانشجویان در مواجهه با چالش‌ها و مشکلات روانی و اجتماعی کمک کنند و از این طریق به بهبود خودکارآمدی و اجتناب از آسیب بپردازند.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که شکل‌گیری و ارتقای منش در دانشجویان فرایندی چندبعدی و پیچیده است که از تعامل چهار حوزه کلیدی نشئت می‌گیرد: توانمندسازی و فضیلت‌محوری، شخصیت، اجتماع و اخلاق. این یافته‌ها چالش‌های موجود در رویکردهای سنتی به آموزش عالی را برجسته می‌کند و لزوم بازنگری در شیوه‌های پرورش دانشجویان را مطرح می‌سازد.

این پژوهش با هدف بررسی نقش دانشگاه در شکل‌دهی به منش دانشجویان انجام شد. سؤال اصلی پژوهش این بود که دانشگاه چگونه بر توسعه نگرش‌های توانمندساز شخصیتی، اجتماعی و اخلاقی دانشجویان تأثیر می‌گذارد. یافته‌های این مطالعه، نظریه‌های پیشین مانند نظریه یادگیری اجتماعی بندورا (۱۹۹۷) را که بر نقش محیط در شکل‌گیری رفتار تأکید دارد، تأیید می‌کند. همچنین، این پژوهش با یافته‌های مطالعات قبلی مانند پژوهش گوئررو و همکاران (۲۰۲۰) در مورد اهمیت محیط دانشگاه در توسعه اخلاقی دانشجویان همسو است. یافته‌های مقاله با نتایج مطالعه لی و همکاران (۲۰۱۸) که بر اهمیت منش اخلاقی در موفقیت تحصیلی تأکید داشتند، همسو است. تحلیل داده‌ها منجر به شناسایی چهار بعد اصلی در ارتقای منش دانشجویان شد که با مدل چندبعدی خرمایی (۲۰۱۵) در زمینه شکل‌گیری منش دانشجویان مطابقت دارد. از سوی دیگر، این مطالعه برخلاف پژوهش‌هایی که صرفاً بر جنبه‌های آکادمیک تمرکز دارند، بر اهمیت





توسعه همه‌جانبه شخصیت دانشجویان تأکید می‌کند و مدلی جامع‌تر ارائه می‌دهد. نکته قابل توجه این است که منش دانشجویی صرفاً محصول آموزش‌های رسمی نیست، بلکه نتیجه تعامل پیچیده‌ای از عوامل درونی و بیرونی است. این پژوهش نشان می‌دهد که عناصری چون تعاملات با همسالان، محیط خانواده و حتی انتظارات جامعه، نقشی اساسی در شکل‌گیری منش دانشجویان ایفا می‌کنند. یافته‌های این مطالعه همچنین بر اهمیت «نگرش» به عنوان پیش‌زمینه رفتار تأکید می‌کند. این دیدگاه، ضرورت تمرکز بر تغییر نگرش‌ها را به جای تمرکز صرف بر رفتارها در برنامه‌های آموزشی مطرح می‌سازد. چنین رویکردی می‌تواند منجر به تغییرات پایدارتر و عمیق‌تر در شخصیت و عملکرد دانشجویان شود.

علاوه بر این، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که توسعه منش دانشجویی نیازمند رویکردی یکپارچه است که همزمان به ابعاد فردی (مانند توانمندی‌های شخصی و ویژگی‌های شخصیتی) و اجتماعی (مانند مهارت‌های ارتباطی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی) توجه دارد. این یافته، لزوم بازنگری در برنامه‌های درسی و فوق برنامه دانشگاه‌ها را مطرح می‌کند تا بتوانند به طور همه‌جانبه به پرورش منش دانشجویان بپردازند.

در نهایت، این پژوهش بر اهمیت توجه به تفاوت‌های فردی در فرایند پرورش منش تأکید می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که راهبردهای یکسان برای همه دانشجویان مؤثر نیست و نیاز به رویکردهای شخصی‌سازی شده در آموزش و پرورش منش وجود دارد. به طور خلاصه، این پژوهش ضمن ارائه چارچوبی جامع برای درک و پرورش منش در دانشجویان، چالش‌های جدیدی را پیش روی نظام آموزش عالی قرار می‌دهد. این یافته‌ها می‌تواند مبنایی برای بازاندیشی در سیاست‌های آموزشی، طراحی برنامه‌های درسی و حتی بازتعریف نقش دانشگاه‌ها در جامعه معاصر باشد.

همچنین در جمع‌بندی این پژوهش، راهکارهایی برای ارتقای منش و نگرش دانشجویی در دو سطح کلان و خرد، یعنی سیاست‌گذاران آموزش عالی و جامعه دانشگاهی (اساتید و دانشجویان) پیشنهاد شده است:

الف) در سطح سیاست‌گذاری، تأکید اصلی بر ایجاد بستری مناسب برای رشد اخلاقی و شخصیتی دانشجویان است. این امر از طریق توجه به فضای حاکم بر دانشگاه‌ها، تدوین

برنامه‌های راهبردی، و ایجاد ساختارهای لازم در معاونت‌های فرهنگی و دانشجویی محقق می‌شود. همچنین، پیشنهاد شده است که موضوع منش دانشجویی در آیین‌نامه ارتقای اعضای هیأت علمی گنجانده شود تا اهمیت این مسئله برجسته شود.

ب) در سطح عملیاتی، نقش کلیدی اساتید به عنوان الگوهای رفتاری و اخلاقی مورد تأکید قرار گرفته است. تقویت رویکرد استاد-شاگردی، توجه به فعالیت‌های فوق برنامه و ایجاد فضایی برای مشارکت فعال دانشجویان در فعالیت‌های علمی و اجتماعی از دیگر پیشنهادات مهم است. علاوه بر این، پرورش روحیه امید، مسئولیت‌پذیری و اخلاق‌مداری در دانشجویان به عنوان عوامل کلیدی در شکل‌گیری منش دانشجویی معرفی شده‌اند.



منابع

- پاپالیا، دایان‌ای، الدز؛ سالی، وندکاس؛ و فلدمن، روت داسکین (۱۳۹۱). روان‌شناسی رشد و تحول انسان (ترجمه داود عرب قهستانی و همکاران). تهران: رشد.
- پایا، علی؛ و ابراهیم‌آبادی، حسین (۱۴۰۱). دانشگاه و انتظارات از آن طی چند دهه آینده: تحول در مسئولیت‌ها و کارکردها. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۳)، ۹-۴۸. doi: 10.22035/isih.2022.4784.4697.
- جوزی، پیام؛ رنجبری، مجتبی؛ مرادی، ایوب؛ و زارعی، فرشته (۱۳۹۴). مقایسه عاطفه مثبت، خلاقیت و بهزیستی روان‌شناختی در مرحله تحولی نوجوانی با میان‌سال. روان‌شناسی پیری، ۱۱(۳)، ۱۸۷-۱۹۹.
- حسامی‌فر، عبدالرزاق (۱۳۹۷). اخلاق دینی در اندیشه استاد مطهری. پژوهش‌های علم و دین، ۹(۱)، ۹۷-۷۷.
- خداپناهی، محمدکریم؛ و خاکساربلداجی، محمدعلی (۱۳۸۴). رابطه جهت‌گیری مذهبی و سازگاری روان‌شناختی در دانشجویان. مجله روان‌شناسی، ۹(۳)، ۳۲۰-۳۱۰.
- خرمائی، فرهاد؛ و آربزی، محسن (۱۴۰۰). رابطه ساختاری منش اخلاقی صبر و اهداف پیشرفت تحصیلی دانشجویان: نقش واسطه‌ای منبع کنترل. دوفصلنامه راهبردهای توسعه در آموزش پزشکی، ۸(۲)، ۴۵-۶۶.
- خسروجردی، زهرا؛ حیدری، محمود؛ قنبری، سعید؛ و پاکدامن، شهلا (۱۳۹۹). تأثیر آموزش توانمندی‌های منش بر تبهرمداری نوجوانان: نقش شادی. پژوهش‌نامه روانشناسی مثبت، ۶(۴)، ۹۳-۱۰۸. doi: 10.22108/ppls.2021.125165.1993
- خسروجردی، زهرا؛ حیدری، محمود؛ قنبری، سعید؛ و پاکدامن، شهلا (۱۳۹۹). تأثیر آموزش توانمندی‌های منش بر تبهرمداری نوجوانان: نقش شادی. پژوهش‌نامه روان‌شناسی مثبت، ۶(۴)، ۹۳-۱۰۸. doi: 10.22108/ppls.2021.125165.1993
- سیدقزیشی، ماریه؛ و عمادی، عبدالله (۱۴۰۰). چارچوب مفهومی منش هدایت‌گر اخلاقی متقاعدکننده؛ ارائه نظریه داده بنیاد. مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، ۲۵(۱)، ۴۵-۷۳.
- صبار، شاهو؛ معصومی‌فر، علی؛ و محمدی، سعید (۱۳۹۸). آنجا که نمی‌دانیم چگونه اخلاقی باشیم؛ پژوهشی در میزان آگاهی بر مصادیق سرق‌ت معنوی. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۲(۳)، ۲۷-۱. doi: 10.22035/jicr.2019.2243.2747
- صفاری‌نیا، مجید، آقاییوسفی، علیرضا، و برادران، مجید. (۱۳۹۳). رابطه ابعاد شخصیت با حل مسئله و بهزیستی روان‌شناختی: نقش خودشیفتگی. فرهنگ مشاوره و روان‌درمانی، ۵(۱۷)، ۸۹-۱۰۲.
- عطار، شیما؛ ناطقی، فائزه؛ و عرفانی، نصراله (۱۴۰۰). ارزشیابی محتوای کتاب‌های درسی مطالعات اجتماعی بر پایه رویکرد تربیت منش در تربیت اخلاقی. اخلاق در علوم و فناوری، ۱۶(۱)، ۴۳-۵۰.



فرنام، علی؛ مددی‌زاده، طاهره (۱۳۹۶). اثربخشی آموزش مثبت‌نگری بر حالت‌های روان‌شناختی مثبت (توانمندی‌های منش) دانش‌آموزان دختر دبیرستانی. پژوهش‌نامه روان‌شناسی مثبت، ۳(۱)، ۷۶-۶۱. doi: 10.22108/ppls.2017.96495

قاسمی، محمود؛ و کرمی، پری (۱۳۹۳). چگونه منش اخلاقی را به شکلی اثربخش آموزش دهیم؟ چهارمین همایش ملی اخلاق و آداب زندگی، زنجان.

ماه‌آرپور، فاطمه؛ اسعدی، سمانه؛ و بخشایش، علیرضا (۱۳۹۸). تحول فضائل و توانمندی‌های شخصیتی در دوره بزرگسالی: با نگاهی بر تفاوت‌های جنسیتی. پژوهش‌نامه روان‌شناسی مثبت، ۱۵(۱)، ۷۱-۸۸.

یوسفی‌افراشته، مجید؛ و رحمتی، فرشته (۱۴۰۰). بررسی رابطه ذهن‌آگاهی و توانمندی منش با شادکامی دانشجویان، هفتمین همایش ملی تازه‌های روان‌شناسی مثبت‌نگر (صص ۵۰-۷۸)، بندرعباس، ایران.

Arnett, J. J. (2000). Emerging adulthood: A theory of development from the late teensthrugh the twenties. *American Psychologist*, 55(5), 469-480.

Astin, A. W. (1993). *What matters in college? Four critical years revisited*. San Francisco, CA: Jossey-Bass.

Bandura, A. (1986). *Social foundations of thought and action: A social cognitive theory*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.

Bandura, A. (1997). *Self-efficacy: The exercise of control*. W H Freeman/Times Books/ Henry Holt & Co.

Bandura, A. (2001). Social cognitive theory: An agentic perspective. *Annual Review of Psychology*, 52(1), 1-26.

Barrett, B., & Martina, C.A. (2012). Towards a Non-Deterministic Reading of Pierre Bourdieu: Habitus and Educational Change in Urban Schools. *Policy Futures in Education*, 10, 249 - 262.

Berkowitz, M. W., & Bier, M. C. (2004). Research-based character education. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 591(1), 72-85.

Berry, D. R., Cairo, A. H., Goodman, R. J., Quaglia, J. T., Green, J. D., & Brown, K. W. (2018). Mindfulness increases prosocial responses toward ostracized strangers through empathic concern. *Journal of Experimental Psychology: General*, 147(1), 93-112.

Bremner, J. G. (2017). *An introduction to developmental psychology*. John Wiley & Sons.

Colby, A., Ehrlich, T., Beaumont, E., & Stephens, J. (2003). *Educating citizens: Preparing America's undergraduates for lives of moral and civic responsibility*. Jossey-Bass.

Costa, P. T., & McCrae, R. R. (1992). Revised NEO Personality Inventory (NEO-PI-R) and NEO Five-Factor Inventory (NEO-FFI) professional manual. Psychological Assessment Resources.



- Eisner, E. W. (1994). *The educational imagination: On the design and evaluation of school programs* (3rd ed.). Macmillan.
- Giddens, A. (1984). *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. University of California Press.
- Guerrero-Dib, J. G., Portales, L., & Heredia-Escorza, Y. (2020). Impact of academic integrity on workplace ethical behaviour. *International Journal for Educational Integrity*, 16(1), 2.
- Holzman, P. S. (1999). Personality. Encyclopedia Britannica.
- Hui, B. P. H., Ng, J. C. K., Berzaghi, E., Cunningham-Amos, L. A., & Kogan, A. (2020). Rewards of kindness? A meta-analysis of the link between prosociality and well-being. *Psychological Bulletin*, 146(12), 1084-1116.
- Kohlberg, L. (1981). *Essays on moral development* (Vol. 1. The philosophy of moral development). NY: Harper & Row.
- Komariah, N., & Nihayah, I. (2023). Improving the personality character of students through learning Islamic religious education. *At-Tadzkir: Islamic Education Journal*, 2(1), 65-77.
- Kuh, G. D., & Whitt, E. J. (1988). *The invisible tapestry: Culture in American colleges and universities*. ASHE-ERIC Higher Education Report No. 1. Association for the Study of Higher Education.
- Lee, J. (2014). Moral and character education in Korea. *Handbook of moral and character education* (Pp. 268-284). Routledge.
- Lickona, T., & Davidson, M. (2005). Smart & good high schools: Integrating excellence and ethics for success in school, work, and beyond. Character Education Partnership. Center for the 4th and 5th Rs/Character Education Partnership.
- Liss, B. (2018). Hot media, technological transformation and the plague of the dark emotions: Erich Fromm, Viktor Frankl and the recovery of meaning. *Explorations in Media Ecology*, 17(4). 379-392. doi: 10.1386/eme.17.4.379_1
- McCrae, R. R., & Costa, P. T. (2003). *Personality in adulthood: A five-factor theory perspective*. Guilford Press.
- McGinley, M., & Carlo, G. (2007). Two sides of the same coin? The relations between prosocial and physically aggressive behaviors. *Journal of Youth and Adolescence*, 36(3), 337-349.
- Mikulincer, M., & Shaver, P. R. (2010). *Prosocial motives, emotions, and behavior: The better angels of our nature*. American Psychological Association.
- Moosavand, M., Aeni, B., & Sabbar, S. (2020). Future of AI and Human Agency: A Qualitative Study. *Journal of Cyberspace Studies*, 4(2), 189-210. doi: 10.22059/jcss.2020.96575





- Nosrati, S., Sarfi, M., & Moosavand, M. (2023). Liquid love and continuation of A new love order. *Synesis*, 16(1), 114-132.
- Padilla-Walker, L. M., Carlo, G., & Memmott-Elison, M. K. (2014). Longitudinal relations between prosocial behavior and adolescent outcomes. *Developmental Psychology*, 50(8), 2254-2266.
- Pascarella, E. T., & Terenzini, P. T. (2005). *How college affects students: A third decade of research (Vol. 2)*. Jossey-Bass.
- Peterson, C., & Seligman, M. E. P. (2004). *Character strengths and virtues: A handbook and classification*. Oxford University Press.
- Revelle, W. (2016). Personality and ability. The Personality Project. Reterived from <http://personality-project.org/readings-iq.html>
- Ruch, W., & Heintz, S. (2019). Humor production and creativity: Overview and recommendations. In S. R. Luria, J. Baer, & J. C. Kaufman (Eds.), *Creativity and humor* (pp. 1-42). Academic Press.
- Sabzali, M., Sarfi, M., Zohouri, M., Sarfi, T., & Darvishi, M. (2022). Fake News and Freedom of Expression: An Iranian Perspective. *Journal of Cyberspace Studies*, 6(2), 205-218. doi: 10.22059/jcss.2023.356295.1087
- Schultz, D. P., Schultz, S. E., & Enos, M. (2009). *Theories of personality*. Cengage Learning.
- Spataro, P., Calabrò, M., Longobardi, E., & Rossi-Arnaud, C. (2020). Prosocial behaviour mediates the relation between empathy and aggression in primary school children. *European Journal of Developmental Psychology*, 17(5), 727-745.
- Storch, E. A., & Masia-Warner, C. (2003). The relationship of peer victimization to social anxiety and loneliness in adolescent females. *Journal of Adolescence*, 27(3), 351-362.
- Tang, X., Lau, K. L., Datu, J. A. D., Mey, S. C., & Ching, H. H. (2019). Character strength intervention for children and adolescents in Asian schools: A systematic review. *Journal of Positive School Psychology*, 3(2), 155-174.
- Thompson, K. L., & Gullone, E. (2015). Prosocial and antisocial behaviors in adolescents: An investigation into associations with attachment and empathy. *Anthrozoös*, 28(2), 229-243.
- Wang, W., Han, L., Lu, Q., Lv, X., Liu, Y., & Wang, D. (2024). Research on the impact of the socio-educational environment on the academic performance of college students: the mediating role of study motivation. *Frontiers in Psychology*, 14, 1289064.
- Zhang, Q., Kou, Y., Sun, X., Ji, Y., & Xie, X. (2018). The relationship between prosocial behavior and subjective well-being: A systematic review and meta-analysis. *Acta Psychologica Sinica*, 50(12), 1362-1377. doi: 10.6007/IJARBSS/v11-i6/10119
- Zohouri, M., Sabzali, M., & Golmohammadi, A. (2023). Ethical considerations of chatgpt-assisted article writing. *Synesis*, 16(1), 94-113.



مقاله پژوهشی

نگاشت بین‌رشته‌ای پیکره دانش عاملیت: گامی به سوی درک عاملیت کارآفرینانه

زهرا بهروزآذر^۱، قنبر محمدی الیاسی^{۲*}، محمد کیهانی^۳، زهرا آراستی^۴، محمود احمدپور داریانی^۵

دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۹؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۵

چکیده

عاملیت کارآفرینانه، که به توانایی افراد در شناسایی و بهره‌برداری از فرصت‌های کسب‌وکار و خلق ارزش جدید اشاره دارد، مفهومی چندوجهی است که لازمه شناخت آن استفاده از رویکرد میان‌رشته‌ای و ادغام دیدگاه‌های مختلف است. اتخاذ این روش در گام اول نیازمند شناخت پیکره دانش عاملیت و انتخاب رشته‌های مرتبط است، که در این مقاله با روش تحلیل علم‌سنجی انجام می‌شود. ۱۸۰۶۰ مقاله به زبان انگلیسی از پایگاه داده WOS انتخاب و تحلیل شد. تحلیل هم‌استنادی منابع، ۵ خوشه اصلی جامعه‌شناسی، سازمان و مدیریت، تئوری نمایندگی، عصب‌شناختی/علوم شناختی، و روان‌شناسی را نشان داد. تحلیل هم‌استنادی نویسندگان ۷ خوشه رهبران نظری را معرفی کرد. تحلیل هم‌رخدادی کلمات کلیدی و روند زمانی نشان داد که مفاهیمی مانند نظریه نمایندگی، عاملیت انسانی، دوگانه ساختار-عاملیت ریشه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی دارند، در حالی که مفاهیم جدیدتری مانند عاملیت معلم و عاملیت کارآفرینانه اخیراً به وجود آمده‌اند. یافته‌ها نشان داد که مفهوم عاملیت بسته به نوع رشته مورد مطالعه، معانی متفاوتی را به ذهن متبادر می‌کند. در علم اقتصاد و حقوق، در معنای «نماینده‌گری و رابطه اصیل-وکیل» کاربرد دارد. در مدیریت دولتی و علوم سیاسی، به معنای «سازمان یا کسب‌وکاری» است که فعالیتی را برای دیگری انجام می‌دهد. در فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، آموزش، علوم شناختی و عصب‌شناسی به معنای «ظرفیت، شرایط یا حالت انجام عمل یا اعمال قدرت» است و به «توانایی انسان برای انجام اعمال آگاهانه و هدفمند» اشاره دارد. در نهایت برای مطالعه عاملیت کارآفرینانه در سطح فردی، مطالعه بین‌رشته‌ای روان‌شناسی و علوم اجتماعی پیشنهاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: عاملیت، تجزیه و تحلیل علم‌سنجی، مطالعه میان‌رشته‌ای، عاملیت کارآفرینانه

۱. دانشجوی دکترا، گروه توسعه کارآفرینی، دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
behrouzazar@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه توسعه کارآفرینی، دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
* نویسنده مسئول
elyasi@ut.ac.ir

۳. دانشیار دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
mohammad.keyhani@haskayne.ucalgary.ca

۴. دانشیار گروه توسعه کارآفرینی، دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
arsti@ut.ac.ir

۵. استاد گروه کارآفرینی کسب‌وکار جدید، دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
ahmadpor@ut.ac.ir

۱. مقدمه و بیان مسئله

عاملیت کارآفرینانه به توانایی افراد در شناسایی و بهره‌برداری از فرصت‌های کسب‌وکار و خلق ارزش جدید اشاره دارد و مفهومی چندوجهی است که تحت تأثیر عوامل گوناگون روان‌شناختی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قرار می‌گیرد. ماهیت چندوجهی این مفهوم و پیچیدگی فرایندهای درگیر آن، لزوم مطالعه آن از منظر بین‌رشته‌ای را ایجاب می‌کند، اما اتخاذ این روش و مشخص کردن رشته‌هایی که می‌توان با ترکیب و ادغام آنها، این مفهوم را درک کرد، در گام اول نیازمند شناخت پیکره دانش عاملیت و بررسی شبکه معنایی آن است (موساوند و دیگران، ۲۰۲۰). این کار در مطالعه حاضر با روش تحلیل علم‌سنجی انجام می‌شود تا رشته‌های مرتبط و چارچوب‌های نظری درگیر در این حوزه نمایان شوند و مجال برای شناخت زمینه‌های مشترک و قابل انطباق با حوزه عاملیت کارآفرینانه فراهم آید. نوآوری این پژوهش استفاده از روش علم‌سنجی برای شناخت پیکره دانش به عنوان گام اول در طراحی و هدایت مطالعات بین‌رشته‌ای در حوزه‌های گوناگون علمی است که می‌توانند دیدی جامع و داده‌محور از وضعیت دانش موجود، روابط میان رشته‌ها و شکاف‌های پژوهشی در یک حوزه خاص ارائه دهد. این امر برای شناسایی رشته‌ها و زمینه‌های مطالعاتی کلیدی که باید در یک رویکرد بین‌رشته‌ای ادغام شوند، بسیار مفید است. علاوه بر این، با تحلیل شبکه‌های علمی و نمایش گرافیکی آنها، انسجام یا پراکندگی حوزه‌ها، موضوعات پرتعداد یا کم‌توجه، و الگوهای همکاری بین‌رشته‌ای آشکار می‌شوند (ظهوری و دیگران، ۲۰۲۳). این اطلاعات برای طراحی و پیاده‌سازی مؤثر یک رویکرد بین‌رشته‌ای ضروری است. این روش قابلیت الگوسازی و تعمیم‌پذیری به سایر حوزه‌های علمی را دارد. در این مقاله با استفاده از تحلیل هم‌رخدادی کلمات کلیدی و روند زمانی، عبارات تخصصی مشابه عاملیت کارآفرینانه ارائه می‌شوند و در نهایت رشته‌های مرتبط و مناسب برای مطالعه موضوع عاملیت کارآفرینانه معرفی می‌شوند.

۲. پیشینه تحقیق

واژه «عاملیت» تاریخچه‌ای طولانی، پیچیده و چندمعنایی دارد. (جانسن^۱، ۲۰۰۳) و بر اساس زمینه‌ای که در آن استفاده می‌شود معانی مختلفی را تداعی می‌کند. به زعم جانسن،





این مفهوم چهار معنی متفاوت را تداعی می‌کند. اولین مترادف این واژه، مفهوم «نماینندگی»^۱ است که به معنای کنش یک سازمان در نمایندندگی یک فرد، یک کسب‌وکار دیگر یا یک سازمان است. در واقع «عامل» یا «نمایننده» کسب‌وکاری است که خدماتی را به نمایندندگی از سایر مشاغل ارائه می‌دهد و دو صورت‌بندی دارد: (۱) دفتر یا وظیفه یک نماینده (کسی که مجاز است برای یا به جای دیگری اقدام کند) مانند عامل خرید، عامل فروش؛ (۲) رابطه بین موکل و وکیل آن شخص. مترادف دیگر این واژه، مفهوم «سازمان» است که به معنی مجموعه فعالیت‌هایی است که به شکل کسب‌وکار، توسط یک گروه برای یک گروه دیگر، یا یک سازمان دولتی انجام می‌شود و دو صورت‌بندی دارد: الف) مؤسسه‌ای که به انجام یک کسب‌وکار برای دیگری مشغول است (مانند آژانس تبلیغاتی)؛ و ب) یک بخش اداری در جایگاه یک دولت (مانند آژانس حمایت از حقوق مصرف‌کننده).

معنی دیگری که برای این مفهوم استفاده می‌شود «ظرفیت»، «شرایط یا وضعیت عمل یا اعمال قدرت» است که در این تعریف «عاملیت» در اجرای یک کار عملی معنی پیدا می‌کند و در نهایت به عنوان «شخص یا چیزی که از طریق آن قدرت اعمال می‌شود یا هدفی حاصل می‌شود» استفاده می‌شود. در این تعریف، عاملیت نقش ابزاری دارد، به طور مثال گفته می‌شود که «فلانی از طریق عاملیت سفیر ارتباط برقرار کرد». این معنی از کلمه «عاملیت» که نوعاً در معنای صاحب سلطه نهفته است، به «عاملیت» به عنوان «ابزاری» برای تحقق یک هدف دیگر اشاره دارد که عاملیت بردگی نمونه‌ای از آن است (جانسن، ۲۰۰۳).

مفهوم عاملیت در بسیاری از حوزه‌های دانشگاهی استفاده می‌شود (جانسن، ۲۰۰۳) و به طور فزاینده‌ای در آموزش، علوم اجتماعی و روان‌شناسی و همچنین در مطالعات زندگی کاری و تحقیقات جنسیتی رایج شده است. در فلسفه، مفهوم عاملیت کاملاً پیچیده و ظریف است و معمولاً با تلاش فعال، اتخاذ ابتکارات، یا تأثیرگذاری بر موقعیت زندگی خود فرد مرتبط است (اتلاپلتو و همکاران^۲، ۲۰۱۳). به طور کلی به عنوان ظرفیت یک فرد یا نهاد برای عمل، تصمیم‌گیری یا اعمال نفوذ درک می‌شود، اما ویژگی‌های این ظرفیت

1. Representative
2. Eteläpelto et al.



بسته به چارچوب فلسفی مورد استفاده می‌تواند بسیار متفاوت باشد. در سطح مبنایی، یک عامل به عنوان موجودی با توانایی عمل تعریف می‌شود و «عاملیت» به معنای اعمال یا تجلی این ظرفیت است. بحث در مورد ماهیت عاملیت در چند دهه گذشته در فلسفه و سایر زمینه‌های تحقیقاتی (از جمله روان‌شناسی، علوم اعصاب شناختی، علوم اجتماعی و انسان‌شناسی) رونق گرفته است (شوسلر^۱، ۲۰۱۹).

گولر و هارتیس^۲ (۲۰۱۷) بیان می‌کنند که عاملیت از دو منظر مفهوم‌سازی شده است: الف) چیزی که یک نفر انجام می‌دهد؛ ب) ویژگی شخصی افراد. نویسندگانی چون اتلاپتو (۲۰۱۳) و واهاسنتین^۳ (۲۰۱۵) که عمدتاً دیدگاه اول را اتخاذ می‌کنند، عاملیت انسانی را به عنوان کاری که افراد انجام می‌دهند توصیف می‌کنند. دیدگاه دوم، عاملیت انسان را بیشتر به عنوان یک ویژگی شخصی انسان‌ها مفهوم‌پردازی می‌کنند و به عنوان امری (یک مقدمه، یک پیش‌نیاز، یا یک منش) مورد بحث قرار می‌گیرد که به افراد اجازه می‌دهد تا مسیری را انتخاب کنند و درگیر عملی شوند. ایده این دیدگاه این است که برخی از افراد بیشتر از دیگران عاملیت دارند. مفهوم عاملیت را می‌توان با یک پیوستار فرضی توصیف کرد که در دو انتهای آن، افراد کاملاً عامل و افراد کاملاً غیرعامل قرار می‌گیرند. افراد غالباً دارای اختیار هستند و بنابراین به‌طور فعال کنترل زندگی و محیط خود را به دست می‌گیرند. در مقابل، افراد کمترعامل یا غیرعامل تمایل به واکنش نشان دادن و پیروی از شرایط بیرونی دارند و بنابراین به‌طور فعال کنترل زندگی و محیط خود را به دست نمی‌گیرند یا کمتر این کار را انجام می‌دهند (گولر و هارتیس، ۲۰۱۷).

همانطور که مشهود است عاملیت یک مفهوم مبهم (لویال و بارنز^۴، ۲۰۰۱) و چندوجهی است و در بسیاری از حوزه‌های دانشگاهی استفاده می‌شود و تاریخچه طولانی، پیچیده و چندمعنایی دارد (جانسن، ۲۰۰۳) و با وجود جذابیتی که دارد، تعریف صریح از معنای اصلی آن دیده نمی‌شود (اتلاپتو و همکاران، ۲۰۱۳). گاهی اوقات این مفهوم عام به

1. Schlosser
2. Goller & Harteis
3. Vähäsantanen
4. Loyal & Barnes

صورت تخصصی در حوزه‌ای خاص مورد استفاده قرار می‌گیرد. «عاملیت معلم»، «عاملیت زنان»، «عاملیت اخلاقی»، «عاملیت سیاسی» نمونه‌هایی از مطالعه عاملیت در یک حوزه تخصصی هستند و نشان می‌دهد که مفهوم عاملیت می‌تواند در حوزه‌های مختلف کاربرد داشته باشد و برای درک توانایی افراد و گروه‌ها در تأثیرگذاری بر زمینه‌های خاص، مورد استفاده قرار می‌گیرد. مفهوم عاملیت کارآفرینانه نیز مشابه همین مفاهیم است. مطالعه عاملیت کارآفرینانه می‌تواند به درک عوامل مؤثر بر موفقیت کارآفرینان، چالش‌هایی که با آن‌ها روبرو هستند و نقش آن‌ها در توسعه اقتصادی و اجتماعی کمک کند. همچنین می‌تواند به چگونگی تقویت مهارت‌های کارآفرینانه در افراد و ایجاد شرایط مناسب برای شکوفایی خلاقیت و نوآوری آنها کمک کند. از آنجا که عاملیت یک مفهوم چندوجهی است، تحت تأثیر عوامل گوناگون روان‌شناختی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قرار دارد و شناخت آن به عنوان یکی از ابعاد کلیدی حوزه کارآفرینی، نیازمند یک رویکرد میان‌رشته‌ای و ادغام دیدگاه‌های مختلف است. بنابراین برای درک جامع این مفهوم، لازم است ابتدا از طریق روش‌های علم‌سنجی، پیکره دانش موجود در حوزه مطالعات عاملیت به طور عام مورد بررسی قرار گیرد و سپس رشته‌هایی که می‌توانند به شناخت مفهوم عاملیت کارآفرینانه کمک کنند، انتخاب شوند. هر چند این گام، همه مسیر در شناخت این مفهوم نیست اما گام اول و ضروری برای این منظور است. سؤالات این مقاله عبارت‌اند از:

- (۱) خوشه‌های دانشی که در موضوع عاملیت وجود دارد چیست؟
- (۲) کلمه کلیدی عاملیت در هر کدام از خوشه‌های دانشی، چه معنی را در ذهن متجلی می‌کند؟
- (۳) تأثیرگذارترین مقالات، و نویسندگانی که در تحقیقات عاملیت مشارکت دارند کدامند؟
- (۴) اصطلاحات تخصصی مرکب از عاملیت مشابه عاملیت کارآفرینانه که عاملیت را در یک حوزه تخصصی تعریف کنند، کدامند؟
- (۵) چه رشته‌ها و حوزه‌های علمی می‌تواند در یک رویکرد بین‌رشته‌ای برای مطالعه عاملیت کارآفرینانه ادغام شوند؟



۳. روش تحقیق

در این فاز از پژوهش از روش ۴ مرحله‌ای تحلیل کتابشناسی دانتو و همکارانش^۱ (۲۰۲۱) استفاده شد. جست‌وجوی مقالات از سال ۱۹۵۵ تا ۲۰۲۳ از پایگاه داده وب‌آوساینس^۲ که پوشش قوی در تحقیقات بین‌المللی دارد، و به عنوان پلتفرم برتر تحقیقاتی برای جمع‌آوری اطلاعات در حوزه‌های مختلف علمی شناخته می‌شود و معتبرترین پایگاه داده استنادی جهانی مستقل از ناشران در سراسر جهان محسوب می‌گردد (بائو و همکاران^۳، ۲۰۲۳، ۶۲) انجام شد و فقط مقالات مجلات که به عنوان دانش علمی شناخته می‌شوند (پادساکوف و همکاران^۴، ۲۰۰۵) و به زبان انگلیسی بودند مورد مطالعه قرار گرفت. در نهایت تعداد ۱۸۶۰۶ سند در تاریخ ۱ بهمن ۱۴۰۱ شناسایی شد.

عبارت جست‌وجو:

agency (Title) or **agentic** (Title) and **Article** (Document Types) and **English** (Languages)

در این مقاله، به منظور کشف ساختار فکری حوزه پژوهشی «عاملیت» در ادبیات دانشگاهی از علم‌سنجی استفاده شد و تحلیل هم‌استنادی^۵ و تجزیه و تحلیل هم‌زمان کلمه کلیدی^۶ (دانتو و همکاران، ۲۰۲۱، ۲۸۷) با کمک نرم‌افزار «وی‌اواس ویویر^۷» (ون‌اک و والتمن^۸، ۲۰۱۰) انجام شد.

۴. یافته‌ها

۴-۱. خوشه‌های دانش حوزه عاملیت

تحلیل حوزه‌های پژوهشی نشان می‌دهد، عاملیت موضوعی است که در حوزه‌های مختلفی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد. با استفاده از الگوریتم توسعه‌یافته توسط



1. Donthu et al.
2. Web of Science
3. Bao et al
4. Podsakoff et al
5. co-citation network analysis
6. cooccurrence network analysis
7. VOS viewer
8. Van Eck & Waltman

لیدین^۱، که یک سیستم طبقه‌بندی سند در سطح سلسله مراتبی سه سطحی است، نشان می‌دهد که مفهوم عاملیت در چهار موضوع کلان علوم اجتماعی (۵۴٪)، علوم بالینی و زندگی (۱۹/۹٪)، هنر و علوم انسانی (۲/۸۸٪)، مهندسی برق، الکترونیک و علوم کامپیوتر (۲/۸۲٪)، کشاورزی، محیط زیست و اکولوژی (۲/۵۷٪) بیشترین توجه را به خود اختصاص داده است. و همان‌طور که در جدول شماره (۱) آمده است، در ۲۶۶ زیرمجموعه میانی^۲ مورد استناد قرار گرفته، که بیشترین تنوع موضوعات در حوزه علوم بالینی و زندگی (۱۲۱) است.

جدول ۱. موضوعات کلان و زیرمجموعه‌هایی که به عاملیت پرداخته‌اند

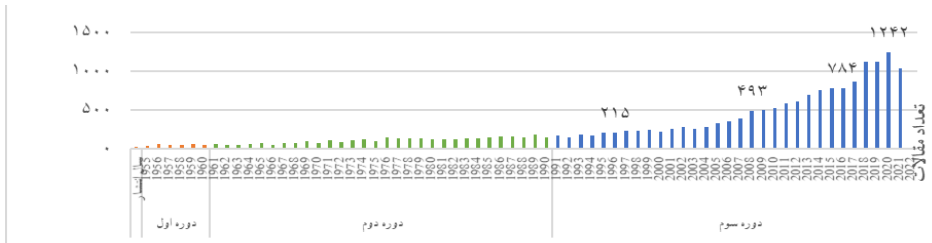
موضوع کلان	درصد در موضوعات کلان	تعداد زیرمجموعه‌ها	درصد در موضوعات میانی
علوم اجتماعی	۵۳/۹	۲۸	علوم سیاسی (۷/۷٪)، مدیریت (۷/۵٪)، اقتصاد (۶/۱۱٪)، حقوق (۵/۰٪)، روان‌شناسی (۵/۰٪)، آموزش و پژوهش آموزشی (۳/۹٪)، روان‌شناسی اجتماعی (۲/۳٪)، جغرافیای انسانی (۳/۴٪)
علوم بالینی و زندگی	۱۹/۹	۱۱۷	اسکن عصبی (۳/۳٪)، پرستاری (۲/۰٪)، سیاست مراقبت‌های بهداشتی (۱/۴٪)، اخلاق پزشکی (۱/۳٪)، روان‌پزشکی (۱/۳٪)
هنر و علوم انسانی	۲/۸۸	۱۲	تاریخ مدرن (۰/۶٪)، فلسفه (۰/۹٪)
مهندسی برق، الکترونیک و علوم کامپیوتر	۲/۸۲	۲۲	رباتیک (۰/۲٪)، تحقیقات عملیات و علوم مدیریت (۰/۲٪)
کشاورزی، محیط زیست و اکولوژی	۲/۵۷	۲۳	جنگلداری (۰/۸٪)، حمل‌ونقل (۰/۴٪)، مهندسی و بازنمایی دانش (۰/۴٪)، سیاست کشاورزی (۰/۴٪)، زیست‌شناسی دریایی (۰/۴٪)، علف‌کش‌ها، آفت‌کش‌ها و مسمومیت با زمین (۰/۳٪)

1. Leiden
2. meso topic



۴-۲. مراحل توسعه مفهوم عاملیت در طول زمان

ارزیابی روندها در خروجی مقالات پژوهشی، معیاری از توسعه و تمرکز تحقیقات «عاملیت» در جامعه دانشگاهی است. در شکل شماره (۱) می‌توان سه دوره زمانی را مشاهده کرد.



شکل ۱. روند انتشار سالانه مقالات و دوره‌های زمانی

بازه زمانی اول (تا سال ۱۹۶۰). اولین مقاله در دسترس در سال ۱۸۲۸ منتشر شد. این مقاله در حوزه پزشکی است و عاملیت در معنای نقش، اثر، عامل یا علت ایجاد یک پدیده مانند عوامل ایجاد بیماری یا بروز یک رخداد استفاده شده است (لانیون^۱، ۱۸۲۸). استفاده از این واژه در این معنی در متون علوم طبیعی از جمله پزشکی، شیمی، زیست‌شناسی رایج بوده است (پاک^۲، ۱۹۴۷). یکی از معانی دیگر در این بازه زمانی «سازمان»^۳ است که شامل این موارد می‌شود: سازمان‌های عمومی (آیزنبرگ^۴، ۱۹۵۸)، از جمله ملی (تراسکو^۵، ۱۹۵۵)، دولتی (تراسکو، ۱۹۵۵)، فدرال (هیلمن^۶، ۱۹۴۶)، ایالتی (میچل^۷، ۱۹۵۹) داوطلبانه (بوت‌من^۸، ۱۹۵۸)، بهداشتی^۹ (زیگلر و واینرمن و رومر^{۱۰}، ۱۹۴۷) و اجتماعی^{۱۱} و مددکاری اجتماعی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی^{۱۲} (استوسینگر^{۱۳}، ۱۹۵۹).



1. Lanyon
2. Puck
3. organization
4. Eisenberg
5. Trasko
6. Hillman
7. Mitchell
8. Boatman
9. health agencies
10. Ziegler, Weirnerman, Roemer
11. Social agency
12. The International Atomic Energy Agency
13. Stoessinger

یکی دیگر از کاربردهای واژه «عاملیت» در متون این دوره زمانی، معرفی یک بنگاه یا شرکت خصوصی ارائه‌دهنده خدمات است مانند آژانس تبلیغاتی^۱ (جردن^۲، ۱۹۵۵)، آژانس ارتباطی^۳ (وایلی^۴، ۱۹۳۵)، آژانس‌های پروپاگاندا (واربرتون^۵، ۱۹۵۱).

این واژه در این دوره زمانی در معنی نمایندگی، وکالت و اختیارات قانونی یک شخص یا سازمان نیز استفاده می‌شده است. «قانون کارگزاری»^۶ که حوزه‌ای از حقوق تجارت است (دافی^۷، ۱۹۵۱)، در این بازه زمانی دیده می‌شود.

بازه زمانی دوم (از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰). در این بازه زمانی سه نظریه مهم در سه حوزه پژوهشی توسعه پیدا کرد که عبارت‌اند از: (۱) نظریه نمایندگی^۸ در اقتصاد؛ (۲) نظریه شناختی اجتماعی^۹ در روان‌شناسی اجتماعی و علوم تربیتی؛ و (۳) نظریه ساختار در جامعه‌شناسی. رابطه بین «ارباب-خدمتکار» که یکی از قدیمی‌ترین مشکلات فلسفه سیاسی است، ریشه «نظریه نمایندگی» است. (سیرت و مارس^{۱۰}، ۱۹۹۲). برل و مینز^{۱۱} (۱۹۳۲) این نظریه را در زمینه شرکت مدرن که در آن مالکیت و مدیریت از هم جدا شده است، معرفی کردند. راس^{۱۲} به مفهوم «نمایندگی»، که به‌زعم او از قدیمی‌ترین و رایج‌ترین شیوه‌های مدون تعامل اجتماعی است، پرداخته و مطرح کرد که نمونه‌های نمایندگی جهانی هستند و اساساً تمام ترتیبات قراردادی، مانند رابطه بین کارفرما و کارمند یا ایالت و حاکمیت، شامل عناصر مهم نمایندگی‌اند (راس، ۱۹۷۳).

نظریه نمایندگی (کارگزاری) که به روابط بین دو طرف توجه می‌کند، به‌طور جدی از دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ توسعه یافت (آیزنهارت^{۱۳}، ۱۹۸۹). این نظریه فرض می‌کند که هم

1. advertising agencies
2. Jordan
3. communication agencies
4. Willey
5. Warburton
6. Law of agency
7. Duffy
8. Agency Theory
9. Social cognitive theory
10. Cyert & March
11. Berle & Means
12. Ross
13. Eisenhardt





اصیل و هم نماینده، به دنبال حداکثرکننده‌های مطلوبیت با منافع متفاوت هستند، و به دلیل عدم تقارن اطلاعاتی، نماینده همیشه به نفع اصیل عمل نمی‌کند. اصیل می‌تواند واگرایی منافع را با ایجاد انگیزه‌های مناسب برای نماینده و با متحمل شدن هزینه‌هایی که هزینه‌های نمایندگی^۱ نامیده می‌شود محدود کند (جنسن و مک‌لینگ^۲، ۱۹۷۶).

موضوع دیگری که در این بازه زمانی توسعه پیدا کرد، نظریه شناختی اجتماعی^۳ آلبرت بندورا^۴ است که ریشه آن نظریه یادگیری اجتماعی^۵ است که در دهه ۱۹۶۰ مطرح شده بود و در سال ۱۹۸۶ به نظریه شناختی اجتماعی تبدیل شد. بندورا وجود دوگانه مستقل از هم عاملیت انسانی و ساختار را نفی می‌کند و در عوض مطرح می‌کند که مردم، سیستم‌های اجتماعی را ایجاد می‌کنند و این سیستم‌ها به نوبه خود زندگی مردم را سازماندهی کرده و بر آن تأثیر می‌گذارد (بندورا، ۱۹۸۶). این نظریه مطرح می‌کند که یادگیری در یک زمینه اجتماعی با تعامل پویا و متقابل بین فرد، محیط و رفتار اتفاق می‌افتد. و تعامل جبری، یا داد و ستد میان این سه را مفروض می‌گیرد که جبرگرایی سه‌گانه^۶، نام گرفته است (بندورا، ۲۰۰۸). از منظر بندورا این رابطه، مبنا و اساسی برای پویایی و حرکت در بین سه حالت عامل انسانی مشتمل بر عاملیت شخصی^۷، عاملیت نیابتی^۸ و عاملیت جمعی^۹ است (بندورا، ۱۹۸۶) این تئوری زمینه مناسبی برای فهم مفهوم عاملیت و مکانیسم آن است.

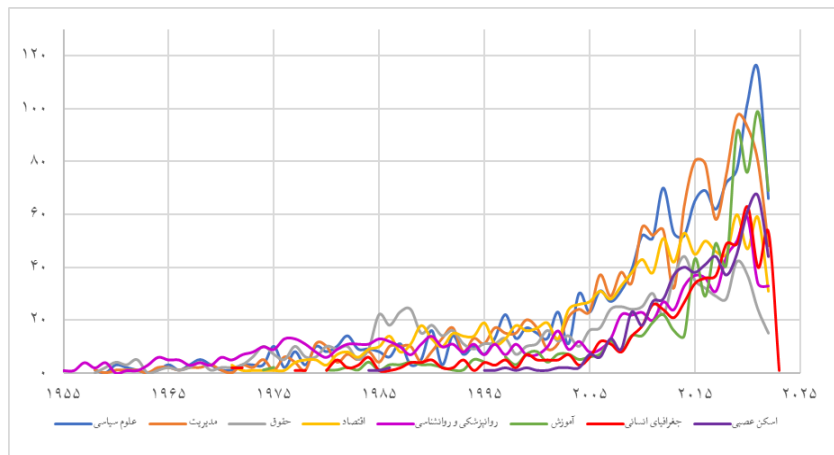
گیدنز^{۱۰} نیز فلسفه‌های اجتماعی، کنش و ساختار را که تا قبل از آن، واژه‌های متضادی قلمداد می‌شدند، به هم ربط داد و نظریه کنش اجتماعی را بنیان نهاد و به وابستگی متقابل ساختار و عاملیت اشاره کرد. او این تضاد را از طریق مفهوم دوگانگی در نظریه ساختاربندی^{۱۱}

1. Agency costs
2. Jensen & Meckling
3. Social Cognitive Theory- SCT
4. Albert Bandura
5. Social learning theory (SLT)
6. Triadic reciprocal determinism
7. Personal agency
8. proxy agency
9. collective agency
10. Giddens
11. structuration theory (ST)

حل کرد (گیدنز، ۱۹۷۹ و ۱۹۸۴). گیدنز، نه ساختار را دارای امکانات نامحدود و نه عاملیت را واجد قدرت بی حد و حصر می‌داند. (عاملی، ۲۰۰۹).

بازه زمانی سوم (از سال ۱۹۹۰). در این بازه نظریات قبلی به بحث و نقد گذاشته شده و به بلوغ می‌رسند، و موضوعات جدیدی مانند بررسی حس عاملیت^۱ در حوزه علوم شناختی و اعصاب متولد شده‌اند (هگارد^۲، ۲۰۱۷، ۲۰۰۲).

در میان هفت زیرمجموعه موضوعی که بیشترین استناد را به عاملیت داشتند، حوزه روان‌پزشکی و روان‌شناسی قدیمی‌ترین است و حقوق و مدیریت در رتبه بعد قرار دارند. حوزه آموزش و پژوهش آموزشی از حدود ۱۹۸۰ متولد شده و ظهور مفهوم عاملیت در حوزه اسکن عصبی در کلان‌حوزه علوم بالینی و زندگی، هر چند جسته گریخته در سال‌های دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی به چشم می‌خورد، اما به‌طور پیوسته از حدود ۱۹۹۵ ظاهر شده است.



شکل ۲. روند زمانی ظهور مفهوم عاملیت در حوزه‌های مختلف دانشگاهی

۴-۳. تحلیل پراستنادترین مقالات و مقالات اصلی هر حوزه

مقالات پراستناد معمولاً نقش مهمی در پیشبرد دانش در یک حوزه خاص ایفا می‌کنند و می‌توانند سرنخ‌هایی برای درک بهتر مفاهیم کلیدی و روندهای آن حوزه ارائه دهند. تعداد

1. Sense of agency
2. Haggard

دفعاتی که به یک مقاله استناد شده است، نشان‌دهنده تأثیر علمی و اهمیت آن در زمینه تحقیقاتی مربوطه است. (آکسنس، لانگفلد، ووترز،^۱، ۲۰۱۹). از این رو ۱۰ مقاله پراستناد مرتبط با تحقیقات عاملیت از ۱۹۵۵ تا ۲۰۲۳ در جدول شماره (۲) رتبه‌بندی شده‌اند.

جدول ۱۰.۱. مقاله پراستناد مرتبط با تحقیقات عاملیت از سال ۱۹۵۵ تا ۲۰۲۳

رتبه	عنوان	نویسنده (گان)	تعداد استناد (در WOS)	تعداد استناد (در همه پایگاه‌های داده)	سال انتشار
۱	Theory of the firm: managerial behavior, agency costs and ownership structure	جنسن و مک لینگ	۲۴۰۷۰۰	۲۵۰۷۵۵	۱۹۷۶
۲	Agency costs of free cash flow, corporate finance, and takeovers	جنسن	۸۷۷۶	۹۰۱۷۲	۱۹۸۶
۳	Self-efficacy mechanism in human agency.	بندورا	۷۵۴۳	۷۷۳۵	۱۹۸۲
۴	Agency theory: an assessment and review	آیزنهارت	۵۰۱۲۹	۵۰۲۴۲	۱۹۸۹
۵	Agency problems and the theory of the firm	فاما	۴۰۲۲۸	۴۳۹۶	۱۹۸۰
۶	Human agency in social cognitive theory	بندورا	۳۵۴۹	۳۶۵۴	۱۹۸۹
۷	Agency problems and residual claims	فاما و جنسن	۲۰۸۳۴	۲۰۹۲۷	۱۹۸۳
۸	What is agency?	امیربایر و میشه ^۲	۲۰۶۳۹	۲۰۷۰۸	۱۹۹۸
۹	A theory of structure: duality, agency, and transformation	سنول	۲۵۵۴	۲۰۶۱۳	۱۹۹۲
۱۰	Agency costs, net worth, and business fluctuations	برنانکه و گرتلر ^۳	۱۸۸۶	۱۰۹۲۹	۱۹۸۹

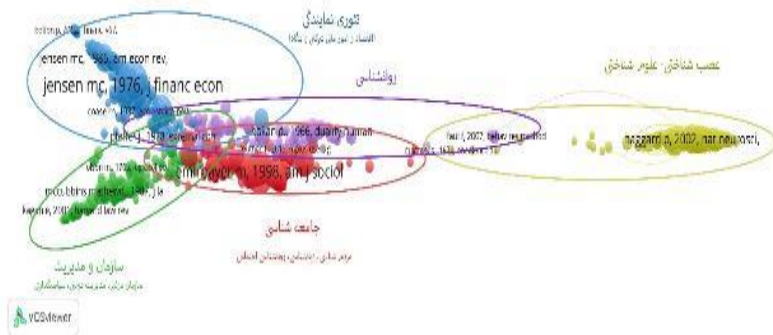
۴-۴. تحلیل هم‌استنادی منابع مورد ارجاع

تحلیل هم‌استنادی بر این فرض استوار است که اگر دو منبع (مانند مقاله، کتاب و غیره) در یک مجموعه از مقالات به‌طور مشترک استناد شده باشند، از نظر موضوعی به هم مرتبط هستند. بنابراین، با شناسایی الگوهای هم‌استنادی بین منابع، می‌توان خوشه‌های موضوعی

1. Aksnes, Langfeldt, Wouters
2. Emirbayer & Mische
3. Bernanke & Gertler



یا زمینه‌های تحقیقاتی مرتبط را در یک حوزه دانشی شناسایی کرد. از این رو مجموعه‌ای از ۵۳۱۴۳۶ مرجع ذکر شده ایجاد و با استفاده از آستانه ۲۰ بار (حداقل تعداد استنادات یک مرجع استناد شده) مجموعه‌ای از ۹۱۲ مرجع به دست آمد و تحلیل هم‌استنادی انجام شد و شبکه‌ای با پنج خوشه حاصل شد.



شکل ۳. خوشه‌های متشکل شده در تحلیل هم‌استنادی منابع

بیشترین هم‌استنادی، متعلق به جنسن و مک‌لینگ (۱۹۷۶) ۵۹۵ بار است، امیربایر و میشه (۱۹۹۸) ۴۳۲ بار، گیدنز (۱۹۸۴) ۳۱۳ بار، آیزنهارت (۱۹۸۹) ۲۵۱ بار، هگارد (۲۰۰۲) ۲۰۸ بار، براون و کلارک^۱ (۲۰۰۶) ۲۰۶ بار، گالاگر^۲ (۲۰۰۰) ۲۰۰ بار، بندورا (۲۰۰۱) ۱۹۴ بار، سینوفزیکووسگراو و نیون،^۳ (۲۰۰۸) ۱۹۴ بار هستند.

خوشه جامعه‌شناسی؛ مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی. این خوشه، بزرگ‌ترین خوشه است که با ۹۲۵ آیتم با رنگ قرمز نمایش داده شده. مقاله پراستناد امیربایر و میشه (۱۹۹۸) در این خوشه قرار دارد. هدف آنها در این مقاله تفکیک تحلیلی عاملیت به عناصر مؤلفه آن و نشان دادن راه‌هایی است که این ابعاد عاملی با اشکال ساختار تعامل و برهمکنش دارند. آن‌ها مروری بر مفهوم‌پردازی عاملیت داشتند و در نهایت عاملیت را به عنوان یک «فرایند»

1. Braun & Clarke
2. Gallagher
3. Synofzik, Vosgerau, Newen





موقتی و مشغله اجتماعی، با آگاهی از گذشته (در جنبه «تکراری» یا عادت‌ی بودن آن) و همچنین جهت‌گیری به آینده (به عنوان یک ظرفیت «برفکنی» برای تصور احتمالات جایگزین) و به سمت حال (به عنوان یک ظرفیت «عملی-ارزیابی» برای زمینه‌سازی عادات گذشته و پروژه‌های آینده در شرایط احتمالی لحظه) مفهوم‌سازی می‌کنند. گیدنز با کتاب ساخت جامعه: طرح کلی نظریه ساختار (۱۹۸۴) که در آن نظریه ساخت‌یابی در جامعه را بررسی می‌کند ۳۱۳ بار مورد استناد قرار گرفته است و با کتاب مسائل محوری در نظریه اجتماعی: کنش، ساختار و تضاد در تحلیل اجتماعی (۱۹۷۹) ۱۸۳ بار مورد ارجاع قرار گرفت.

در این خوشه بندورا با ۱۲ آیتم هم‌استناد شده، که مقاله «نظریه شناختی اجتماعی: دیدگاه عاملی» (بندوار، ۲۰۰۱) بیشترین هم‌استنادی را داشته است. او «توانایی اعمال کنترل بر ماهیت و کیفیت زندگی» را جوهره انسانیت می‌داند و آن را معادل «عاملیت انسانی» معرفی می‌کند. از دیدگاه بندورا، عاملیت انسانی توسط چند ویژگی کلیدی مشخص می‌شود که از طریق آگاهی فوق‌العاده و عملکرد خاص عمل می‌کنند. این ویژگی‌ها شامل گسترش موقتی عاملیت از طریق قصدمندی و پیش‌اندیشی، خودتنظیمی از راه واکنش‌های خودآگاهانه، و خودانعکاسی درباره توانایی‌ها، کیفیت عملکرد، و معنا و هدف زندگی فرد است.

در مطالعات جامعه‌شناسی، مفهوم عاملیت در زمینه‌های مختلف پژوهشی تعاریف متفاوتی دارد، به طور مثال در انواع نظریه کنش، نظریه هنجاری و تحلیل سیاسی-نهادی از این مفهوم به شیوه‌های اغلب متناقض و متداخل استفاده کرده‌اند (امیربایر و میشه، ۱۹۹۸). در بسیاری از گفتمان‌های علمی روزمره و اجتماعی، عاملیت مخفف مجموعه‌ای از ویژگی‌های مرتبط با مفاهیم داوطلب‌گرایی فردی و توانایی ایجاد تفاوت است: که عبارت‌اند از خودباوری، انگیزه، اراده، هدفمندی، قصد، انتخاب، ابتکار، آزادی و خلاقیت (امیربایر و میشه، ۱۹۹۸). در جامعه‌شناسی عاملیت در مقابل ساختار تعریف می‌شود.

خوشه سازمان و مدیریت؛ سازمان و مدیریت دولتی، سیاست‌گذاری. خوشه دوم با ۱۷۸ آیتم به رنگ سبز نمایش داده شده است. دیماجیو و پاول^۱ (۱۹۸۳) با ۱۷۳ ارجاع در صدر این خوشه قرار دارد. آن‌ها در این مقاله با عنوان «هم‌ریختی نهادی و عقلانیت جمعی

در حوزه‌های سازمانی» به دنبال پاسخ این سؤال اند که چرا سازمان‌ها به هم شبیه می‌شوند. نگارندگان این مقاله معتقدند زمانی که سازمان‌ها تلاش می‌کنند تا خود را تغییر دهند، کنشگران عقلایی (دولت و صنایع) بدون آن که کارایی آن‌ها را تغییر دهند، آنان را با بورکراتیزه کردن، بیش از پیش به هم شبیه می‌کنند. در این مقاله عبارت agencies به عنوان آژانس‌ها و مؤسسات دولتی استفاده است.

خوشه تئوری نمایندگی؛ اقتصاد و امور مالی شرکتی - بنگاه. خوشه سوم با ۱۵۷ آیتم به رنگ آبی نمایش داده شده است. جنسن و مک‌لینگ (۱۹۷۶) با مقاله «نظریه شرکت: رفتار مدیریتی، هزینه‌های نمایندگی و ساختار مالکیت» پرارجاع‌ترین آیتم در بین همه خوشه‌هاست. این مقاله مرتبط با مفهوم «تئوری نمایندگی» در اقتصاد و امور مالی شرکت است و برای درک رابطه بین مالکان و مدیران ارشد (مانند صاحبان مشاغل) و نمایندگان (مانند کارمندان یا مدیران میانی) مفید است و در آن عناصری از نظریه نمایندگی^۱ (وکالت) از جمله تئوری حقوق مالکیت و تئوری مالی را برای توسعه نظریه ساختار مالکیت شرکت با هم هم‌دیگر ادغام کرده و مفهوم «هزینه‌های نمایندگی» را تعریف می‌کند و رابطه آن را با موضوع «جداسازی و کنترل» نشان می‌دهد. طبق این نظریه از نمایندگان انتظار می‌رود که به نمایندگی از مدیران عمل کنند و تصمیماتی اتخاذ کنند که به نفع مدیران باشد. با این حال، نمایندگان ممکن است منافع شخصی داشته باشند که با منافع اصلی در تضاد باشد که می‌تواند به وضعیتی منجر شود که به عنوان «هزینه‌های نمایندگی» شناخته می‌شود. در این مقاله عبارت agency در معنای نمایندگی استفاده شده است و به رابطه بین وکیل و موکل (اصیل-وکیل) اشاره دارد.

خوشه عصب شناختی-علوم شناختی. خوشه چهارم با ۱۴۷ آیتم با رنگ خردلی نمایش داده شده است. هگارد با ۸ آیتم بیشترین تعداد مقاله پرارجاع را به خود اختصاص داده است. در این میان دو مقاله «اقدام داوطلبانه و آگاهی آگاهانه» (هگارد، ۲۰۰۲) ۲۰۸ بار، و «حس عاملیت در مغز انسان» (هگارد، ۲۰۱۷)، ۱۱۱ بار مورد ارجاع قرار گرفته‌اند. «ما حس می‌کنیم که می‌توانیم کنش خودمان را ایجاد کنیم، در نتیجه بر روی محیط خود تأثیر می‌گذاریم». او این را تجربه آگاهانه انسان‌ها از اراده آزاد مطرح کرد و برای تشخیص

1. agency theory





بین اعمال عمدی انسان‌ها و اعمالی که پیامدهای حسی (غیرعمدی) افراد هستند و مطالعه آگاهی از عمل^۱ از شاخص «زمان درک شده»^۲ استفاده کرد. او در آزمایشی در شرایط آگاهی هوشیار^۳، این زمان‌های درک شده را جمع‌آوری کرد و دریافت که افراد آزمودنی، حرکات ارادی را دیرتر و پیامدهای حسی آن‌ها را زودتر از آنچه که واقعاً اتفاق می‌افتد درک می‌کنند. هگارد در مقاله پر ارجاع دیگر خود در ۲۰۱۷ ادعا کرد که، افراد در بزرگسالی معمولاً می‌دانند که چه کاری انجام می‌دهند (هگارد، ۲۰۱۷). او این تجربه کنترل اعمال خود را که پیش‌تر تجربه آگاهانه از اراده آزاد نامیده بود، «احساس عاملیت» نامید و آن را ویژگی اصلی تجربه انسانی معرفی کرد. حس عاملیت یک حالت ذهنی و عصبی^۴ است که در تمدن بشری به دو دلیل مورد اهمیت است: (۱) ایده مسئولیت‌پذیری در جوامع انسانی را پی‌ریزی می‌کند؛ (۲) معمولاً در آسیب‌شناسی روانی مختل می‌شود.

خوشه روان‌شناسی. خوشه پنجم که به رنگ بنفش نمایش داده شده، از ۱۲۳ آیتم متشکل شده است. کتاب دوگانگی وجود انسان باکان (۱۵۹ بار هم‌استنادی)، دوگانه‌ای با عنوان عاملیت و «همداری» یا انسجام^۵ (اشتراک‌گذاری افکار و احساسات) را برای توصیف دو سبک اساسی از نحوه ارتباط افراد با دنیای اجتماعی خود مطرح کرد. از نظر باکان عاملیت به تلاش فرد برای تسلط بر محیط، ابراز وجود، تجربه شایستگی، موفقیت و قدرت اشاره دارد. در مقابل، همداری به تمایل فرد برای ارتباط نزدیک با دیگران و همکاری و درهم آمیختن و یکی شدن با آنها اشاره دارد (باکان^۶، ۱۹۶۶، ص ۱۵) و بیان کرد که «عاملیت» خود را در شکل‌گیری تفکیک‌ها نشان می‌دهد و «همداری» در عدم جدایی و تفکیک‌ها.

«همداری» و «عاملیت» دو بعد اساسی در شناخت اجتماعی هستند. مدل دیدگاه دوگانه^۷ (آبل و ویچسکا^۱، ۲۰۱۴) پیش‌بینی می‌کند که همداری در دیدگاه دیگران به مراتب

1. consciousness of action
2. perceived times
3. conscious awareness
4. mental and neural state
5. Agency and communion
6. Bakan
7. dual perspective model (DPM)

مهم‌تر و مطلوب‌تر است، درحالی‌که عاملیت در دیدگاه خودشناسی (درباره خود) مهم‌تر و مطلوب‌تر است. نظریه رفتار برنامه‌ریزی شده آیزن^۲ (۱۹۹۱) و تئوری خودتعیین‌گری (رایان و دسی^۳، ۲۰۰۰؛ دسی و رایان، ۲۰۰۰) نیز در این خوشه است.

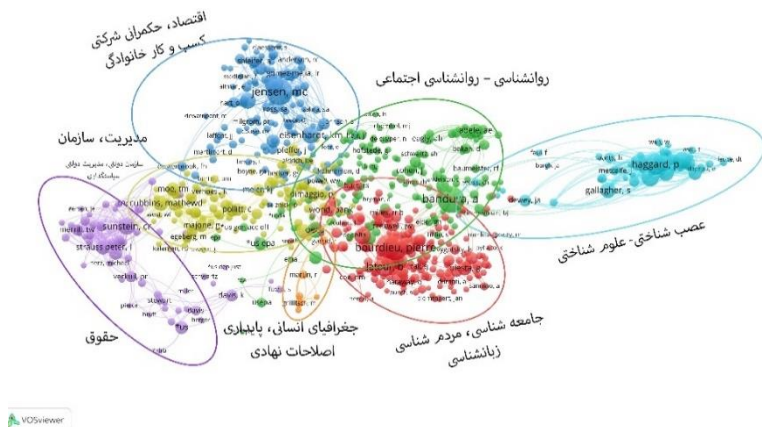
«عاملیت انسانی» در روان‌شناسی توصیف می‌کند که چگونه انسان‌ها، عاملان تأثیرگذاری می‌شوند که قادر به ایجاد چیزها و ایجاد تغییر هستند (گولر و هارتیس، ۲۰۱۷؛ شوسلر ۲۰۱۹). ظرفیت به کار بستن عاملیت، جنبه اصلی و اساسی خودتعیین‌گری^۴ و نیز جزء مهمی از شکل‌گیری هویت است (رایان و دسی، ۲۰۰۰). در پژوهش‌های «دوره زندگی» که یک موضوع میان‌رشته‌ای در علوم اجتماعی و رفتاری است و در طول دهه ۱۹۶۰ توسعه یافت (الدر^۵، ۱۹۹۸) و هدف آن مطالعه توسعه انسانی در کل طول عمر است (بارتون-جینگرز و همکاران^۶، ۲۰۱۵) عاملیت را به عنوان روشی نشان می‌دهد که در آن انسان‌ها با انتخاب‌ها و اقداماتی که در بستر فرصت‌ها و محدودیت‌های تاریخی و شرایط اجتماعی خود انجام می‌دهند، مسیر زندگی خویش را شکل می‌دهند و می‌سازند (اکلستون^۷، ۲۰۰۷).

۴-۵. هم‌استنادی نویسندگان مورد استناد

برای آن که بدانیم کدام نویسندگان بیشترین استناد را در زمینه تحقیقاتی عاملیت داشته‌اند، نمونه‌ای از ۲۶۵۶۸۱ نویسنده اول را در ۱۸۶۰۶ نشریه به دست آوردیم. سپس، با استفاده از حداقل آستانه ۵۵ استناد، یک نمونه جدید شامل ۶۹۲ نویسنده ایجاد شد. پس از آن، نقشه‌ای متشکل از ۷ خوشه تولید شد. مهم‌ترین یافته این نگاشت، شناسایی رهبران هر حوزه در هر خوشه است که در جدول شماره (۳) ارائه شده است.



1. Abele & Wojciszke
2. Ajzen
3. Ryan & Deci
4. Self-determination
5. Elder
6. Burton-Jeangros et al
7. Ecclestone



شکل ۴. تجزیه و تحلیل هم‌استنادی نویسندگان مورد استناد

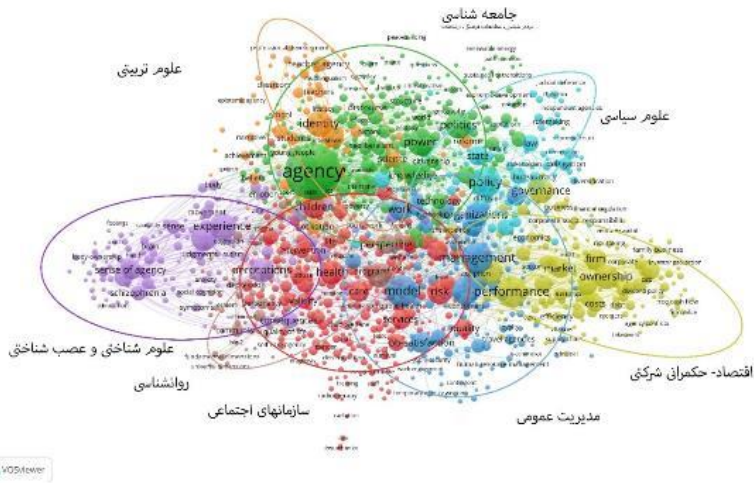
جدول ۲. نویسندگان مؤثر و رهبران نظری در هر حوزه مطالعاتی

حوزه مطالعاتی	نویسندگان	رنگ	برجسب
جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی	پیر بوردیو (۱۰۰۳)، آنتونی گیدنز (۹۴۲)، امیربایر (۵۰۳) بار، میشل فوکو (۴۷۶) بار، جودی باتلر (۴۶۱) بار، مارگارت آرشر (۳۴۵) بار، اروینگ گافمن (۳۷۸) بار، گرت بیستا (۳۱۸) بار، آمارتیاسن (۳۹۹) بار، برونو لاتور (۶۵۴) بار و بانک جهانی (۳۰۶) بار، فرانک دیلیو گیلز (۱۷۵) بار	قرمز	خوشه اول
روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی	آلبرت بندور (۱۱۸۲) بار، دن مک آدامز (۲۷۷) بار، آندریا ای. آیل (۳۲۸) بار، آلیس ایگلسی (۲۳۲) بار، OECD (۴۴۲) بار، WHO (۳۱۴) بار،	سبز	خوشه دوم
اقتصاد، حکمرانی شرکتی، کسب و کار خانوادگی	مایکل سی جنسن (۱۱۲۶) بار، کاتلین ام. آیزنهارت (۴۸۳) بار، یوجین فاما (۵۷۵) بار، بنیت هولمستروم، (۴۳۵) بار، الیور ویلیامسون (۳۰۷) بار، دنی میلر (۲۴۶) بار، آندری شلیفر (۲۳۲) بار	آبی	خوشه سوم
مدیریت، سازمان، مدیریت دولتی، سیاست‌گذاری	متیو مک کوپین (۳۷۳) بار، پل دیماجیو (۳۱۷) بار، کریستوفر پولیت، تری مو (۳۰۴) بار، جرالدف پفر (۲۱۸) بار، جان میر (۲۱۷) بار	خردلی	خوشه چهارم
حقوق	کاس سانستاین (۴۷۹) بار، پل آر. وکویل، پتر اشتراوس (۳۵۵) بار	بنفش	خوشه پنجم
عصب شناختی، علوم شناختی	پاتریک هاگارد (۷۳۴) بار، جیمز مور (۵۳۳) بار، سارا جین بلیکمور (۵۰۷) بار، دانیل ام. وگنر (۴۶۷) بار،، مانیس سینوفزیک (۴۵۸) بار، شوان گالاگر (۴۰۵) بار، کریستوفر دی. فریت (۴۴۷) بار، کلوتنه فارر (۳۳۷) بار، مانوس تساکریس (۳۰۹) بار	فیروزه‌ای	خوشه ششم
جغرافیای انسانی، پایداری، اصلاحات نهادی	راغو گارود (۱۳۷) بار، ران مارتین (۱۲۱) بار	نارنجی	خوشه هفتم



۴-۶. تجزیه و تحلیل کلمات کلیدی

اعتقاد بر این است که واژگان مورد استفاده در یک مدرک علمی نشان‌دهنده محتوا و موضوع مورد بحث آن است (خوشنام و مشتاق، ۲۰۲۳) و محققان از طریق تحلیل بررسی کلمات کلیدی مورد استفاده در مدارک علمی، می‌توانند درک بهتری از موضوع مورد مطالعه به دست آورند و موضوعات اصلی تحقیقاتی، روندهای نوظهور و تمرکزهای پژوهشی را شناسایی کنند (هانگ^۱، ۲۰۲۱). از این رو، برای درک بهتر محتوا، ساختار دانش و روندهای موجود، تجزیه و تحلیل کلمات کلیدی انجام شد که نتایج تحلیل هم‌رخدادی در شکل شماره (۵) نمایش داده شده است.



شکل ۵. هم‌رخدادی کلمات کلیدی حوزه عاملیت

خوشه ۱، به رنگ قرمز با ۲۷۸ کلمه کلیدی، بزرگ‌ترین خوشه است که کلمات کلیدی آن حول موضوعات اجتماعی اند که در مؤسسات اجتماعی^۲ به آن پرداخته می‌شود. موضوع کودکان (کودک، دوره کودکی)، خانواده، سالمندی، سلامت، سلامت روان، بهداشت

1. Huang
2. Social agencies





عمومی، افسردگی، کیفیت زندگی، مداخله، مراقبت، مراقبت از بیمار، سرطان، ایدز از موضوعات مورد توجه در این خوشه هستند. مرور مقالات نشان می‌دهد، این موضوعات مسائلی هستند که به شکل‌های مختلفی بر کیفیت زندگی افراد و خانواده‌ها تأثیر می‌گذارند و دولت‌ها برای بهبود رفاه جامعه و حل این مشکلات، قوانین متعددی تصویب و اجرا می‌کنند و از طریق مؤسسات اجتماعی و برنامه‌های خدماتی زیر نظر مددکاری اجتماعی اقدام می‌نمایند.

خوشه دوم، به رنگ سبز که تقریباً به همان بزرگی خوشه اول است، موضوعاتی مانند قدرت، سیاست، فرهنگ، معرفت، شبکه، دوگانه عاملیت و ساختار، گفتمان، مشارکت، مهاجرت، فقر، کارآفرینی، تغییرات نهادی، جهانی‌شدن، فناوری، رسانه اجتماعی در این خوشه به چشم می‌خورند. موضوعات این خوشه اغلب مورد علاقه جامعه‌شناسان، اندیشمندان مطالعات فرهنگی و مدیریت رسانه است.

در خوشه سوم، که به آن می‌توان خوشه مدیریت عمومی سازمان‌ها و کسب‌وکارها گفت، agency در معنای کسب‌وکار، یا دفتر انجام یک فعالیت کسب‌وکاری در نظر گرفته می‌شود، به‌طور مثال آژانس تبلیغاتی، آژانس مسافرتی. در این خوشه موضوعات عمومی مدیریت این نوع کسب‌وکارها، مانند، رضایت شغلی، مدیریت منابع انسانی، کار موقتی، تعهد سازمانی مورد توجه است.

خوشه چهارم که به رنگ خردلی است، به موضوعات پیرامون مفاهیم نمایندگی و نظریه نمایندگی و مسائل آن در شرکت‌ها و سازمان‌ها می‌پردازد. این موضوعات شامل عملکرد^۱ (مالی، سازمانی، بنگاه، شغل، ارزیابی، مدیریت)، بنگاه، حکمرانی شرکتی، مالکیت، ساختار سرمایه، هزینه (های) نمایندگی^۲، مشکلات نمایندگی، نظریه مباشرت^۳ تعارضات، سرمایه‌گذاران، کسب‌وکارهای خانوادگی است.

خوشه پنجم خوشه‌ای از جنس موضوعات مورد توجه علوم شناختی و عصب‌شناختی

1. performance
2. agency cost(s)
3. stewardship theory

است. حس عاملیت^۱، تجربه، ادراک هوشیاری، خود (خودعاملی^۲، خودآگاهی، خودپنداره) قصد و قصدمندی، شیزوفرنی، ناهنجاری‌ها، قضاوت، هیجان، ذهن کلمات کلیدی هستند که با هم در این خوشه ظهور کرده‌اند.

خوشه ششم، به رنگ آبی فیروزه‌ای، کلمات کلیدی حوزه حقوق و علوم سیاسی است. خط مشی، اجرای سیاست‌ها، قانون، اجرای قانون، اداری - حقوقی، قانون‌گذاری، دولت، اختیار، تفویض (اختیار)، پاسخگویی دیوان عالی، دفاع قضایی در این خوشه به چشم می‌خورد.

خوشه هفتم به رنگ نارنجی است. عاملیت معلم، عاملیت حرفه‌ای، کلاس درس، مدرسه، دانش آموز، انگیزش، مشارکت عاملانه^۳، نظریه خودتعیین‌گری، انگیزه درونی، دستاورد، باورها^۴ خودتنظیمی^۵ که موضوعاتی در حوزه روان‌شناسی و علوم تربیتی هستند، در این خوشه با هم ظهور کرده‌اند.

خوشه هشتم به رنگ قهوه‌ای است. رفتار ویژگی‌های شخصیتی، شایستگی^۶، جمع‌گرایی^۷، مدل ۵ فاکتور^۸ و چشم‌انداز^۹ در این خوشه با هم به چشم می‌آیند.

روند زمانی تحلیل هم‌رخدادی بین کلمات کلیدی در شکل زیر نمایش داده شده است. همان‌طور که انتظار می‌رفت، مفاهیمی مانند نظریه نمایندگی، مالکیت، هزینه نمایندگی، بنگاه، قانون، دیوان عالی، مدیریت عمومی و حوزه سازمان‌های دولتی و اجتماعی و خدمات آنها که ریشه آن در سال‌های دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی است، به رنگ آبی تیره نمایش داده شده. مفاهیمی مانند عاملیت معلم^۱، عاملیت معرفتی^{۱۱}، ایجاد مسیر^{۱۲} از

1. Sense of agency
2. self-agency
3. agentic engagement
4. beliefs
5. self-regulation
6. competency
7. communion
8. Five factor model
9. perspective
10. Teacher agency
11. epistemic agency
12. Path creation



است و شامل روابط گفتاری، عملی و جسمی افراد با کار آنها است که در طول زمان و در شرایط کاری شکل می‌گیرد (اتلاپلو و همکاران، ۲۰۱۳).

«عاملیت معلم»^۱ برای درک اینکه معلمان چگونه عمل می‌کنند و با سیاست‌های آموزشی کنار می‌آیند، در سال‌های اخیر مطرح شده است (پریستلی^۲ و همکاران، ۲۰۱۵) و به ابتکار عمل و استقلال معلمان اشاره دارد. معلمان می‌توانند با تطبیق، اجرا یا مقاومت در برابر این ابتکارات، در شکست یا موفقیت پیاده‌سازی آنها سهیم باشند. تلاش معلمان برای به‌روزرسانی دانش خود در زمینه‌های آموزشی و محتوایی، نشانه عاملیت عملیاتی آنهاست. این مفهوم به معلمان اجازه می‌دهد تا نقش فعالی در اصلاحات آموزشی ایفا کنند و بر موفقیت یا شکست آن تأثیرگذار باشند (بائو، ۲۰۲۰).

مفهوم «عاملیت خودمراقبتی»، به توانایی و ظرفیت افراد برای انجام اقدامات لازم برای مراقبت از خود اشاره دارد که شامل قدرت و مهارت فرد در بررسی شرایط، قضاوت در مورد نیازها، تصمیم‌گیری و اجرای اقدامات عملی برای رفع نیازهای سلامتی خود می‌شود (تیلور و رنپنین^۳، ۲۰۱۱). زمانی که فرد نتواند به خوبی از خود مراقبت کند، وضعیتی به نام «کاستی در خودمراقبتی» ایجاد می‌شود. در این شرایط، مداخلات پرستاری برای رفع نیازهای فرد ضروری است. ارزیابی توانایی خودمراقبتی افراد برای پرستاران اهمیت زیادی دارد، زیرا با این ارزیابی می‌توانند مراقبت را براساس دیدگاه و توانایی‌های بیمار تنظیم کرده و راهبردهایی برای تقویت منابع درونی او جهت خودمراقبتی بهتر ارائه دهند (کونا^۴، ۲۰۲۴).

مفهوم «عاملیت اخلاقی» از دیگر موضوعات تخصصی است که به ظرفیت انجام کارهای درست یا نادرست اشاره دارد (گری و وگنر^۵، ۲۰۰۹) و در مورد فردی به کار می‌رود که می‌تواند تا حد زیادی در مسائل اخلاقی به‌طور مؤثر و شایسته عمل کند. (واتسون^۶، ۲۰۱۳) این ظرفیت، پایه و اساس مسئولیت‌پذیری اخلاقی افراد برای اعمال و

1. Teacher Agency
2. Priestley et al.
3. Taylor & Renpenning
4. Cunha
5. Gray & Wegner
6. Watson





تصمیمات خود است (هاکلی و ماکلا^۱، ۲۰۱۹).

«عاملیت سیاسی»^۲ به توانایی اشخاص یا گروه‌ها در انجام فعالیت‌های سیاسی و مشارکت در فرایندهای سیاسی اشاره دارد. یک فرد یا گروه که عاملیت سیاسی دارد، قادر به انجام اقداماتی است که به تأثیرگذاری بر سیاست‌ها، قوانین، و فرایندهای تصمیم‌گیری سیاسی در جامعه منجر می‌شود (سانچینی^۳، ۲۰۱۹).

عاملیت که به طور معمول به واسطه قصدمندی و استقلال و اقتدار تعریف می‌شود (مسگر تهرانی و کاظمی، ۲۰۲۰)، در مطالعات جنسیتی و فمینیستی با عنوان «عاملیت زنان»^۴ به توانایی زنان در اتخاذ تصمیمات و کنترل بر زندگی خود اشاره می‌کند. این مفهوم به چالش‌ها و موانعی که زنان در جوامع مردسالار با آن‌ها روبرو هستند می‌پردازد (نزنین^۵، ۲۰۲۳).

عاملیت دانش‌آموز^۶ به ظرفیت دانش‌آموزان برای پیشبرد یادگیری خود، انتخاب و تأثیرگذاری بر فرایندهای آموزشی اشاره می‌کند، و به نقش و فرصت‌های فعال دانش‌آموزان برای شناسایی عدم قطعیت‌ها، همکاری با همسالان و مشارکت در فرایندهای معناسازی برای تعمیق درک آنها در جامعه کلاسی اشاره دارد (چن^۷، ۲۰۲۴).

عاملیت رابطه‌ای^۸ شامل ظرفیتی برای ارائه پشتیبانی و درخواست حمایت از دیگران است که توانایی فرد برای تعامل با دیگران را افزایش می‌یابد (ادواردز و مک‌کنزی^۹، ۲۰۰۵).

عاملیت کودکان^{۱۰} به معنای تشریح آن‌ها در فعالیت‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی است که تأثیری بر زندگی و توسعه آن‌ها دارد (آیب^{۱۱}، ۲۰۱۹). کودکان در ایجاد معنا در زندگی فعال هستند. آن‌ها نه تنها دریافت‌کننده، بلکه خالق هستند (کوچینسکی^{۱۲}، ۲۰۰۳). علاوه بر این، دارای

1. Hakli & Mäkelä
2. Political Agency
3. Sanchini
4. Women's Agency
5. Nazneen
6. Student Agency
7. Chen
8. relational agency
9. Edwards & Mackenzie
10. children's agency
11. Abebe
12. Kuczynski

ظرفیت مشارکت در جامعه و قادر به مشارکت در تصمیم‌گیری هستند (مایال^۱، ۱۹۹۴)

۵. نتیجه‌گیری

عاملیت مفهومی چندبعدی است و هر چند خواستگاه آن در مفهوم اراده آزاد و اختیار نهفته است، و فاعلیت یک موجود (انسان، حیوان، شی؛ در علوم کامپیوتر و هوش مصنوعی) را تبیین می‌کند، اما به مرور زمان، که حوزه‌های مختلف به آن پرداخته و از وجوه مختلف ماهیت، مؤلفه‌ها، آثار و تبعاتش، و حواشی پیرامونش را مورد مطالعه قرار دادند، معانی مختلفی را در اذهان تداعی می‌کند که در ابتدا ممکن است مبهم و پیچیده به نظر برسد. هفت خوشه دانشی حول موضوع عاملیت به چشم می‌خورد که عبارت‌اند از: اقتصاد، حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی (اجتماعی) و علوم تربیتی، علوم شناختی و عصب‌شناسی، مدیریت عمومی، مدیریت دولتی و علوم سیاسی.

در ادبیات دانشگاهی، برای مفهوم عاملیت سه مترادف اصلی «سازمان»، «ظرفیت کنش» و «رابطه حقوقی» بیشتر استفاده می‌شود. در مدیریت دولتی، و علوم سیاسی این واژه را مترادف سازمان در نظر می‌گیرند. در متونی که زمینه تجاری دارد عاملیت به معنی متداول آژانس است که سازمان یا شرکتی است که خدمات خاصی را ارائه می‌دهد. مانند: آژانس بازاریابی، آژانس مسافرتی، آژانس دولتی، یا هر نوع سازمان دیگری که خدمات خاصی را ارائه می‌دهد. «ظرفیت کنش» به ظرفیت یک فرد یا نهاد برای عمل مستقل و انتخاب آزادانه اشاره دارد. که اغلب در بحث‌هایی درباره پدیده‌های اجتماعی و روان‌شناختی استفاده می‌شود، مانند توانایی یک فرد برای عمل از طرف خود یا شخصیتی در داستان که برای پیشبرد طرح اقدام می‌کند و در فلسفه، علوم اجتماعی، روان‌شناسی اجتماعی، مطالعات نهادی در فلسفه، علوم سیاسی، علوم تربیتی عاملیت را مترادف با ظرفیت، شرایط یا وضعیت عمل یا اعمال قدرت در نظر می‌گیرند که اجرای یک کار عملی را تداعی می‌کند.

تعریف حقوقی سومین وجه از عاملیت است که در واقع یک اصطلاح حقوقی است و





به عنوان رابطه نمایندگی شناخته می‌شود. این تعریف زمانی وجود دارد که یک شخص (نماینده) مجاز باشد از طرف شخص یا نهاد دیگری (اصیل) اقدام به کاری کند. نماینده می‌تواند قراردادهایی منعقد کند و تصمیماتی اتخاذ کند که از نظر قانونی «اصیل» یا موکل خود را ملزم می‌کند. این تعریف، یک مفهوم رایج و متداول در حقوق به ویژه حقوق تجارت است و در علوم اقتصادی که تئوری نمایندگی و هزینه‌های نمایندگی، و مشکلات رابطه بین وکیل و موکل مورد بحث قرار می‌گیرد استفاده می‌شود.

در علوم شناختی و عصب‌شناختی، ماهیت تجربی عاملیت مورد توجه قرار می‌گیرد و حس عاملیت و تجربه عاملیت در گروه‌های سنی مختلف مورد مطالعه قرار می‌گیرد و نبود آن به عنوان یک بیماری و ناهنجاری تلقی می‌شود.

برای اتخاذ یک رویکرد بین‌رشته‌ای جامع در مطالعه عاملیت کارآفرینانه در سطح فردی، ادغام رشته‌ها و حوزه‌های کلیدی ذیل راهگشا است:

۱) روان‌شناسی. حوزه‌های روان‌شناسی شخصیت، روان‌شناسی انگیزش و روان‌شناسی شناختی می‌توانند بینش‌هایی در مورد عوامل درونی مؤثر بر عاملیت کارآفرینانه مانند ویژگی‌های شخصیتی، انگیزه‌ها و فرایندهای تصمیم‌گیری ارائه دهند؛

۲) جامعه‌شناسی. دیدگاه‌های جامعه‌شناختی در زمینه نقش ساختارهای اجتماعی، شبکه‌های اجتماعی، هنجارها و ارزش‌های جامعه بر عاملیت کارآفرینانه مفید خواهند بود؛

۳) انسان‌شناسی. مطالعات انسان‌شناختی در مورد تأثیر فرهنگ، باورها و سنت‌ها بر رفتارها و تصمیمات کارآفرینانه می‌تواند دیدگاه‌های ارزشمندی ارائه دهد؛

۴. علوم شناختی. رویکردهای علوم شناختی در مورد فرایندهای ذهنی، تفکر و حل مسئله می‌تواند به درک بهتر تصمیم‌گیری و قضاوت‌های کارآفرینانه کمک کند. ترکیب دانش و بینش‌های این رشته‌ها و حوزه‌های مختلف می‌تواند دیدگاهی چندبعدی و یکپارچه از عوامل مؤثر بر عاملیت کارآفرینانه و روابط پیچیده میان آنها را فراهم آورد که برای اتخاذ رویکردی بین‌رشته‌ای موفق الزامی است.

منابع

- عاملی، محمد (۱۳۸۸). مرور و نقد کتاب ساختار بندی اثر «جان پارکر». فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۲)، ۱۶۱-۱۵۱.
- مسگرطهرانی، زینب؛ و کاظمی، عباس (۱۳۹۹). ردپایی تازه؛ دین و عاملیت زنان مسلمان مذهبی سستی. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۳(۳)، ۹۴-۶۵. doi: 10.22035/jicr.2020.2639.3051
- Abebe T. (2019). Reconceptualising Children's Agency as Continuum and Interdependence. *Social Sciences*, 8(3), 81. doi: 10.3390/socsci8030081
- Abele, A. E., & Wojciszke, B. (2007). Agency and communion from the perspective of self versus others. *Journal of Personality and Social Psychology*, 93(5), 751-763. doi: 10.1037/0022-3514.93.5.751
- Abele, A. E., & Wojciszke, B. (2014). Communal and Agentic Content in Social Cognition. A Dual Perspective Model. *Advances in Experimental Social Psychology*, 50, 195-255. doi: 10.1016/B978-0-12-800284-1.00004-7
- Ajzen, I. (1991). The Theory of Planned Behavior. *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, 50(2), 179-211. doi: 10.1016/0749-5978(91)90020-T
- Aksnes, D. W., Langfeldt, L., & Wouters, P. (2019). Citations, Citation Indicators, and Research Quality: An Overview of Basic Concepts and Theories. *SAGE Open*, 9(1). doi: 10.1177/2158244019829575
- Bakan, D. (1966). *The duality of human existence: An essay on psychology and religion*. In *The duality of human existence: An essay on psychology and religion*. Rand McNally. <https://psycnet.apa.org/record/1967-02200-000>
- Bandura, A. (1982). Self-efficacy mechanism in human agency. *American Psychologist*, 37(2), 122-147. doi: 10.1037/0003-066X.37.2.122
- Bandura, A. (1986). Social foundations of thought and action: A social cognitive theory. In *Social learning theory* (pp. 617, xiii, 617--xiii). Prentice-Hall, Inc.
- Bandura, A. (1989). Human agency in social cognitive theory. *American Psychologist*, 44(9), 1175-1184. doi: 10.1037/0003-066X.44.9.1175
- Bandura, A. (2001). Social cognitive theory: An agentic perspective. *Annual Review of Psychology*, 52, 1-26. doi: 10.1146/annurev.psych.52.1.1
- Bandura, A. (2008). The reconstrual of "free will" from the agentic perspective of social cognitive theory. In *Are We Free?: Psychology and Free Will* (pp. 86-127). Oxford University Press. doi: 10.1093/acprof:oso/9780195189636.003.0006



- Bao, L., Kusadokoro, M., Chitose, A., & Chen, C. (2023). Development of socially sustainable transport research: A bibliometric and visualization analysis. *Travel Behaviour and Society*, 30, 60–73. doi: 10.1016/j.tbs.2022.08.012
- Bao, M., Ren, W., & Wang, D. (2020). *Understanding the professional practice of teachers of chinese as an additional language through the lens of teacher agency*. *Sustainability*, 12(18). doi: 10.3390/su12187493
- Berle, A. A., & Means, G. C. (1932). The Modern Corporation and Private Property. NJ: Transaction. *California La Review*, 21(1), 78-79. doi: 10.2307/3475545
- Bernanke, Ben, and M. G. (1989). *Agency costs, net worth, and business fluctuations*. *The American Economic Review*, 79(1), 14-31 .
- Boatman, R. H. (1958). *The contribution of voluntary agencies to school health*. *Journal of School Health*, 28(8), 261–267. doi: 10.1111/j.1746-1561.1958.tb02740.x
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). *Using thematic analysis in psychology*. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. doi: 10.1191/1478088706qp063oa
- Burton-Jeangros, C., Cullati, S., Sacker, A., Blane, D. (2015). Introduction. In: Burton-Jeangros, C., Cullati, S., Sacker, A., Blane, D. (Eds) *A Life Course Perspective on Health Trajectories and Transitions*. Life Course Research and Social Policies, vol 4. Springer, Cham. doi: 10.1007/978-3-319-20484-0_1
- Chen, Y. C. (2024). Cultivating a higher level of student agency in collective discussion: teacher strategies to navigate student scientific uncertainty to develop a trajectory of sensemaking. *International Journal of Science Education*, 1–34. doi: 10.1080/09500693.2024.2333714
- Cunha, F., Pinto, M. do R., Riesch, S., Lucas, P., Almeida, S., & Vieira, M. (2024). Translation, Adaptation, and Validation of the Portuguese Version of the Exercise of Self-Care Agency Scale. *Healthcare*, 12(2), 1–13. doi: 10.3390/healthcare12020159
- Cyert, R., & March, J. (1963). *A Behavioral Theory of the Firm* (2nd ed.). Wiley-Black well PRENTICE-HALL, INC. , Englewood Cliffs, New Jersey.
- Deci, E. L., & Ryan, R. M. (2000). The “What” and “Why” of Goal Pursuits: Human Needs and the Self-Determination of Behavior. *Psychological Inquiry*, 11(4), 227–268. doi: 10.1207/S15327965PLI1104_01
- DiMaggio, P. J., & Powell, W. W. (1983). The Iron Cage Revisited: Institutional Isomorphism in Organizational Fields. *American Sociological Review*, 48(2), 147–160. doi: 10.2307/2095101
- Donthu, N., Kumar, S., Mukherjee, D., Pandey, N., & Lim, W. M. (2021). How to conduct a bibliometric analysis: An overview and guidelines. *Journal of Business Research*, 133(April), 285–296. doi: 10.1016/j.jbusres.2021.04.070





- Duffy, M. A. (1951). Agency-Principal and Agent or Master and Servant. *Dick. L. Rev.*, 56, 357. <https://heinonline.org/HOL/LandingPage?handle=hein.journals/dlr56&div=46&id=&page=>
- Ecclestone, K. (2007). An identity crisis? Using concepts of 'identity', 'agency' and 'structure' in the education of adults. *Studies in the Education of Adults*, 39(2), 121-131. doi: 10.1080/02660830.2007.11661544
- Edwards, A., & Mackenzie, L. (2005). Steps towards participation: the social support of learning trajectories. *International Journal of Lifelong Education*, 24(4), 287-302. doi: 10.1080/02601370500169178
- Eisenberg, L. (1958). An Evaluation of Psychiatric Consultation Service for a Public Agency. *American Journal of Public Health and the Nations Health*, 48(6), 742-749. doi: 10.2105/AJPH.48.6.742
- Eisenhardt, K. M. (1989). Agency Theory: An Assessment and Review. *The Academy of Management Review*, Jan., 14(1), 57-74. doi: 10.2307/258191
- Elder Jr, G. H. (1998). *The life course as developmental theory*. *Child development*, 69(1), 1-12.
- Emirbayer, M., & Mische, A. (1998). What Is Agency? *American Journal of Sociology*, 103(4), 962-1023. doi: 10.1086/231294
- Eteläpelto, A., Vähäsantanen, K., Hökkä, P., & Paloniemi, S. (2013). What is agency? Conceptualizing professional agency at work. *Educational Research Review*, 10, 45-65. doi: 10.1016/j.edurev.2013.05.001
- Fama, E. F., & Jensen, M. C. (1983). Agency Problems and Residual Claims. *The Journal of Law and Economics*, 26(2), 327-349. doi: 10.1086/467038
- Gallagher, S. (2000). Philosophical conceptions of the self: implications for cognitive science. *Trends in Cognitive Sciences*, 4(1), 14-21. doi: 10.1016/S1364-6613(99)01417-5
- Giddens, A. (1979). *Central problems in social theory: Action, structure, and contradiction in social analysis* (Vol. 241).. Berkeley and Los Angeles: Univ of California Press.
- Giddens, A. (1984). *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. Berkeley and Los Angeles: Univ of California Press.
- Goller, M., Harteis, C. (2017). Human Agency at Work: Towards a Clarification and Operationalisation of the Concept. In: Goller, M., Paloniemi, S. (Eds.) *Agency at Work. Professional and Practice-based Learning*, vol 20. Springer, Cham. doi: 10.1007/978-3-319-60943-0_5
- Gray, K., & Wegner, D. M. (2009). Moral typecasting: divergent perceptions of moral agents and moral patients. *Journal of Personality and Social Psychology*, 96(3), 505. doi: 10.1037/a0013748
- Haggard, P. (2017). Sense of agency in the human brain. *Nature Reviews Neuroscience*, 18(4), 197-208. doi: 10.1038/nrn.2017.14

- Haggard, P., Clark, S., & Kalogeras, J. (2002). Voluntary action and conscious awareness. *Nature Neuroscience*, 5(4), 382–385. doi: 10.1038/nn827
- Hakli, R., & Mäkelä, P. (2019). Moral Responsibility of Robots and Hybrid Agents. *Monist*, 102(2), 259–275. doi: 10.1093/monist/onz009
- Hawkins, E.R. (1952). The bibliographic responsibilities of the national voluntary health agencies; the National Health Library. *Bull Med Libr Assoc*, 40(3), 315-21.
- Hillman, A. (1946). A federal agency's relation to community planning. *Social Forces*, 25(2), 183–189. doi: 10.2307/2571558
- Huang, J. H., Duan, X. Y., He, F. F., Wang, G. J., & Hu, X. Y. (2021). A historical review and Bibliometric analysis of research on Weak measurement research over the past decades based on Biblioshiny. *Preprints* 1–19. <http://arxiv.org/abs/2108.11375>
- Jensen, M. C. (1986). Agency Costs of Free Cash Flow, Corporate Finance, and Takeovers. *The American Economic Review*, 76(2), 323–329.
- Jensen, M. C., & Meckling, W. H. (1976). Theory of the firm: Managerial behavior, agency costs and ownership structure. *Journal of Financial Economics*, 3(4), 305–360. doi: 10.1016/0304-405X(76)90026-X
- Johnson, W. (2003). On Agency. *Journal of Social History*, 37(1), 113–124. doi: 10.1353/jsh.2003.0143
- Jordan, C. (1955). *What medical advertising agencies expect of medical journalists*. *Mississippi Valley Medical Journal*, 77(1), 24-25.
- Khoshnam, Mojgan Moshtagh, S. (2023). An analysis of the thematic network in the field of sociology in Iran. *Counselling Psychology Review*, 15(4), 61–90. doi: 10.22035/isih.2023.5025.4852
- Kuczynski, L. (Ed.). (2002). *Handbook of dynamics in parent-child relations*. Sage Publications. doi: 10.4135/9781452229645
- Lanyon, R. (1828). on the agency of pressure in uterine hæmorrhage. *The Lancet*, 10(246), 221–222. doi: 10.1016/S0140-6736(01)52441-1
- Loyal, S., & Barnes, B. (2001). “Agency” as a Red Herring in Social Theory. *Philosophy of the Social Sciences*, 31(4), 507–524. doi: 10.1177/004839310103100403
- Mayall, B. (Ed.). (1994). *Children's childhoods: Observed and experienced*. Psychology Press. doi: 10.4324/9780203486184
- Mitchell, C. F. (1959). State Agency Program Planning for Community Mental Health. *Public Health Reports*, 74(6), 478. doi: 10.2307/4590489
- Moosavand, M., Aeni, B., & Sabbar, S. (2020). Future of AI and Human Agency: A Qualitative Study. *Journal of Cyberspace Studies*, 4(2), 189-210. doi: 10.22059/jcss.2020.96575





- Nazneen, S. (2023). Women's political agency in difficult settings: Analysis of evidence from Egypt, Nigeria, Mozambique, and Pakistan. *Development Policy Review*, 41(S1), e12685. doi: doi: 10.1111/dpr.12685
- Podsakoff, P. M., MacKenzie, S. B., Bachrach, D. G., & Podsakoff, N. P. (2005). The influence of management journals in the 1980s and 1990s. *Strategic Management Journal*, 26(5), 473-488. doi: 10.1002/smj.454
- Priestley, M., Biesta, G.J.J. & Robinson, S. (2015). Teacher agency: what is it and why does it matter? In R. Kneyber & J. Evers (Eds.), *Flip the System: Changing Education from the Bottom Up* (pp. 134-148). London: Routledge.
- Puck, T. T. (1947). The mechanism of aerial disinfection by glycols and other chemical agents: I. Demonstration that the germicidal action occurs through the agency of the vapor phase. *The Journal of Experimental Medicine*, 85(6), 729-739. doi: 10.1084/jem.85.6.729
- Ross, S. (1973). The economic theory of agency: The principal's problem. *The American Economic Review*, 63(2), 134-139.
- Ryan, R. M., & Deci, E. L. (2000). Self-determination theory and the facilitation of intrinsic motivation, social development, and well-being. *American Psychologist*, 55(1), 68-78.
- Sanchini, V., Pongiglione, F., & Sala, R. (2019). On the Notion of Political Agency. *Phenomenology and Mind*, 16, 10-15. doi: 10.13128/Phe_Mi-26068
- Schlosser, Markus, E. N. Z. (2019). Agency. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <https://plato.stanford.edu/archives/win2019/entries/agency>
- Sewell, W. H. (1992). *A Theory of Structure: Duality, Agency, and Transformation*. *American Journal of Sociology*, 98(1), 1-29. doi: 10.1086/229967
- Shepard, W. P. (1950). The American Heart Association as a National Voluntary Public Health Agency. *Circulation*, 2(5), 736-741. doi: 10.1161/01.CIR.2.5.736
- Stoessinger, J. G. (1959). The international atomic energy agency: The first phase. *International Organization*, 13(3), 394-411. doi: 10.1017/S0020818300009024
- Synofzik, M., Vosgerau, G., & Newen, A. (2008). Beyond the comparator model: A multifactorial two-step account of agency. *Consciousness and Cognition*, 17(1), 219-239. doi: 10.1016/j.concog.2007.03.010
- Taylor, S. G., & Renpenning, K. M. (2011). *Self-care science, nursing theory and evidence-based practice*. Springer Publishing Company <https://www.springerpub.com/self-care-science-nursing-theory-and-evidence-based-practice-9780826107787.html>
- Trasko, V. M. (1955). *Industrial Hygiene Milestones in Governmental Agencies*. *American Journal of Public Health and the Nations Health*, 45(1), 39-46. doi: 10.2105/AJPH.45.1.39

- Vähäsantanen, K. (2015). Professional agency in the stream of change: Understanding educational change and teachers' professional identities. *International Journal of Special Education*, 30(2), 70–84. doi: 10.1016/j.tate.2014.11.006
- van Eck, N. J., & Waltman, L. (2010). Software survey: VOSviewer, a computer program for bibliometric mapping. *Scientometrics*, 84(2), 523–538. doi: 10.1007/s11192-009-0146-3
- Warburton, C. (1951). An additional note on co-ordination of banking and monetary agencies. *The Journal of Finance*, 6(3), 338–340. doi: 10.1111/j.1540-6261.1951.tb04475.x
- Watson, G. (2013). Moral Agency. In *The International Encyclopedia of Ethics*. doi: 10.1002/9781444367072.wbiee294
- Wiley, M. M. (1935). Communication Agencies and the Volume of Propaganda. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 179(1), 194–200. doi: 10.1177/000271623517900125
- Ziegler, M., Weinerman, E. R., & Roemer, M. I. (1947). Rural Prepayment Medical Care Plans and Public Health Agencies. *American Journal of Public Health and the Nations Health*, 37(12), 1578–1585. doi: 10.2105/AJPH.37.12.1578
- Zohouri, M., Sabzali, M., & Golmohammadi, A. (2023). Ethical Considerations Of Chatgpt-Assisted Article Writing. *Synesis*, 16(1), 94–113.





مقاله پژوهشی

تبیین نظری از «قدرت نرم آموزش عالی» در نظریه‌های روابط بین‌الملل؛ پتانسیل‌ها و کارکردها

حسن جباری نصیر^۱

دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰

چکیده

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۹۰، فهم از قدرت نیز به تدریج تغییر کرد. قدرت نرم با تعدیل تمرکز محدود تحلیل قدرت واقع‌گرایانه یعنی در اختیار داشتن منابع ملموس خاص برای حفظ و افزایش قدرت ملی با توانایی تغییر رفتار کنشگران، با وارد کردن عنصر متقاعدکنندگی و قدرت جذب یعنی توانایی شکل دادن به خواسته‌های دیگران بدون کاربرد عنصر زور و اجبار، توسط جوزف نای مطرح شد و از نظر اثربخشی، ماهیت رفتار و مشخص بودن منابع را به وضوح نشان داد. در توضیح نای، قدرت نرم با اینکه در قالب و ترمیم نظریه رئالیستی به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی طرح‌بندی شده، اما با دیدگاه و نظریه‌های لیبرالیستی و سازه‌نگاری توانایی انطباق و همپوشانی دارد. تلقی آموزش عالی به‌عنوان تابعی از قدرت نرم مستلزم بررسی نظری رابطه آن با سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل است. سؤال اساسی این است که جایگاه قدرت نرم آموزش عالی در نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل چیست و چگونه می‌توان آن را در قالب نظریه‌های ناظر به رفتارهای عملگراییانه تبیین کرد. در این مقاله، با تبیین آموزش عالی به‌عنوان یک امر فرهنگی و تابعی از قدرت نرم، نسبت آن با نظریه‌های رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌نگاری، به‌صورت میان‌رشته‌ای، با استناد به مطالعات کتابخانه‌ای با رویکردی توصیفی-تحلیلی بررسی می‌شود. در بررسی هر یک از این نظریه‌ها، روایت‌ها، چارچوب‌های مفهومی و نظری در رابطه با نقش قدرت نرم آموزش عالی ارائه می‌شود تا پتانسیل و کارکرد آن در دستیابی به موضوعاتی همچون توسعه همه‌جانبه ملی، در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، فناوری و اقتصادی، حفظ صلح و پیشگیری از درگیری‌های احتمالی تبیین شود. این مقاله با ارائه مبانی نظری و ظرفیت فکری لازم می‌تواند مقدمات ارائه رویکردهای عملی در موضوع مورد پژوهش را در پژوهش‌های آتی فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: قدرت نرم، آموزش عالی، لیبرالیسم، واقع‌گرایی، سازه‌نگاری، هویت، جنگ و صلح

۱. استادیار روابط بین‌الملل، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی، تهران، ایران

✉ hjabbarinasir@gmail.com

۱. مقدمه و بیان مسئله

نقش آموزش عالی و تأثیرات فرهنگی و سیاسی آن به‌عنوان یکی از شاخصه‌های امروزی مطالعات فرهنگی بر روندهای سیاست داخلی و فراسرزمینی از زمان‌های بسیار دور مورد بحث بوده است. آموزش عالی به‌عنوان یک ابزار نهادی در قالب مؤسسات آموزشی، پژوهشی و دانشگاهی تابعی از مطالعات فرهنگی قرار دارد. اساسی‌ترین برداشت در اینجا، درک و تلقی آموزش عالی و دانشگاه‌ها به‌عنوان نهاد اصیل فرهنگی همراه با سایر نهادهای فرهنگی مانند موزه‌ها، آرشیوهای ملی و کتابخانه‌ها از یک سو و تنوع فرهنگی در آموزش عالی از نظر رشته‌ها، مؤسسات و سنت‌های ملی آموزش عالی از سوی دیگر مرتبط می‌شود. از این نظرگاه، یکی از رایج‌ترین درک از آموزش عالی به‌عنوان تابعی از فرهنگ، انتقال سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی به نسل‌های جدید ارتباط داشته، بنابراین، از نهاد آموزش عالی به‌عنوان حامل سنت‌های فکری و معرفتی، دانشگاهی و ملی یاد می‌شود. علاوه بر لزوم تحقیق و پژوهش در خصوص کارکردهای فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی در سطح ملی آن در ساحت‌های گوناگون یک جامعه (والیما، ۲۰۰۸، ۹-۲۵)، می‌توان از آموزش عالی به‌عنوان تابعی از مطالعات فرهنگی، به‌صورت میان‌رشته‌ای با علوم سیاسی با عنوان «قدرت نرم»^۲ از توانایی تأثیرگذاری آن در صحنه سیاست جهانی در قالب «نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل» مورد بررسی قرار داد.

در دیدگاه جوزف نای^۳ (۲۰۱۱) قدرت نرم مجسم‌کننده جذابیت قابلیت‌ها، ارزش‌ها و فرهنگ یک کشور است. بنابراین، توسعه فرهنگی، آموزشی، فناورانه، سیاسی و اقتصادی یک کشور به‌عنوان منبع تأثیر و جذب، پایه و اساسی قوی برای عناصر قدرت نرم آن کشور فراهم می‌کند. امروزه در روندهای سیاست جهانی، افزایش نقش آموزش عالی به‌منظور تولید قدرت نرم گسترش چشم‌گیری داشته و به بخشی از پروژه‌های سیاسی در مقیاس بزرگ تبدیل شده و یا به‌عنوان یک آرمان برای تشکیل جوامع پویا در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی محسوب می‌شود. آموزش عالی پتانسیل، توانایی و



1. Valimaa
2. Soft power
3. Joseph Nye

مولد بنیادین در ایفای نقش حیاتی و ملی را در دموکراسی سازی، توسعه سیاسی و اجتماعی، رشد اقتصادی و فناوری را دارا بوده و از پیامدهای ساختاری آن پتانسیل مضاعف برای ایجاد منابع مختلف قدرت پایدار^۱ در داخل و عنصری متنفذ برای اشاعه و تقویت جذابیت عناصر گوناگون کشور متبوع در افکار عمومی سایر کشورها و در روندهای سیاست جهانی تلقی می‌شود.

همراه شدن آموزش عالی با سرعت فزاینده جهانی شدن^۲، مستلزم شکل‌دهی سطح بالاتری از آموزش عالی دارای اعتبار و تأثیرگذار، منابع گسترده، فراگیری زبان خارجی و مهارت‌های حرفه‌ای متأثر از آن بوده و در این صورت آموزش عالی می‌تواند بیش از گذشته تابعی از منابع قدرت نرم دولت‌ها قرار گیرد. به‌علاوه، با روند بحث‌برانگیز کالایی شدن آموزش، آموزش عالی به‌عنوان منبع درآمد حاصل از هزینه‌های دانشجویان ورودی از کشورهای دیگر می‌تواند بیش از گذشته به اقتصاد کشورهای پذیرنده یاری رساند. آموزش عالی نه تنها به‌عنوان صادرات کالای آموزشی ملی، بلکه به‌عنوان صادرات فرهنگ ملی به خارج از کشور از طریق دیپلماسی عمومی^۳ و فرهنگی و جنبه‌های برندسازی^۴ ملت‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی می‌تواند در نظر گرفته شود. این نوع سیاست‌گذاری و جهت‌گیری‌های فرهنگی دارای ارزش فراوانی بوده و پتانسیل تأثیر مستقیم بر ایجاد قدرت نرم کشورها را دارد. از این رو، آموزش عالی از دو طریق بر قدرت نرم تأثیرگذار خواهد بود: (۱) منبعی سازنده، بنیادین و ساختاری قدرت در داخل؛ (۲) عنصری پرتوان و ترویج‌دهنده قدرت نرم در فضای سیاست خارجی و دیپلماسی عمومی در سطح بین‌الملل.

امروزه با وجود گسترش استفاده از آموزش عالی با اهداف فراسرزمینی برای واحدهای مختلف سیاسی در راستای گسترش قدرت نرم، ادبیات نظری آن در مطالعات میان‌رشته‌ای از جمله در نظریه‌های روابط بین‌الملل به‌طور سامان‌مند و منسجم مورد بررسی قرار نگرفته و از این چشم‌انداز فاقد ادبیات علمی لازم می‌باشد. در این مقاله پس از بررسی مباحث

1. Lasting power
2. Globalization
3. Public Diplomacy
4. Branding





مفهومی و نظری، قدرت نرم آموزش عالی به‌عنوان امری فرهنگی با برخی مؤلفه‌ها و بنیادهای کلی در نظریه‌های رئالیسم^۱، لیبرالیسم^۲ و سازه‌انگاری^۳ روابط بین‌الملل بدون ورود به جزئیات درون نظری آنها، با استناد به مطالعات کتابخانه‌ای با رویکرد توصیفی - تحلیلی مورد بررسی و مذاقه قرار خواهد گرفت.

در بررسی هر کدام از این نظریه‌ها، روایت و چارچوب‌های مفهومی و نظری در خصوص نقش قدرت نرم آموزش عالی برای تبیین چگونگی و نقش آن در کسب منافع ملی^۴ در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تکنولوژیکی، اقتصادی، حفظ صلح و جلوگیری از درگیری‌ها، گسترش دیپلماسی عمومی و بسط قدرت نرم به‌عنوان ابزار اصلی برای کسب مزیت سیاسی استراتژیک در روندهای سیاست جهانی ارائه خواهد شد، که می‌تواند دارای اهمیت فراوان نظری و چشم‌اندازی پیشران برای پژوهش‌های عملی در راستای قدرت نرم آموزش عالی در ایران و در عرصه روابط بین‌الملل در آینده باشد.

۲. مفهوم قدرت در مطالعات سیاسی

مفهوم قدرت^۵ در مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل از مرکزیت غیرقابل‌انکاری برخوردار است. در متون کلاسیک همچون تاریخ جنگ پلوپونز توسعه‌یافته، آرتیه شستره کوتیلیا و ویشنوگپتا تا مقدمه ابن‌خلدون، همگی بر محوریت قدرت تمرکز دارند. بنابراین، از گذشته‌های دور تا به امروز، قدرت از مباحث اصلی و تعیین‌کننده در مجموعه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و یکی از پرمنافشه‌ترین مفاهیم بوده است (درزرنر^۶، ۲۰۲۱)؛ چرا که به‌رغم استفاده گسترده، توافق اندکی بر سر تعریف اساسی از آن و معانی رقیب وجود دارد که آن را به موضوعی بحث‌برانگیز تبدیل نموده و مباحث قابل‌توجهی پیرامون آن از جمله کنشگری، ماهیت، منابع و مؤلفه‌ها، چگونگی اعمال قدرت و مشروعیت آن و غیره

1. Realism
2. liberalism
3. Constructivism
4. National Interest
5. Power
6. Drezner

مطرح شده است (گالی^۱، ۱۹۵۶). در تمام این موارد دو واقعیت مفروض انگاشته شده و آن اینکه، قدرت مفهوم تعیین‌کننده‌ای داشته ولیکن هیچ اتفاق نظری در معنای مفهومی آن وجود ندارد.

پدیدار سازی آثار مطلوب و یا نامطلوب کنش^۲ (راسل^۳، ۱۳۶۱، ۵۵)، چیرگی و استیلای انسان بر انسان (آرون^۴، ۱۳۶۶، ۵۹۸)، واریسی و کنترل رفتار دیگران (دال^۵، ۱۹۵۷)، تحمیل اراده با وجود مقاومت در برابر آن (وبر^۶، ۱۹۴۷)، کاربست چیرگی سازمان‌یافته یک طبقه برای مغلوب طبقه دیگر (مارکس و انگلس^۷، ۲۰۱۴، ۴۸) اقتدار و پرتوانی فرد یا گروه در کسب تسلیم و اطاعت دیگران (آرنت^۸، ۱۹۷۰)، اجرای تعهدات الزام‌آور توسط واحدها در یک سیستم سازمان جمعی با اجماع بین صاحبان قدرت (پارسونز^۹، ۱۹۶۳) از جمله معادل‌های مفهومی از قدرت ارائه شده است. تبیین‌های متعدد می‌تواند ناشی از نقش خاص قدرت در گفتمان‌های متعدد باشد که بسیاری از پدیده‌های مختلف در حوزه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی در آن به هم پیوستگی پیدا می‌کنند. در نهایت باید، گفت، قدرت بیانگر رابطه طرفینی بین انسان و یا گفتمان‌هاست که یک طرف تأثیرگذار و طرف دیگر تأثیرپذیر است (جمالی، ۱۳۸۰، ۲۵۳).

هدف در این مطالعه، کاهش تحلیل قدرت به یک هسته تعریفی واحد جامع و یا مانع نیست که مورد اجماع و قابل پذیرش عمومی و یا دارای ساختار منطقی باشد. بلکه کاوش در انواع کاربردها و چگونگی ارتباط آنها در سامان سیاسی با یکدیگر است. قدرت اقتصادی^۱، قدرت نظامی^{۱۱}، قدرت شبکه^۱، قدرت اجتماعی^۲، قدرت ایده‌پردازی^۳،

1. Gallie
2. Action
3. Russell
4. Aron
5. Dahl
6. Weber
7. Marx & Engels
8. Arendt
9. Parsons
10. Economic power
11. Military power



قدرت گفتمانی^۴، قدرت تولیدی^۵، قدرت سیاسی^۶، قدرت ملی^۷، قدرت نرم و قدرت هوشمند^۸ از جمله اصطلاحات و ترکیبات متداول مفهوم قدرت است (عیوضی، ۱۳۹۲). تمام صفت‌های ذکر شده که در ادبیات روابط بین‌الملل، متأخر از واژه قدرت قرار می‌گیرند، از میزان سردرگمی مفهومی آن سخن می‌گویند. این مشکل با شکاف عظیم بین بحث‌های نظری درباره قدرت و تلاش‌ها برای عملیاتی کردن این مفهوم تشدید نیز شده است. بدیهی است در دنیایی که این اصطلاح فاقد اجماع است، اختلافات نظری در خصوص درک از پدیده قدرت می‌تواند به مناقشات در دنیای واقعی در عرصه روابط بین‌الملل و روندهای سیاست جهانی انتقال یابد.

در دهه‌های پایانی قرن بیستم در راستای چرایی و چگونگی فهم قدرت کوشش فراوانی توسط کنشگران نظری صورت گرفت. با گسترش موضوعات مرتبط با سیاست بین‌الملل طیف وسیعی از روابط پولی، زیست‌محیطی، حقوق بشر، فضای مجازی و غیره گسترش یافت که موجب پدیدار شدن حکمرانی متنوع^۹ در حوزه‌های سیاسی بین‌المللی، به معنای قدرت بین‌المللی مضاعف^{۱۰} شد، زیرا بازیگران آگاهانه به رویدادهایی سوق پیدا کرده و یا تحت تأثیر آنها قرار گرفتند، که در گذشته بخشی از برنامه‌های کاری آنها نبوده و یا بسیار کم‌رنگ بود. از سوی دیگر، بسیاری از بازیگران روابط بین‌الملل مدت‌هاست ترس از آن دارند که هرچه قدرت بیشتر انتزاعی^{۱۱}، ناملموس^{۱۲} و دیرفهم^{۱۳} شود، در نتیجه به فریز شدن و یا عدم فهم از آن منجر شود. بنابراین، مفهوم‌سازی قدرت در حوزه‌هایی همچون آموزش



1. Network power
2. Social power
3. Power of Ideation
4. Discourse power
5. Production power
6. Political power
7. National power
8. Intelligent power
9. Diverse governance
10. Double international power
11. Abstract
12. Intangible
13. Slow to understand

عالی تنها در خصوص همان حوزه اختصاصی بایستی به محوریت تبدیل شده و در همان کانتکست مورد ارزیابی قرار گیرد و جهت اجتناب از هرگونه مغالطه و یا مناقشه مفهومی، محل نزاع بایستی بیشتر بررسی شود (گوزینی^۱، ۲۰۲۱).

در حوزه روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردهای مختلفی برای درک اینکه قدرت در امور بین‌الملل واقعاً به چه معناست، چگونه استفاده می‌شود، به چه نوع مکانیسم‌های آشکار یا پنهانی متکی است و چه نوع منابع قدرتی بایستی مهم‌تر در نظر گرفته شود، گسترش پیدا کرده است. به‌طور رایج و متداول، نظریه‌های رئالیستی و نئورئالیستی، قدرت را به‌عنوان مقدار کلی توانایی‌هایی مادی که یک دولت در اختیار دارد، مفهوم‌سازی می‌کنند، که در اختیار داشتن تعداد بیشتری از منابع به امنیت بیشتر برای دولت در یک سیستم بین‌المللی آنارشیک^۲ کمک کرده (کوچرنکو^۳، ۲۰۲۳) و احتمال دستیابی به ترجیحات ملی برتر را افزایش می‌دهد (مرشایمر^۴، ۱۹۹۵). البته واقعیت‌های کنونی روابط بین‌الملل نشانگر آن است، صرف داشتن قابلیت‌های قدرت سخت^۵ برای رسیدن به نتایج مؤثر و رضایت‌بخش در سطح بین‌المللی شرط لازم است، اما کافی نیست. هیچ‌یک از قدرت‌های بزرگ برای ارائه ترجیحات خود به صورت یک و یا چندجانبه در حوزه‌های بسیار اساسی و حیاتی در روندهای سیاست جهانی امروزی همچون تروریسم بین‌الملل^۶، امنیت سایبری^۷، اقتصاد جهانی و سیاست زیست‌محیطی برای تحمیل خواسته‌های خود موفق عمل نکرده‌اند. حتی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت بلامنازع در داشتن توانمندی‌های برتر تسلیحاتی نیز در خصوص استفاده از قدرت قهریه در برابر برخی کشورها همچون کره شمالی از اجرای توانمندی لازم بی‌بهره و یا کم‌بهره بوده و فدراسیون روسیه نیز در مناقشات و منازعات سیاسی و نظامی خود با اکرین و نیز مناقشات بین چین



1. Guzzini
2. Anarchic international system
3. Kucherenko
4. Mearsheimer
5. Hard power
6. International terrorism
7. Cybersecurity

و تایوان همین محدودیت به‌وضوح نمایان شده است. لذا هارت^۱ (۱۹۷۶) استدلال می‌کند که با رویکرد کنترل بر منابع، همیشه نباید اطمینان داشت که بازیگران قادر به استفاده از منابعی باشند که اسماً تحت کنترل آنها هستند.

با توجه به محدودیت‌های قدرت سخت، جوزف نای در ذیل نظریه رئالیسم از قدرت نرم به‌عنوان تکمیل‌کننده قدرت سخت یاد می‌کند که از جذابیت فرهنگ^۲، آرمان‌های سیاسی^۳ و سیاست خارجی^۴ یک کشور ناشی می‌شود (نای، ۲۰۰۳، ۱۷). این رویکرد با ارائه مفهومی از درک ارزش منابع قدرت در یک محیط زمینه‌ای، می‌تواند توضیح مفصل‌تری از قدرت از جمله قدرت نرم آموزش عالی در مبحث مورد مطالعه در این مقاله ارائه کند، که در مبحث پیش رو بررسی می‌شود.

۳. قدرت نرم آموزش عالی

با فروپاشی شوروی و شروع نظم جدید در روابط بین‌الملل، خوانش و فهم از قدرت نیز به صورت تدریجی شروع به تغییر کرد. هم‌زمان با این سپهر جدید، مفهوم قدرت نرم در یک زمینه تاریخی، جغرافیایی و سیاسی خاص پدیدار شد، که جوزف نای در جملات ابتدایی خود در مقاله فارین پالیسی به آن اشاره کرده که جنگ سرد^۵ به پایان رسیده و آمریکایی‌ها باید تلاش کنند جایگاه خود را در نظم نوین جهانی^۶ بدون تهدید شوروی مشخص کنند. بنابراین، مفهوم قدرت نرم به صورت آکادمیک و نظری به‌عنوان اصلاح‌کننده نظریه رئالیسم برای اصلاح تمرکز محدود تحلیل قدرت، یعنی داشتن منابع ملموس خاص برای حفظ و افزایش قدرت ملی با توانایی تغییر رفتار کنشگران، با وارد کردن عنصر متقاعدکنندگی و قدرت جذب یعنی توانایی شکل دادن به خواسته‌های دیگران بدون کاربرد عنصر زور و اجبار، مطرح شد. در این تبیین نظری، قدرت سخت و نرم به هم مرتبط بوده و در هر دو



1. Hart
2. Attraction of culture
3. Political ideals
4. Foreign policy
5. Cold War
6. New world order



جنبه توانایی یک سیستم سیاسی برای دستیابی به هدف/اهداف، از طریق تأثیرگذاری بر رفتار دیگران ترسیم می‌شود که تمایز بین آنها در درجه، ماهیت رفتار و هم در ملموس بودن منابع است (نای، ۱۹۹۰). بنابراین، مفهوم قدرت تحت دو عنوان «قدرت سخت» شامل قدرت نظامی و اقتصادی و «قدرت نرم» شامل جذابیت فرهنگ، آرمان‌های سیاسی و سیاست‌ خارجی و البته از پویایی اقتصاد یک کشور دسته‌بندی می‌شود (نای، ۲۰۰۳، ۱۷). در رویکرد نای، اگر بتوانید با ارزش‌های مشترک طرفین خود را متقاعد کنید و اگر به‌عنوان یک شریک معتبر و قابل اعتماد دیده شوید، رسیدن به اهداف خود بدون نیاز به تهدید یا انگیزه‌های دیگر هموارتر می‌شود. نای بعداً تعریف خود از قدرت نرم را مجدداً بازخوانی و تعمیم داد و از آن به‌عنوان توانایی تأثیرگذاری بر دیگران از طریق ابزارهای مشارکتی در قالب‌بندی دستور کار، متقاعد کردن^۱ و برانگیختن جذابیت مثبت به‌منظور دستیابی به نتایج مطلوب یاد نمود (نای، ۲۰۱۱). از این رو، ملیسن^۲ (۲۰۰۵، ۴-۵)، کارشناس روابط بین‌الملل، قدرت نرم را نوع پست‌مدرن قدرت بر عقیده نامیده است. به‌طور اساسی، او تأکید می‌کند که ابزارهای قدرت نرم مانند علم و آموزش عالی قطعاً می‌تواند اهداف و منافع ناظر به قدرت سخت را داشته باشد. بنابراین، به‌صورت روزافزون کشورهای مایل به استفاده از ابزارهای نرم همچون آموزش عالی هستند.

با توضیح فوق و در جمع‌بندی رویکرد نای (۲۰۰۸، ۹۶) بایستی قدرت نرم یک کشور را اساساً بر سه منبع استوار دانست:

۱) فرهنگ. در صورتیکه که برای افراد ساکن در کشورهای خارج سرزمینی جذاب بوده باشد، می‌تواند منبعی غنی برای قدرت نرم در کنار سایر اجزای قدرت سخت بوده باشد. فرهنگ می‌تواند شامل فرهنگ عالی و فرهنگ عمومی باشد. فرهنگ برتر در حوزه‌هایی همانند آموزش عالی، علم و فناوری، ادبیات، هنر بر نخبگان تأثیر می‌گذارد. فرهنگ عمومی در قالب عناصر سرگرمی جمعی مانند تلویزیون، سینما، موسیقی و ورزش می‌تواند برای بخش گسترده‌ای از مردم در جوامع دیگر جذاب باشد.

1. Convince
2. Melissen



۲) ارزش‌های سیاسی. اگر ارزش‌هایی مانند دموکراسی، برابری، شفافیت و عدالت در داخل کشور درونی شود، توانایی تأثیرگذاری مضاعف و مثبتی را در جهان خارج پیدا می‌کند. ۳) سیاست خارجی. زمانیکه در میان سایر اتباع کشورها، مشروع و دارای اقتدار اخلاقی تلقی شده و به‌دور از ریاکاری و یا محدود به منافع ملی صرف بوده باشد، توانایی ایجاد قدرت نرم را دارا می‌باشد (پالاور^۱، ۲۰۱۱).

جوزف نای (۲۰۱۳، ۱۷۶-۱۸۶) با حضور در مجلس اعیان^۲ انگلستان در پرسش رئیس کمیته منتخب آن اعلام نمود، اقتصاد پیشرو و یا در حال توسعه، در صورتی که برای دیگران جذاب بوده باشد، به‌عنوان یک سرمایه‌توانایی ایجاد قدرت نرم را دارد. زیرا یک اقتصاد قوی به‌خودی‌خود یک جاذبه مطلوب و همچنین منبع بزرگی برای پشتیبانی از سازه‌های دیگر قدرت نرم تلقی می‌شود. با توجه به دیدگاه نای در خصوص اقتصاد پویا و جذاب برای اتباع دیگر کشورها می‌توان آن را در شمار چهارمین منبع برای قدرت نرم تلقی نمود.

جاناتان مک کلوری^۳ (۲۰۱۱) با توجه به استفاده گسترده از قدرت نرم توسط سیاست‌مداران و سیاست‌شناسان و به‌منظور ارزیابی دقیق‌تر از مؤلفه‌های قدرت نرم، با پذیرش ارکان ترسیم‌شده توسط جوزف نای، یک دسته‌بندی به‌روزشده از منابع قدرت نرم را پیشنهاد و آن را در پنج دسته کلی تقسیم ارائه نمود: ۱) دولت (ارزش‌های سیاسی کشور)؛ ۲) فرهنگ (مجموعه اقداماتی که به جامعه معنا می‌بخشد)؛ ۳) دیپلماسی (سیاست خارجی)؛ ۴) آموزش؛ و ۵) تجارت/نوآوری. مطابق با تبیین نای، آموزش عالی تابعی از فرهنگ قرار می‌گیرد، اما کلوری با توجه به ارجاعات خیلی زیاد در خصوص تأثیر آموزش عالی بر قدرت نرم آن را خارج از مقوله منابع فرهنگی و به‌عنوان یک زیرشاخص جداگانه قرار می‌دهد. البته شاید امروزه بتوان لیست کلوری را باز همچنان توسعه داد، زیرا منابع قدرت نرم متعدد بوده و شامل تاریخ، فرهنگ، هنر، آموزش، محیط کسب‌وکار، دستاوردهای ورزشی، صنعت گردشگری و غیره نیز می‌شود. البته امکان تقلیل موارد مطرح‌شده توسط کلوری به یکی از ارکان سه‌گانه مطرح‌شده در تبیین جوزف نای نیز وجود

1. Pallaver
2. House of Lord
3. McClory

دارد، تا در ذیل سه‌گانه وی قرار گیرند. به نظر می‌رسد، دسته‌بندی‌های ارکان قدرت نرم به مرور زمان قابل تفسیر مجدد و احياناً دچار قبض و بسط خواهد بود. فارغ از وفاداری به هرگونه دسته‌بندی و با توضیحات گذشته، آموزش عالی تابعی از قدرت نرم قرار دارد.

کشورهای عمده انگلوساکسون‌ها مانند ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا مدت‌هاست از پتانسیل قدرت نرم در حوزه آموزش عالی بهره می‌برند. بسیاری از دانشجویان فراسرزمینی، متخصصان بالقوه‌ای هستند که پس از فراغت از تحصیل در نهایت به کشورهای خود بازگشته تا در بخش‌های دولتی و خصوصی پست‌های ارشد را بر عهده بگیرند. عده زیادی از آنها توانایی آن را دارند که از طریق تحصیلات دانشگاهی خود از کشوری که فارغ‌التحصیل شده‌اند، زمینه‌ساز بسط و گسترش ارزش‌های کشورهای مقصد بوده باشند. استار^۱ و همکاران (۲۰۱۰) در قالب یک پژوهش خاطرنشان می‌کنند که سیستم آموزشی یک کشور، هنجارها و ارزش‌ها را نه تنها از طریق همکاری‌های سازمانی، بلکه از طریق دانش‌آموختگانی که در کشوری تحصیل کرده‌اند و اغلب زمانی که از آنها دورتر هستند، به کشور متبوع خود انتقال می‌دهند.

برنامه امریکایی فولبرایت^۲، بورس تحصیلی انگلستان تحت عنوان چوپینینگ^۳ و بورسیه‌های طرح کلمبو^۴ برخی از نمونه‌هایی هستند که دولت‌ها از طریق آنها از آموزش عالی به‌عنوان روشی برای کمک به توسعه و همچنین ترویج هنجارهای خود از طریق تبادل آموزشی استفاده می‌کنند. برخی پژوهشگران از الگوی تحرک دانشجویی از کشورهای پیرامونی به کشورهای مرکزی به‌طور گسترده به‌عنوان یک رابطه سودمند متقابل یا همزیستی یاد می‌کنند، که نتیجه مثبتی برای همه طرف‌های درگیر در آن فراهم می‌کند. کشورهای میزبان

1. Stetar

۲. چوپینینگ Chevening برنامه‌ای است که توسط سناتور ایالات متحده جی. ویلیام فولبرایت در سال ۱۹۴۶ در آمریکا تأسیس شد و به‌عنوان یکی از شناخته‌شده‌ترین و معتبرترین بورسیه‌های تحصیلی در جهان با هدف بهبود روابط بین فرهنگی، دیپلماسی فرهنگی و آموزش عالی اعطا می‌شود.
۳. بورس تحصیلی Chevening یک بورس تحصیلی بین‌المللی است که توسط وزارت امور خارجه بریتانیا به دانشجویان خارجی با ویژگی‌های رهبری در آینده در کشورهای متبوع خویش داده می‌شود.
۴. طرح کلمبو یک سازمان چندجانبه منطقه‌ای است که در ۱ ژوئیه ۱۹۵۱ فعالیت خود را با مصوبه وزرای دارایی استرالیا، بریتانیا، کانادا، سیرالئون، پاکستان و نیوزلند و نخست وزیران سیرالئون و هند، آغاز به کار کرد و امروزه به ۲۸ عضو گسترش یافته است. تمرکز اولیه آن بر توسعه منابع انسانی در مناطق جنوب و جنوب شرقی آسیا و کمک به آموزش و تحصیلات تکمیلی می‌باشد.





می‌توانند علاوه بر پیشبرد اهداف سیاست خارجی، از نیروی کار ماهر بیشتری بهره برده و محل درآمدی مضاعفی را برای مؤسسات آموزش عالی خود فراهم نمایند. (شیلدز و ادواردز، ۲۰۱۰، ۲۳۸). از سوی دیگر، کشورهای فرستنده نیز از نیروی کار ماهر بیشتری بهره‌مند شده و از گسترش شبکه‌ای متخصص و علمی در عرصه‌های مختلف خود منتفع می‌شوند. بر این اساس ایجاد قدرت نرم یک عملکرد راهبردی در گسترش مراکز آموزش عالی تلقی می‌شود که برخی از پژوهشگران بر تأثیر سرمایه انسانی با کیفیت، شبکه انسانی محلی و جهانی، و از ظرفیت فکری آن به‌عنوان یک شبکه ناملموس منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و تأثیرات بلندمدت فرهنگی و اجتماعی یاد می‌کنند (چنگ، چونگ و وینگ، ۲۰۱۶، ۲۸).

برخی دیگر از پژوهشگران نیز از توسعه مراکز آموزشی به‌عنوان یک ابزار ملی سیاستی و حیاتی برای دولت‌ها به‌منظور اعمال قدرت نرم در بازار جهانی رقابتی‌تر، تأکید می‌کنند که توانایی تأثیرگذاری بر رشد اقتصادی، با افزایش بهره‌وری نیروی کار با تأکید بر نوآوری، فناوری‌های جدید و یا روش‌های جدید در تسریع تولید را فراهم می‌سازد (اریک و لودجر، ۲۰۱۱). به‌علاوه، برخی نیز استدلال می‌کنند که دانشگاه‌ها به‌طور سنتی فراتر از درگیری‌های خشونت‌آمیز و ایدئولوژیکی که در اطرافشان اتفاق می‌افتد، به‌عنوان پل‌های خنثی و بالقوه مهم بین کشورهای غیردوست عمل نموده و قدرت نرم را به شیوه‌ای ظریف و در عین حال عمیق به نمایش می‌گذارند (دئوداتو و بورکوسکا، ۲۰۱۵).

با تبیین فوق و با توجه به اهمیت آموزش عالی به‌مثابه قدرت نرم که توانایی تأثیرگذاری قابل‌توجهی در تمامی عرصه‌های داخلی و بین‌المللی دارد، کشورها به‌صورت روزافزون از آموزش عالی و از نهاد دانشگاه به‌عنوان ابزار اصلی برای اشاعه قدرت نرم خود و کسب مزیت سیاسی استراتژیک استفاده گسترده‌ای خواهند نمود، که توانایی آن را دارد که به رقابتی سودآور برای جذابیت، اعتبار و مشروعیت کشورها در خارج از سرزمینی آنها تبدیل شود. از این رهگذر، آموزش عالی از طریق سرمایه انسانی، فناوری، علم، رشد اقتصادی،

1. Shields & Edwards
2. Cheng, Cheung & Wing
3. Eric & Ludger
4. Deodato & Borkowska

توسعه و دموکراسی سازی می تواند به یک منبع مولد برای افزایش قدرت نرم و امکان فراتر رفتن از مرزهای ملی را فراهم نماید (شنگ-کای^۱، ۲۰۱۵).

برخی با تأکید بر عاملیت قدرت نرم در روندهای سیاست جهانی، برای آن محدودیت و کرانمندی هایی را در نظر گرفته اند. برخی پژوهشگران منابع قدرت نرم مبتنی بر جاذبه را ذاتاً امری ذهنی و تقریبی دانسته (یوکاروچ^۲، ۲۰۱۷) و برخی دیگر افزون بر محدودیت مربوط به ارزیابی مادی آن، در جذابیت مطرح شده توسط نای و اینکه چقدر بتواند نتایج مطلوب سیاست خارجی را برای آن کشور به همراه داشته باشد، تردید کرده اند (کرمی، ۱۳۹۱). ابهام و یا کاستی دیگر در قدرت نرم می تواند به رابطه ابهام آمیز کارگزار و ساختار در آن برگردد. جذابیت ساختارهای اجتماعی همچون ارزش ها، فرهنگ و آموزش عالی به لحاظ هستی شناختی، می توانند متمایز از کارگزاران آن و دولت ها باشند که نتوان آنها را تصاحب کرد. این کمبود ممکن است ناشی از تمرکز یکجانبه گرایانه و دیدگاه آمریکایی محور نای باشد که تمرکز را بیش از حد روی کارگزار و نهادهای دولتی درگیر در آن قرار می دهد نه بر ساختار و موضوع؛ در حالی که در زندگی واقعی، جاذبه و نفوذ از طریق تعامل ساختار با کارگزار ساخته می شود (پینار و بریوان^۳، ۲۰۰۸). برخی نیز با قبول مطلوبیت و سودمندی قدرت نرم، استدلال می کنند که برخی کشورها از زمان پایان جنگ سرد، توانایی های قدرت نرم خود را بیش از حد برآورد کرده اند (سیمور^۴، ۲۰۲۰). این مقاله با پذیرش کاستی های مذکور وای بسا مشابه، همگی آنها از طریق پژوهش و برآوردهای کمی و کیفی افکار عمومی، رسانه ها، وسایل ارتباطات جمعی و غیره قابل تعدیل هستند. به نظر می رسد، روشن ترین کاستی قابل طرح در رویکرد جوزف نای در خصوص قدرت نرم، عدم وجود یک بنیاد فلسفی مشخص بوده باشد، که در لایه های مختلف معرفت شناسی و هستی شناختی پدیدار شده و به تبع آن قدرت نرم را در عرصه های مختلف سیاست داخلی و در روندهای سیاست جهانی دچار بحث و نظر نموده، که نیازمند پژوهش های نظری دقیقی است.

1. Sheng-Ka
2. Yukaruç
3. Pinar & Berivan
4. Seymour



در ادامه، با مطالعه آموزش عالی به‌عنوان تابعی از قدرت نرم، تبیینی از قدرت نرم آموزش عالی در نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل ارائه می‌شود.

۴. تبیین نظری قدرت نرم آموزش عالی در نظریه‌های روابط بین‌الملل

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، آموزش عالی در قالب مؤسسات آموزشی، پژوهشی و دانشگاهی تابعی از موضوعات مطالعات فرهنگی است. تلقی آموزش عالی و دانشگاه‌ها به‌عنوان نهادی اصیل فرهنگی همراه با سایر نهادهای فرهنگی مانند آموزه‌ها، آرشیه‌های ملی و کتابخانه‌ها از یک‌سو و تنوع فرهنگی در آموزش عالی از نظر رشته‌ها، مؤسسات و سنت‌های ملی آموزش عالی از سوی دیگر آن را تابعی از مطالعات فرهنگی قرار می‌دهد. از این نظرگاه، یکی از رایج‌ترین درک از آموزش عالی به‌عنوان تابعی از مطالعات فرهنگی، انتقال سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی به نسل‌های جدید است؛ بنابراین، از نهاد آموزش عالی به‌عنوان حامل سنت‌های فکری و معرفتی، دانشگاهی و ملی یاد می‌شود (والیما، ۲۰۰۸، ۲۵-۹). علاوه بر لزوم تحقیق و پژوهش درخصوص کارکردهای مختلف فرهنگی و اجتماعی نهاد آموزش عالی در ساحت‌های گوناگون ملی، همچنین می‌توان آن را به‌عنوان تابعی از مطالعات فرهنگی، به‌صورت میان‌رشته‌ای با علوم سیاسی تحت عنوان «قدرت نرم آموزش عالی» در صحنه سیاست جهانی در قالب «نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل» مورد بررسی قرار داد. در تبیین جوزف نای (۲۰۱۰) قدرت نرم یک مفهوم تحلیلی است که می‌تواند با نظریه‌های رئالیستی، لیبرالیستی و سازه‌انگاری روابط بین‌الملل همپوشانی‌هایی را داشته باشد. در یک استنتاج کلی، رشته روابط بین‌الملل به درک و تبیین روابط درون و میان دولت‌ها می‌پردازد. هر یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل، روایت‌ها و چارچوب مفهومی متمایزی را برای تبیین موضوعات برجسته‌ای مانند علل جنگ، شرایط صلح، روابط بین دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، نهادها، روابط قدرت جهانی، نظم جهانی و مشکلات توسعه جهانی مانند فقر، مهاجرت، محیط زیست و تروریسم در روابط بین‌الملل ارائه می‌کنند. آموزش عالی می‌تواند علاوه بر عاملیت در توسعه مناسبات همه‌جانبه قدرت ملی، در روابط بین‌الملل نیز در برخی موضوعات مهم نقش برجسته،



تأثیرگذار و تعیین کننده‌ای داشته باشد، که نقش فزاینده «قدرت نرم آموزش عالی» را در پیوستگی با سایر شاخصه‌های قدرت نرم قرار دهد (کستر^۱ و همکاران، ۲۰۲۲)، که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱. بررسی جایگاه قدرت نرم آموزش عالی در نظریه رئالیسم روابط بین‌الملل

همانطور که گفته شد، عموم نظریه‌پردازان رئالیستی بیشتر بر جنبه‌های مادی و سخت قدرت در روابط بین‌الملل تأکید دارند. مطابق با این نظریه، می‌توان ادعا کرد، وجود جنگ و منازعه در مناسبات بین‌الملل، انگیزه‌ای برای توسعه آموزش عالی ملی در راستای تقویت نهادهای امنیت‌ساز مطابق با فن‌آوری‌های مدرن و همگام با استراتژی‌های نظامی در راستای توانمندسازی ملی در برابر تهدیدات پیرامونی و بین‌المللی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تمامیت ارضی امری لازم برای واحدهای مختلف سیاسی در جهان اعم از توسعه‌یافته و در حال توسعه می‌باشد. از این نقطه نظر، لازم است کشورها برای چیرگی در برابر هرگونه تهدیدات احتمالی و متعاقباً رقابت با همسایگان و معارضان خود در آموزش عالی به‌طور عموم سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای انجام دهند (آغیون^۲ و همکاران، ۲۰۱۹). در همسویی با نظریه رئالیستی، آموزش عالی همچنین می‌تواند به‌صورت روزافزون نقش خود را در افزایش قدرت ملی و دولت-ملت‌سازی از طریق توسعه تکنولوژیکی و فناوری، توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و در نتیجه در انباشت قدرت و روابط قدرت ایفا کند (چانکسلینانی، قرابویف و گیمرانوا^۳، ۲۰۲۱). با تبیینی که در بخش قبل ارائه شد، هرگونه شکوفایی در آموزش عالی در توسعه قدرت نرم کشورها نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت. بر اساس نظریه رئالیسم کلاسیک کار^۴ (۱۹۶۴، ۱۰۸) قدرت در سه گروه دسته‌بندی می‌شود: قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و قدرت بر افکار و عقیده. وی اهمیت جنبه‌های غیرمادی را از افکار عمومی یا روان‌شناسی انسان بر قدرت تشخیص داده و هنر متقاعدسازی و بلاغت را ابزارهای لازم برای یک رهبر سیاسی موفق قلمداد می‌کند. این تعریف از قدرت، شبیه مفهوم



1. Kester
2. Aghion
3. Chankseliani, Qoraboyev & Gimranova
4. Carr



قدرت نرم جوزف نای است، زیرا مهندسی افکار عمومی و سیطره بر افکار و نظر شهروندان از طریق آموزش عالی به سهولت انجام می‌گیرد، که با تبیین قبلی در این مقاله، توانایی تأثیرگذاری فراملی را در راستای قدرت نرم آموزش عالی فراهم می‌آورد. در تعریف لوکس^۱ (۱۳۷۵، ۱۷) از قدرت نیز رویکرد مشابهی پذیرفته شده است. او مدعی است که برای واداشتن دیگران به انجام آنچه می‌خواهید، فرد می‌تواند از تأثیرگذاری، شکل‌دهی و تعیین خواسته‌های دیگران استفاده کند. این کار را می‌توان از جمله از طریق گسترش آموزش عالی در مناسبات داخلی و فراسرزمینی انجام داد تا افراد مختلف نگاه طبیعی و فایده‌مند به رفتار خاصی پیدا کنند که از آنها انتظار می‌رود.

علاوه بر این، آموزش عالی می‌تواند، جایگاه خاصی در فعالیت‌های بشردوستانه در کنار منافع نظامی و امنیتی کشورها و همچنین پتانسیل مهمی در خصوص پدیدارسازی صلح و تداوم آن و همچنین توانایی رسیدگی به «علل ریشه‌ای» درگیری‌ها قبل از وقوع آن داشته باشد (صدوقی، ۱۴۰۰)، که همگی نشان‌دهنده آن است که آموزش عالی به بخشی ضروری از مطالعات امنیتی و سیاسی^۲ تبدیل شده و می‌توان اثرات آن را در نمونه‌های واقعی آن در دنیای واقعی مهندسی و به‌صورت عینی مورد ارزیابی قرار داد. بنابراین، آموزش عالی می‌تواند نقشی محوری در شکل‌دهی هنجارهای اجتماعی ایفا کند که بر فرهنگ صلح، همزیستی و عدم خشونت تأکید کند (فرالی^۳، ۲۰۲۲ و ۲۰۱۷). در اینجا، نگرش‌ها و باورهای گروهی را می‌توان از طریق آموزش عالی برای حمایت از ایجاد صلح و تغییرات مثبت اجتماعی توسعه داد (سحر و کائورت^۴، ۲۰۲۱). با این وجود، آموزش عالی تنها به صلح کمک نمی‌کند، بلکه دارای پتانسیل بازتولید خشونت نیز می‌تواند باشد. به‌عنوان مثال، آموزش عالی ممکن است یک ایدئولوژی سیاسی، نژادی یا مذهبی را ترویج کند که انحصاری و غیرقابل تحمل در داخل و دارای تبعات منفی در افکار عمومی جهانی باشد (آنتیا و دایرز^۵، ۲۰۱۹). به‌طور

1. Lukes
2. Security and political studies
3. Pherali
4. Sahar & Kaunert
5. Antia & Dyers

خلاصه، آموزش عالی دارای چهره‌های منفی و مثبت (یا خوب/بد) است که از طریق انتشار پیام‌های صلح یا جنگ، تماس مثبت/منفی بین گروهی، و تشدید یا کاهش نابرابری‌های افقی، پتانسیل حمایت یا جلوگیری از ایجاد صلح را دارد. البته ممکن است لزوماً صلح پایدار را ترویج نکند، اما بر جنگ نیز تأکید نداشته باشد. بنابراین، در پیوند بین آموزش عالی و ایجاد صلح در نظریه‌های رئالیستی تنها ضرورت احتمالی آن می‌تواند مورد تأکید قرار گیرد. نهاد آموزش عالی در راستای صلح و توسعه آن در زمینه‌های متأثر از درگیری‌ها، بایستی به دنبال به حداکثر رساندن نکات مثبت صلح‌سازی، به حداقل رساندن جنبه‌های منفی آن باشد، اینجاست که آموزش عالی ممکن است پتانسیل گسترش صلح امیدوارکننده را در راستای افزایش قدرت نرم داشته باشد (مترو^۱، ۲۰۲۰).

در دیدگاه رئالیسم بین‌الملل، آموزش عالی می‌تواند، یکی از حیاتی‌ترین عناصر تأثیرگذار در امر توسعه نیز باشد که توسط دولت‌ها و کنشگران مربوطه به‌عنوان راهی برای تقویت تلاش‌های صلح‌سازی در دوران بازیابی پس از جنگ و همچنین رسیدگی به نیازهای توسعه انسانی درازمدت در کشورهای شکننده^۲، حمایت می‌شود. رویکردهای پیشگیرانه هم در کشورهایی که هرگز درگیری نداشته یا در مرحله بازیابی توان ملی خود پس از جنگ هستند، ضروری است. درگیری‌ها اغلب ممکن است عود کنند و بنابراین، پیشگیری از آن توسط آموزش عالی به‌مثابه قدرت نرم یک کشوری دیگر به‌عنوان یکی از تلاش‌های مؤثر برای ایجاد صلح در کشورهای شکننده ضروری است (بیلوتا^۳، ۲۰۱۷). به این ترتیب، آموزش عالی می‌تواند، اقدامات پیشگیرانه و سهل‌الوصول را در راستای مبارزه با ایدئولوژی‌های افراطی که منجر به تروریسم می‌شود، با بهره‌گیری از ابزارهای غیرخشونت‌آمیز در جهت تشویق به تغییر را در موارد ذیل ارائه دهد:

(۱) تقویت نقش جامعه مدنی^۴ به ویژه جوانان، زنان، رهبران مذهبی و قربانیان افراط‌گرایی و رادیکالیسم از طریق توسعه استراتژی‌های محلی که منجر به تروریسم می‌شود؛

1. Metro
2. Fragile States
3. Beleuta
4. Civil Society





۲) ترویج مدارا و یک سیستم «هشدار اولیه» در موارد ظهور ایدئولوژی‌های افراط‌گرایی
خسونت‌آمیز؛

۳) توسعه فرصت‌های اقتصادی و آموزشی برای گروه‌های مورد هدف در برابر به
رفتارهای خسونت‌آمیز و رادیکال؛

۴) تقویت مهارت‌هایی مانند تفکر انتقادی^۱ همراه با انتقال ارزش‌هایی مانند همدلی و
توسعه یک سیستم مطالعاتی و پژوهشی دانشگاهی برای تشخیص زود هنگام همه اشکال
رفتارهای افراطی از جمله اقدامات پیشگیرانه و از بین برنده امکانات تشویق و استخدام
گروه‌ها و جوامع آسیب‌پذیر و همچنین حمایت از فعالیت‌های شهروندان و سازمان‌های
جامعه مدنی با هدف جلوگیری از نفرت و ترویج روایت‌های مثبت و نیز ایجاد یک
استراتژی ارتباطی مثبت و همکاری فعال با رسانه‌ها در راستای جلوگیری از تروریسم
(ساموئل^۲، ۲۰۲۲).

اگرچه برخی شواهد حاکی از آن است که تروریست‌ها اغلب تحصیلات عالی مناسبی
دارند و به ندرت به حاشیه رانده می‌شوند، اما این بدان معنا نیست که ارائه آموزش عالی در
مناطق مستعد ترور منجر به خسونت تروریستی بیشتر می‌شود، چرا که آموزش عالی به‌عنوان
مسیری برای معیشت پایدار، توسعه اقتصادی و کاهش تعارض نیز در نظر گرفته می‌شود
(ایشیاما و برونینگ^۳، ۲۰۱۲). سطح بالایی تحصیلات جذب‌شدگان در سازمان‌های
تروریستی احتمالاً یک اثر انتخابی این سازمان‌ها است. در مطالعه‌ای که به پیش‌بینی سطوح
خطر تعارض و خسونت برای سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰ پرداخته، نشان داده سطح
تحصیلات عالی توانایی کاهش قابل‌توجه سطح درگیری جهانی در آینده را دارا بوده و
می‌تواند به توسعه پایدار صلح کمک فراوانی نماید (اوستبی، اوردال و دوپوی^۴، ۲۰۱۹).

در هر حال واحدهای متعدد سیاسی و قدرت‌های بزرگ در راستای رقابت و توزیع
حوزه نفوذ در سطح جهانی، به‌صورت واقع‌گرایانه، از آموزش عالی به‌عنوان یک ابزار قدرت

1. Critical Thinking
2. Samuel
3. Ishiyama & Breuning
4. Ostby, Urdal & Dupuy

نرم در راستای منافع خود در سطح بین‌الملل بهره می‌برند. با این وجود، آنچه نظریه‌های رئالیستی در این خصوص فاقد آن است، توانایی در توضیح فرایند و روابط متغیر بین دولت‌ها از طریق آموزش عالی است که از نظر ملاحظات قدرت به‌عنوان یک شاخص با قابلیت اندازه‌گیری کمی و عینی محسوب نمی‌شود. در خصوص این نقیصه رویکردهای لیبرالیستی و یا سازه‌نگاری با تبیین رابطه بین ساختار و کارگزار^۱ پتانسیل تبیینی بیشتری می‌توانند داشته باشند.

۲-۴. بررسی جایگاه قدرت نرم آموزش عالی در نظریه لیبرالیسم روابط بین‌الملل

در نظریه لیبرالیسم، زمینه اجتماعی-سیاسی که دانشگاه‌ها در آن قرار دارند، عنصر اصلی است و تعهد و دامنه مسئولیت اجتماعی دانشگاه‌ها را تعیین می‌کند و آموزش عالی توانایی ایفای نقشی مهم در درک متقابل، ایجاد صلح و دولت - ملت‌سازی دارد (آلسینا، جولیانو و رایش^۲، ۲۰۲۱). در این دیدگاه، سیاست‌گذاری در حوزه آموزش عالی در جهان پس از جنگ جهانی دوم تحت تأثیر نظم جهانی لیبرال بوده است که در آن تأثیر نهادها و رژیم‌ها در حاکمیت جهانی بر فعالیت‌های آموزشی بین‌المللی ضرورت دارد. برای مسائل توسعه‌ای، تأثیر آموزش عالی رسمی در دولت‌سازی و ایجاد صلح در لیبرالیسم بیش از حد مورد تأکید قرار می‌گیرد، زیرا بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال و سازمان‌های بین‌المللی تعامل خطی^۳ بین آموزش عالی و توسعه و صلح بین‌الملل را نشان می‌دهند (اوونز^۴، ۲۰۱۷).

علاوه بر این، تحقیقات حاکی از وجود دانش قابل توجهی در مورد عملکرد آموزش عالی در توسعه ملی مرتبط با منابع انسانی، رشد اقتصادی و سایر مسائل اجتماعی است (صنیع‌اجلال، ۱۳۹۶). احمد و بلوم^۵ (۲۰۰۰) از پژوهشگران بانک جهانی نیز معتقد هستند، آموزش عالی یک زنجیره تولیدی خروجی از نهادهای آموزش عالی دارای منابع انسانی واجد شرایط است و به‌عنوان زیربنای شکل‌گیری و توسعه ظرفیت‌های نوآورانه در خدمت توسعه کشور و کمک به دانش انسانی عمل می‌کند. بر اساس چنین دیدگاهی،

1. structure and agency
2. Alesina, Giuliano & Reich
3. Linear interaction
4. Owens
5. Ahmad & Bloom





آموزش عالی علاوه بر توسعه نظام آموزش عالی برای پاسخگویی به نیازهای یادگیری جامعه، نیازمند ارتقای جایگاه مؤسسات آموزش عالی با سایرین در منطقه و جهان نیز است (کاراتاش^۱، ۲۰۲۲، ۳۳-۳).

از لحاظ توسعه ملی، برخی از کشورها تلاش دارند، تا اقتصاد سنتی خود را با یک پلت فرم دانش بنیان تغییر دهند، زیرا آموزش عالی و دانشگاه‌ها، به‌عنوان یک نیروی اساسی برای نوآوری‌های تکنولوژیکی و رشد اقتصادی بلندمدت در جامعه عمل می‌کنند (ژو، پنگ و ژانگ^۲، ۲۰۱۸). تحصیلات عالی می‌تواند به اقتصاد ملی کمک کند تا با فناوری پیشرفته در جهان در اقتصاد دانش بنیان همگام و ابزارها و مهارت‌های جدید را توسعه دهند. دانش همچنین می‌تواند مهارت‌های آنها را بهبود بخشد و از افراد به‌صورت نسبی در برابر بیکاری محافظت نماید و با ایجاد کارآفرینی، جذابیت و تأثیرات مثبتی بر در سطح بین‌الملل داشته باشند. (آمودت و آرنسن^۳، ۱۹۹۵).

امروزه با تأکید بر مجموعه آموزش عالی یک گرایش جهانی به سمت توسعه شکل گرفته که توانایی رفع نیازهای کنونی را بدون به خطر انداختن پتانسیل و نیازهای نسل‌های آینده را دنبال می‌کند. به‌طور خاص، «رشد سبز»^۴ به‌عنوان محتوای مهم توسعه پایدار، به‌وسیله آموزش عالی به‌دنبال رشد برای تضمین هماهنگی حوزه‌های اقتصاد، جامعه و محیط زیست، با تأکید بر حل مسائل مربوط به زیست‌محیطی و توسعه در سطح ملی و فراملی است (ترین^۵، ۲۰۲۳). در نهایت آموزش عالی با کیفیت توانایی ایجاد شادکامی در عرصه‌های مختلف اجتماعی و افزایش کیفیت زندگی در عرصه‌های مختلف رفاهی و کسب درآمدهای بالاتر، سرمایه اجتماعی، فرصت شغلی و غیره می‌شود (باثر^۶ و همکاران، ۲۰۱۸). همگی این موارد پتانسیلی در راستای جذابیت و اشاعه قدرت نرم آموزش عالی فراسرزمینی محسوب می‌شوند، که در قالب تبیین نای از جمله شاخص‌های قدرت نرم قرار دارد.

1. Karataş
2. Zhu, Peng & Zhang
3. Aamodt & Arnesen
4. Green growth
5. Trinh
6. Bauer



همچنان که گفته شد، در نظریه لیبرالیسم تأثیر آموزش عالی برای ایجاد صلح تأکید بیشتری نسبت به نظریه رئالیسم شده است. معمولاً صلح‌سازی به‌عنوان یک فرایند از سه مرحله مهم تشکیل می‌شود: پیشگیری از تعارض، مدیریت در مرحله تعارض و مدیریت پس از مناقشه. امکانات و پتانسیل نهادهای مرتبط با آموزش عالی در راستای مراحل احتمالی صلح‌سازی می‌تواند در اقداماتی همچون همراهی و مشاوره، آموزش، تقویت نهادی، حل تعارض، پژوهش، بسیج اجتماعی، ثبت، تجزیه و تحلیل و انتشار اطلاعات مربوطه و ارائه برنامه درسی مرتبط بوده باشد (دلگادو^۱، ۲۰۰۸). در همسویی با نظریه لیبرالیسم، آموزش عالی ابزاری برای گسترش قدرت نرم عموم کشورها محسوب شده و ترجیحاً قدرت‌های بزرگ^۲ بین‌الملل و قدرت‌های لیبرال غربی با مرجعیت آموزش عالی خود، سیاست‌ها و برنامه‌های آموزش عالی فرا ملی خود را در کشورهای مختلف خصوصاً در جوامع متأثر از درگیری‌های داخلی و منطقه‌ای که بیشتر در معرض تأثیرپذیری هستند، به‌عنوان پیشران قدرت نرم آموزش عالی خود جلو خواهند برد. با وجود نهاد فراگیر جهانی برای ترویج ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال مانند سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین‌المللی وجود دارند، که همکاری را آسان و ممکن می‌کنند، اما همگی دارای محدودیت در اقتدار مستقل برای شکل دادن رفتارهای دولت‌های ملی هستند. به همین دلیل کشورها با درجات کمی و کیفی مختلف به رشد تحرک و نفوذ دانشجویان بین‌المللی و در سطح کلی‌تر همکاری با آموزش عالی در تمامی سطوح آن برای تأثیرگذاری و ترویج فکری و فرهنگی خود به‌عنوان ابزار قدرت نرم در روابط بین‌الملل، بیش از تمسک به ابزارهایی همچون سازمان‌های بین‌المللی^۳ بهره خواهند برد.

۳-۴. بررسی قدرت نرم آموزش عالی در نظریه سازه‌نگاری روابط بین‌الملل

نظریه سازه‌نگاری مدعی است که عامل یا کنشگر دارای هویت است و این هویت بر خود عامل و روابطش با دیگران تأثیر می‌گذارد. دنیای بیرون ساختاری است که کنشگر با آن مواجه است و با آن تعامل دارد. عامل بر ساختار تأثیر می‌گذارد و از آن نیز تأثیر می‌پذیرد،

1. Delgado
2. Great powers
3. International organization



زیرا رابطه دوسویه میان کارگزار و ساختار وجود دارد. ساختار بین‌المللی یک ساختار اجتماعی است که توسط هنجارها و قوانین شکل می‌گیرد. این ساختار اجتماعی می‌تواند بر هویت و علایق کارگزاران تأثیر بگذارد (روس-سمت^۱، ۲۰۰۵؛ گوزینی، ۲۰۰۰).

سازمانگاران منافع را با هویت بازیگران گره می‌زنند. بنابراین، بازیگران بین‌المللی برای شکل دادن به ساختار آموزش عالی بین‌المللی مطابق با هویت و علایق خود تلاش می‌کنند. بر اساس رویکرد سازمانگاری، آموزش عالی فراملی^۲ مستلزم استفاده از آموزش عالی بین‌المللی در جهت منافع ملی است. برای مثال، فرایند بولونیا در اتحادیه اروپا نشان می‌دهد هر چه مبادله دانشجویی در سراسر کشورهای اروپایی بیشتر شود، هویت اروپایی بودن بیشتر حمایت شده و منسجم‌تر می‌شود (اندرس^۳، ۲۰۰۴).

از دیدگاه سازمانگاری، ارائه آموزش عالی به دولت‌های متأثر از درگیری کمک می‌کند تا مشروعیت خود را تقویت و هویت مشترک و منافع متقابل را با دولت‌های متأثر از تعارض به اشتراک بگذارند. آموزش عالی می‌تواند راهی برای دولت‌های درحال‌گذار برای نشان دادن مشروعیت و ثبات پس از جنگ برای جمعیت داخلی‌شان باشد. از سوی دیگر، دولت‌های درحال‌گذار ممکن است، آموزش عالی را افزایش دهند یا مداخلات آموزشی پیشنهادی توسط سازمان‌های دوجانبه و چندجانبه را به‌عنوان ابزاری برای جذب بیشتر کمک‌های خارجی، توافق‌نامه‌های تجاری بهتر، یا سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اجرا کنند (بورده^۴، ۲۰۰۶؛ بوش و سالتارلی^۵، ۲۰۰۵).

کشورهای توسعه‌یافته با ارائه پروژه‌های مختلف آموزش عالی، علاوه بر یاری‌رسانی به مسئله صلح، به دنبال شکل دادن به عقاید و هویت مردم کشورهای مورد هدف هستند، تا از رهگذر آن، منافع ملی و موضوعات سیاست خارجی خود را متنوع نمایند. بنابراین، اگر در نظریه واقع‌گرایی، آموزش عالی به‌عنوان صرفاً نهادی تلقی می‌شود که انعکاس‌دهنده یا انتقال‌دهنده دانش به‌مثابه قدرت نرم برای حفظ و ارتقای منافع ملی در یک سیستم

1. Reus-Smit
2. Nationalization of internationalization higher education
3. Enders
4. Burde
5. Bush & Saltarelli

بین‌المللی آنارشیست است، در رویکرد نظری سازه‌انگاری، آموزش عالی علاوه بر بازتاب‌گر بودن، نهادی پویا است که توانایی تأثیرگذاری در دگرگونی‌های نظام بین‌الملل را به‌عنوان یک ساختار با تحت تأثیر قرار دادن کارگزار و افکار عمومی مردم سایر کشورها را فراهم می‌کند. این دقیقاً منطبق با تبیین نای در خصوص قدرت نرم و با رویکرد نظری این پژوهش در راستای قدرت نرم آموزش عالی می‌باشد (مونگان، ۲۰۱۵).

سازه‌انگاری با تلاش در راستای برندسازی آموزش عالی یک کشور در کشورهای دیگر و مردمان آنها نیز ارتباط دارد. به‌طورکلی برندسازی ملی در همه حوزه‌ها از جمله آموزش عالی الگوی جدیدی برای دولت‌سازی در عصر مدرن و یکی از قدرتمندترین ابزارها برای مزیت رقابتی کشورها تلقی می‌شود. امروزه کشورها توسط تصویرسازی و برندینگ به دنبال تأثیرگذاری مثبت از طریق آموزش عالی در افکار عمومی شهروندان اتباع خارجی به‌عنوان پذیرنده دانشجوی و نیز عموم مردم کشورهای دیگر هستند و در اینجاست که مطابق با نظریه سازه‌انگاری آموزش عالی به یک عنصر اساسی در سیاست خارجی و قدرت نرم آن کشور تبدیل می‌شود (ویلانوا^۱، ۲۰۰۷، ۵۳). با استناد به رویکرد نظری سازه‌انگاری همچنین می‌توان استدلال نمود، هرگونه فعالیت دانشجویی در نهاد آموزش عالی توانایی بر ساخت معانی را دارد که آنان می‌توانند اطلاعات را با تجربیات، باورها و نگرش‌های خود مرتبط نموده و به دانستن تشویق شوند تا جایی که اطلاعات داده شده را پردازش تا معنای شخصی و هویتی جدید خود را بسازند (روسبولت^۲، ۲۰۰۷). به این ترتیب، دولت‌های مختلف بسته به ظرفیت و جذابیت‌های نهادهای آموزش عالی خود، کانال‌هایی برای تأثیرگذاری و تعامل و هرگونه نفوذ در سطوح مختلف کارگزار در عرصه ساختار روابط بین‌الملل را پدید می‌آورند. علاوه بر این در خصوص دانشجویان، آن‌ها از فرهنگ، ایده‌ها و ارزش‌های کشور میزبان تأثیر پذیرفته و با آنها قرابت نزدیکی پیدا می‌کنند و این نشانگر آن خواهد بود که جهان را به روشی مشابه همدیگر درک کنند. در این صورت آموزش عالی موجب تعامل بین هویت کشور میزبان و هویت اتباع سایر کشورها شده و اشکال جدیدی

1. Monaghan
2. Villanueva
3. Rusbult



از هویت‌های ترکیبی تکامل می‌یابد. از این نظر، سازه‌انگاری می‌تواند مبانی نظری کافی برای نفوذ قدرت نرم آموزش عالی در خصوص ساختار و کارگزار آن را در روابط بین‌الملل تبیین نماید.

۵. نتیجه‌گیری

پدیده قدرت در مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل، با وجود محدودیت‌های مفهومی، عینی و شعاع شمولیت آن، از مرکزیت اصلی برخوردار است. جوزف نای در رویکرد نظری خود ذیل نظریه رئالیسم، از قدرت نرم به‌عنوان تکمیل‌کننده قدرت سخت بهره برد، که از جذابیت و مقبولیت فرهنگ، آرمان‌های سیاسی، سیاست خارجی و صد البته از چرخه پویای اقتصادی یک کشور ناشی می‌شود. در طول تاریخ، واحدهای سیاسی مختلف در اعمال قدرت سرزمینی و فراسرزمینی خود، کم‌وبیش به دنبال چیزی فراتر از زور و اجبار و به تبع آن امنیت فیزیکی بوده‌اند، که شامل تنوع بخشی، جذابیت و متقاعدکنندگی بوده است. بنابراین، همبستگی اجبار با جاذبه ایده جدید نظری و عملی نبوده، اما با فروپاشی شوروری و تغییر تدریجی قدرت در نظام بین‌الملل با کنشگری علمی جوزف نای در قالب رویکردی نظری سامان داده شده است، که همپوشانی‌هایی با برخی از مؤلفه‌ها و ادعاهای بنیادین نظریات اصلی روابط بین‌الملل یعنی رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاری دارد.

در رویکرد مفهومی و نظری این نوشتار، آموزش عالی به‌عنوان تابعی از فرهنگ و آن نیز همچون یکی از شاخصه‌های قدرت نرم در نظر گرفته شد، که با تبیین ارائه شده، «قدرت نرم آموزش عالی» توانایی تأثیرگذاری ملی و فراسرزمینی را با وام‌گیری از ظرفیت‌ها، جذابیت‌ها و پویایی‌های موجود در حوزه‌های مختلف علمی، تکنولوژیکی، اقتصادی، سیاسی و نظامی و همچنین با تحرک دانشجویی، مبادلات دانشجویی و بورسیه‌های علمی را دارد. برای توضیح بیشتر قدرت نرم آموزش عالی با عطف توجه به برخی از مؤلفه‌ها و ادعاهای بنیادین نظریه‌های روابط بین‌الملل، بدون ورود به جزئیات و شاخه‌های درون نظری آنها مورد بررسی قرار گرفت. اگرچه در نظریه رئالیسم اشاره‌ای در خصوص آموزش عالی و دامنه تأثیر آن در روابط بین‌الملل وجود ندارد، اما در همسویی با این نظریه، امروزه رقابت عموم واحدهای سیاسی





جهان بر سر قدرت نرم آموزش عالی خود به صورت روزافزونی در روندهای سیاست جهانی قابل مشاهده و اندازه‌گیری هست. بنابراین، می‌توان به نقش گسترده قدرت نرم آموزش عالی در ایجاد و شکوفایی دولت-ملت‌سازی و افزایش قدرت ملی از طریق توسعه تکنولوژیکی و فناوری، توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و در نتیجه در انباشت قدرت و روابط قدرت در جهان آنارشیک همراه با تهدیدات روزافزون بین‌المللی و در راستای گسترش توانایی‌های لازم در تاب‌آوری و اثربخشی سیستم سیاسی، امنیتی و نظامی در درگیرهای احتمالی نظامی استناد نمود. بنابراین، کشورها برای بقا، استیلا و ظهور یک واحد سیاسی قدرتمند با توزیع حوزه نفوذ در سطح ملی و جهانی، می‌توانند، از نهاد آموزش عالی به عنوان یک ابزار قدرت نرم بهره ببرند. علاوه بر این سرمایه‌گذاری‌های گسترده در حوزه آموزش عالی شانس بیشتری برای چیرگی در جنگ‌های مدرن همراه با تکنولوژی‌های روز و متعاقباً رقابت با همسایگان و هراس‌افکنی سامان‌یافته و همه‌جانبه در برابر معارضان را به دنبال خواهد داشت. مضاف بر این ارائه بورس‌های تحصیلی در فرمت آموزش عالی در کنار فعالیت‌های کمک‌کننده و بشردوستانه کشورها در کنار منافع نظامی و امنیتی، نشان‌دهنده آن است که آموزش عالی می‌تواند به بخش ضروری از مطالعات امنیتی تبدیل شود که غالباً در مطالعات نظری رئالیسم به آن پرداخته می‌شود. آنچه نظریه رئالیستی در خصوص مطالعه قدرت نرم آموزش عالی فاقد آن است، توانایی در توضیح فرایند و روابط متغیر بین دولت‌ها از طریق آموزش عالی است، که از نظر ملاحظات قدرت به عنوان یک شاخص با قابلیت اندازه‌گیری کمی و عینی محسوب نمی‌کند. در خصوص این نقیصه رویکردهای نظری لیبرالیستی و یا سازه‌انگاری با تبیین رابطه بین ساختار و کارگزار پتانسیل تبیینی بیشتری را نشان می‌دهند.

در چارچوب نظریه لیبرالیسم امکان تأکید بیشتر بر نقش و تأثیر نهادها و رژیم‌های بین‌المللی بر فعالیت‌های آموزشی عالی می‌توان داشت. در همسویی با این نظریه، آموزش عالی توانایی تأثیر گسترده در دولت‌سازی و ایجاد صلح دارد. بسیاری از پژوهشگران و سازمان‌های بین‌المللی تعامل خطی بین آموزش عالی و توسعه و صلح بین‌الملل را نشان داده و لذا می‌توان از ظرفیت و نقش آموزش عالی برای جلوگیری از درگیری و حفظ و ایجاد



صلح پس از وقوع درگیری و در راستای بازسازی دولت در امور بین‌الملل استفاده نمود. همچنین می‌توان از نقش آن برای تضمین آینده صلح در برابر نقض حقوق بشر بر اساس منابع مختلف تبعیض در درگیری‌ها بهره برد. امکانات و پتانسیل نهادهای مرتبط با آموزش عالی در راستای صلح‌سازی می‌تواند در اقداماتی همچون همراهی و مشاوره، آموزش، تقویت نهادی، حل تعارض، پژوهش، بسیج اجتماعی، ثبت، تجزیه و تحلیل و انتشار اطلاعات مربوطه و ارائه برنامه درسی بوده شود.

سازه‌انگاران منافع را با هویت بازیگران گره می‌زنند. بنابراین، با ارجاع به نظریه سازه‌انگاری، بازیگران بین‌المللی برای شکل دادن به ساختار آموزش عالی خود مطابق با هویت و علایق و منافع ملی تلاش می‌کنند، بنابراین، گسترش تأثیرات آموزش عالی فراملی مستلزم استفاده از آن در جهت منافع ملی است. از نقطه نظر این دیدگاه، ارائه آموزش عالی به دولت‌های متأثر از درگیری کمک می‌کند تا مشروعیت خود را تقویت کنند و هویت مشترک و منافع متقابل را با دولت‌های متأثر از تعارض نشان دهند. آموزش عالی همچنین می‌تواند راهی برای دولت‌های در حال‌گذار برای نشان دادن مشروعیت و ثبات پس از جنگ برای شهروندان داخلی باشد. به این ترتیب، دولت‌های مختلف بسته به ظرفیت و جذابیت‌های نهادهای آموزش عالی خود، کانال‌هایی برای تأثیرگذاری و تعامل و هرگونه نفوذ در سطوح مختلف در عرصه روابط بین‌الملل را پدید می‌آورند. به علاوه، دانشجویان از فرهنگ، ایده‌ها و ارزش‌های کشور میزبان تأثیر پذیرفته و با آنها قرابت هویتی پیدا می‌کنند و این نشانگر آن خواهد بود، که جهان را به روشی مشابه همدیگر درک کنند. بر اساس همسویی با نظریه سازه‌انگاری در این صورت آموزش عالی می‌تواند موجبات تعامل بین هویت کشور میزبان با هویت اتباع سایر کشورها را فراهم آورده و اشکال جدیدی از هویت‌های ترکیبی تکامل یابد. این بافت بین‌الذهانی ساخته شده به قدرت نرم آموزش عالی اجازه ظهور و بروز بیشتری می‌دهد تا با ساختار سیاسی و اجتماعی از طریق ایده ذکر شده بیشتر درک شود.

این مقاله با طرح‌بندی مباحث مفهومی و تبیین نظری لازم در خصوص نقش قدرت نرم آموزش عالی در نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل، می‌تواند چارچوب تبیینی و نظری لازم

را در پژوهش‌های کمی، عینی و ملی در ایران و در عرصه بین‌الملل را بیش از گذشته در پژوهش‌های احتمالی در آینده فراهم آورد.

۶. سپاسگزاری

مقاله برگرفته از طرح پژوهشی موظفی با عنوان «بررسی آموزش عالی به‌عنوان تابعی از دیپلماسی عمومی؛ پیشینه، منافع و ظرفیت‌ها در ایران» در پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی است.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۲۷

تبیین نظری از «قدرت نرم
آموزش عالی» در ...

منابع

- آرون، ریمون (۱۳۶۶). مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی (مترجم: باقر پرهام). تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- جمالی، حسین (۱۳۸۰). تاریخ و اصول روابط بین‌الملل. پژوهشکده تحقیقات اسلامی. قم: انتشارات زمزم هدایت.
- راسل، برتراند (۱۳۶۱). قدرت (مترجم: نجف دریابندری). تهران: خوارزمی.
- صدوقی، زینب (۱۴۰۰). نقش و جایگاه دانشگاه در ترویج فرهنگ صلح. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۳(۳)، ۷۱-۱۰۰. doi:10.22035/isih.2021.371
- صنیع اجلال، مریم (۱۳۹۶). رویکردی میان‌رشته‌ای به نقش دیپلماسی در سیاست‌گذاری علم و فناوری در ایران. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۹(۳)، ۱۲۵-۱۴۸. doi:10.22631/isih.2017.2592.2992
- عیوضی، محمدرحیم؛ پارسا، مونا (۱۳۹۲). الگوی تحلیلی قدرت نرم و سیاست بین‌الملل. فصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم، ۳(۹)، ۹۹-۱۱۲.
- کریمی، کامران (۱۳۹۱). محدودیت‌های قدرت نرم در سیاست بین‌الملل. مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی و آمریکاشناسی، ۱۳(۳)، ۱۳۷-۱۵۸.
- لوکس، استیون (۱۳۷۵). قدرت؛ نگرشی رادیکال (مترجم: عماد افروغ). تهران: راسا.
- Aamodt, P. & Arnesen, C. A. (1995). The Relationship between Expansion in higher education and the labour market in Norway. *European Journal of Education*, 30(1), 65-76. doi:10.2307/1503568
- Aghion, P., Jaravel, X., Persson, T. & Rouzet, D. (2019). Education and military rivalry. *Journal of the European Economic Association*, 17(2), 376-412.
- Ahmad, K. & Bloom D.E. (2000). Higher Education in Developing Countries Peril and Promise. The Task Force on Higher Education and Society. *The World Bank*, February 2000. Reterived from <https://documents1.worldbank.org/curated/en/345111467989458740/pdf/multi-page.pdf>
- Alesina, A., Giuliano, P., & Reich, B. (2021). Nation-Building and Education. *The Economic Journal*, 131(638), 2273-2303. doi:10.1093/ej/ueab001
- Antia, B.E., & Dyers, C. (2019). De-alienating the academy: Multilingual teaching as decolonial pedagogy. *Linguistics and Education*, 51, 91-100. doi: 10.1016/J.LINGED.2019.04.007
- Arendt, H. (1970). *On Violence*. Harvest Books. New York: Harcourt, Brace and World.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۲۸

دوره ۱۶، شماره ۲
بهار ۱۴۰۳
پیاپی ۶۲



- Bauer, M., Fetherstonhaugh, D., Haesler, E., Beattie, E., Hill, K.D. & Poulos, C.J. (2018). The impact of nurse and care staff education on the functional ability and quality of life of people living with dementia in aged care: A systematic review. *Nurse Educ Today*, 67:27-45. doi: 10.1016/j.nedt.2018.04.019
- Beleuta, I. (2017). The Role of Higher Education in Peacebuilding – An Interplay of Global Education Norms and Local Contexts (*Master's Thesis*). Department of International Environment and Development Studies, Norway University of Life Sciences.
- Burde, D. (2006). Education in crisis situations: Mapping the field. *Washington, DC: USAID Education in Crisis Situations*.
- Bush, K.D., & Saltarelli, D. (2005). The two faces of education in ethnic conflict. *UNICEF; UNICEF Innocenti Research Centre*. Retrieved from <https://digitalibrary.un.org/record/459409?v=pdf>
- Carr, E.H. (1964). *The Twenty Years Crisis 1919-1939, An Introduction to the Study of International Relations*. New York, Harper & Row.
- Chankseliani, M., Qoraboyev, I. & Gimranova, D. (2021) Higher education contributing to local, national, and global development: new empirical and conceptual insights. *Higher Education*, 81(1), 109-127. doi:10.1007/s10734-020-00565-8
- Cheng Y.C., Cheung, A.C.K. & Wing N.G.S. (2016). *Internationalization of Higher Education the Case of Hong Kong*. Springer Singapore. doi:10.1007/978-981-287-667-6
- Dahl, R. (1957). The concept of power. *Behavioral Science*, 2(3), 201–215. doi:10.1002/bs.3830020303
- Delgado, M. (2008). The role of universities in peacebuilding processes in contexts of armed conflict: The experience of the Universidad de Bogotá Jorge Tadeo Lozano in Colombia. *Global University Network for Innovation (GUNI)*.
- Deodato, E., & Borkowska, I. (2015). Universities as actors and instruments in diplomacy – The academic soft power potential. *Valdai Papers*, No. 8. retrieved from http://vid-1.rian.ru/ig/valdai/Paper08_eng.pdf
- Drezner, D. (2021). Power and International Relations: a temporal view. *European Journal of International Relations*, 27(1), 29-52. doi:10.1177/1354066120969800
- Enders, J. (2004). Higher Education, Internationalization, And the Nation-State: Recent Developments and Challenges to Governance Theory. *Higher Education*, 47 (3), 361-382. doi: 10.1023/B:HIG.0000016461.98676.30
- Eric, A. Hanushek and Ludger Woessmann, The Economics of International Differences in Educational Achievement. In Eric A. Hanushek, Stephen Machin, and Ludger Woessmann, editor: *Handbooks in Economics*, Vol. 3, The Netherlands: North-Holland, 2011, 89-200. Retrieved <https://hanushek.stanford.edu/sites/default/files/publications/Hanushek%2BWoesmann%202011%20HandEconEduc.pdf>

- Gallie, W. B. (1956). Essentially Contested Concepts. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 56(1955-1956), 167-198. doi:10.1093/aristotelian/56.1.167
- Guzzini, S. (2000) A Reconstruction of Constructivism in International Relations. *European Journal of International Relations*, 6(2), 147-182. doi: 10.1177/1354066100006002001
- Guzzini, S. (2021). Power in World Politics. *DIIS Working Paper - forthcoming in Oxford Research Encyclopedia of Politics*, 17. doi:10.1093/acrefore/9780190228637.013.118
- Hart, J. (1976). Three Approaches to the Measurement of Power in International Relations. *International Organization*, 30(02), 289-305. doi:10.1017/S0020818300018282
- Ishiyama, J., & Breuning, M. (2012). Educational access and peace duration in post-conflict countries. *International Interactions*, 38(1), 58-78. doi: 10.1080/03050629.2012.640211
- Karataş, İ.H. (2022). The Transformation of the Nation-States and Education. In: Akgün, B & Alpaydın, Y. (eds) *Education Policies in the 21st Century. Maarif Global Education Series (pp 3-33)*. Palgrave Macmillan, Singapore. doi:10.1007/978-981-19-1604-5_1
- Kester, K., Abura, M., Sohn, C. & Rho, E. (2022). Higher education peacebuilding in conflict-affected societies: beyond the good/bad binary. *International Journal of Comparative Education and Development*, 24(3/4), 160-176. doi:10.1108/IJCED-04-2022-0027
- Kucherenko, S. A. (2023). The Concept of Power and Its Transformation in Political Realism. *Politeia*, 2(109), 6-18. doi: 10.30570/2078-5089-2023-109-2-6-18
- Marx K., & Engels F. (2014). *The Communist Manifesto*. International Publishers Co.
- McClory, J. (2011). *The New Persuaders II. A 2011 Global Ranking of Soft Power*. Institute for Government. Retrieve from https://www.instituteforgovernment.org.uk/sites/default/files/publications/The%20New%20PersuadersII_0.pdf
- Mearsheimer, J. (1995). The False Promise of International Institutions. *International Security*, 19(3), 5-49. doi: 10.2307/2539078
- Melissen, J. (2005). The New Public Diplomacy: Between Theory and Practice. In J. Melissen (edi) *The New Public Diplomacy: Soft Power in International Relations* (Pp. 3-27). Houndsmills, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Metro, R. (2020). The third face of education: moving beyond the good/bad binary in conflict and post-conflict societies. *A Journal of Comparative and International Education*, 50(2), 294-296. doi: 10.1080/03057925.2019.1657317
- Monaghan, C. (2015). Changing the Prism. In: Gross, Z. & Davies, L. (eds) *The Contested Role of Education in Conflict and Fragility. The World Council of Comparative Education Societies* (Pp. 83-81). Sense Publishers, Rotterdam. doi:10.1007/978-94-6300-010-9_5
- Mušić, S. (2016). The Role of Education in Preventing Violent Extremism and Radicalism. *First International Conference on Education titled, Changing reality through education "At: Mostar, Bosnia and Herzegovina*. Retrieved from: https://www.researchgate.net/publication/324942495_The_Role_of_Education_in_Preventing_Violent_Extremism_and_Radicalism





- Nye, J. (1990). Soft Power. *Foreign Policy*, 80, 153-171, doi:10.2307/1148580
- Nye, J. (2003). Propaganda Isn't the Way: Soft Power. *The International Tribune*. January 10, 2003.
- Nye, J. (2008). Public Diplomacy and Soft Power. *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, 616(1), 94-109. doi:10.1177/0002716207311699
- Nye, J. (2010). The Future of Soft Power in US Foreign Policy, I. Parmar & M. Cox (eds.), *Soft Power and US Foreign Policy: Theoretical, Historical, and contemporary perspectives* (Pp. 4-11), London: New York: Routledge.
- Nye, J. (2011). *The future of power*. Public Affairs.
- Ostby, G., Urdal, H., & Dupuy K. (2019). Does Education Lead to Pacification? A Systematic Review of Statistical Studies on Education and Political Violence. *Review of Educational Research*, 89(1), 46-92. doi:10.3102/0034654318800236
- Owens, T.L. (2017). Higher education in the sustainable development goals framework. *European Journal of Education*, 52(4), 414-420. doi. 10.1111/ejed.12237
- Pallaver, M., 2011. Power and its Forms: Hard, Soft, Smart. MPhil. *London School of Economics*. Retrieved from: https://etheses.lse.ac.uk/220/1/Pallaver_Power_and_Its_Forms.pdf
- Parsons, T. (1963). On the Concept of Political Power. T. Parsons (ed.), *Sociological Theory and Modern Society* (Pp. 232-262). New York: The Free Press.
- Pherali, T. & Lewis, A. (2017). Higher education partnerships for peace and development. *Education and Conflict Review*, 1, 13-16.
- Pherali, T. (2022). Conflict, education and peace in Nepal: rebuilding education for peace and development. *Journal of Peace Education*, 20(3), 387-388. doi: 10.1080/17400201.2023.2184087
- Pinar B. & Berivan E. (2008). Hard Power, Soft Power: Toward a More Realistic Power. *Insight Turkey*, 10 (2), 5-20.
- Reus-Smit, C. (2005). Constructivism, B. Scott, & L. Andrew (eds), in *Theories of International Relations* (Third Edition, Pp. 188-212). Palgrave Macmillan.
- Rusbult, C. (2007). Active-Learning Theories. [online], Retrieved from: <http://www.asa3.org/ASA/education/teach/active.htm>
- Sahar, A., & Kaunert, C. (2021). Higher education as a catalyst of peacebuilding in violence and conflict-affected contexts: the case of Afghanistan. *Peacebuilding*, 9(1), 57-78. doi: 10.1080/21647259.2020.1731123
- Samuel, T.K. (2022). Education in Preventing and Countering Violent Extremism (P/CVE) Among the Youth. In: A.J. Masys (ed.) *Handbook of Security Science* (Pp. 1039-1062). Springer, Cham. doi: 10.1007/978-3-319-91875-4_82

- Seymour, M. (2020). The Problem with Soft Power. *Foreign Policy Research Institute*. Online. Available at <https://www.fpri.org/article/2020/09/the-problem-with-soft-power/>
- Sheng-Kai, C.C. (2015). Higher education scholarships as a soft power tool: an analysis of its role in the EU and Singapore. *EU Centre in Singapore. Working Paper*, 23, 1-16. <https://aei.pitt.edu/63496/1/WP23-HigherEducation-EUSG.pdf>
- Shields, R. & Edwards, R. (2010). Student Mobility and Emerging Hubs in Global Higher education' in LM Portnoi, VD Rust & SS Bagley (eds), *Higher Education, Policy and the Global Competition Phenomenon* (Pp. 235-248), Palgrave Macmillan, New York.
- Stetar, J., Coppla, C., Guo, L., Nabiyeva, N. & Ismailov, B. (2010). Soft Power Strategies: competition and Cooperation in a Globalized System of Higher Education', in L.M. Portnoi, VD Rust & SS Bagley (eds), *Higher Education, Policy and the Global Competition Phenomenon* (Pp. 191-203). Palgrave Macmillan, New York. doi:10.1057/9780230106130_14
- Trinh, N.T.H. (2023). Higher Education and Its Role for National Development. A Research Agenda with Bibliometric Analysis. *Interchange*, 54, 125–143. doi:10.1007/s10780-023-09493-9
- Valimaa, J. (2008). Cultural Studies in Higher Education Research. In J. Välimaa & O. Ylijoki (Eds.), *Cultural Perspectives on Higher Education* (Pp. 9-25), Springer. doi:10.1007/978-1-4020-6604-7_2 10.1007/978-1-4020-6604-7_2
- Villanueva, C. (2007). *Representing Cultural Diplomacy: Soft Power, Cosmopolitan Constructivism and Nation Branding in Mexico and Sweden*. Acta Wexionensia.
- Weber, M. (1947). *The Theory of Social and Economic Organization* (A. M. Henderson, & T. Parsons, Trans.). Glencoe: The Free Press.
- Yukaruç, U. (2017). A critical approach to soft power. *Bitlis Eren Universitesi (BEU) SBE Derg.* 6(2), 491-502.
- Zhu, T.T., Peng, H.R., & Zhang, Y.J. (2018). The Influence of higher education development on economic growth: evidence from central China. *Higher Education Policy*, 31, 139–157. doi: 10.1057/s41307-017-0047-7





مقاله پژوهشی

تعامل حقوق و انرژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای

حسن یوسفی^۱، سیدحسین حسینی^{۲*}، سیدمهدی سیدزاده ثانی^۳

دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۶؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰

چکیده

با توجه به نیاز روزافزون کشورها به منابع انرژی، مباحث جدید و متنوعی در حوزه حقوق و انرژی طرح شده است که نیاز به مطالعات و تحقیقات گسترده میان‌رشته‌ای را در این زمینه تقویت می‌کند. ابعاد حقوقی بهره‌برداری از انواع انرژی اعم از حفاظت از محیط‌زیست، سرمایه‌گذاری‌های خارجی، ایجاد قواعد حقوقی در سطوح داخلی و بین‌المللی، امنیت انرژی، و سایر مسائل مبتلابه کشورها ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای و انتشار تحقیقات حقوقی مربوط به انرژی به صورت مستمر را می‌طلبد. یکی از گرایش‌های میان‌رشته‌ای که در دانشکده‌های چند کشور جهان از جمله کشورهای استرالیا، انگلستان، ایالات متحده آمریکا و کانادا بیشتر مورد توجه قرار گرفته است «حقوق انرژی» است. این حقیقت که گرایش حقوق انرژی خود می‌تواند زیرمجموعه‌های تخصصی دیگری داشته باشد ارزش آن را به‌عنوان یک رشته تحصیلی افزایش داده و می‌توان گفت تأسیس گرایش «حقوق انرژی» به‌عنوان یک گرایش میان‌رشته‌ای، با توجه به دامنه و محتوای آن در برنامه‌های درسی دانشکده‌های حقوق سایر کشورها، از جمله ایران، با توجه به جایگاه انرژی در کشور ما ضرورتی انکارناپذیر دارد. این مقاله سعی دارد پیش‌زمینه‌ای مناسب در زمینه حقوق انرژی به‌عنوان یک گرایش میان‌رشته‌ای، در اختیار دانشجویان رشته حقوق و سایر رشته‌های مرتبط قرار دهد و برای این منظور ضمن تبیین مفهوم، ویژگی‌ها و جایگاه حقوق انرژی، به بررسی اصول، عناصر و سطوح مختلف این گرایش میان‌رشته‌ای خواهد پرداخت.

کلیدواژه‌ها: حقوق، انرژی، علوم میان‌رشته‌ای

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

hasan.yousefi@mail.um.ac.ir ✉

۲. دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

* نویسنده مسئول

shosseini@um.ac.ir ✉

۳. استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

eidzadeh@um.ac.ir ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

علوم میان‌رشته‌ای با بهره‌گیری منسجم از مفاهیم، نظریه‌ها و دیدگاه‌های علوم مختلف در کنار یکدیگر، یک عنصر کلیدی در تسریع اکتشافات علمی و حل مشکلات اجتماعی محسوب می‌شوند (پورتر و رافولز^۱، ۲۰۰۹، ۹). به طوری که امروزه انجام مطالعات میان‌رشته‌ای به ضرورتی انکارناپذیر در فرایند توسعه دانش و تجربه بشری تبدیل شده است. گرچه در گذشته نه‌چندان دور بخش عمده‌ای از توان و ظرفیت علمی پژوهشگران و نهادهای تحقیقاتی صرف انجام مطالعات درون‌رشته‌ای می‌شد، اما در دهه‌های اخیر علائم و نشانه‌هایی در حال ظهور است که به خوبی نشانگر فرایند روبه‌رشد تحقیقاتی تلفیقی، به ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای، است (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸، ۴۲؛ زاهدی، ۱۳۸۸، ۵۳؛ چن، کیو، آرسنالت، لاریویر^۲، ۲۰۲۱، ۹)

امتیاز اصلی رویکرد میان‌رشته‌ای کمک به انتقال مفاهیم است؛ به طوری که امکان تحلیل مسائل مطرح‌شده را فراهم کند. در واقع، این رویکرد دید وسیع به یادگیرنده می‌دهد و از نگرستن در حوزه‌های محدود جلوگیری می‌کند و از گرایش به جزم‌اندیشی می‌کاهد. با این اوصاف، در فرایند تجدیدنظر در نظام آموزش عالی، مسئله ارتباط میان‌رشته‌ای به‌عنوان یکی از مسائل محوری در آموزش و پرورش مطرح است (کارلکوئیست^۳، ۱۹۹۹، ۱۱؛ تراپ و شورتلیج^۴، ۲۰۱۹، ۱۳۶). شاید بتوان گفت طرفداری از علوم میان‌رشته‌ای در اندیشه‌های ارسطو در ۳۸۷ پیش از میلاد به وجود آمد؛ زمانی که تقسیم کلاسیکی از علم و دانش بر اساس سلسله‌مراتب وضع شد (بوگوچ، پاپاس، کروین، سیلیمان^۵، ۲۰۲۱، ۱۹۳). اصطلاح «میان‌رشته‌ای» برای اولین بار در اوایل قرن بیستم ظاهر شد (فرانک^۶، ۱۹۸۸، ۱۳۹). در همان زمان، با انتشار کتابی به نام یکپارچه‌سازی: معنا و کاربرد آن^۷ (اگدن و هاپکینز^۸، ۱۹۳۸) ایده‌های وحدت‌پدیدار شد اما به سرعت فروکش کرد، چرا که شرکت‌کنندگان در جلسه‌ای که



1. Porter & Rafols
2. Shi ji Chen, Qi, Arsenault & Larivière
3. Karlqvist
4. Tripp & Shortlidge
5. Bogotch, Papas, Kervin & Silliman
6. Frank
7. Integration; its meaning and application
8. Ogden & Hopkins

انجمن ملی آموزش و پرورش برگزار کرد به این نتیجه رسیدند که وحدت کامل غیرممکن است (کلاین^۱، ۲۰۰۵).

در طول جنگ ویتنام و پس از آن طی جنبش‌های دانشجویی، تغییر ماهیت محیط دانشگاهی شروع به انجام شد (رپکو^۲، ۲۰۰۸، ۶۱). این تغییر به سمت دیدگاه فوکو متمایل شد و محدودیت توانایی رشته‌ها را برای پرداختن کافی به مسائل اجتماعی مانند حقوق مدنی، جنبش‌های فمینیستی و ... برجسته کرد (کاتز^۳، ۲۰۱۱، ۵۱۹). به این ترتیب تمایل به ارتباطات بین رشته‌ها پدیدار شد؛ تا اینکه پیشگامان علوم انسانی یعنی جولی تامپسون کلاین^۴ و ویلیام اچ نوول^۵ در اواخر دهه ۱۹۷۰ اهمیت مطالعات میان‌رشته‌ای را احیا کردند (رپکو، ۲۰۰۸، ۷۹). کلاین به بررسی تاریخ، نظریات و طبقه‌بندی‌های پیرامون مطالعات میان‌رشته‌ای پرداخت (کلاین، ۱۹۹۰؛ ۲۰۰۰). نوول نیز نخست یک انجمن و در ادامه یک مجله تخصصی در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای برای تجزیه و تحلیل مطالعات میان‌رشته‌ای ایجاد نمود (رپکو، ۲۰۰۸، ۱۲۳).

در قرن بیست و یکم، گرایش به مطالعات میان‌رشته‌ای به‌طور فزاینده‌ای در علوم مختلف مورد توجه قرار گرفته است (پلمار و ایسنبرگ^۶، ۲۰۰۰، ۱۰۶)؛ (ولج^۷، ۲۰۰۳، ۱۷۸)؛ (ماسی^۸، ۲۰۰۸، ۱۰).^۹ رشته حقوق نیز از امر مستثنی نبوده است؛ به طوری که در دهه‌های اخیر شاهد افزایش گرایش‌های میان‌رشته‌ای در علم حقوق بوده‌ایم. یکی از گرایش‌های میان‌رشته‌ای «حقوق انرژی» است.

حقوق انرژی به‌عنوان رشته‌ای نو مورد بحث بسیاری از دانشکده‌های امروز جهان است. برگزاری دوره‌های تخصصی حقوق انرژی در بسیاری از کشورها چون کانادا، امریکا، مالزی

1. Klein
2. Repko
3. Katz
4. Thompson Klein
5. William H. Newell
6. Pellmar and Eisenberg
7. Welch
8. Masee

۹. برای مطالعه بیشتر هم چنین ببینید: National Research Council [NRC], 2009; An NRC report, 2009





و سنگاپور، اسکاتلند و انگلستان، راه‌اندازی مراکز متعدد پژوهشی و آموزشی حقوق انرژی، برگزاری سمینارها و کارگاه‌های آموزشی در مسائل مرتبط با انرژی، چاپ کتب و مقالات بی‌شمار در این زمینه و ایجاد مراجع بین‌المللی مرتبط با حقوق انرژی همگی حکایت از اهمیت مباحث تخصصی حقوق انرژی دارد (ابراهیمی، ۱۳۹۲، ۶۶).

تأثیرگذاری انرژی بر توسعه اقتصادی دولت‌ها، باعث شد که انرژی، هسته اصلی مطالعات بسیاری از مجامع علمی و دانشگاهی قرار گیرد. آنچه محرز است انرژی یک عامل سیاسی مهم در روابط بین‌الملل است که حتی کشورهای عمده صادرکننده آن هرگز نتوانسته‌اند از تأثیر سیاسی آن بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود به‌دور باشند. بنابراین، اهمیت این مسئله برای کشورهای صاحب انرژی در حال توسعه دوچندان بوده و شناسایی انرژی و مسائل مربوط به آن می‌تواند راهگشای برخی از مشکلات آنها باشد.

در این پژوهش ضمن تبیین مفهوم حقوق انرژی به بررسی مواردی چون ویژگی‌های حقوق انرژی، جایگاه حقوق انرژی، اصول حقوق انرژی، و عناصر حقوق انرژی خواهیم پرداخت. روش تحقیق پژوهش توصیفی - تحلیلی و مقایسه‌ای با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و سایر منابع در دسترس از جمله کتاب‌ها، نشریه‌ها، سایت‌های اینترنتی و سایر منابع پایگاه‌های دیگر اطلاعاتی است.

۲. مفهوم حقوق انرژی

حقوق انرژی به مدیریت منابع انرژی می‌پردازد. این تعریفی ساده از حقوق انرژی محسوب می‌شود و بدیهی است برای تعریف و مطالعه حقوق انرژی پژوهشگران باید با حوزه‌های دیگری چون علوم سیاسی، اقتصاد، جغرافیا، محیط زیست، مهندسی و... آشنایی داشته باشند (هفرون، مک کاولی و سواکول^۱، ۲۰۱۵، ۲۰).

به نظر نمی‌رسد که حقوق انرژی همچون دیگر گرایش‌ها دارای یک ادبیات علمی ثابت باشد؛ حقوق انرژی بیش از یک قرن در اشکال مختلف وجود داشته است. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در خصوص مدیریت بخش انرژی همچون زغال سنگ و نفت

1. Heffron, McCauley, & Sovacool

قانون‌گذاری‌هایی صورت گرفته است. این منابع انرژی (در کنار گاز) به‌عنوان انرژی‌های فسیلی شناخته می‌شوند و تشکیل‌دهنده یکی از دو مقوله عمده از منابع انرژی هستند؛ مقوله دیگر منابع انرژی با کربن پایین است که بعد از جنگ جهانی دوم توسعه آنها آغاز شد و شامل انرژی اتمی، انرژی برق آبی، بادی، خورشیدی، زیست توده و دیگر منابع اندک از انرژی‌های تجدیدپذیر می‌شود (هفرون، رون، توماین، بردبروک، تالس^۱، ۲۰۱۸، ۳۵).

در عصر حاضر نقش و اهمیت حقوق انرژی به‌عنوان یک تخصص حقوقی - به‌خصوص در اقتصاد دولت‌ها - آشکار شده است. از جمله اهداف مهم حوزه حقوق انرژی توسعه زیرساخت‌های انرژی به‌عنوان ابزاری جهت رشد اقتصادی می‌باشد.

تعاریف دیگری نیز از حقوق انرژی بیان شده است؛ در یک تعریف حقوق انرژی به آن دسته از حقوق و تکالیف اطلاق می‌شود که حول مقوله انرژی ایجاد شده و مجموعه واحد، خاص و مستقلاً ایجاد نموده است (سلیمی ترکمانی، ۱۳۹۴، ۲۵).

در تعریف دیگر حقوق انرژی مشتمل بر حقوق دارندگان، استخراج‌کنندگان و تولیدکنندگان منابع انرژی، حقوق کشورها و شرکت‌های سرمایه‌گذار خریدار، واردکننده و توزیع‌کننده و مصرف‌کننده انرژی، حقوق مربوط به فدراسیون‌ها و سندیکاها کارگری دخیل در فرایند تولید، پالایش و مصرف انرژی و نهایت حقوق دست‌اندرکاران حمل و ترانزیت انرژی اعم از دولت‌ها، شرکت‌ها، کارکنان و سازمان‌های غیردولتی فعال در این زمینه است (آهنی، ۱۳۹۰، ۳۲).

گرچه رسیدن به اجماع بر سر تعریف حقوق انرژی عملاً غیرممکن است، اما شاید بتوان به حقوق انرژی را «تخصیص حقوق و تکالیف مرتبط با بهره‌برداری از تمام منابع انرژی میان افراد با یکدیگر، بین افراد و دولت و در نهایت بین دولت‌ها با یکدیگر» توصیف کرد (بردبوک، ۱۹۹۶، ۱۹۴). در طول سه دهه گذشته، دلایلی چون خصوصی‌سازی و آزادسازی بازارهای انرژی در سراسر جهان، انتقال انرژی، جهانی‌شدن انرژی و ... باعث شده حقوق انرژی به‌عنوان یک رشته نو مورد توجه قرار گیرد به‌طوری‌که دولت‌ها اهمیت انرژی را شناسایی کرده و به دلیل اثرات زیست‌محیطی و پیامدهای اقتصادی آن را در دستور کار سیاسی خود قرار داده‌اند.

1. Heffron, Rønne, Tomain, Bradbrook & Talus





با توجه به اینکه گرایش حقوق انرژی گرایش نسبتاً جدیدی از علم حقوق محسوب می‌شود به اقتضای موضوع خاص آن می‌توان خصایصی برای علم حقوق انرژی برشمرد. میان‌رشته‌ای بودن یکی از ویژگی‌های گرایش حقوق انرژی میان‌رشته‌ای بودن آن است (کایرنی، هارگ، ایون و ترنر^۱، ۲۰۱۹، ۴۵۹). مروری در متون حوزه حقوق انرژی نشان می‌دهد که محققان حقوق انرژی به‌طور مرتب به تحقیقات انجام شده در خارج از حوزه حقوق مراجعه می‌کنند و حتی مقالاتی که در مجلات مختلف در حوزه حقوق انرژی منتشر می‌شوند حکایت از میان‌رشته‌ای بودن و بهره‌گیری این گرایش از علوم مختلف دارد. میان‌رشته‌ای بودن حقوق انرژی مستلزم این است که یک محقق حوزه حقوق انرژی، رشته‌های دیگری غیر از حقوق را بشناسد و با آنها درگیر شود؛ از جمله، علوم سیاسی و زیست محیطی، اقتصاد، جغرافیا، مهندسی و فیزیک (هفرون و تالوس، ۲۰۱۶، ۱۹۱).

تأثیرپذیری از سایر رشته‌های حقوقی. دومین ویژگی حقوق انرژی را می‌توان گرایش آن به وام گرفتن و جذب ایده‌ها، مفاهیم و اصول از سایر رشته‌های حقوقی عنوان کرد. جذب ایده‌ها در رابطه با رشته‌های حقوقی نزدیک مانند حقوق محیط زیست کاملاً واضح است؛ اما حقوق انرژی از بسیاری از رشته‌های دیگر حقوقی نیز وام می‌گیرد. از این نظر، حقوق انرژی مانند سایر رشته‌های حقوقی مستقل نیست (هفرون و تالوس، ۲۰۱۶، ۲).

دامنه حقوق انرژی به‌عنوان یک رشته نه توسط قوانین انرژی، بلکه توسط حوادثی که در بخش انرژی اتفاق می‌افتد، تعریف می‌شود. با توجه به تمرکز بر حل مشکلات عملی ناشی از بخش انرژی، حقوق انرژی بسته به موضوع مورد نظر می‌تواند ایده‌هایی را که از تعدادی از رشته‌های حقوقی گرفته شده است، در بر گیرد. به‌عنوان مثال، استفاده از حقوق محیط زیست در رابطه با موضوعات مرتبط با پایداری محیط زیست بخش انرژی استفاده می‌شود. حقوق سرمایه‌گذاری و تجارت تأثیر بسزایی در معاملات کالاها، خدمات و سرمایه‌ای دارد که در بازارهای انرژی انجام می‌شود. حقوق اداری نقشی اساسی در تعیین چگونگی تصمیم‌گیری نهادهای عمومی در مورد بخش انرژی دارد.

به نظر منطقی است که بیان کنیم حقوق انرژی ترکیبی از رشته‌های حقوقی است. با این حال، حقوق انرژی صرفاً کاربرد ایده‌ها، مفاهیم و اصول حقوقی قرض گرفته شده در بخش انرژی نیست. این گرایش همچنین ایده‌ها و مفاهیم و اصول مورد نیاز خود را از رشته‌های غیر از حقوق نیز جذب می‌کند.

چند سطحی بودن حقوق انرژی. یکی از ویژگی‌های دیگر حقوق انرژی، چند سطحی بودن آن است؛ این به آن معناست که حقوق انرژی علاوه بر اینکه به سبب مسائل سیاسی و امنیتی در سطح ملی حاکمیتی سنتی دارد، به علت تغییرات مداوم در بخش انرژی، حاکمیت بخش انرژی از سطح ملی به سطح منطقه‌ای (مانند اتحادیه اروپا) و سطح جهانی (مانند معاهده منشور انرژی) منتقل شده است. و طبیعی است که با عبور از سطح ملی به سطوح بالاتر در حوزه انرژی نهادهای جدیدی در سطوح مختلف زنجیره حاکمیت ظهور کرده‌اند (کایسا هوختا^۱، ۲۰۲۱، ۲۰۳).

اقتصاد محور بودن. بدون تردید انرژی در عصر حاضر یکی از عظیم‌ترین فرصت‌های اقتصادی جهان است. اگر بگوییم حقوق انرژی اساساً ماهیت اقتصادی دارد گزاره نگفته‌ایم. از جمله ابعاد اقتصادی حوزه حقوق انرژی می‌توان به حقوق نفت و گاز، حقوق نیرو، حقوق انرژی اتمی، حقوق سرمایه‌گذاری خارجی، حقوق انرژی‌های تجدیدشدنی؛ قراردادهای بالادستی و پایین دستی نفت و گاز؛ حقوق انرژی بین‌المللی، حقوق اقتصادی انرژی، امنیت انرژی، انرژی‌های نو (خورشیدی، آبی، بادی و...) اشاره نمود.

۳. جایگاه حقوق انرژی

در بعضی از کشورها حقوق انرژی دارای جایگاه ویژه‌ای است؛ به طوری که مقاطع و دوره‌های اختصاصی در زمینه حقوق انرژی در دانشکده‌های آنان مورد بررسی و تدریس قرار می‌گیرد. در این قسمت ما به طور خلاصه چند دانشگاه مطرح را بررسی خواهیم کرد. مراکز و دوره‌های موجود در کشور انگلستان. در این کشور چند دانشگاه در حوزه انرژی به صورت تخصصی فعالیت دارند؛ از جمله مرکز سیاست‌گذاری و حقوق انرژی نفت و مواد

1. kaisa huhta





معدنی دانشگاه داندی انگلستان^۱؛ این مرکز در سال ۱۹۷۷ تشکیل شد و موضوعات مختلفی چون انرژی و سیاست، انرژی نفت، امور مالیاتی، حقوق مواد معدنی در آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. دانشگاه دیگری که به این مقوله پرداخته دانشگاه بیرمنگام است. در این دانشگاه دوره حقوق انرژی و محیط زیست مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۲ دیگر دانشگاه در این کشور دانشگاه سوانزی می‌باشد. در این دانشگاه دوره نفت، گاز و حقوق انرژی تجدیدپذیر در مقطع تحصیلات تکمیلی مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۳ دوره حقوق بین‌الملل انرژی و محیط زیست در دانشگاه استرلینگ^۴ و دوره حقوق نفت؛ گاز و مواد معدنی در دانشگاه ناتینگهام^۵ از دیگر دوره‌های مرتبط با حوزه انرژی در کشور انگلستان محسوب می‌شوند.

دوره‌های مرتبط با حقوق انرژی در دانشگاه آبردین اسکاتلند. در این دانشگاه دوره‌های مختلفی چون حقوق انرژی، مدیریت انرژی، حقوق نفت و گاز، حقوق انرژی و محیط زیست، سیاست انرژی مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۶

مراکز و دوره‌های موجود در کشور آمریکا. در این کشور نیز دوره‌های مختلفی مرتبط با حوزه انرژی در دانشگاه‌های مختلف این کشور برگزار می‌گردد؛ از جمله می‌توان به مرکز حقوق انرژی، محیط زیست و منابع طبیعی دانشگاه هیوستون امریکا اشاره نمود. در این مرکز مسائلی از قبیل تولید انرژی، حمل و نقل، پیشگیری از آلودگی و حفاظت از تنوع زیستی، بهره‌برداری و حفاظت از منابع طبیعی مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۷ همچنین می‌توان از دانشگاه کینه‌تیک امریکا نام برد که در مقطع کارشناسی ارشد گرایش حقوق انرژی و محیط زیست دانشجو پذیرش می‌کند. دوره حقوق انرژی و محیط زیست دانشگاه واشنگتن^۸ و دوره حقوق انرژی و منابع طبیعی دانشگاه تولسا^۹ از دیگر دوره‌های حوزه انرژی در این کشور محسوب می‌شوند.

1. University of Dundee
2. University of Birmingham
3. Swansea University
4. University of Stirling
5. Nottingham Trent University
6. University of Aberdeen - School of Law
7. University of Houston Law Center
8. George Washington University
9. The University of Tulsa



دوره حقوق و منابع انرژی در استرالیا. این دوره در دانشگاه حقوق ملبورن استرالیا در مقطع کارشناسی ارشد برگزار می‌شود و مسائلی از قبیل حقوق انرژی، حقوق انرژی و محیط زیست، حقوق انرژی و مواد معدنی در آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۱

دانشگاه کلگری کانادا. در این دانشگاه دو دوره در مقطع کارشناسی ارشد که مرتبط با حوزه انرژی است وجود دارد. یکی دوره حقوق انرژی، محیط زیست و منابع طبیعی و دیگری دوره انرژی و توسعه پایدار.^۲

بررسی جایگاه حقوق انرژی در خاورمیانه و ایران. جای تعجب است که در دانشگاه‌های خاورمیانه که منابع عظیمی از انرژی را در اختیار دارند دانشکده‌ای وجود ندارد که به صورت تخصصی به حقوق انرژی و مسائل مرتبط به آن پرداخته و دانش-آموختگانی متخصص در این زمینه تربیت کند. به طور کلی مطالعات راجع به «حقوق انرژی»، که در بسیاری از کشورها و به ویژه کشورهای توسعه یافته قدمتی دیرینه دارد، متأسفانه در ایران مهجور باقی مانده است و چنین اصطلاحاتی برای بسیاری از دانش‌آموختگان حقوق در ایران ناآشنا جلوه می‌کند.

هرچند تأسیس رشته‌های جدیدی چون حقوق محیط‌زیست و حقوق نفت و گاز و تأسیس مؤسسه حقوق انرژی ایجاد امید به توسعه تحقیقات در این زمینه را افزون ساخته است (امین‌زاده، ۱۳۹۲، ۶۷) همچنین اخیراً دانشگاه‌های تهران و شهیدبهشتی گرایش حقوق انرژی را به صورت مستقل راه‌اندازی نموده‌اند که خود قدم بسیار بزرگی در توسعه این علم محسوب می‌شود.

۴. اصول حقوق انرژی

حقوق انرژی مانند هر علم دیگری اصول خاص خود را دارد که در این قسمت ما به بررسی هفت اصل کلیدی در زمینه حقوق انرژی خواهیم پرداخت.

۴-۱. اصل حاکمیت بر منابع ملی

بحث بر سر حاکمیت بر منابع طبیعی، به ویژه نفت، پس از پایان دوران استعمار پدیدار

1. University of Melbourne

2. University of Calgary



شد. قبل از این، شرکت‌های نفتی بین‌المللی اکتشاف و تولید را کنترل می‌کردند. در دوران پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری از کشورهای مستعمراتی سابق شروع به تغییر و تحول کردند. به موازات آن، دخالت دولت در فعالیت‌های انرژی از طریق وضع مقررات شروع به رشد کرد. این دوره با ایجاد سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) و چند قطعنامه مهم سازمان ملل متحد در مورد حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی مشخص می‌شود. در قطعنامه سال ۱۹۶۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۷۴ تصویب شد، سندی بین‌المللی درباره پذیرش اعضای جدید سازمان ملل متحد (ترکم‌نستان) است که در آن حاکمیت کامل هر دولتی بر منابع طبیعی و تمام فعالیت‌های اقتصادی آن مورد اشاره قرار گرفته است.

به منظور حفاظت از این منابع، هر دولت حق اعمال کنترل مؤثر و بهره‌برداری از آن‌ها را با ابزار مناسب با هر موقعیت دارد؛ به همین ترتیب، اصل حاکمیت بر منابع ملی به‌عنوان یک اصل خاص در اعلان‌های استکهلم و ریو به ترتیب ۱۹۷۲ و ۱۹۹۲ مورد توافق قرار گرفت.

۲-۴. اصل دسترسی به خدمات انرژی مدرن

به منظور تحقق توسعه پایدار در کشورهای در حال توسعه، ضروری است که خدمات مدرن انرژی در دسترس جوامع قرار گیرد. اهمیت این موضوع برای اولین بار در سال ۱۹۸۶ در گزارش کمیسیون جهانی محیط‌زیست و توسعه (گزارش بروتلان) به رسمیت شناخته شد.^۱ این مسئله در سال ۲۰۰۰ در گزارش مشترک، برنامه توسعه و عمران سازمان ملل متحد (یو ان دی پی) و دپارتمان امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل (یو ان دی ای)، و شورای انرژی جهانی با موضوع ارزیابی انرژی جهانی و انرژی و چالش پایداری شتاب گرفت. این گزارش خواستار اقدام جهانی برای ارائه دسترسی به خدمات انرژی برای همه شد و بر پیوند قوی بین انرژی و فقر تأکید کرد.

امروزه «خدمات انرژی» به جای «انرژی» مورد نیاز است، زیرا انرژی به‌خودی‌خود هیچ ارزش ذاتی ندارد. خدمات انرژی ناشی از عملیات ترکیبی منابع انرژی اولیه، فناوری‌های مرتبط با انرژی، نیروی کار، مواد و زیرساخت است.

1. The Brundtland Report

به رسمیت شناختن روزافزون اهمیت دسترسی به خدمات انرژی از مقایسه میان اهداف توسعه هزاره مجمع عمومی سازمان ملل^۱ که در بیانیه هزاره در سال ۲۰۰۰ اعلام شد، و اهداف توسعه پایدار^۲ که توسط مجمع عمومی در تحول جهان اعلام شد، مشهود است؛ گرچه اهداف توسعه هزاره هیچ اشاره‌ای به حوزه انرژی نمی‌کنند. در مقابل، اهداف توسعه پایدار مشخصاً به انرژی اختصاص داده شده‌اند (تضمین دسترسی به انرژی مقرون به صرفه، قابل اعتماد، پایدار و مدرن برای همه).

۳-۴. اصل عدالت انرژی

عدالت انرژی یک جنبش اخلاقی، فلسفی و در حال رشد است که در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم توسعه یافت. این مفهوم به این صورت تعریف شده است: «دستیابی به یک سیستم انرژی جهانی که به طور منصفانه مزایا و هزینه‌های خدمات انرژی را توزیع و گسترش دهد، و به عنوان یک نماینده بی طرف در تصمیم‌گیری‌هایی که در حوزه انرژی اتخاذ می‌شود مشارکت داشته باشد» (سواکول، هفرون، مک کاولی و گلدساو^۳، ۲۰۱۶، ۱).

مسئله عدالت انرژی با مسائل بین‌المللی (مانند حق مردم در کشورهای در حال توسعه برای فرار از دام فقر با ارائه دسترسی جهانی به خدمات انرژی، جلوگیری از آسیب زیست‌محیطی ناشی از بهره‌برداری از شرکت‌های چند ملیتی انرژی یا دفع زباله‌های هسته‌ای حمل شده از کشورهای توسعه یافته و ...)، و مسائل داخلی (مانند تضمین مقرون به صرفه بودن تأمین انرژی برای فقرا، ممنوعیت رها کردن اجباری خانه‌ها و روستاها برای ایجاد پروژه‌های تولید برق آبی در مقیاس بزرگ و ...) مرتبط است (جنکینز، هفرون و مک کاولی^۴، ۲۰۱۶، ۱۱).

عدالت انرژی اخیراً به عنوان یک دستور کار تحقیقاتی مقطعی جدید در زمینه علوم اجتماعی ظاهر شده است، که تلاش می‌کند اصول عدالت را در سیاست‌های انرژی (مک کاولی، هفرون، استفان و جنکینز^۵، ۲۰۱۳، ۱۰۷)، تولید انرژی و سیستم‌ها (هفرون و مک

1. Millennium Development Goals
2. Sustainable Development goals
3. Sovacool, Heffron, McCauley & Goldthau
4. Jenkins
5. McCauley, Heffron, Stephan & Jenkins





کاولی، ۲۰۱۴، ۴۳۵)؛ (جنکینز، ۲۰۱۴، ۱۲۵)، مصرف انرژی (هال^۱، ۲۰۱۳، ۴۲۲)، فعالیت انرژی (فولر و مک کاولی^۲، ۲۰۱۶، ۱۱)، امنیت انرژی (سواکول، سیدرسف و جانز، ۲۰۱۳، ۲۰)؛ سه‌گانه‌سازی انرژی (هفرون، ۲۰۱۵، ۶۸)، اقتصاد سیاسی انرژی (استجن و بارگو^۳، ۲۰۱۵، ۵۰) و تغییرات اقلیمی (استجن و بارگو، ۲۰۱۵، ۲۷۸) مورد بررسی قرار دهد.

۴-۴. اصل استفاده محتاطانه، عقلانی و پایدار از منابع طبیعی

استفاده پایدار از منابع طبیعی اصطلاحی است که در چندین کنوانسیون به‌طور مستقیم با استفاده از عبارات جایگزین مانند «حفاظت»، «مدیریت پایدار»، «استفاده بهینه، کارآمد و منطقی» یا «کاهش و حذف الگوهای ناپایدار تولید و مصرف به آن اشاره شده است و در اعلامیه ریو در محیط‌زیست و توسعه (۱۹۹۲) نیز بیان شده است.

اصل استفاده پایدار همچنین در اهداف کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد در مورد تغییرات آب‌وهوایی منعکس شده است. استفاده پایدار از منابع طبیعی همچنین در سطح اتحادیه اروپا نیز جای گرفته است. الزامات حفاظت از محیط‌زیست باید در تعریف و اجرای سیاست‌ها و فعالیت‌های اتحادیه، به‌طور خاص، با دیدگاه ترویج توسعه پایدار ادغام شوند. به‌علاوه، سیاست اتحادیه در مورد محیط‌زیست باید به دنبال حفاظت و بهبود استفاده عاقلانه و منطقی از منابع طبیعی باشد. هدف سیاست اتحادیه در زمینه انرژی باید افزایش بهره‌وری انرژی و صرفه‌جویی در مصرف انرژی و توسعه اشکال جدید و تجدیدپذیر انرژی، مطابق با ماده ۱۹۴ باشد.

۴-۵. اصل حفاظت از محیط‌زیست، سلامت انسان و مبارزه با تغییرات آب‌وهوایی

انرژی و محیط‌زیست به صورت فیزیکی در چرخه سوخت طبیعی مرتبط هستند. از اکتشاف و استخراج از طریق پردازش و حمل‌ونقل و سپس توزیع، مصرف و دفع منابع طبیعی که برای تولید انرژی مورد استفاده قرار می‌گیرند، همگی پیامدهای زیست‌محیطی به دنبال دارند. در نتیجه، حقوق و سیاست انرژی و حقوق و سیاست زیست‌محیطی را نمی‌توان به‌عنوان حوزه‌های غیرمرتبط در نظر گرفت.

1. Hall
2. Fuller & McCauley
3. Sidortsov & Jones
4. Stegen and Bargu

نکته قابل توجه دیگر این است که پدیده تغییر آب و هوا مشکلات زیست محیطی همراه با سیستم انرژی را تشدید می کند؛ چرا که بخش انرژی عامل اصلی انتشار دی اکسید کربن است. این مشکلات زیست محیطی شامل تخریب محیط های طبیعی و تحمیل خطرات و مرگ و میر بر انسان ها است. کلید کار تجزیه و تحلیل هر منبع انرژی به صورت مجزا جهت بررسی اثرات آن است. با این حال، تردیدی نیست که سوخت های فسیلی جدای از به صرفه نبودن از لحاظ اقتصادی در شرایط کنونی، نسبت به بسیاری از جایگزین ها خطرات واضح تر، فراوان تر، جدی تر و پایدارتری دارند.

۴-۶. اصل امنیت انرژی

امنیت انرژی در قلب هر سیستم سیاست انرژی مدرن قرار دارد و در تعداد زیادی از قوانین و مقررات ملی انرژی منعکس شده است. این مفهوم به دو هدف سیاست انرژی مجزا اما مرتبط اشاره دارد. اول اینکه به امنیت عرضه انرژی اشاره دارد، که معمولاً به معنی در دسترس بودن مستمر انرژی با یک هزینه معقول است. دوم اینکه به امنیت تقاضا اشاره دارد که به معنای تقاضای مداوم برای محصولات انرژی تولید شده در کشور مورد نظر است.

در حالی که امنیت عرضه تا حدودی هدف سیاست انرژی جهانی است، کاربرد عملی آن در سطح قانون و سیاست ملی به ویژگی های آن کشور بستگی دارد. این امر از طریق تنوع واردات، هم از نظر منابع عرضه و هم از نظر مسیرهای حمل و نقل، سرمایه گذاری کافی در زیرساخت واردات، تعهدات ذخیره سازی اجباری و غیره دنبال می شود. برای یک کشور تولیدکننده انرژی، هدف تأمین امنیت را می توان از طریق اقدامات بسیار متفاوت جست و جو کرد و باید در نظر داشت که امنیت سیاست عرضه همیشه مبتنی بر تضمین واردات کافی نیست بلکه در مواردی با جلوگیری از صادرات این مهم محقق می شود.

۴-۷. اصل تاب آوری و انعطاف پذیری

بخش اقتصاد انرژی را می توان در دو بخش ارزیابی کرد: حمل و نقل و برق. اگرچه سوخت های فسیلی بر هر دو سیستم تسلط دارند. با این حال، تفاوت حیاتی بین این دو این است که هر یک از آن ها ویژگی های فیزیکی خاص خود را دارند. صرف نظر از این تفاوت ها، انرژی برای هر دو بخش باید به طور قابل اعتمادی در دسترس باشد. علاوه بر این، هر دو سیستم باید تاب آور باشند.





از آنجا که سوخت‌های حمل‌ونقل به راحتی قابل ذخیره و پراکنده در سراسر یک کشور هستند، سیستم حمل‌ونقل نسبتاً انعطاف‌پذیر است. برای سیستم برق این طور نیست. در واقع، در نتیجه یک سری وقایع آب‌وهوایی اخلا لگر که تحویل برق را با هزینه‌های اقتصادی زیاد متوقف کرده‌اند، تاب‌آوری اکنون به یک نگرانی عمده برای بخش برق تبدیل شده است. در نتیجه، آینده انرژی باید توجه زیادی به مفهوم انعطاف‌پذیری داشته باشد. علاوه بر تغییرات آب‌وهوایی، نگرانی‌ها در مورد تاب‌آوری شامل تهدیدهای امنیت سایبری نیز می‌شود. به‌عنوان مثال، وزارت انرژی ایالات متحده تأیید می‌کند که سیستم برق با خطر قریب‌الوقوع حملات سایبری مواجه است که در حال افزایش مکرر و پیچیده است. هم سیستم‌های حمل‌ونقل و هم سیستم‌های الکتریسیته از وابستگی سنتی خود به سوخت‌های فسیلی به سمت افزایش اتکا به منابع تجدیدپذیر و بهره‌وری انرژی حرکت می‌کنند.

۵. عناصر حقوق انرژی

۵-۱. قانون‌گذاری حوزه حقوق انرژی

هدف حوزه حقوق انرژی فراهم کردن یک محیط قانونی پایدار برای تجارت و سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی انرژی و حفاظت از مشترکات جهانی و مدیریت منابع طبیعی و به‌طور کلی تنظیم روابط و تعهدات بین بازیگران دولتی و غیردولتی در مورد مسائل انرژی است. حقوق انرژی گرایشی چند بعدی است که عوامل مختلفی چون عوامل اقتصادی، زیست‌محیطی، سیاسی، اجتماعی، و فناوری در آن نقش ایفا می‌کنند. اجمالاً می‌توان بیان داشت قانون‌گذاری در حوزه انرژی می‌تواند در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی ظهور پیدا کند. در سطح محلی قانون‌گذاران محلی اهداف و مشوق‌های خاصی برای حوزه انرژی جهت توسعه زیرساخت‌ها در این حوزه تعیین می‌کنند. در سطح فراملی نیز می‌توان اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا را در توسعه حقوق انرژی و وضع سیاست‌های کلی بخش انرژی نام برد. جدول شماره (۱) به‌طور خلاصه نمونه‌هایی از معاهدات و قانون‌گذاری‌های بین‌المللی حوزه انرژی را نشان می‌دهد.

جدول ۱. معاهدات بین‌المللی حوزه انرژی

ردیف	معاهدات بین‌المللی حوزه انرژی
۱	کنوانسیون وین در خصوص حفاظت از لایه اوزون (وین، ۲۲ مارس ۱۹۸۵)
۲	معاهده منشور انرژی
۳	کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریا‌های سازمان ملل
۴	کنوانسیون ۱۹۸۵ فلات قاره
۵	کنوانسیون لوگانو در خصوص مسئولیت مدنی برای خسارات ناشی از فعالیت‌های خطرناک برای محیط زیست (لوگانو، ۱۹۹۳)
۶	پروتکل مونترال در خصوص مواد مضر برای لایه اوزون (مونترال، ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۷)
۷	کنوانسیون ارزیابی آثار زیست محیطی در سیاق فرامرزی (اسپو، ۲۵ فوریه ۱۹۹۱)
۸	کنوانسیون چارچوب ملل متحد در خصوص تغییرات آب‌وهوایی (ریو ۹ می ۱۹۹۲)
۹	کنوانسیون آرهوس در خصوص دسترسی به اطلاعات، مشارکت عمومی در تصمیم‌سازی و دسترسی به عدالت در خصوص مسائل زیست محیطی (آرهوس، ۱۹۸۸)
۱۰	پروتکل کیوتو در ارتباط با کنوانسیون چارچوب ملل متحد در خصوص تغییرات آب‌وهوایی (کیوتو، ۱۱ دسامبر ۱۹۹۷)



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۴۷

تعامل حقوق و انرژی در
پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای

۵-۲. سازمان‌های مرتبط با حوزه حقوق انرژی

در عصر حاضر سازمان‌ها و شرکت‌های گوناگونی در حوزه حقوق انرژی و سیاست‌های مرتبط با آن دارای فعالیت هستند که ضمن ارائه تحلیل و رهیافت‌های نوین در حوزه انرژی، در تعیین افق‌های سیاست‌گذاری حوزه انرژی در سطح بین‌المللی نیز نقش به‌سزایی دارند؛ مهم‌ترین سازمان‌ها، شرکت‌ها و مراکز مؤثر حوزه انرژی در جدول شماره (۲) آمده است.

جدول ۲. سازمان‌ها، مراکز و شرکت‌های مرتبط با حوزه حقوق انرژی

سازمان‌ها، مراکز و شرکت‌های مرتبط با حوزه حقوق انرژی
آژانس بین‌المللی انرژی http://www.worldenergyoutlook.org
آژانس بین‌المللی انرژی اتمی http://www.iaea.org/
برنامه محیط زیست سازمان ملل http://www.undp.org/content/undp/fa/home/ourwork/Environmentandenergy/overview.html
بخش انرژی کمیسیون اروپا http://ec.europa.eu/energy/index_en.htm
وزارت انرژی، ایالات متحده http://www.energy.gov/
مؤسسه مطالعات انرژی دانشگاه آکسفورد http://www.oxfordenergy.org/
مؤسسه فناوری ماساچوست (مرکز تحقیقات انرژی و محیط زیست) http://web.mit.edu/ceepr/www/
مرکز سیاست و انرژی، نفت و مواد معدنی (انگلستان) http://www.dundee.ac.uk/cepmlp/

۳-۵. مشوق‌های ایجاد تحول در حوزه حقوق انرژی

نیروهای مشوق ایجاد تحول در حوزه حقوق انرژی در دو سطح بین‌المللی و داخلی وجود دارند؛ در سطح بین‌المللی می‌توان از عواملی چون معاهدات مؤسسات بین‌المللی، روابط بین‌الملل و تجارت بین‌الملل یاد کرد. به‌عنوان مثال، یک معاهده بین‌المللی می‌تواند با ایجاد مجموعه‌ای از قواعد و مقررات زمینه ایجاد تحول را در حوزه حقوق انرژی داخلی را فراهم آورد؛ یا مثلاً مؤسسات و انجمن‌های بین‌المللی (نظیر انجمن بین‌المللی تولیدکنندگان نفت و گاز، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و ...) می‌توانند با وضع مقررات جدید مشوق و محرک ایجاد تحول در حوزه انرژی باشند. همچنین، روابط بین‌الملل و بازرگانی بین‌الملل هم می‌توانند از طریق تعریف پروژه‌های جدید در حوزه انرژی بین کشورها، اعزام نیروهای متخصص و به تبع آن انتقال فناوری‌های نوین حوزه انرژی بین کشورها به نوبه خود در ایجاد تحول در حوزه انرژی دخیل باشند.^۱

در سطح داخلی نیز محرک‌هایی وجود دارد که به نوبه خود می‌تواند زمینه ایجاد تحول را در حوزه حقوق انرژی ایجاد کند. معمولاً در یک کشور با تغییر دولت و روی کارآمدن قوه مجریه جدید و با توجه به هدف آن دولت این امکان متصور است که شاهد تحولاتی در حوزه حقوق انرژی و سیاست‌های وابسته به آن باشیم. تدوین قوانین و سیاست‌های جدید در حوزه حقوق انرژی، رشد و توسعه تکنولوژی به خصوص تجهیزات مرتبط با حوزه انرژی نیز می‌توانند از جمله دیگر محرک‌های داخلی ایجاد تغییر در حوزه انرژی باشند (پیدگتون و لورنزونی و پورتینگا^۲، ۲۰۰۸، ۱۶؛ پورتینگا، آئویاگی و پیدگتون^۳، ۲۰۱۳، ۱۶۱).

۴-۵. امنیت انرژی

در حال حاضر امنیت انرژی یک عنصر کلیدی جهت ثبات اقتصادی در سراسر جهان است. این مقوله در کنار دو مقوله محافظت آر محیط زیست و رشد اقتصادی موجب توسعه همه‌جانبه جوامع می‌گردد.



۲۳. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

Heffron, R., Körner, M. F., Wagner, J., Weibelzahl, M., & Fridgen, G. (2020). Industrial demand-side flexibility: A key element of a just energy transition and industrial development. *Applied Energy*, 269, 1-13.

2. Pidgeon, Lorenzoni & Poortinga

3. Poortinga, Aoyagi & Pidgeon

اصطلاح امنیت انرژی به عرضه دائم و قابل اطمینان، با قیمت‌های منطقی در حامل‌های انرژی اشاره دارد. افرادی که از این اصطلاح استفاده می‌کنند، سعی دارند که تهدیدات ژئوپلیتیکی، زیست‌محیطی، تکنیکی، روانی و اقتصادی ناظر بر بازارهای انرژی را کاهش دهند (هفرون و مک کاولی، ۲۰۱۷). موضوع امنیت انرژی به طور فزاینده به یک مسئله حیاتی برای بسیاری از کشورها تبدیل شده است. در گذشته موضوع امنیت انرژی تا این حد مهم نبود چراکه قیمت انرژی منطقی و در اکثر موارد ثابت بود. با این حال طی دهه گذشته قیمت انرژی متغیر و بسیار افزایشی شده است، در نتیجه، به دو دلیل فشارهای مالی زیادی بر اغلب کشورها بار شده است؛ نخست، قیمت بسیار و دوم، قیمت‌های متغیر. بدان معنی که دولت‌ها قادر نیستند به طور دقیق بودجه سالانه خود را پیش‌بینی کنند؛ این مسئله به عدم ثبات اقتصادی منجر بالا شده است (هفرون، ۲۰۲۲).

۶. نتیجه‌گیری

با پیشرفت علوم، حوزه‌های مختلفی از علم شکل گرفتند و از طریق فضای مجازی (نصرتی و دیگران، ۲۰۲۳) و سپس فناوری‌های هوش مصنوعی (موساوند و دیگران، ۲۰۲۰) نه تنها پیشرفت علوم را تسریع کردند بلکه لزوم و امکان میان‌رشته‌گی را فراهم آوردند. ترویج مطالعات میان‌رشته‌ای ضمن تحرک و پویایی نظام آموزشی، باعث تحکیم محیط دانشگاهی، رشد، اصلاح و در نتیجه از بین بردن شکاف‌های بین علوم مختلف می‌گردد. در این پژوهش سعی شد با بهره گرفتن از مطالعات میان‌رشته‌ای رابطه حقوق و انرژی مورد بررسی قرار گیرد. در نتیجه، در این نوشتار حقوق انرژی به‌عنوان یک رشته مستقل در علم حقوق قلمداد شده و از نظر مفهومی نیز بر ویژگی‌ها، عناصر، اصول و جایگاه حقوق انرژی تأکید شده است.

بنا بر آنچه گفته شد، از جمله اوصاف حقوق انرژی می‌توان چندسطحی بودن حقوق انرژی، جذب ایده از سایر رشته‌های حقوقی، میان‌رشته‌ای بودن و اقتصادمحور بودن را بر شمرد. در بررسی جایگاه رشته حقوق انرژی مشخص شد در کشورهایی چون انگلستان، کانادا و آمریکا رشته حقوق انرژی دارای جایگاه ویژه‌ای است و متأسفانه در کشورهای



خاورمیانه، از جمله ایران، گرچه دارای منابع انبوه انرژی هستند، این رشته آن طور که شایسته است مورد توجه قرار نگرفته است.

سعی شد اصول حاکم بر حقوق انرژی بررسی شود و مشاهده شد که اصل تاب‌آوری و انعطاف‌پذیری، اصل امنیت انرژی، اصل حفاظت از محیط زیست، سلامت انسان و مبارزه با تغییرات آب‌وهوایی، اصل استفاده محتاطانه، عقلانی و پایدار از منابع طبیعی، اصل عدالت انرژی، اصل دسترسی به خدمات انرژی مدرن و در نهایت اصل حاکمیت بر منابع ملی از جمله مهمترین اصول حاکم بر حوزه انرژی هستند. در نهایت به تحلیل عناصر موجود در زمینه حقوق انرژی اشاره کرده و برای این منظور به بررسی قانون‌گذاری حوزه حقوق انرژی، مشوق‌های ایجاد تحول در حوزه حقوق انرژی، امنیت انرژی و سازمان‌های مرتبط با حوزه حقوق انرژی پرداختیم.

ایجاد میان‌رشته‌ای حقوق انرژی به‌عنوان گرایشی مغفول واقع شده در دانشکده‌های حقوق ایران یکی از طرق بسط و گسترش علم حقوق در ایران است. بدیهی است که می‌توان با بهره گرفتن از تجربیات ارزنده علمی کشورهای توسعه‌یافته و فعال در حوزه حقوق انرژی، موانع شکل‌گیری یک میان‌رشته‌ای در نظام آموزشی، که در بدو ایجاد هر میان‌رشته‌ای می‌تواند وجود داشته باشد، تا میزان زیادی در ایران قابل رفع باشد. تأسیس گرایش حقوق انرژی با توجه به واقعیت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن در ایران، از مسائلی است که توجه نظام آموزش عالی را می‌طلبد.

برای دستیابی به این مهم پژوهشگران فعال در حوزه رشته حقوق باید نگاهی به حوزه انرژی در ابعاد گوناگون آن داشته باشند و ضمن تشکیل کارگروهی تخصصی و با بهره‌گیری از دیدگاه صاحب‌نظران به بررسی موضوعات چندوجهی و مختلف حوزه حقوق انرژی پرداخته و زمینه را برای تأسیس گرایش حقوق انرژی در اکثر دانشگاه‌های کشور فراهم آورند؛ و بدیهی است برای نیل به این هدف دانشکده‌های حقوق نیاز به تشویق، صرف وقت و سرمایه‌گذاری لازم در زمینه تأسیس این گرایش میان‌رشته‌ای دارند.



منابع

- امین‌زاده، الهام (۱۳۹۲). حقوق انرژی: نخستین همایش ملی. تهران: دادگستر.
- آهنی، علی (۱۳۹۰). حقوق انرژی و چالش‌های پیش رو: نخستین همایش ملی. تهران: دادگستر.
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۸). میان‌رشته‌گی و مسائل آن در آموزش عالی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۲)، ۱۰۱-۸۵. doi: 10.7508/isih.2009.02.005
- سلیمی ترکمانی، حجت (۱۳۹۴). حقوق بین‌الملل انرژی. تهران: انتشارات شهر دانش.
- Bogotch, I., Pappas, D., Kervin, C., & Silliman, E. (2020). Towards a socially just system of newcomer school integration: Syrians in Canada and Germany. In: Papa, R. (eds), *Handbook on Promoting Social Justice in Education*. Springer, Cham. doi: 10.1007/978-3-030-14625-2_75
- Bradbrook, A. J. (1996). Energy law as an academic discipline. *Journal of Energy Natural Resources Law*, 14(2), 193-217. doi: 10.1080/02646811.1996.11433062
- Cairney, P., McHarg, A., McEwen, N., & Turner, K. (2019). How to conceptualise energy law and policy for an interdisciplinary audience: The case of post-Brexit UK. *Energy Policy*, 129, 459-466. doi: 10.1016/j.enpol.2019.02.022
- Chen, S., Qiu, J., Arsenault, C., & Larivière, V. (2021). Exploring the interdisciplinarity patterns of highly cited papers. *Journal of Informetrics*, 15(1), 101124. doi: 10.1016/j.joi.2020.101124
- Frank, R. (1988). "Interdisciplinary": The first half century. *Issues in Integrative Studies*, (6), 139-151.
- Fuller, S., & McCauley, D. (2016). Framing energy justice: perspectives from activism and advocacy. *Energy Research & Social Science*, 11, 1-8. doi: 10.1016/j.erss.2015.08.004
- Hall, S. M. (2013). Energy justice and ethical consumption: comparison, synthesis and lesson drawing. *Local Environment*, 18(4), 422-437. doi: 10.1080/13549839.2012.748730
- Heffron, R. J. (2021). Energy Law: An Introduction. In SpringerBriefs in Law. Springer International Publishing. doi: 10.1007/978-3-030-77521-6
- Heffron, R. J. (2022). Applying energy justice into the energy transition. *Renewable & Sustainable Energy Reviews*, 156, 111936. doi: 10.1016/j.rser.2021.111936
- Heffron, R. J., & McCauley, D. (2014). Achieving sustainable supply chains through energy justice. *Applied Energy*, 123, 435-437. doi: 10.1016/j.apenergy.2013.12.034
- Heffron, R. J., & McCauley, D. (2017). The concept of energy justice across the disciplines. *Energy Policy*, 105, 658-667. doi: 10.1016/j.enpol.2017.03.018



- Heffron, R. J., & Talus, K. (2016). The development of energy law in the 21st century: a paradigm shift? *The Journal of World Energy Law & Business*, 9(3), 189–202. doi: 10.1093/jwelb/jww009
- Heffron, R. J., McCauley, D., & Sovacool, B. K. (2015). Resolving society's energy trilemma through the Energy Justice Metric. *Energy Policy*, 87, 168–176. doi: 10.1016/j.enpol.2015.08.033
- Heffron, R. J., Rønne, A., Tomain, J. P., Bradbrook, A., & Talus, K. (2018). A treatise for energy law. *The Journal of World Energy Law & Business*, 11(1), 34–48. doi: 10.1093/jwelb/jwx039
- Huhta, K. (2020). The coming of age of energy jurisprudence. *Journal of Energy & Natural Resources Law*, 39(2), 199–212. doi: 10.1080/02646811.2020.1810958
- Jenkins, K., Heffron, R. J., & McCauley, D. (2016). The Political Economy of Energy Justice: A Nuclear Energy Perspective. *The Palgrave Handbook of the International Political Economy of Energy* (Pp. 661–682). doi: 10.1057/978-1-137-55631-8_27
- Karlqvist, A. (1999). Going beyond discipline. *Policy Sciences*, 32(4), 379–383. doi: 10.1023/a:1004736204322
- Katz, C. (2001). Response: Disciplining Interdisciplinarity. *Feminist Studies*, 27(2), 519. doi: 10.2307/3178777
- Klein J. T (2005). Integrative learning and interdisciplinary studies. *Peer Review*, (4), 8–10.
- Klein J. T. (1990). *Interdisciplinarity: History, theory, and practice*. Detroit, MI: Wayne State University Press.
- Klein, J. T. (2000). 1. A Conceptual Vocabulary of Interdisciplinary Science. *Practising Interdisciplinarity*, 3–24. doi: 10.3138/9781442678729-003
- McCauley, D., Heffron, R., Stephan, H.R., & Jenkins, K.E (2013). Advancing energy justice: The triumvirate of tenets. *International Energy Law Review*, 32(3), 107-110.
- Moosavand, M., Aeini, B., & Sabbar, S. (2020). future of AI and human agency: A qualitative study. *Journal of Cyberspace Studies*, 4(2), 189-210. doi: 10.22059/jcss.2020.96575
- Nosrati, S., Sarfi, M., & Moosavand, M. (2023). Liquid love And continuation Of a new love order. *Synesis*, 16(1), 114–132.
- NRC (2009). *A new biology for the 21st century*. Washington, DC: National Academies Press.
- Ogden, R. M., & Hopkins, L. T. (1938). Integration: Its Meaning and Application. *The American Journal of Psychology*, 51(4), 778. doi: 10.2307/1415718
- Pellmar T. C., Eisenberg L (2000). *Bridging disciplines in the brain, behavioral, and clinical sciences*. Washington, DC: National Academies Press.





- Pidgeon, N. F., Lorenzoni, I., & Poortinga, W. (2008). Climate change or nuclear power—No thanks! A quantitative study of public perceptions and risk framing in Britain. *Global Environmental Change*, 18(1), 69–85. doi: 10.1016/j.gloenvcha.2007.09.005
- Poortinga, W., Aoyagi, M., & Pidgeon, N. F. (2013). Public perceptions of climate change and energy futures before and after the Fukushima accident: A comparison between Britain and Japan. *Energy Policy*, 62, 1204–1211. doi: 10.1016/j.enpol.2013.08.015
- Porter, A. L., & Rafols, I. (2009). Is science becoming more interdisciplinary? Measuring and mapping six research fields over time. *Scientometrics*, 81(3), 719–745. doi: 10.1007/s11192-008-2197-2
- President's Council of Advisors on Science and Technology (2012). Engage to excel: Producing one million additional college graduates with degrees in science, technology, engineering, and mathematics. Washington, DC: U.S. Government Office of Science and Technology.
- Repko, A. F. (2008). *Interdisciplinary research: Process and theory*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Sovacool, B. K., Heffron, R. J., McCauley, D., & Goldthau, A. (2016). Energy decisions reframed as justice and ethical concerns. *Nature Energy*, 1(5). doi: 10.1038/nenergy.2016.24
- Sovacool, B. K., Sidortsov, R. V., & Jones, B. R. (2013). *Energy Security, Equality and Justice*. Routledge. doi: 10.4324/9780203066348
- Stegen, K.S., & Bargu, A (2015). Energy & Ethics: Justice and the Global Energy Challenge, Benjamin Sovacool. Palgrave Macmillan, Houndmills, Basingstoke, Hampshire, United Kingdom.
- Tripp, B., & Shortlidge, E. E. (2019). A Framework to Guide Undergraduate Education in Interdisciplinary Science. *CBE—Life Sciences Education*, 18(2), es3. doi: 10.1187/cbe.18-11-0226
- Welch J., IV (2003). Future directions for interdisciplinary effectiveness in higher education. *Issues in Integrative Studies*, (21), 170–203.



مقاله پژوهشی

زبان‌گونگی لباس؛ بازاندیشی سازوکارهای زبانی در نظام پوشش با تکیه بر تحلیل ساختی فردینان دو سوسور

علیرضا مرادی^۱

دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۲؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۵

چکیده

لباس حوزه‌ای مهم در مطالعات اجتماعی است که در آن توجه کمی به رویکرد ساخت‌گرایی شده است. یک مسئله مهم، نداشتن چارچوبی برای صورت‌بندی دلالت معانی لباس‌ها است. هدف مقاله حاضر بررسی جلوه‌های زبان‌گونگی لباس است. پرسش اصلی این است که معنای لباس تا چه اندازه در چارچوب یک نظام زبانی قابل توضیح است؟ برای این منظور، روش تحلیل ساختی فردینان دو سوسور به کار گرفته شد. نتایج نشان داد که این روش برای بازشناسی عناصر و روابط درونی نظام پوشش توانمند ولی در توضیح روندهای تاریخی آن ناتوان است. طبق این بررسی، بر نظام پوشش نه تنها منطق دال و مدلول حاکم است، بلکه لباس عرصه نشانه‌شناسی مجادله برانگیزی است. البته که توضیح ریشه دلالت‌ها و بحث از نسبت درون‌ساخت یا برون‌ساخت بودن دال و مدلول (نشانه‌ها) نیازمند واری‌های موردی است. در باره «ایستایی» و «پویایی»، نتایج حاکی از آن بود که بررسی ساخت لباس فارغ از تحولات تاریخی‌اش، بدون نتیجه خواهد بود. لباس هم یک نظام است و هم یک تاریخ. همچنین رویارویی میان «قواعد کلی پوشش» با «علاق و آزادی‌های فردی در نحوه لباس پوشیدن»، فرایندی جامعه‌شناختی است که پویایی‌های اجتماعی را بازنمایی می‌کند. نهایتاً لباس از نوعی منطق زبانی برخوردار است و کدهای خاص خود را دارد اما همچون زبان دارای خزانه واژگان و قواعد دستوری نیست و «پیام‌های القبایی» را منتقل نمی‌کند. ساختار لباس در هر جامعه متشکل از روابط بینامتنی گسترده‌ای است و نمی‌توان آن را «زبان» تلقی کرد. لباس از یک «شبه‌زبان» برخوردار است.

کلیدواژه‌ها: ساخت‌گرایی، نشانه‌شناسی، زبان لباس، فردینان دو سوسور، روش تحلیل ساختی، شبه‌زبان

۱. استادیار جامعه‌شناسی، گروه مطالعات فرهنگی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی، تهران، ایران

moradi@iscs.ac.ir ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

ارتباط لباس با فرهنگ، جامعه، اقتصاد و سیاست؛ آن را مبدل به عرصه مهمی برای مطالعه اجتماعی می‌سازد. پوشیدن یا نپوشیدن لباسی خاص، فقط تابع ضرورت‌های اقلیمی یا وضعیت آب و هوا نیست بلکه امری به شدت اجتماعی نیز محسوب می‌شود. لباس به دلیل کارکردهای گوناگونی چون تولید یا بازنمایی «هویت»، «طبقه»، «قشربندی»، نقش اجتماعی (فردی و گروهی)، «جامعه‌پذیری»، «کنترل اجتماعی»، و نیز استمرار ارزش‌ها و هنجارها یا نقش‌آفرینی در اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی؛ منعکس‌کننده سازوکارهای هم‌نوایی^۱ و تعارض اجتماعی^۲ است.

با توجه به کارکردهای لباس در تولید اشکال گوناگون بدن‌های اجتماعی، می‌توان آن را یکی از عرصه‌های عینی دانست که پویایی‌های جامعه را توضیح می‌دهد. لباس ملتقای فرد و جامعه است و غفلت از آن به معنی نادیده انگاشتن رد پای جامعه بر بدن است. به گفته روگرون^۳، قرار گرفتن لباس روی بدن «به عنوان یک صافی بین شخص و جهان اجتماعی اطراف او عمل می‌کند» (به نقل از: کرین و بوون^۴، ۲۰۰۶، ۳۲۱). ایفای چنین نقشی، لباس را به مثابه یک نظام یا ساختار در برابر افراد قرار می‌دهد. ساختاری که افراد را با طیفی از هنجارهای اجتماعی پیوند می‌زند و از این طریق «آزادی و ضرورت»، «چرایی و چگونگی»، «فرصت و محدودیت»، و نیز «انتخاب و اجبار» در چیدمان لباس‌ها را تابع قواعد خود می‌سازد. بدین ترتیب، لباس شکل قدرتمندی از ارتباط غیرکلامی است که معانی اجتماعی و فرهنگی قابل توجهی را منتقل می‌کند. نشانه‌شناسی مد، حوزه‌ای است که چگونگی جایگاه اجتماعی، هویت و وابستگی گروهی را در نظام‌های پوشش بررسی می‌کند. در بسیاری از جوامع، لباس در شمار عناصر اصلی در پویایی‌های اجتماعی و سیاسی و ساخت قدرت است. به عنوان مثال، یونیفرم می‌تواند نشان‌دهنده اقتدار باشد، در حالی که برندهای لوکس می‌توانند نشانی از ثروت و موقعیت اجتماعی باشند. سبک‌ها و



1. Social conformity
2. Social conflict
3. Lucia Ruggerone
4. Diana Crane, and Laura Bovone



لباس‌های مختلف اغلب هویت‌های فرهنگی را به اشتراک می‌گذارند. این نظام نشانه‌شناختی به افراد کمک می‌کند تا در درون ساختارهای اجتماعی حرکت کرده و ظاهر خود را با انتظارات اجتماعی هماهنگ کنند یا برعکس، نشانه‌ای از شورش باشند. انقلاب‌های اجتماعی با به چالش کشیدن و تغییر شکل دادن هنجارها و ارزش‌های اجتماعی، نظم‌های مستقر پوشش را مختل می‌کنند. این تحولات اغلب به ارزیابی مجدد از انواع مختلف لباس در یک فرهنگ منجر می‌شود. از لحاظ تاریخی، انقلاب‌ها عموماً عامل تغییر در کدهای لباس بوده‌اند. برای مثال، انقلاب فرانسه مد را دموکراتیزه کرد و از فشار لباس‌های اشرافی دور شد و به سمت سبک‌های راحت‌تر و برابری طلبانه‌تر رفت. به طور مشابه، انقلاب‌های معاصر - چه سیاسی، چه تکنولوژیکی یا فرهنگی - می‌توانند به ایجاد هنجارهای مد جدید منجر شوند که ارزش‌ها و هویت‌های در حال تکامل جامعه را بهتر منعکس می‌کنند. این‌گونه تغییرات که نشانگر ماهیت پویای لباس است، حساسیت آن را به دگرگونی‌های اجتماعی گسترده‌تر نیز نشان می‌دهد.

لباس به عنوان یک حوزه مهم از هنرهایی که فرآورده‌هایشان در زمره فرهنگ مادی (فرش، ابنیه، و...) قرار می‌گیرد، قابلیت شایان توجهی در «تولید معنا» دارد. به عبارتی، لباس عرصه‌ای برای «تولید معنا» است. این معنا از طریق رویارویی نقوش، خطوط، الگوهای برش، رنگ، پارچه و... با ارزش‌ها، هنجارها، رسوم و نیز ترکیب‌های اجتماعی مختلف در جوامع (سن، جنس، قومیت، ملیت، دین، نگرش سیاسی) شکل می‌گیرد و لباس را مبدل به فضایی برای رد و بدل پیام‌های مختلف و کنش‌های نمادین می‌سازد. بدین ترتیب هر چند دلالت‌های معنایی لباس‌ها به ظاهر در گستره‌ای از تنوع فرهنگی بازنمایی می‌شود اما تا اندازه زیادی، ناشی از روابطی ساختاری است که در آن جایگاه هر قطعه لباس در نسبت با لباسی دیگر تعیین می‌شود.

کرایک^۱ انواع بی‌ثباتی‌های بالقوه ناشی از شیوه لباس پوشیدن را شامل لباس جوانان در برابر لباس سالمندان، لباس مذکر در برابر لباس مؤنث، لباس افراد دو جنسیتی در برابر افراد تک جنسیتی، لباس افراد یک گروه در برابر لباس افراد خارج از آن گروه و لباس کار در



برابر لباس تفریح و بازی ذکر می‌کند (به نقل از: دلانگ، ۲۰۰۵، ۲۳). نقشی که لباس‌ها در قبال یکدیگر ایفا می‌کنند، به طور قاعده‌مند نزد افراد معنی‌دار است. بنابراین، برای فهم آنچه در سطح بازنمایی‌های ظاهری لباس‌ها اتفاق می‌افتد، باید به پیوندهای ناآشکار درونی و بیرونی آن در چارچوب یک ساختار توجه کرد. این که چگونه می‌توان تولید یا انکشاف این معانی را صورت‌بندی کرد و آیا اساساً دستورالعملی برای فهم چگونگی چنین عملکرد وجود دارد یا خیر، از جمله مسایل ضروری در مطالعه اجتماعی لباس است.

بررسی حاضر با تأمل در ساخت نظام پوشش می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که معنای لباس تا چه اندازه در چارچوب یک نظام زبانی قابل توضیح است؟ از آنجا که کارکرد «زبان» علاوه بر موقعیت‌های «گفتن» و «نوشتن»، ناظر بر وضعیت‌هایی دیگر نیز هست. بنابراین، در بررسی حاضر، اصطلاح «زبان لباس» یا «زبان‌گونگی» در موقعیت‌هایی استفاده می‌شود که زبان دیگر صحبت نمی‌شود اما فهمیده می‌شود.

پرسش درباره زبان لباس از طریق تأمل در رویکرد زبان‌شناسی ساخت‌گرای^۱ فردینان دو سوسور^۲ به عنوان الگویی کلاسیک پیش برده می‌شود. برای این منظور، برخی مفاهیم بنیادین سوسور همچون «دال و مدلول»، «دلالت»، «ایستایی و پویایی»، «لانگ و پارول» هم به عنوان مبنای نظری بحث و هم به مثابه الگویی روش‌شناختی برای تحلیل نظام‌های لباس مورد بحث قرار می‌گیرد. هدف مقاله حاضر، بررسی چگونگی شکل‌گیری معانی لباس فقط در چارچوب الگوی روش‌شناسی سوسور و ارزیابی قابلیت این روش در تحلیل روابط معنادار درون نظام پوشش است.

۲. پیشینه پژوهش

تورشتاین وبلن^۳ با طرح نظریه «طبقه تن آسا» (۱۸۹۸) سرچشمه مد را تظاهر و تقلید می‌دانست که با خودنمایی و تظاهر به صورت تن‌آسایی بروز می‌کند (وبلن، ۱۳۸۳، ۸۲)

1. Structural Linguistic
2. Ferdinand de Saussure
3. Thorsten Veblen

این تن‌آسایی جلوه‌های متفاوتی دارد. به گفته لوئیس کوزر^۱ (۱۳۹۲، ۳۶۱) تمایل به نمایش لباس‌های فاخر و سبک متفاوت زندگی در زمره نمادهای برتری طبقه مرفه است که ابزاری برای کسب آبرومندی به شمار می‌آید. از نظر وبلن، طبقات مرفه با مصرف متظاهرانه قادر به کسب شأن و شهرت اجتماعی می‌شوند. این نوع مصرف آنها را حول یک قدرت اجتماعی هماهنگ می‌سازد (وبلن، ۱۳۸۳: ۴۵).

زیمل^۲ (۱۳۹۵، ۴۷) یادآور شد مد فقط سبک لباس نیست بلکه فرایندی اساسی در زندگی مدرن به شمار می‌آید. او معتقد بود دو گرایش در «روح فردی» و نیز «جامعه» در کار است که موجب رو در رویی تمایلات «تعمیم» و «خاص و یگانه بودن» می‌شوند. وی مد را در ورای لباس به هر شیء اطلاق می‌کرد که به مثابه افقی اجتماعی، دو گانه‌هایی چون «همرنگی و تمایز»، و «محافظه کاری سنتی» را در برابر «اشکال نوین رفتار» به بار آورد. او جامعه را محل تضاد میان «انطباق اجتماع‌گرایانه با جامعه» و «توجه فرد به نیازهایش» و مد را مصداق «مشخص و برآورنده نیاز به انطباق اجتماعی» و در عین حال «میل به متفاوت بودن و گرایش به عدم شباهت با دیگران و میل به تغییر و مخالفت» می‌دانست (همان، ۴۹).

رولان بارت^۳ از اولین اندیشمندانی بود که در مورد مد و لباس، نظریه‌ای نظام یافته ارائه کرد. او در دو کتاب خود «نظام مد» (۱۹۶۷، ترجمه انگلیسی ۱۹۸۳) و «زبان مد» (۲۰۰۴) به این موضوع پرداخت. بارت در «نظام مد» معتقد است مد به عنوان پدیده‌ای مکتوب دارای واژگان و دستور زبان خاص خود است. او شکل لباس را با زبان مقایسه کرد. ملاحظات وی در باره لباس بر اساس زبان‌شناسی سوسور بیان شد. او کوشید با تکیه بر زبان‌شناسی ساخت‌گرا الگویی برای توضیح سایر فعالیت‌های فرهنگی انسان از جمله لباس پوشیدن ارائه کند. بارت از این طریق لباس و عناصر مختلف آن را (که تا پیش از آن مجزا تلقی می‌شد)، در قالب یک نظریه به هم مرتبط ساخت. وی با استفاده از الگوی ساخت‌گرایی، چارچوب تحلیلی - روشی مناسبی برای مطالعه اجتماعی لباس ارائه کرد. البته نظریه بارت در حوزه

1. Lewis A. Coser
2. George Simmel
3. Roland Barthes





لباس از اواخر دهه ۱۹۵۰ به ویژه در کتاب «اس. زد» (۱۹۷۰) به شکاکیت در ساخت‌گرایی و نهایتاً به پساساختارگرایی رسید. او در مرحله اول، مد را به عنوان نظامی معنادار از نشانه‌های اجتماعی بازنمایی کرده بود اما بعداً آن را تا سر حد نوعی حقه بازی فرو کاست. وی در سخنرانی‌اش در کالج دو فرانس با توصیف لباس به مثابه یک هزار توی، آن را یک «موضوع خوب کاذب» خواند. موضوعی که هر چه گسترش یابد به این همانی و تکرار منجر می‌شود (بارت، ۲۰۰۳، ۱۷۷، به نقل از: استافورد، ۲۰۱۳، ۱۱۸).

در مطالعات اجتماعی لباس در ایران، تاکنون توجه معدودی به رویکرد ساختاری صورت گرفته است. یکی از قابل توجه‌ترین کارها را حمیدرضا شعیری (۱۳۹۸) انجام داده است. مقاله شعیری، «تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان اجتماعی مد: از عقل محوری تا آرمان‌گرایی»، به رابطه پیچیده بین هویت و مد در چارچوبی گفتمانی می‌پردازد. شعیری به سه تعریف بارت از مُد یعنی مُد به مثابه ساختار؛ مُد به مثابه رخداد؛ و مُد به مثابه آرمان اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه مد، به عنوان یک پدیده فرهنگی، قلمروهای نشانه‌شناسی را در تعقیب حضوری ایدئال هدایت می‌کند. او مد را «آشوب علیه تن تکراری» می‌داند و دستیابی به حضور آرمانی را از رهگذر مذاکره بین عادت‌های تثبیت‌شده و گرایش‌های نوظهور بر می‌شمارد. در این مطالعه، گفتمان مد از طریق دریچه نشانه‌شناختی به عنوان سفری به سوی آشتی با خود و بازسازی هویت به تصویر کشیده می‌شود. در این تصویر، مد چیزی بین پیوست و گسست با گذشته است. مد تجلی‌گاه تصویری ایدئال از بدن است که از هنجارهای اجتماعی فاصله می‌گیرد. از ساختارها و عادت‌های مرسوم فراتر می‌رود و به عنوان یک نیروی متناقض ظاهر می‌شود که هم قراردادهای خودش را مختل می‌کند و هم به عنوان منبع چنین اختلالاتی عمل می‌کند. مطالعه شعیری، در نهایت مد را به عنوان یک فرایند همیشگی برمی‌نهد که در آن عقل با خیال در هم می‌آمیزد و افراد را به سمت یک واقعیت آرمانی در حال تکامل سوق می‌دهد. تحلیل پیچیده شعیری به طور قابل توجهی به گفتمان علمی در مورد مد، نشانه‌شناسی و ساخت هویت کمک می‌کند و راه را برای درک بهتر در حوزه مطالعه مد هموار می‌کند.

بابایی و اکبری (۱۳۹۳) در مقاله «بازنمایی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری سبک پوشاک ایرانیان» به توضیح تاثیرات عوامل جغرافیایی، نحوه زندگی و اسکان، اوضاع سیاسی و نوع حکومت، شرایط اقتصادی، اعتقادات مذهبی، آداب و رسوم، نظام طبقاتی، روابط فرهنگی و عوامل زیباشناختی بر رنگ، جنس و شکل لباس پرداخته‌اند. این محققین، معنا و کارکرد لباس را وابسته به عوامل چندگانه یاد شده، دانسته‌اند. آدمیان، عظیمی و صنعتی (۱۳۹۱) تلاش کرده‌اند از طریق مشاهده و مصاحبه با زنان به ایجاد رابطه بین رنگ، مدل، اندازه و ضخامت لباس با چهار سبک پوشش (سنتی مذهبی، سنتی شبه مدرن، غیر سنتی و مدگرا) پرداخته و بدین وسیله با توزیع فراوانی سبک‌ها بین زنان به فهم معنای لباس نزد زنان بپردازند. بررسی آنها نشانگر تکرار الگوهای پوشش زنان در ایران است.

اسلامی تنها (۱۳۹۱) در مقاله «لباس روحانیت شیعه به مثابه دال سیاسی در ایران معاصر» می‌خواهد با الهام از زبان‌شناسی سوسور و بکارگیری مفاهیم «هم‌زمانی» و «درزمانی»، دریابد که در مورد معنای لباس روحانیت (به عنوان یک نشانه) تا چه اندازه امروز در بین مردم و تا چه اندازه از جنبه تاریخی در دوره‌های مختلف، اتفاق نظر وجود دارد. بررسی او نشان داد که لباس روحانیت شیعه به معنای لباس افرادی نیست که میانجی انسان و خدا هستند. از جنبه «در زمانی» نیز این لباس، به عنوان یک دال سیاسی و فرهنگی و الگوی ارتباطی روحانیت با مردم در خلال زمان دارای فراز و نشیب‌های زیاد و مشتمل بر مدلول‌ها و معانی مختلفی بوده است. مقاله اسلامی فقط بر یک لباس معین متمرکز است، ولی مقاله حاضر به دنبال تأمل در وجوه دستور زبانی لباس است.

مریم مونسى سرخه (۱۳۹۱) در مقاله «بازخوانی نظام پوشاک ایرانی با تأکید بر رویکرد پساساختارگرایی بارت» درصدد توضیح عوامل مؤثر در معناسازی لباس با تکیه بر پدیده‌های جهانی‌سازی، فرهنگ، مذهب، نهادهای اجتماعی، رسانه، اقتصاد و سیاست است. او لباس را متنی می‌داند که دارای یک فرم بیانی واحد نیست. به همین دلیل، تنوع لباس‌ها را همسو با مفهوم «تکرار معنا» در دیدگاه‌های پساساختارگرایان معرفی می‌کند. مقاله مونسى به دلیل توجه به ساختارگرایی شباهت‌هایی با بررسی حاضر دارد ولی به دلیل رویکرد پساساختارگر و تأکید بر نقش گفتمان‌های متعدد در معناسازی لباس، از بررسی حاضر که به دنبال ارزیابی ساخت در لباس است، تمایز دارد.



۳. ملاحظات نظری

ساختارگرایی با تأکید بر تمایز میان ظاهر^۱ و باطن^۲ یا وجوه مری^۳ و نامری^۴ پدیده‌ها در صدد شناسایی سازوکارهای درونی شکل‌دهنده به ترکیب کلی^۵ آنهاست. تحلیل ساخت‌گرایانه لباس، با تمرکز بر روابط نظام یافته درونی و بیرونی، به دنبال فهم قواعد حاکم بر ترکیب‌بندی‌های گوناگون «لباس» هاست. ساختار، سازواره‌ای نامری در پس پشت الگوهای متفاوت لباس هاست که نه معطوف به یک «وجه» معین بلکه ناظر بر نحوه آمیزش اجزای مختلف آنهاست. در تحلیل ساخت‌گرا، روابط شکلی-کارکردی عناصر مختلف لباس با یکدیگر و با زیرساخت اجتماعی^۶ و فرایندهای تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ساختارگرایی ریشه در مباحث زبان‌شناسی سوسور دارد. سوسور با نقد رویکرد ماهوی به زبان، تصور اتصال هر کلمه به معنایی جداگانه (دلالت واژگان به جهان خارج) را کنار گذاشت و معنایی رابطه‌ای را جایگزین آن ساخت. کتاب «دوره زبان‌شناسی عمومی» بر مطالعه عناصر زبان نه در شکل منفرد و فقط از نظر زمانی بلکه بر روابط میان این عناصر به طور هم‌زمان تأکید کرد و یادآور شد که زبان باید به عنوان یک واحد خودکفا مطالعه شود. برای سوسور تاریخ و پیشینه کلمات اهمیتی نداشت. او زبان را سیستمی می‌دانست که در هر لحظه کامل است (هاوکس، ۲۰۰۳، ۹۸) سوسور زبان را نظامی می‌داند که عناصر آن جز در ارتباط با یکدیگر معنا ندارند. از دید او روابط این عناصر، دلالت‌های مختلف را ایجاد می‌کند. او زبان را یک ساخت ذهنی می‌انگارد که در آن تصورات آوایی و معنایی مشترک (دال و مدلول) به زنجیره ارتباطات اجتماعی منجر می‌شود. او میان زبان به عنوان نظامی مکتوب از قواعد با گفتار به عنوان موقعیت‌های کاربرد زبان تمایز قایل بود (صفوی، ۱۳۸۳، ۳۵). در منطق سوسور روابط «هم‌زمانی» و «درزمانی» واژگان به دلیل تأکید او بر روابط نحوی در زبان اهمیت بیشتری از



1. Surface
2. Deep
3. Appearance
4. Disappear
5. Composition
6. Social basis
7. Terence Hawkes

روابط در زمانی دارد یعنی چگونگی هم‌نشینی عناصر یک متن در مقایسه با رابطه متن با بافت تاریخی، بیشتر مورد تأکید قرار گرفت.

ساخت‌گرایی سوسوری رهیافت روش‌شناسی مهمی برای مطالعات اجتماعی فراهم ساخت. تأکید سوسور بر زبان به عنوان مبنای اصلی نشانه‌شناسی، امکان بازشناسی نشانه‌ها در سایر دستگاه‌های فرهنگی (از جمله لباس) را نفی نمی‌کند. او می‌گوید: «زبان‌شناسی می‌تواند نمونه کلی و اصلی تمام علم نشانه‌شناسی باشد، هر چند که زبان تنها دستگاهی در میان دستگاه‌های نشانه دیگر است» (سوسور، ۱۳۷۸، ۹۹).

در بررسی حاضر شماری از مولفه‌های ساخت‌گرایی سوسور به عنوان مبنایی نظری برای بررسی لباس در نظر گرفته شده است. زبان و لباس از جهاتی به هم شبیه‌اند: «لباس همانند زبان، عمدتاً فعالیتی جمعی است. یک حضور جهانی فرهنگی داشته است. گرچه به اندازه زبان عمیق نیست، اما می‌توان ادعا کرد که پوشیدن «لباس» یکی از مشخصه‌های انسان است. همچنین لباس مانند زبان، یک سیستم «بدون نویسنده» است و برگرفته از خواست آگاهانه یا قصد فردی نیست. (انعکاسی از مناسبات جمعی است) و نیز مانند زبان، ما لباس را در درون مجموعه‌ای از ترکیب‌ها و هنجارها «می‌پوشیم» و همانطور که «فقط ما حرف نمی‌زنیم» (دیگران نیز حرف می‌زنند)، «فقط ما نیز لباس نمی‌پوشیم». و بالاخره لباس از این نظر شبیه زبان است که علاوه بر هم‌زمانی، تغییرات در طول زمان (در زمانی) را نشان می‌دهد، از این رو لباس جنبه‌های دوگانه سیستم و فرایند، «ساختار» و «شدن» را به نمایش می‌گذارد» (کارت^۱، ۲۰۰۳، ۱۵۵).

۴. روش تحقیق

این بررسی، با روش تحلیل ساختی^۲ در الگوی سوسوری انجام می‌شود. بدین منظور، شاخص‌های زیر به عنوان شماری از مولفه‌های اصلی زبان‌شناسی سوسور برای هدایت مسیر بررسی ساخت لباس مورد استفاده قرار می‌گیرند:

1. Michael Carter
2. Structural analysis method



۴-۱. دال و مدلول و فرایند دلالت

زبان در منطق سوسور، یک مفهوم (یا یک چیز) را به یک تصویر آوایی مرتبط می‌کند. تصویر آوایی دلالت‌کننده «دال»^۱، و دلالت‌شونده «مدلول»^۲ نامیده می‌شود. ترکیب این دو، نشانه را می‌سازد. برای سوسور، نشانه‌ها فاقد معانی ماهوی‌اند و در یک نظام رابطه‌ای، معنادار می‌شوند. از نظر او هر واژه بر اساس آنچه دیگری نیست، تعریف می‌شود: «در زبان، چیزی جز تفاوت‌ها وجود ندارد. از این مهم‌تر، لازمه یک تفاوت، معمولاً وجود عناصر مثبتی است که افتراق میان‌شان برقرار می‌شود، اما در زبان فقط تفاوت‌های عاری از عناصر مثبت وجود دارند. چه معنی را در نظر گیریم و چه صورت را، زبان نه دربرگیرنده مفاهیم است و نه دربرگیرنده آوایی که پیش از نظام زبان وجود داشته باشند. زبان تنها تفاوت‌های مفاهیم و تفاوت‌های آوای ناشی از نظام خود را دربرمی‌گیرد» (سوسور، ۱۳۷۸، ۱۷۳).

۴-۲. هم‌زمانی و در زمانی؛ ایستایی و پویایی

«هم‌زمانی»^۳ و «در زمانی»^۴ به دو دیدگاه در خصوص زبان اشاره دارد. دیدگاه در زمانی، ماهیت یک زبان را با تکیه بر پیشینه تاریخی آن تشریح می‌کند و کارکرد زبان را در نام‌گذاری چیزها می‌داند و می‌خواهد بین لغات یک زبان و محتوای آنها از نظر تاریخی رابطه برقرار کند. دیدگاه هم‌زمانی به وضعیت و روابط اکتونی در درون زبان متمرکز می‌شود (اسکولز، ۱۳۹۳، ۳۷-۳۶). سوسور زبان را یک سیستم می‌داند که به‌طور هم‌زمان با تکیه بر نشانه‌های درونی، ایجاد ارتباط را میسر می‌کند.

۴-۳. لانگ و پارول

سوسور دستگاه زبان را متشکل از دو بخش لانگ^۵ و پارول^۶ می‌داند. لانگ جوهر قانونمند زبان و پارول خصلت شخصی‌شده یا بیان فردی زبان است. او معتقد بود



1. signifier
2. signified
3. synchronic
4. diachronic
5. Langue
6. parole

نوعی «پیوستگی متقابل میان زبان و گفتار وجود دارد. زبان در آن واحد ابزار و دستاورد گفتار است. ولی تمام اینها مانع از آن نخواهد بود که این دو دقیقاً از یکدیگر متمایز نباشند» (سوسور، ۱۳۷۸، ۲۸).

شیوه انجام کار به این ترتیب است که هر یک از مولفه‌های یاد شده به مثابه رهیافتی روش‌شناسانه، مسیر این بررسی را تعیین می‌کند. مفاهیم دال و مدلول ما را بر معنای نشانه‌شناسیک لباس‌ها متمرکز می‌کند. با اتکا به مفهوم دلالت فرض وجود معنای ذاتی در لباس‌ها کنار نهاده می‌شود و اجزای هر لباس در ارتباط با لباس دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد. دو رویکرد هم‌زمانی و در زمانی، جهت بررسی را به سمت مقایسه «سیستم» و «فرایند» در لباس هدایت می‌کند تا روشن شود که آیا لباس‌ها در استمرار تاریخی‌شان قابل فهم‌اند (در زمانی) یا معنای آنها وابسته به روابط مقارنی است که با سایر عناصر دارند (هم‌زمانی). مفاهیم لانگ و پارول نیز امکان بررسی نسبت سلیقه‌های فردی در برابر ساخت اجتماعی لباس را میسر می‌سازند

۵. تحلیل زبان لباس در منطق سوسوری

۱-۵. «دال» و «مدلول» در لباس

الف) لباس و نشانه‌ها. شاخص‌هایی چون نوع تارها و الیاف پارچه، بافت، نازک یا ضخیم، سبک یا سنگین، و نیز لطیف یا زبر بودن، بخشی از نشانه‌هایی‌اند که در ایجاد معنا و کاربرد لباس‌ها مؤثرند. علاوه بر جنس مواد اولیه (پشم، پنبه، نایلون، ابریشم طبیعی و مصنوعی، چرم و...)؛ نحوه، میزان و هویت اشیاء و اجزایی که به لباس ضمیمه یا با آن ترکیب می‌شوند (ضمایمی از جنس شیشه، سنگ، پوست حیوانات، چوب، فلز و...) به نوبه خود نشانه‌هایی معنادار در نظام پوشش به شمار می‌آیند. بدین ترتیب، هر لباس و حتی هر عنصر در لباس (رنگ، خط، طرح، الگو، نقش و نگارها، برش، نوع دوخت و تعداد قطعات هر لباس) به عنوان یک علامت، واجد معناست و ترکیب آنها نظام گسترده‌ای از علایم و معانی را تشکیل می‌دهند. البته باید در نظر داشت که اگر چه عناصر شکل‌دهنده به لباس‌ها معنی سازند اما در منطق ساخت‌گرایی، این معانی جزء ذاتی این نشانه‌ها نبوده بلکه اموری قراردادی‌اند که از هم‌نشینی یا تقابل هر عنصر با سایر عناصر شکل‌دهنده در همان نظام





نشانه‌ای پوشش ناشی می‌شوند. بنابراین، در میان عناصر به ظاهر منفرد لباس‌ها (همچون رنگ، طرح، الگو و...) نظامی از روابط وجود دارد که برای لباس‌ها، معنا تولید می‌کنند. اما مسئله اصلی این است که بین عناصر مختلف زبان لباس در یک جامعه، چه نوع روابطی وجود دارد و این رابطه‌ها بر اساس کدام قراردادها یا دستورالعمل‌ها رقم می‌خورند؟

ب) موقعیت‌های استفاده از لباس و معانی آن. سوسور معتقد بود زبان بر «چیزها» نام نمی‌نهد (کالر، ۱۹۹۷، ۵۸). به عبارتی برای هر واژه یک مصداق بیرونی وجود ندارد. بلکه زبان، یک مفهوم (یا یک چیز) را به یک تصویر آوایی مرتبط می‌کند. تصویر آوایی دلالت‌کننده «دال»، و دلالت‌شونده «مدلول» نامیده می‌شود. «سوسور و شاگردانش اعتقاد داشتند که نشانه زبان شناختی از دو واحد به نحو قراردادی مرتبط به هم، ساخته شده است: دال و مدلول. شاخصه قراردادی بودن با هم‌آیی این دو، استقلال مخصوص آنها را تضمین می‌کند. دال را نمی‌توان به مفهوم (یا مدلول آن‌گونه که سوسور می‌گوید) تقلیل داد و مدلول نیز برای تولید شدن وابسته به دالی خاص در یک واحد آوایی خاص نیست. یک دال منفرد یا کلمه‌ای در فرهنگ لغت می‌تواند چندین معنای متفاوت داشته باشد: این کلمه چند معنایی است. برعکس این وضعیت یک مفهوم می‌تواند بیان خود را در دال‌های متفاوت بیابد و هم معنا باشد» (زیمبا، ۱۳۹۰، ۱۶).

در نشانه‌شناسی پوشش، اگر هر لباس به عنوان یک دال واجد معنای (مدلول) معینی تلقی شود یعنی مثلاً لباس سیاه (دال)، دلالت بر موقعیت عزا و پوشیدن آن در موقعیت عزاداری، نشانه اندوه باشد. پس سایر لباس‌ها نیز با عنایت به رنگ، بافت، جنس، نوع برش، دوخت و ... باید نشان ملموسی از یک مفهوم، یک وضعیت یا حتی یک شرایط خاص باشند. البته که لباس‌ها نشانه غم، شادی، جنسیت، قومیت، کار، استراحت، جنگ، ورزش، قدرت، طبقه اجتماعی، شغل، دین و غیره هستند اما آنها در موقعیت‌های شادی و اندوه، کار و استراحت، و... لزوماً یکسان نبوده و لباس‌های متفاوتی استفاده می‌شوند. به عبارتی، هر لباسی لزوماً نشانه اجتناب‌ناپذیر این موقعیت‌ها نیست. سوسور معتقد بود دال‌ها هیچ رابطه منطقی، ماهوی و یا الزام‌آور با مدلول‌ها ندارند. رابطه بین دال و مدلول رابطه‌ای طبیعی نیست و لذا نمی‌توان رابطه‌ای سرشت‌گونه بین هر واژه با مفهوم مابه‌ازای آن قایل شد. بنابراین در لباس

این چنین رابطه معنی دار و از پیش اندیشیده‌ای وجود ندارد. در اصل از آنجا که نشانه، امری بی علت است؛ نمی توان به دنبال انگیزه معینی برای کشاندن یک لباس بر فراز یک معنا (نشان دادن یک دال بر یک مدلول) بود. نمی توان از چرایی و علت پوشیدن یک نوع «لباس معین» در «مراسمی معین» سخن گفت. به عبارتی در منطق سوسوری، مفاهیم/معانی/ مابه‌ازاها (مدلول‌ها) نیز به‌طور پیشینی وجود ندارند زیرا هر مفهومی فقط با یک دال رابطه دارد و هر دال در هر زبان، با معادل همان دال در زبان دیگر، معنای دقیقاً یکسانی ندارد. سوسور می نویسد: «اگر واژه‌ها به جای مفاهیم از پیش موجود قرار می گرفتند، آنگاه باید معادل دقیقی در معنی در همه زبان‌ها داشته باشند که چنین نیست» (سوسور، ۱۹۸۶، ۱۶۴؛ به نقل از: نجومیان، ۱۳۹۴، ۲۰). بنابراین در اینکه هنگام شادی (مدلول) چه لباسی (دال) باید پوشید، امری است که پاسخ آن فقط در چارچوب هویتی یک «نظام پوششی» تعیین می شود و اگر فردی همین لباس را بپوشد و در ساختار فرهنگی دیگری ظاهر شود، لزوماً در فرهنگ مقصد، نشانه شادی نیست. همچنان که لباس جنگ نزد «هندو» و «ترک» متفاوت است. بنابراین ساخت پوشش فقط متشکل از روابط درونی نیست بلکه معنای آن وابسته به نظام‌های فرهنگی گسترده‌تر (قومی، ملی و هویتی) است. اگر رنگ سبز نزد مسلمانان به سادات مرتبط است، در ادیان دیگر واجد چنین معنایی نیست.

انتخاب هر لباس برای هر موقعیت، بخشی از رمزگان توافقی اجتماع است. همچنان که نشانه‌های شادی در جوامع گوناگون، متفاوت است، لباس‌های مرتبط با آن نیز متفاوتند. پس نمی توان رابطه ریشه‌داری بین پوشیدن یک لباس در «موقعیتی مشخص» یا به دلیل «معنایی معین» قایل بود. زیرا میان لباس‌ها و موقعیت‌های پوشش هیچگونه نسبت جوهری یا رابطه ماهوی نهفته نیست. اگر طبق توافقی اجتماعی، در موقعیت شادی، لباس «الف» پوشیده می شود، متقابلاً طبق همین توافق در موقعیت عزاداری نیز لباس «ب» پوشیده می شود. یعنی بین لباس «الف» و موقعیت شادی، رابطه علی وجود ندارد بلکه به دلیل تمایز آن از لباس «ب»، امکان توافق جمعی برای ایفای این نقش را می یابد. برای کاربست منطق سوسوری، در اینجا باید فرض وجود معنای ذاتی در لباس‌ها کنار نهاده شود. در چنین منطقی، لباس عروسی همان است که لباس عزا نیست و لباس راحتی همان





است که لباس رسمی نیست. اگر قرار بود معنی ذات‌گرایانه‌ای برای لباس عروسی و عزا تراشیده شود، در آن صورت باید به فرض رنگ سپید لباس نشان سپیدبختی و رنگ سیاه نمایانگر سیاه‌بختی می‌بود حال آن که در همه فرهنگ‌ها چنین نیست.

این همان چیزی است که جانانان کالر تحت عنوان دو اصل عمده ساخت‌گرایی (باوام از زبان‌شناسی) یاد می‌کند. نکته اول، اینکه دلالت چیزها تابع منطقی جوهری نیست بلکه در شبکه‌ای از روابط تعریف می‌شود و نکته دوم این است که فهم چرایی دلالت پدیده‌ها وابسته به درک نظام هنجارهایی دارد که این دلالت‌ها را ممکن ساخته است» (کالر، ۲۰۰۲، ۶۵-۶۶).

البته این بدان معنا نیست که هر دالی از مدلول خود کاملاً جداست. دال و مدلول به‌طور اتفاقی به هم می‌چسبند اما وقتی یک لباس به عنوان نشانه یک موقعیت مورد توافق قرار گرفت، دیگر رابطه آن لباس و آن موقعیت چونان دوروی سکه از هم تفکیک‌ناپذیرند. وحدت یافتن یک لباس با یک موقعیت، رابطه نسبتاً مستحکم ایجاد می‌کند که به سادگی تغییر نمی‌کند. اما آنچه منطق سوسوری دال و مدلول را در ساحت لباس متزلزل می‌کند، وابستگی نشانه‌های لباس با سایر نظام‌هاست. با وجود آن که مناسبات دال و مدلول در نظام لباس به ظاهر رابطه‌ای معنی‌دار است اما دلالت هر لباس در هر جامعه، بخشی از یک اپیستمه^۱ و نظام ایدئولوژیک است. یعنی باید و نبایدهای لباس بخشی از برساخت اجتماعی است که از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر تفاوت دارد.

لباس‌ها نمایانگر وضعیت متناقض «پوشیدن» و «نپوشیدن» هستند. آنها به گونه‌ای گزینشی پوشیده یا نپوشیده می‌شوند و از این رهگذر، معنا و منطق پوشیدن و نپوشیدن را در هر جامعه بیان می‌کنند. بنابراین، اگر چه که مسایلی چون «طرز انتخاب لباس»، «سبک پوشش»، «سلیقه لباس»، «ذوق هنری در پوشش» و نیز نگرش‌های متداول درباره «خوب/بد»، «مناسب/نامناسب»، و «احساس راحتی/ ناراحتی» در لباس، بیش از آن که اموری روان‌شناختی یا زیباشناختی به شمار آیند، بیانگر روابطی هنجارمند در ساختار نظام پوشش یک جامعه‌اند. اما خود این ساخت نیز روابطی درونی با سایر نظام‌های اجتماعی دارد. فهم این ساختار ماتریسی، نقطه شروع مطالعه اجتماعی لباس است.

همین نظام معرفتی است که نوعی خاص از لباس را مقدس و نوعی دیگر را غیر مقدس می‌کند. اگر رابطه لباس و دلالت آن، فقط با ساختار پوشش قابل توضیح باشد، طبیعتاً هرگز نباید دلالت یک گونه معین لباس تغییر کند. حال آنکه می‌دانیم لباس‌هایی که روزگاری نشانه قدرت بودند، امروز به سادگی ممکن است صرفاً برای بازسازی یا ایفای نقش بلاهت یا لودگی در اختیار هنر پیشه‌ها قرار گیرد.^۱

ج) لباس و مسئله دلالت؛ قواعد درون‌ساختی یا ارتباطات برون‌ساختی. آدیان برای معنادردهای جهان پیرامون و ارتباط با سایرین، نیازمند واسطه‌های زبانی هستند، اما مسئله اینست که زبان، قدرت واسطه‌گری خود را از کجا به دست می‌آورد و چگونه بر «چیز»ها دلالت می‌کند؟ در ساخت‌گرایی سوسوری برای فهم معنای دلالت، نیازمند فهم «نشانه» و «نظام» هستیم. پیشتر گفته شد نشانه، ترکیب دال و مدلول است و دارای هیچ‌گونه ارزش ذاتی نیست. ارزش هر نشانه وابسته به جایگاهی است که در درون نظام دارد. به گفته سوسور: «مفاهیم... به‌گونه‌ای اثباتی و ایجابی و به موجب محتوایشان تعریف نمی‌شوند، بلکه به‌گونه‌ای سلبی و از طریق تقابل با دیگر اجزای همان نظام، ارزش می‌یابند. آن چه مشخص‌کننده هر نشانه است، به بیان دقیق، بودن آن چیزی است که نشانه‌های دیگر نیستند» (سوسور، ۱۳۷۸، ۱۶۸). اگر چنین باشد که لباس نه از طریق ارجاع به واقعیت بیرونی بلکه در نسبت با سایر لباس‌ها معنی یابد و هیچ لباسی به هیچ حقیقت خارجی ارجاع نیابد و بازنمود شرایط بیرونی نباشد، در آن صورت منطق پوشیدن لباس‌ها می‌توانستند هر شکلی به خود بگیرند مشروط به این که فقط با هم مرتبط باشند، نه با منویات سایر نظام‌های اجتماعی.

سوسور برای توضیح نظم و ترتیب‌های درونی زبان، آن را با شطرنج مقایسه می‌کند. او یادآور می‌شود که جوهر مادی مهره اسب در خارج از بازی شطرنج بی‌معناست و تنها زمانی واجد ارزش است که در چارچوب بازی و روی خانه‌های شطرنج قرار گیرد. سوسور می‌گوید:

۱. کراوات در ایران یک مثال مناسب و نمایانگر تحولات معرفتی در حوزه پوشش است، زیرا روزگاری نشان زندگی طبقه متوسط، نماد انسان متجدد، بیانگر امروزی بودن، آراستگی، نظم و شیک‌پوشی بود و در روزگاری نشان غرب‌زده بودن، غیرانقلابی بودن، طاغوتی بودن، سلطنت‌طلبی، و کمی بعدتر سمبل مخالفت با شرایط موجود و... بوده است (نگاه کنید به: کاظمی، ۱۳۹۵، ۱۲۵-۱۳۷).



فرض کنیم که در جریان یک دور بازی، این مهره بشکند یا گم شود؛ آیا می‌توان مهره معادل دیگری را جانشین کرد؟ مسلماً آری؛ نه تنها یک مهره اسب دیگر بلکه حتی هر چیزی که کوچکترین شباهتی با مهره اصلی ندارد، می‌تواند همچون عنصری «همانند» به کار رود، به شرط آن که ارزش مهره اسب به آن نسبت داده شود» (سوسور، ۱۳۷۸، ۱۵۹).

بدین ترتیب وضعیت ظاهری مهره‌ها اهمیتی نداشته و نقش آنها برگرفته از قواعد بازی است. برای فهم زبان لباس نیز باید این‌گونه ضابطه‌مندی‌ها در منظومه درونی آیین‌های فرهنگی جست‌وجو شود. سوسور تأکید می‌کند که:

همواره باید بین آنچه در قیاس با قواعد بازی جنبه درونی یا بیرونی دارد، تمایز قایل شد. در هر کدام از این موارد، فرد می‌تواند ماهیت پدیده را با استفاده از این قانون تعیین کند: «هر چیزی که نظام و قواعد بازی را به هر طریقی تغییر دهد، درونی محسوب می‌شود (همان، ۲۳).

با در نظر گرفتن جنبه‌های درونی و بیرونی نظام‌های فرهنگی، در مثال یاد شده می‌توان به جای یک مهره، در صورت ضرورت از هر چیز جایگزینی در صفحه شطرنج استفاده کرد. مهره‌ها، ابزار مادی اجرای قواعد هستند اما این قواعد بازی‌اند که نباید تغییر کنند. آیا می‌توان مدعی شد که دلالت لباس‌ها ناشی از نوع پارچه، بافت، طرح یا سایر خصوصیات فیزیکی آنها نیست بلکه ناشی از مجموعه قواعد فرهنگی-اجتماعی است که رابطه‌ها و موقعیت‌های مختلف لباس‌ها را تعیین می‌کنند. اگر هر لباس را در قبال رابطه‌اش با سایر لباس‌ها مورد ملاحظه قرار دهیم، به چه دریافتی نایل می‌شویم؟ طبیعتاً یک لباس به تنهایی واجد هیچ معنای ماهوی نیست و باید با لباسی دیگر قیاس شود تا معنی‌دار شود. همین رابطه اختیاری نیز تابعی از روابطش با سایر ساختارهای ماتریسی است. معنا و دلالت لباس، وابستگی تام و تمام به آن زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی دارد که برای عناصر مختلف لباس‌ها، قائل به نقش‌ها و کارکردهای ویژه می‌شود. اما این روابط کدام‌اند، چگونه‌اند، چه چیزهایی‌اند، و یا میان عناصر انواع لباس‌ها، با سایر نظام‌های اجتماعی چه روابطی حاکم است؟ برای درک بهتر فقط کافی نیست بررسی شود که هر لباس به چه لباسی شبیه و از چه لباسی متمایز است. کدام رنگ یا جنس لباس (و در کدام فرهنگ) نشانه «شادی» و کدام‌ها نشانه «اندوه» است؟ آیا میان انواع «لباس نظامی» وجوه مشترکی وجود دارد؟ آیا می‌توان



بین انواع «لباس راحتی» به خصوصیات مشابهی دست یافت؟ بلکه برای ممانعت از گرفتاری ابدی در مازهای بن بست نشانه‌های درون ساختی لباس، باید بر رسید که این دلالت‌ها چه نسبتی با «فرهنگ» و «اجتماع» دارند.

۲-۵. ایستایی و تکامل لباس‌ها

سوسور بین دو مقوله «هم‌زمانی» و «درزمانی» تمایز قایل است. منظور از «هم‌زمانی» این است که زبان همچون نظامی از واژه‌های مرتبط، بدون ارجاع به زمان در نظر گرفته می‌شود، اما در وضعیت «در زمانی»، توسعه تکاملی زبان در طول زمان مورد توجه است (سوسور، ۱۳۷۸، ۸۱). زبان‌شناسی سوسور ضمن تفکیک این دو، بر بعد «هم‌زمانی» تأکید بیشتری دارد. هر چند این تأکید به معنای بی‌توجهی به تغییرات زبانی نیست. اگر با منطق سوسوری در خصوص لباس صحبت شود طبیعتاً باید کشف معانی لباس معطوف به یک بازه زمانی معین باشد. از جنبه ایستایی، شناخت ساختار پوششی هر جامعه در یک مقطع ثابت، مستلزم کشف روابط و معانی لباس‌های مختلف از طریق فهم روابط متقابل آنهاست. منظور سوسور از «هم‌زمانی» در دستگاه زبان این است که واژگان در ارتباط با دیگر واژه‌ها و در تقاطع بکارگیری هم‌زمان، معنا پیدا می‌کنند. از نظر او، زبان‌شناسی هم‌زمانی به «روابط منطقی و ذهنی‌ای خواهد پرداخت که عناصر متقارن را به یکدیگر پیوند می‌دهد و در ذهن مشترک سخنگویان یک جامعه زبانی، دستگاهی واحد را به وجود می‌آورد» (سوسور، ۱۳۷۸، ۱۴۲). بدین ترتیب، شناخت ماهیت یک دستگاه زبانی مستلزم شناسایی نوع روابط میان عناصر یک زبان (شباهت‌ها و تمایزات) در یک محدوده زمانی است.

طبق منطق هم‌زمانی، این رمزگان‌های لباس فقط در یک دوره تاریخی معین به تقابل با سایر نشانه‌های لباس پرداخته و از این طریق دلالت‌های رمزگانی را بازنمایی می‌کنند. نتیجه این اصل روش‌شناسانه ساختارگرایانه آن خواهد بود که از طریق توصیف نظام پوشش در یک دوره تاریخی مشخص، می‌توان به یک ساختار دست یافت اما با بررسی نظام پوشش در چشم‌انداز تاریخی، این نظام دست‌کم، انسجام و کلیت معنی‌دار خود را از دست می‌دهد، زیرا هر دوره‌ای دارای رمزگان‌های پوششی خاص خود است که متفاوت از





دوره‌ای دیگر خواهد بود. این بدان معناست که نظام‌های نشانه‌ای لباس در طول تاریخ ثابت نیستند. بدین ترتیب، با وفاداری به منطق هم‌زمانی در الگوی سوسوری، نمی‌توان تحولات تاریخی رمزگان‌های پوشش را توضیح داد. امبرتو اکو^۱ ضمن جمع‌بندی دیدگاه یوری لوتمان می‌نویسد: «بازسازی رمزگان فرهنگی به معنای تبیین پدیده‌های یک فرهنگ مورد نظر نیست، بلکه ما را قادر می‌کند به این پرسش پاسخ دهیم که چرا این فرهنگ، این پدیده‌ها را آفریده است؟» (توروپ، ۱۳۹۰، ۲۱-۲۰). یوری لوتمان با وقوف بر ناکارآمدی تحلیل ساختاری در پهنه تاریخ، بدنبال آن بود تا نه تنها چگونگی شکل‌گیری یک فرهنگ را شرح دهد بلکه نحوه مقایسه نظام‌های فرهنگی در مقاطع مختلف تاریخی را توضیح دهد. باید در نظر داشت که تأکید سوسور بر اهمیت مسئله «هم‌زمانی» در دستگاه زبان، نقطه مقابل پیشینیان او بود که زبان را به صورت «در زمانی» مورد بررسی قرار می‌دادند. سوسور اعتقادی به ریشه‌شناسی و جست‌وجوی معنا با تکیه بر تاریخ لغات نداشت. از نظر او «زبان دستگاهی است که تمامی بخش‌هایش می‌تواند و باید در همبستگی هم‌زمان مورد بررسی قرار گیرد» (سوسور، ۱۳۷۸، ۱۳۹). از آنجا که معنای واژه‌ها طی زمان‌های مختلف ثابت نیست، بنابراین در اندیشه او دستور زبانی ثابت در طول تاریخ وجود ندارد. با چنین منطقی باید پرسید که آیا به راستی معنای یک نوع لباس، در طول تاریخ ثابت نمی‌ماند. آیا تاریخ تکامل لباس نمایانگر یک مسیر خطی و بدون تغییر است؟ آیا ریشه‌شناسی یک گونه معین لباس می‌تواند معنای دقیق و کاربردهای امروزه آن را تعیین کند؟ روشن است که لباس‌ها، در تطور زمان، کاربردهایشان را از دست می‌دهند. طبق ملاحظات ساخت‌گرایانه مهم نیست دال فیزیکی (لباس) از نظر شکلی چه تغییراتی داشته یا نداشته باشد بلکه مهم روابط حاکم میان عناصر مختلف یک نظام پوشش است. با چنین منطقی، پیشینه تاریخی یک لباس کاری از پیش نمی‌برد بلکه جایگاه آن در نظام پوشش یک جامعه و نوع رابطه‌اش با سایر لباس‌ها، وجهه دلالت‌گرانه آن را نشان می‌دهد. ظاهراً تطور لباس‌ها در دوره‌های مختلف زمانی هم نشان‌گر تغییرات معانی و موقعیت‌های استفاده و هم تغییر صورت فیزیکی آنهاست؛ هر چند برخی اجزا یا عناصر

ممکن است به مثابه برخی نمادهای تاریخی به حیات خود ادامه دهند. به عنوان مثال باید از تغییر لباس اقوام یا گروه‌های مختلف اجتماعی در چشم‌انداز دوره‌بندی‌های گوناگون تاریخی یاد کرد. البته روندهای تاریخی لباس مثلاً در مقایسه لباس هندی با لباس ژاپنی یا لباس کردی در مقایسه با لباس بلوچی، میزان معینی از استمرار تاریخی را نشان می‌دهد اما تغییرات مکرر در درون هر یک از این خوشه‌های ملی-قومی لباس غیرقابل انکار است. بنابراین نمی‌توان از «دستور زبان تاریخی لباس» سخن گفت. همچنان که سوسور نیز در نقد زبان‌شناسی «در زمانی» به چنین قواعد مستمری باور نداشت: «از آنجا که هیچ نظامی به طور کلی نمی‌تواند در آن واحد برای چند دوره معتبر باشد، چیزی به نام «دستور تاریخی» وجود ندارد. آنچه را به این نام می‌شناسیم، در حقیقت چیزی جز «زبان‌شناسی در زمانی» نیست» (سوسور، ۱۳۷۸، ۱۹۲).

۳-۵. «قواعد اجتماعی» در برابر «رفتار فردی با لباس» (لانگ و پارول)

سوسور معتقد بود هر زبان از یک نظام زبانی و قواعد کلی برخوردار است که به آن «لانگ» گفته می‌شود. این دستگاه زبانی عاملی تعیین‌کننده در هدایت و نظارت بر نحوه سخن گفتن، نوشتن و تولید همه انواع تک‌گفتارها است. دستگاه زبان در همه گفتارها منعکس می‌شود و ظهور شیوه‌های متنوع استفاده از زبان ناشی از مقررات آن است. سوسور به این پاره‌گفتارها و تظاهرات زبانی، پارول می‌گفت. «دستگاه زبان نوعی نظام است، نوعی نهاد، یا بهتر بگوییم، مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهای بیناشخصی است؛ و گفتار مجموعه‌ای تظاهرات مادی این نظام در سخن گفتن یا نوشتن است. مسلماً می‌توان به سادگی این نظام را با تظاهرات مادی اش اشتباه گرفت و مثلاً تصور کرد که زبان انگلیسی، همان جمله‌هایی است که به انگلیسی تولید می‌کنیم. اما یادگیری زبانی مثل انگلیسی به معنی از برکردن پاره‌گفتارهای این زبان نیست، بلکه به معنای تسلط بر نظامی از قواعد و هنجارهاست که ما را قادر می‌سازند پاره‌گفتارهای متعددی را تولید و درک کنیم. بنابراین دانستن یک زبان یعنی جذب نظام آن زبان» (کالر، ۱۳۸۸، ۲۵). پس لانگ به دستگاه زبان گفته می‌شود و از آنجا که همه افراد به طور ناخودآگاه آن را فرا می‌گیرند، بنابراین، امری اجتماعی است اما پارول به کنش فردی در عرصه زبان اطلاق می‌شود. پارول به خواست فرد پدید می‌آید و امری شخصی است.





این تمایز بنیادین زبان‌شناسانه بین لانگ و پارول را در حوزه نظام‌های فرهنگی غیر زبانی^۱ می‌توان به کمک دوگانه‌هایی چون: «قانون-عمل»؛ «قاعده-کردار» یا «هنجار-کردار» توصیف کرد. در واقع قواعد مستتر در نظام پوشش هر جامعه کمک می‌کند تا چرایی استفاده از دو لباس متفاوت در دو موقعیت متمایز توضیح داده شود. بدین ترتیب، هنجارهای پوشش عاملی است که درک روابط معنایی میان لباس‌های گوناگون را امکان‌پذیر می‌سازد. در نتیجه می‌توان گفت تحلیل ساخت‌گرایانه پوشش توضیح می‌دهد کدام قراردادها و قواعد در یک نظام پوشش موجب تمایل به تولید یا مصرف یک لباس شده است. به بیانی دیگر به جای بحث یا توصیف محصولات تولید شده بر اساس قاعده، باید قادر باشد خود قاعده را تحلیل کند. از این رو در وحله اول، لباس‌هایی که طراحی یا پوشیده می‌شوند اهمیتی ندارند، بلکه مسئله مهم این است که کدام مجموعه قواعد پوششی عامل تولید یا مصرف نوع معینی از لباس‌ها شده‌اند.

درون پوشش به عنوان یک دستگاه زبانی، نوعی رابطه تقابلی میان نظام قواعد اجتماعی پوشش (لانگ) با کنش فردی (پارول)، وجود دارد. لباس ترکیبی از پارچه، طراحی و عناصری ترکیبی با جنسیت‌های مختلف است. معنای این عناصر به صورتی نسبتاً تحکمی از سوی قواعد اجتماعی پوشش تعیین می‌شود. در نقطه مقابل نیز فرد در بازی مستمر تبعیت و نافرمانی از این دستورالعمل‌های پوشش، به «هم‌نوایی» و «تعارض» دست می‌یازد که بازتاب روان‌شناسی فردی، روان‌شناسی اجتماعی، باورهای سیاسی، نمادگرایی و ایستارهای زیباشناختی اوست. این هم‌نوایی و تعارض افراد در برابر قواعد جمعی لباس در یک چشم‌انداز فرهنگی-اجتماعی معنی‌دار و در چشم‌انداز دیگری فاقد معنی است.

به گفته تروبتسکوی^۲ «بسیاری از مختصات لباسی که فرد به تن می‌کند از نگاه یک قوم‌شناس اهمیتی ندارند، زیرا او فقط به دنبال مختصاتی است که به لحاظ اجتماعی نقش‌مند باشد، بلندی یک دامن می‌تواند مختصه‌مهمی در نظام مد یک فرهنگ باشد، در حالی که جنس پارچه این دامن از چنین مختصه‌ای برخوردار نیست. تباین میان رنگ‌های تیره و

1. Non Language

2. Nikolai Trubetzkoy



روشن می‌تواند حامل معنایی اجتماعی باشد، در حالی که تفاوت میان سرمه‌ای و قهوه‌ای می‌تواند این ویژگی را نداشته باشد. قوم‌شناس با تعیین تمایزاتی که لباس‌ها را به نشانه مبدل می‌سازند، می‌کوشد نظامی از مختصات و هنجارهای مورد قبول اعضای یک جامعه را بازسازی کند» (به نقل از: کالر، ۱۳۸۸، ۲۸). ولی آیا این تمایز زبان‌شناسانه بین لانگ و پارول، قابل انتقال به نظام فرهنگی پوشش است؟ بارت با تعمیم لانگ و پارول به روابط اجتماعی، مد را مورد بررسی قرار می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که: «شیوه لباس پوشیدن هر انسان به تنهایی دارای هیچ مفهومی نیست. چه اگر شما لباس خاصی به تن کنید اما در جزیره‌ای باشید که هیچ انسانی در آنجا نیست، نوع پوشش شما هیچ معنایی فراتر از پوشاندن شما نخواهد داشت. اما می‌دانیم که ما با شیوه لباس پوشیدن همیشه چیزی فراتر از پوشاندن بدن را مراد می‌کنیم. به عبارت دیگر، ما با نوع پوشش خود بیانیه‌ای فرهنگی درباره خود می‌دهیم. معنای مد و نحوه لباس پوشیدن تنها در ارتباط با دیگران ساخته می‌شود. اینکه شما از میان یک کمد لباس با پیراهن‌ها، کفش‌ها و اجزای مختلف پوشاک دست به «انتخاب» لباس خاصی برای شرایط خاص می‌زنید تنها در ارتباط با بقیه لباس‌های آن کمد معنا دارد و همچنین بسته به نظام و قوانین و آداب پوشیدن لباس در نظام اجتماعی شما معنا خواهد یافت. در این مثال، کمد لباس حکم «نظام‌زبانی» و انتخاب‌های هر فرد از کمد، حکم «تک‌گفتارها» را دارد.» (نجومیان، ۱۳۹۴، ۱۸-۱۹). در نهایت باید گفت که قواعد و چارچوب‌های سلبی و ایجابی لباس پوشیدن عامل کنترل جبری لباس نیستند اما جهت‌دهنده انتخاب‌های افرادند. همانگونه که هر جمله تابع زیرساختی گرامری است ولی مغایر آزادی‌های فردی در تحریر و تکلم نیست؛ رفتارهای فردی لباس نیز در مجادله‌ای مستمر با ساخت سلطه‌گر لباس است که برآیند آن هم تکاپوی خلاقانه فرد و هم روندی از جامعه‌پذیری را رقم می‌زند که میدانی برای بررسی‌های اجتماعی است.

۴-۵. لباس؛ زبان یا شبه‌زبان؛ برخی ملاحظات

وسوسه نشانه‌شناسان و موج گسترده تلاش برای فهم منطق زبانی در نظام‌های فرهنگی را شاید بتوان با تلاش وسیع پوزیتیویست‌ها^۱ برای علمی جلوه دادن امر اجتماعی مقایسه کرد. «در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ گویی زبان همه را اغوا می‌کرد تا همه امور هنری ادبی و علوم



انسانی را با آن بسنجند (می‌توان این موضوع را با اواخر قرن نوزدهم مقایسه کرد که در آن هنگام نیز همه چیز با زیست‌شناسی و پزشکی مقایسه می‌شد)» (کوپال، ۱۳۸۶، ۴۶).

رولان بارت زبان را به مثابه یک «نظام» می‌فهمد و بر وجود شبکه‌ای از روابط درونی در آن تأکید می‌کند (بارت، ۱۹۹۰). برخی همچون دیویس^۱ (۱۹۹۲) آن را مجموعه‌ای از رمزها^۲ می‌دانند تا زبان. یوری لوتمان^۳ با تفکیک میان «نظام‌های الگودهنده نخستین»^۴ (مانند زبان) و «نظام‌های الگودهنده دومین»^۵ (اسطوره، علم، دین، هنر، هنجارها و مسایل فرهنگی) به یک اصل مهم در روش تحلیلی ساختاری اشاره می‌کند که هرکدام از این نظام‌ها در محدوده معینی، نوع فهم ما را از دنیا تعیین می‌کنند (اکو، ۱۳۹۰، ۸). اگر لباس دارای نظام نشانه‌ای باشد، این نظام باید به نوعی رابطه فرد و پیرامونش را رقم بزنند. یعنی روابط افراد تا حدی با تکیه بر الگویی تنظیم شود که نظام لباس ارایه می‌کند. رنگ، جنس، نوع برش، بلندی و کوتاهی و سایر عناصر نظام پوشش، عواملی‌اند که به واسطه آنها دنیا (به گونه مشخصی) تجربه شود (و البته که چنین تجربه‌ای با تجربه دیگر مردمان در سایر نظام‌های پوشش، متفاوت خواهد بود). در واقع ما دنیا را از طریق الگویی می‌فهمیم که زبان لباس جامعه‌مان ارایه می‌کند. بدین ترتیب، لباس هم عامل جامعه‌پذیری و هم عنصر شکل‌دهنده به «شناخت» است. البته که بازسازی رمزگان‌های نظام‌های فرهنگی کار بسیار دشوارتری از استخراج رمزگان‌های زبان (نظام الگودهنده نخستین) است. رمزگان‌های نظام فرهنگی می‌توانند در شبکه‌ای ارتباطی با رمزگان‌های سایر نظام‌های فرهنگی قرار گیرند و همین مسئله، شناسایی روابط آنها را با دشواری رویارو می‌سازد. ولی به محض اینکه چنین روابطی در حوزه لباس شفاف شدند می‌توان دریافت که یک نظام پوشش نقش خود را از طریق رمزگان‌های پوشش در فهم ما از دنیای اطرافمان ایفا می‌کنند. «سوسور به هنگام معرفی دانشی به نام «نشانه‌شناسی» به همین مسئله توجه داشته است. او نشانه‌شناسی را دانش عمومی مطالعه نشانه‌ها خواند و معتقد بود که گرچه این دانش هنوز موجودیت نیافته

1. Fred Davis
2. Code
3. Jurij M Lotman
4. primary modeling system
5. secondary modeling system

است، ولی شکل‌گیری‌اش در آینده قطعی است. به اعتقاد سوسور اگر آداب و رسوم را به منزله مجموعه‌ای نشانه در نظر بگیریم، پرتو تازه‌ای بر آنها خواهیم افکند و در این میان، زبان‌شناسی می‌تواند منشاء این روشنگری باشد» (کالر، ۱۳۸۸، ۲۲). برای سوسور، نشانه‌ها از آن‌چنان اهمیت و گسترده‌گی‌ای در معرفت بشری برخوردار بود که موضوع اصلی را دانش نشانه‌شناسی می‌دانست و زبان‌شناسی را یکی از شاخه‌های آن تلقی می‌کرد. او تصور می‌کرد مصادیق و نشانه‌ها در سایر حوزه‌های زندگی انسان نیز حضوری چشم‌گیر دارند. رولان بارت با این مسئله مخالفت می‌کند و می‌نویسد: «امروزه دیگر اطمینانی وجود ندارد که بتوان در زندگی اجتماعی نظام‌هایی جامع و شامل از نشانه‌ها بیرون از حوزه زبان بشری یافت... این مسئله حقیقت دارد که اشیاء، تصاویر و الگوهای رفتاری می‌توانند بر چیزهایی دلالت کنند و این کار را در مقیاس وسیع انجام دهند اما هرگز این کار مستقلاً انجام نمی‌شود و هر نظام نشانه‌شناختی، آمیزه زبان‌شناختی خاص خود را دارد در واقع ما اکنون می‌بایست با امکان وارونه کردن بیان سوسور مواجه شویم: زبان‌شناسی جزئی از دانش عمومی نشانه‌ها نیست، حتی جزء غالب و مسلط آن هم نیست. این نشانه‌شناسی است که جزئی از زبان‌شناسی است» (بارت، ۱۳۷۰، ۱۴-۱۲). بنا به این استدلال باید گفت هر چند لباس دارای نشانه‌ها و دلالت‌های ویژه خود است اما این دلالت‌ها لزوماً و انحصاراً برخاسته از نظام روابط لباس‌ها با یکدیگر نیست بلکه معنای آنها می‌تواند با نظام‌های دینی، ملی، قومی، آداب اجتماعی و... مرتبط باشد که هر یک نشانه‌ها و زبان فرهنگی منحصر به خود را دارند و لباس با آنها دارای نوعی رابطه همبستگی است. بنابراین در نشانه‌شناسی لباس ما با یک دستگاه منسجم زبانی روبرو نیستیم. نظام پوشش صرفاً یک متن خالص نیست که در شرایط ایستا مورد مذاقه قرار گیرد بلکه متنی است که پیوسته در بزنگاه تغییرات گفتمانی قرار دارد. به عبارتی نشانه‌شناسی لباس^۱ به نوبه خود ترکیبی از نشانه‌شناسی‌های دیگر همچون نشانه‌شناسی رنگ، نشانه‌شناسی قومی، ملی، دینی، طبقاتی، سنتی، مدرن و... است و مرزش با آنها نامشخص است. عدم توجه به ویژگی فرانشانه‌شناسیک لباس باعث می‌شود از سایر عناصر اثرگذار بر دلالت و معنای نشانه‌های





لباس غفلت شود. فقط از طریق تعیین گونه‌های مختلف لباس و ترسیم شبکه روابط تداعی‌گرایانه یا زنجیره‌های همنشینی میان آنها نمی‌توان به کشف دستور نشانه‌شناسی لباس نایل شد. بنابراین نه «نشانه لباس» و نه «زبان لباس» با دستگاه دستوری موضوع زبان‌شناسی قابل قیاس نیست. به عبارت دیگر، نشانه‌ها و منطق حاکم بر نظام پوشش قابل مقایسه با قواعد دستگاه زبان^۱ نیست عوامل متعددی وجود دارند که بر معنا و دلالت لباس تاثیر می‌گذارند که ملاحظه همه آنها ما را با زنجیره‌ای از نشانه‌های اجتماعی مواجه می‌سازد. بر این اساس، به نظر می‌رسد لباس از «شبه زبان» مختص به خود برخوردار است اما همه عناصر پراکنده موجود در این شبه زبان را نمی‌توان با الگویی ساختارمند توضیح داد. چه بسا برخی لباس‌ها یا دست کم برخی عناصر لباس‌ها در یک چارچوب ساختاری معین ننگیند.

۶. جمع‌بندی

مقاله حاضر، آزمونی از تحلیل ساختی به عنوان یک شیوه تفکر و یا نوعی روش نگرستن به لباس بود. پرسش این بود که آیا پوشش از نوعی زبان برخوردار است؟ این مسئله در قلمرو ساخت‌گرایی کلاسیک و با تکیه بر برخی مفاهیم اصلی زبان‌شناسی سوسوری مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفت به عنوان یک نقطه قوت روش شناختی، مقاله نشان داد که تحلیل ساختی لباس قادر به پرتو افکندن بر مناسبات ناشناخته عناصر درونی ساختار پوشش یک جامعه است. اما ضعف آن در تمرکز بر ساخت اجتماعی لباس جدا از فرایند تاریخی است.

در مورد رابطه دال و مدلول گفته شد که لباس عرصه نشانه‌شناسی گسترده‌ای است. طبق منطق زبان‌شناسی سوسوری، «نشانه بودن» و دلالت لباس بر یک وضعیت، هیچ ربطی به دنیای بیرون از لباس ندارد بلکه هر دلالت در شبکه‌ای از دلالت سایر لباس‌ها قرار می‌گیرد. به عبارتی اگر لباسی در یک نظام فرهنگی، دلالت بر جنسیت زنانه دارد صرفاً در ارتباط با لباسی است که دلالت بر جنسیت مردانه دارد. در ساختارهای پوشش، مدلول‌های لباس‌ها از هم متمایزند و این امری کاملاً بدیهی است. اما به‌رغم این ظاهر منطقی،

دلالت‌های لباس‌ها در چارچوب نظام‌های معرفتی دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند. یعنی معانی لباس‌ها در ساختار پوشش هر دوره تاریخی، تا حدی تابعی از نظام باورها و عقاید همان دوره است اما دلالت لباس‌ها با تغییر هر نظام معرفتی، دستخوش تحول می‌شود. بنابراین، اثبات این که کدام عنصر (یا کدام لباس) نشانه چیست و این نشانه چه موقع دلالتهای کارکرد لباس و چه هنگام بازتاب نمادهای فرهنگی است؛ نیاز به بررسی‌های موردی دارد. به عبارت دیگر، تعیین نسبت درون‌ساخت بودن یا برون‌ساخت بودن نشانه‌ها و توضیح ریشه دلالت‌ها نیازمند واری‌های موردی است. لباس‌ها را عواملی چون رنگ، بافت، جنس، نوع برش، دوخت و ... به عنوان یک دال در نسبت با مدلول‌ها یا معانی خاصی قرار می‌دهند اما باید روشن ساخت که آیا نسبت برقرار شده، ریشه در نمادهای فرهنگی - ایده‌ئولوژیک دارد یا ساخت نظام پوشش؟ طبق قواعد ساخت‌گرایانه، روابط دال و مدلول در یک ساختار پوشش منطقی نباید جابه‌جا شوند. اگر چنین باشد، دلالت لباس‌ها باید ابدی باشند، حال آنکه آنها در گذر زمان دگرگون می‌شوند.

درباره ایستایی و پویایی لباس‌ها یا وضعیت «هم‌زمانی» یا «در زمانی» آنها نشان داده شد که روابط میان عناصر لباس‌های مختلف در یک ساختار ایستای زمانی قابل فهم نیست بلکه باید به تاثیر تحولات معرفت‌شناسانه، زیباشناسانه و نیز تکامل اجتماعی نیز توجه کرد. نسبت «ساخت لباس» با فرایندهای تاریخی همانند نسبت پارول (فردی سازی لباس) با لانگ (سلطه قواعد اجتماعی) است. ساخت لباس در منطق «هم‌زمانی» همواره در گفتگو با تحولات «در زمانی» لباس‌هاست. اگر با منطق ساخت‌گرایی کلاسیک به واری‌های نظام پوشش پرداخته شود، پویایی تاریخی پوشش (در زمانی) بی‌اهمیت است زیرا تصور بر این است که معنای لباس‌ها در طول تحولات تاریخی ثابت نمی‌مانند. این منطق اعتقادی به امکان ریشه‌یابی دلالت یک لباس معین در طول تاریخ ندارد و پیشینه تاریخی یک لباس، توضیحی در خصوص علت و ماهیت دلالت آن ارائه نمی‌کند بلکه نوع رابطه آن با سایر لباس‌ها، عامل دلالت‌گری است. حال آنکه بررسی ساخت لباس فارغ از پیگیری سیر تحول آن، بدون نتیجه خواهد بود. لباس هم یک نظام است و هم یک تاریخ. همچنانکه در بحث از نظرات لوتمان نشان داده شد، اینکه پوشش را به مثابه پیامی تلقی کنیم که بر مبنای رمزهای زبانی طراحی





شده در برابر این مسئله که پوشش را به مثابه یک رمزگان بدانیم؛ دو چیز متفاوت است. رهیافت حاصل از کاربست نظر لوتمان در بحث حاضر این است که در هیچ دوره تاریخی، فقط یک رمزگان پوششی وجود نداشته بلکه رمزگان‌های متنوعی بر ساختار اجتماعی لباس حاکم بوده است. چنین دریافتی به زبان ساده به معنای ناکافی بودن هرگونه تحلیل نظام پوشش در محدوده روش‌شناسی کلاسیک «ساخت‌گرایی» و ضرورت توجه به تغییرات تاریخی آنهاست. بنابراین هر چند در بحث از رابطه دال و مدلول؛ بر بازشناسی تنوع روابط نشانه‌شناسانه لباس‌ها در درون یک ساختار تأکید می‌شود اما در مورد دو رویکرد «هم‌زمانی» و «در زمانی» نباید از توجه به قابلیت نقش‌آفرینی تاریخ لباس غفلت کرد.

درباره نسبت قواعد اجتماعی با رفتار فردی یا لانگ و پارول در لباس گفته شد که تقابلی میان «قواعد کلی پوشش» (لانگ) با «علائق و آزادی‌های فردی در نحوه لباس پوشیدن» (پارول) وجود دارد. قواعد کلی در لباس همان ساختار بنیادینی است که مرزهای نمادین نظام پوشش طبق آن مشخص می‌شوند. در پس وضعیت به ظاهر متنوع لباس‌ها، چارچوب‌هایی تعیین‌کننده وجود دارند که انواع لباس‌ها درون آنها جای می‌گیرند. از یک سو رفتارهای فردی با لباس، مشروط به ساختار کلی پوشش است و از سوی دیگر آن را به چالش و تغییر می‌کشاند. تعارض میان «شیوه‌های شخصی‌سازی لباس» در برابر وجهه نهادین ساخت اجتماعی لباس، فرایندی جامعه‌شناختی است که تنش‌ها و پویایی‌های کلی تر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را بازنمایی می‌کند. به دلیل تنوع نظام‌های رمزگانی و نیز وجود روابط بینامتنی در لباس، توضیح دقیق‌تر درباره سرنوشت این دو گانه نیازمند بازشناسی جزئی تر اجزای ساخت نهان لباس (دین، قومیت، ملیت، جنسیت و...) و تبیین کنش فردی در برابر آنهاست.

در پاسخ به پرسش اصلی و بحث از «پوشش به مثابه یک زبان» نشان داده شد که اجزای لباس بر مبنای پایداری کم و بیش افراد به قراردادهای فرهنگی، دارای نوعی منطق همنشینی هستند. اگر چه که این منطق همانند منطق «زبان» از طریق رمزگان‌های فرهنگی ارتباط برقرار می‌کند اما «پیام‌های الفبایی» را منتقل نمی‌کند. بنابراین نمی‌توان این منطق را به مثابه قواعد حاکم بر «زبان نوشتاری یا گفتاری» تلقی کرد. به عبارتی لباس همچون

زبان دارای خزانه واژگان و قواعد دستوری نیست. نظام‌های پوشش دارای کدهای خاص خود هستند و به نوعی از یک «شبه زبان» برخوردارند. این شبه زبان قادر است کدهای محرمانه هر دوره تاریخی را بازگویی کرده و حتی اطلاعاتی در باره موقعیت، شغل، احساسات و بسیاری پیام‌های متنوع دیگر را ارائه کند. بنابراین نظام‌های کدگذاری لباس محصول فرایندهای تاریخی است البته در تحلیل نسبت این کدها با تاریخ نباید به دنبال تناظرهای یک به یک بود. به همین دلیل در نظام پوشش ما با یک دستگاه منسجم زبانی رویارو نخواهیم بود. رابطه «تاریخ» و «لباس» را نباید چون دو متغیر «مستقل» و «وابسته» در نظر گرفت. با این وجود، نظام پوشش در کلیت تاریخی - اجتماعی هر جامعه دارای برخی پیوندها و کارکردهای قابل ردیابی است. تحلیل ساختی لباس به نوعی عینی‌گرایی غیرتاریخی متوسل می‌شود و تعارض‌های بالقوه ساختارهای لباس را نمی‌بیند. این روش، با تقلیل‌گرایی در توضیح روابط میان عناصر مختلف لباس‌ها، سهم تاریخی فرهنگ را در اسکلت‌بندی ساختار لباس‌ها نادیده می‌انگارد. تحلیل ساختی حداکثر به فهم صورت‌گرایانه لباس منتهی می‌شود حال آن که شکل هنری و محتوای لباس‌ها، با روندهای تاریخی یعنی سطحی فراتر از نظام پوشش می‌آمیزند و تغییر در نشانه‌ها، برآیند منازعه‌هایی ورای ساخت موجود لباس هستند که در بستر جدال میان «نظام» و «روند» لباس قابل توضیح است.



منابع

- آدمیان، مرضیه؛ عظیمی هاشمی، مژگان؛ و صنعتی شرقی، نادر (۱۳۹۱). تحلیل جامعه‌شناختی سبک پوشش زنان. فصلنامه زن و جامعه، ۴(۳)، ۱۶۱-۱۸۵.
- اسکولز، رابرت (۱۳۹۳). درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات (ترجمه فرزانه طاهری؛ چاپ سوم). تهران: آگاه.
- اسلامی تنها، اصغر (۱۳۹۱). لباس روحانیت شیعه به مثابه دال سیاسی در ایران معاصر. علوم سیاسی، ۱۵(۶۰)، ۱۳۳-۱۰۹.
- اکو، امبرتو (۱۳۹۰). مقدمه‌ای بر کتاب «جهان ذهن: نظریه نشانه‌شناختی نظام فرهنگ» (مترجم: فرهاد ساسانی). در: فرزانه سجودی، نشانه‌شناسی فرهنگی، تهران: علم.
- بابایی، پروین؛ و اکبری، فاطمه (۱۳۹۳). بازنمایی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری سبک پوشاک ایرانیان. فصلنامه فرهنگ مردم ایران، ۳۸(۳۹)، ۲۶-۹.
- بارت، رولان (۱۳۷۰). عناصر نشانه‌شناسی (ترجمه مجید محمدی). تهران: الهدی.
- توروپ، پیتر (۱۳۹۰). نشانه‌شناسی فرهنگی و فرهنگ (مترجم: فرزانه سجودی). در: فرزانه سجودی (سرپرستار)، نشانه‌شناسی فرهنگی. تهران: علم.
- زیما، پیتر وی (۱۳۹۰). فلسفه نظریه ادبی مدرن (ترجمه رحمان ویسی حصار و عبدالله امینی). تهران: رخداده نو.
- زیمل، گئورگ (۱۳۹۵). مد، در: گزیده مقالات زیمل (ترجمه شاپور بهیان). تهران: دنیای اقتصاد.
- سوسور، فردینان (۱۳۷۸). دوره زبان‌شناسی عمومی (ترجمه کوروش صفوی؛ چاپ اول). تهران: هرمس.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۸). تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان اجتماعی مُد: از عقل‌محوری تا آرمان‌گرا. فصلنامه زبان‌شناسی اجتماعی، ۲(۲)، ۳۷-۳۱. doi: 10.30473/il.2019.40495.1147
- صفوی، کوروش (۱۳۸۳) فردینان سوسور. فصلنامه متن پژوهی ادبی، ۲۲، ۴۲-۲۴. doi: 10.22054/ltr.2005.6284
- کاظمی، عباس (۱۳۹۵). امر روزمره در جامعه پساانقلابی. تهران: فرهنگ جاوید.
- کالر، جانانان (۱۳۸۸). بوطیقای ساخت‌گرا: ساخت‌گرایی، زبان‌شناسی و مطالعه ادبیات (ترجمه کوروش صفوی). تهران: مینوی خرد.
- کوپال؛ عطالله (۱۳۸۶). فراز و فرود نشانه‌شناسی از دانش تاروش. باغ نظر، ۷(۷)، ۴۸-۳۹.
- کوزر، لوئیس (۱۳۹۲). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی (ترجمه محسن ثلاثی). تهران: گلرنگ یکتا.
- مونسلی سرخه، مریم (۱۳۹۱). بازخوانی نظام پوشاک ایرانی با تأکید بر رویکرد پسا ساختارگرایی بارت. پژوهش هنر، ۳(۲)، ۳۷-۴۶.



نجومیان، امیرعلی (1394). نشانه در آستانه؛ جستارهایی در نشانه‌شناسی. تهران: نشر نو.

وبلن، تورشتاین (۱۳۸۳). نظریه طبقه تن آسا (ترجمه فرهنگ ارشاد). تهران: نی.

ویوین، بر (۱۳۹۴). برساخت‌گرایی اجتماعی (ترجمه اشکان صالحی). تهران: نی.

Barthes, R. (1970-2002). *S/Z* (Richard Miller, Trans.). Blackwell.

Barthes, R. (1990). *The fashion system*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.

Carter, M. (2003). *Fashion classics from Carlyle to Barthes*. London: Berg Published.

Crane, A. D., & Bovone, L. (2006). Approaches to material culture: The sociology of fashion and clothing. *Poetics*, 34, 319-333.

Culler, J. (1997). *Literary theory, a very short introduction*. New York: Oxford University Press.

Culler, J. (2002). *Barthes, a very short introduction*. New York: Oxford University Press.

Davis, F. (1992). *Fashion, culture, and identity*. Chicago: University of Chicago Press.

Delong, M. R. (2005). Theories of fashion, In Valerie Steel (Ed), *Encyclopedia of Clothing and Fashion* (Volume 2). USA: Thomson Gale.

Hawkes, T. (2003). *Structuralism and Semiotics*. London and New York. Routledge.

Russel, K. H., & Etmanskie, J. (2006). Textiles and clothing. In: Brix. H. James, *Encyclopedia of Anthropology*. London. Sage Publication Inc.

Saussure, F. de (1986). *Course in general linguistics* (Wade Baskin, Trans.). In: M., C. Taylor, (ed). *Deconstruction in Context: Literature and Philosophy* (pp.141-168). Chicago and London: The University of Chicago Press.

Stafford, A. (2013). Clothes, Fashion and System in the Writings of Roland Barthes: Something Out of Nothing. In: R. Barthes (Ed.), *the Language of Fashion*. Bloomsbury Academic publication.





مقاله ترجمه شده

علوم انسانی اکولوژیک

اوا دومانسکا^۱

ترجمه: عباس احمدوند^۲، شهلا لجم‌اورک رمه‌چری^۳، بهناز کبیاحی^۴

چکیده

در این مقاله ویژگی‌های علوم انسانی اکولوژیک به عنوان علامت ظهور یک پارادایم علمی جدید تعریف و شناسایی می‌شود. این مقاله بر روی پسا انسان‌گرایی اکولوژیک تمرکز دارد - گرایشی که از اواخر دهه نود در چارچوب نقد پسا انسان‌گرایانه از انسان‌محوری، اروپامحوری و علوم غربی در حال توسعه بوده است. نقش دانش‌های اکولوژیک سنتی، و نیز توسعه علوم انسانی زیستی (نوعی دانش فراگیر که علوم انسانی، اجتماعی و علوم زیستی را به هم متصل می‌کند) همچنین در این مقاله به عنوان ابعاد مهم پسا انسان‌گرایی اکولوژیک برجسته می‌شود. علوم انسانی اکولوژیک دیدگاهی آرمان‌شهری از فرا اجتماعات انسان‌ها و غیرانسان‌ها را بر اساس روابط همزیستی، تکامل مشترک و به هم وابستگی ارائه می‌دهد و ساخت دانش آینده را از نظر ذهن گسترده، شناخت توزیع شده، ارتباطات زیستی و همدلی پیش‌بینی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی اکولوژیک، غیرانسان‌محوری، پژوهش میان‌رشته‌ای، دانش اکولوژیک سنتی، روابط همزیستی، آینده دانش

1. Ewa Domanska

استاد نظریه و تاریخ تاریخ‌نگاری، دپارتمان تاریخ، دانشگاه آدام میکویچ، پوزنان لهستان

ewa.domanska@amu.edu.pl ✉

۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهیدبهشتی، تهران ایران (مترجم مسئول)

a_ahmadvand@sbu.ac.ir ✉

۳. دانش آموخته دکتری، گروه اکرواکوژی، پژوهشکده علوم محیطی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران ایران

arasorak9686@gmail.com ✉

۴. دانش آموخته دکتری، گروه تاریخ اسلام، دانشگاه الزهراء، تهران ایران

behnaz64k@gmail.com ✉

مقدمه نویسنده برای مخاطبان فارسی‌زبان

با افتخار اعلام می‌کنم که مقاله من با عنوان «علوم انسانی اکولوژیک»^۱ به زبان فارسی اکنون در دسترس قرار گرفته است و من در اینجا از زحمات دکتر عباس احمدوند و همکارانش در ترجمه این متن بسیار سپاسگزارم. تلاش استاد احمدوند و همکارانش برای در دسترس قرار دادن این محتوا به دانشجویان و دانشمندان در ایران، که همچون من به فراگیرتر شدن علوم انسانی اکولوژیک و توجه به رویکردهای غیرغربی علاقه‌مند هستیم، بسیار ارزشمند است. این که چرا ترجیح می‌دهم از واژه «اکولوژیک» به جای «محیط‌زیست» (علوم انسانی) استفاده کنم به این دلیل است که واژه «اکولوژیک» به من این امکان را می‌دهد که خود را از آن درکی از علوم انسانی علاقه‌مند به مسائل محیط‌زیست که ایده‌های اروپا-آمریکایی و غربی تعیین کرده‌اند، دور کنم و از سنت فکری منطقه خودم یعنی اروپای شرقی-مرکزی که به مقاومت در برابر سرکوب آزاداندیشی، برداشتهای اصالت وجودی از شرایط انسان، اهمیت دادن به ارزش‌های جهانی، تأکید مسیحیت بر اجتماع و انعطاف‌پذیری شناخته می‌شود، برای این منظور بهره ببرم. به عبارت دیگر، در رویکرد من، اکولوژی نه تنها به مطالعه علمی روابط و وابستگی‌های درونی میان ارگان‌های زنده و محیط‌زیست آنها اشاره دارد، بلکه هماهنگی و ارتباط متقابل مقدس و معنوی در جهان طبیعی را به رسمیت می‌شناسد، و همچنین به اخلاق عمل متقابل که طبیعت و همه موجودات را به عنوان هدیه‌ای ارزشمند می‌بیند، اشاره دارد. بنابراین، بر خلاف درک اکثریت، مفهوم اکولوژی برای من از مفهوم محیط‌زیست گسترده‌تر است. این واژه نمایانگر دیدگاهی گسترده و خاص از سیستمی از باورهای فرهنگی، فلسفی، سیاسی، علمی و مذهبی است (البته می‌دانم که بسیاری از دانشمندان با چنین برداشتی از اکولوژی موافق نخواهند بود).

اولین نسخه این مقاله در سخنرانی افتتاحیه دوره تابستانی دانشجویان دکتری و پژوهشگران جوان در لهستان در سال ۲۰۱۲ با عنوان «علوم انسانی اکولوژیک: در جست‌وجوی اوتوپیا» ارائه شد. در این مقاله من ادعا کردم که علوم انسانی اکولوژیک در



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۸۶

دوره ۱۶، شماره ۲
بهار ۱۴۰۳
پیاپی ۶۲

1. Ecological Humanities, in *Teksty Drugie* (Special Issue – English Edition) 2015, 1, pp. 186-210.



شکل‌دهی به اوتوپای آینده مشارکت دارد، و اشتیاقی درازمدت را برای احساس تعلق به جامعه‌ای که فراتر از ارتباطات صرفاً انسانی است و انسان‌ها و موجودات غیرانسانی را با هم در برمی‌گیرد، عیان می‌سازد. با این حال، آنچه من برای شرکت‌کنندگان جوان این دوره تابستانی آشکار کردم که در نسخه منتشرشده این متن نیست، این است: از خود پرسیدم (شاید کمی بعد از آن) هدف و ارزش دانشی که من ایجاد می‌کنم چیست؟ آیا ارزش تطبیق و بقا دارد؟ از آن زمان به بعد، همواره دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری خود را به چالش می‌کشم و از آنها می‌خواهم به این سؤالات پاسخ دهند: چرا می‌خواهند یک مسئله خاص تحقیقی را در پایان‌نامه‌های خود مطرح کنند؟ چرا و برای چه کسانی این مسئله مهم است؟ آیا تحقیقاتشان ارزش اجتماعی (کاربردی) دارد؟ آیا علاوه بر تبیین و نقد مشکلات معاصر، راه‌حل‌ها را نیز ارائه می‌کنند؟ همیشه باور داشته‌ام که فقط پژوهشگر نیست که مسئله تحقیق خود را انتخاب می‌کند بلکه مسئله هم او را انتخاب می‌کند.

هنگامی که این سؤالات را مطرح می‌کنم، جایگاه معرفتی من مهم است. من یک تاریخ‌دان فرارشته‌ای آینده‌پژوه هستم که به تاریخ و نظریه‌های تاریخ‌نگاری و همچنین به علوم انسانی زیست‌محیطی/اکولوژیک علاقه دارم، مخصوصاً به وابستگی‌های درونی محیط‌زیست‌گشی^۱ و نسل‌گشی^۲. من در دانشگاه آدام میکویویچ در پوزنان، لهستان^۳ مشغول به کار هستم و از سال ۲۰۰۲ به عنوان استاد مهمان، مکرراً در دانشگاه استنفورد در ایالات متحده آمریکا حضور دارم. بنابراین، مانند بسیاری از ما که در این روزها در نقاط مختلف جهان تحقیق و تدریس و زندگی می‌کنیم، در حال پل‌زدن به دانش‌های مختلف گذشته، دیدگاه‌ها، جهان‌بینی‌ها، ادیان و کیهان‌شناسی‌ها هستیم. من به عنوان یک تاریخ‌نگار از اروپای شرقی-مرکزی که به «حاشیه معرفت‌شناسی»^۴ معروف است تحت تأثیر دانش تولیدشده در دانشگاه‌های غربی «استعمارزده» قرار گرفته‌ام اما و در عین حال به فرایند کُند ولی پیوسته بومی‌کردن دانش کمک می‌کنم که قطره‌قطره دانش جهانی را به دانش بومی و

1. Ecocide
2. Genocide
3. Adam Mickiewicz University in Poznań, Poland
4. Epistemic margins



روش‌های شناخت گذشته ما ترزیق می‌کند. واضح است که من دانش غربی را نادیده نمی‌گیرم چرا که پایه تاریخ فرهنگی و فکری من را تشکیل می‌دهد با این حال، قصد دارم در ظهور آینده یک دانش جامع‌تر، فراگیرتر و فرافرهنگی (شاید حتی فراگونه‌ای^۱) از گذشته که به هستی‌شناسی‌ها و کیهان‌شناسی‌های مختلف احترام می‌گذارد، مشارکت داشته باشم. امیدوارم «این دانش» از دوگانگی مرکزبودن یا حاشیه‌بودن و تقسیم‌بندی جهان بر اساس گذشته استعماری یا کمونیستی کشورها، فراتر برود.

با تحقیق در گرایش‌ها و ظهور حوزه‌های جدید در علوم انسانی و علوم اجتماعی، من شاهد یک تغییر الگو (پارادایم) بودم که از سال ۲۰۰۱ آغاز شد. این تغییر الگو اساسی‌ترین بنیان‌های تاریخ را به‌عنوان یک رشته تحصیلی دانشگاهی که از قرن نوزدهم گذاشته شده بود یعنی، انسان‌گرایی، اروپامداری، تاریخ‌گرایی، علم‌گرایی و سکولاریسم را به زیر سؤال می‌برد و نابود می‌کرد. ما در مقیاس جهانی شاهد ظهور رویکرد(هایی) به گذشته هستیم که تنها برخی عناصر تاریخ را دربرمی‌گیرد و می‌پذیرد یعنی آن رویکردی که از فرهنگ‌های یونانی-رومی و یهودی-مسیحی در آن متولد شد. اتحاد اخیر علوم انسانی/اجتماعی و علوم طبیعی (در برخی حوزه‌های تحقیقاتی)، و همچنین بحث‌های مربوط به روابط میان دانش غربی و دانش بومی و اعتبار غیرانسان در ساخت دانش (شناخت در حیوانات، هوش مصنوعی) نشانه‌های یک فرایند پیوسته از ظهور چنین دانشی هستند.

من به‌عنوان یک محقق از اروپای شرقی-مرکزی در مبارزه‌ای مداوم برای عدالت معرفتی^۲ می‌کوشم که به‌عنوان توزیع منصفانه و عادلانه دانش، شناخت، و فرصت‌های دسترسی و مشارکت در ایجاد، تصدیق و انتشار دانش شناخته می‌شود. تغییر اقلیم، فجایع اکولوژیک، بیابان‌زایی و از دست رفتن تنوع زیستی نیاز به حرکت جهانی دانشمندان و اجرای اقدامات ملموس در محل زندگی دارند. همان‌طور که در مقاله مراد طاهباز در مورد «چالش‌های محیطی در ایران امروزی»^۳ می‌خوانم:

1. Trans-species
2. Epistemic justice
3. "Environmental Challenges in Today's Iran"

خشک‌سالی، افزایش جمعیت، جنگ، آلودگی هوا، تغییر اقلیم، تولیدات صنعتی و کشاورزی، تحریم‌ها، استفاده ناکارآمد از منابع آب و منابع طبیعی و عدم اجرای مقررات محیط‌زیستی موجود، به بحران محیط‌زیستی فعلی ایران دامن زده‌اند. کمبود منابع آب سبب مهاجرت مردم و فشار بر دیگران شده است. منابع آب زیرزمینی خالی شده‌اند. آلودگی هوا شرایط زندگی در شهرهای ایران را به شدت بحرانی کرده است. فرسایش بادی، زمین‌های کشاورزی را به بیابان تبدیل کرده و موجب تقاضا برای تولید بیشتر در اراضی زراعی باقی‌مانده شده و تنوع‌زیستی در خطر است (Tahbaz, 2016).

این توصیف از مشکلات محیطی در ایران امروزی در مورد کشورهای دیگری همچون برزیل، چین، هند، مکزیک، ترکیه و روسیه نیز صدق می‌کند. کمبود آب، آلودگی هوا، بیابان‌زایی، از دست رفتن تنوع‌زیستی و تغییرات اقلیمی مشکلات جهانی هستند و همان‌طور که رُزی بریدوتی^۱ فیلسوف قاره‌ای در این عبارت اخلاقی می‌گوید «همه ما در این مسئله نقش داریم».

عدالت معرفتی نیازمند این است که به دیدگاه‌ها، کیهان‌شناسی‌ها، ادیان و معنویت‌های غیرغربی از جمله به سنت مهم اسلامی که توسط اندیشه‌های مسلط غرب در زمینه علوم زیست‌محیطی به حاشیه رانده شده‌اند فرصت حرف زدن بدهد (Foltz, 2003). من با آن‌ام. گید^۲ موافق هستم که در کتاب ارزشمند خود به عنوان محیط‌زیست‌گرایی اسلامی: بنیان‌های مذهبی و اجتماعی (Gade, 2019) معتقد است وظیفه محیط‌زیست‌گرایی اسلامی این نیست که خود را با واژگان موجود مراقبت، تعادل، بحران و حل مسئله تطبیق داده یا مطالعات علوم انسانی زیست‌محیطی جهانی را تکمیل کند؛ بلکه باید آن را به چالش کشیده و تغییر دهد. این کار از طریق القای مباحثی انجام می‌شود که درکی متفاوت از برخی مفاهیم کلیدی دارد و به علوم انسانی زیست‌محیطی چارچوبی اخلاقی را ارائه می‌دهد که سنت‌های متنوع مسلمانان (از جمله تصوّف) آن را فراهم کرده‌اند (Gade, 2019). در فرایند مستمر بومی‌کردن دانش (یعنی ارزش‌گذاری بر دانشی که «در جا و مکانی قرار می‌گیرد»)، مشارکت پژوهشگران ایرانی (نه تنها پژوهشگران ایرانی شاغل در خارج از کشور) در بحث‌های جهانی درباره مسائل زیست‌محیطی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

1. Rosi Braidotti
2. Anna M. Gade



مقدمه و بیان مسئله

این مقاله تلاشی است مقدماتی برای تعریف ویژگی‌های خاص علوم انسانی اکولوژیک^۱ که علامت ظهور یک پارادایم جدید به‌شمار می‌رود. من به‌طور ویژه به روند علوم انسانی اکولوژیک علاقه‌مند هستم که از اواخر دهه نود در چارچوب نقد پسانسان‌گرایی از انسان‌محوری^۲ (Wolfe, 2010; Sharon, 2012; Herbrechter, 2013)، اروپا‌محوری^۳ و «گفتمان یغماگر امپریالیسم شناختی غربی»^۴ با سرعتی شتابان در حال توسعه است و در عین حال بر اعتبار ایجاد دانشی مکمل و فراگیر برآمده از ترکیب علوم انسانی و اجتماعی با علوم زیستی و دانش بومی (شناخت روش‌های بومی) تأکید می‌ورزد. به این معنا و با هدف تمایز آن از رویکردهای پیشین، این حوزه را علوم پسانسانی اکولوژیک^۵ خواهیم نامید. در ادامه این مقاله، ویژگی‌های کلی علوم انسانی اکولوژیک و تعریفی کاربردی از این حوزه را ارائه خواهیم داد و همچنین پیشینه زیست‌انسانی^۶ این علم و پیوندهای آن با دانش بومی^۷ را تشریح خواهیم کرد.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۹۰

دوره ۱۶، شماره ۲
بهار ۱۴۰۳
پیاپی ۶۲

۱. در منابع موضوع علوم انسانی اکولوژیک اغلب به عنوان علوم انسانی زیست‌محیطی یا علوم انسانی پایدار تعریف می‌شود و به‌عنوان حوزه‌ای شناخته می‌شود که به‌طور فعال در توسعه پایدار و ارتباط مفید آینده‌محور دخیل است (استفانی لمانگر و استفانی فوت، «علوم انسانی پایدار»، PMLA، جلد. ۱۲۷، شماره ۳ (مه ۲۰۱۲): ۵۷۲-۵۷۸). در این مقاله از اصطلاح علوم انسانی اکولوژیک (یا اکوپست انسانیت‌ها) استفاده خواهیم کرد تا آن را از هر دو جنبش پست مدرنیستی «بوم‌شناسی عمیق» (که به آن اشاره می‌کنم) و از «اکولوژی اجتماعی» مرتبط با جنبش‌های چپ مارکسیسم و از درک تکنوکراتیک از تحقیقات زیست‌محیطی و پایدار، که به گفته منتقدان، توسعه مخرب سرمایه‌داری جهانی را حفظ می‌کند، متمایز کنم. (به والر د. کامپوس ملو ۲۰۰۰). جریان‌سازی محیط‌زیست: اکولوژی جهانی، نهادهای بین‌المللی و بحران حاکمیت محیطی، بررسی اکولوژی انسانی، جلد. ۷، ۱۹: ۳۱-۴۳). مراجعه کنید. من پیشنهاد می‌کنم که اصطلاح علوم انسانی اکولوژیک را مترادف با علوم انسانی زیست‌محیطی استفاده نکنیم، زیرا دومی عمدتاً به جنبش‌های مختلف حفاظت از محیط‌زیست گره خورده است، در حالی که اکولوژی‌گرایی مفهومی بسیار گسترده‌تر است و نه تنها یک ایده خاص از دانش/علم، عمل آن و راه‌های شناخت، بلکه تغییر در آگاهی را دربرمی‌گیرد.

2. Posthumanism criticism of anthropocentrism

3. Eurocentrism

۴. اصطلاح «معرفت‌کشی» اغلب برای نشان دادن گفتمان غارت‌گرانه معرفت‌شناسی غربی علیه دانش‌های بومی به کار می‌رود. رجوع کنید به: «دانش‌های مختلف و علوم انسانی بومی»، دانیل کولمن در گفت‌وگو با ماری باتیست، ساکس هندرسون، ایزوبل ام. فیندلی، و لن فایندلی، ECS: مطالعات انگلیسی در کانادا، جلد. ۳۸، شماره ۱ (۲۰۱۲): ۱۴۲. ر.ک. همچنین: جی تاووهو لبانگ، Manthiba Phalane و ناسه داپلینبو، «معرفت‌کشی، فرهنگ‌های نهادی و ضرورت آفریقایی‌سازی دانشگاه‌ها در آفریقای جنوبی» جایگزین، جلد. ۱۳، شماره ۱ (۲۰۰۶): ۷۰-۸۷ کارن بنت، «معرفت‌کشی! داستان یک گفتار غارت‌گر، مترجم، ش. ۱۳، شماره ۲ (۲۰۰۷): ۱۵۱-۱۶۹، عدالت شناختی در یک جهان جهانی: دانش محتاطانه برای یک زندگی شایسته، ویرایش. توسط باونتورا دی سوزا سانتوس (Boaventura de Sousa Santos: Lexington Books, 2007).

5. Ecoposthumanities

6. Biohumanistic background

7. Indigenous knowledge

من این فرضیه را در نظر خواهم گرفت که علوم انسانی اکولوژیک در ایجاد مدینه فاضله در آینده مشارکت دارد و از یک آرزوی ابدی رونمایی خواهد کرد اما نکته اینجاست که آنچه در آن لحاظ خواهد شد نه فقط یک جامعه انسانی بلکه یک فراجامعه چندگونه‌ای^۱ است (همچنین به معنای گونه‌های ساختگی) در چشم‌انداز سیاره زمین که حیات در آن مبتنی بر کربن است. این علم با استفاده از آخرین اکتشافات علوم عصبی و شناختی، تولید دانش آینده را از نظر ذهن توسعه یافته و شناختِ تعمیم یافته پیش بینی خواهد کرد.

لازم به ذکر است که تعریف روابط متقابل میان حوزه‌ها، گرایش‌ها، رویکردها و پارادایم‌هایی که با استفاده از اصطلاحاتی مختلف به عنوان علوم انسانی غیرانسان محور^۲، علوم پسانسانی^۳، علوم انسانی اکولوژیک^۴ و علوم انسانی زیستی معرفی می‌شوند، دشوار است زیرا به نظر من همه آنها منادی پارادایم جدیدی هستند که در حال ظهور است. بنابراین، این علم از طریق ویژگی‌های آن این‌گونه تعریف می‌شود: علوم انسانی غیرانسان محور غیر یا ضدانسان محور است؛ دیدگاهی کل نگر از ترکیب علوم انسانی و علوم زیستی (علوم انسانی زیستی) را ایجاد می‌کند که تا حد زیادی به تفکر و ارزش‌های اکولوژیک (علوم انسانی زیست محیطی) برمی‌گردد و مجموعه‌ای از انواع مختلف علوم را گرد هم می‌آورد که اغلب متقابلاً منحصربه‌فرد و تحت عنوان پسانسان‌گرایی (علوم پسانسانی) تعریف می‌شوند. علاوه بر این، اغلب تأکید می‌شود که این نگرش، نگرشی پساروپایی (با انتقاد ضمنی از غرب امپریالیست؛ اروپا دیگر مرکز تولید دانش نیست)، پسانسانی (ایده ماهیت انسان مورد انتقاد قرار می‌گیرد؛ مرجعیت معرفتی انسان برای تولید دانش زیر سؤال می‌رود)، پسانجنسیتی (عبور از هویت جنسی و توانایی اصلاح نوع بشر به نحوی که او را از ویژگی‌های جنسی رها کند) و نیز پسانسفییدپوست‌گرایی (نژاد سفید دیگر نژاد برتر نیست) خواهد بود.^۵

1. A multispecies metacommunity
2. Non-anthropocentric humanities
3. Posthumanities
4. Ecological humanities

۵. در این مقاله من در مورد رسانه‌های جدید، مجازی و فناوری دیجیتال مرتبط با علوم انسانی اکولوژیک بحثی نمی‌کنم (به عنوان مثال، موضوع طبیعت مصنوعی یا «اکولوژی بدون طبیعت» - تیموتی مورتون، اکولوژی بدون طبیعت: بازاندیشی زیبایی‌شناسی محیطی (کمبریج، MA: انتشارات دانشگاه هاروارد ۲۰۰۹).





در علوم انسانی اکولوژیک با در نظر گرفتن علوم انسانی غیرانسان‌محور و هم علوم پسانسانی، تمرکز نه فقط و نه به اندازه انتخاب یک موضوع تحقیقاتی خاص و علاقه به روندهای آوانگارد، بلکه بر ترویج دیدگاهی متفاوت از جهان است. زیرا مبتنی بر تفکر رابطه‌ای^۱ است که بر پیوندهای متقابل، وابستگی مشترک، همزیستی و زندگی مشترک طبیعت- فرهنگ، انسان، غیرانسان‌ها و محیط تأکید می‌کند. در این گزینه هدف تغییر حس آگاهی و نیز دستیابی به یک تحول اجتماعی و ایجاد نوعی «دموکراسی فراگیر» یا یک دموکراسی اکولوژیک مشارکتی^۲ است؛ امکان ساختن «یک دنیای مشترک» متشکل از انسان و غیرانسان (Latour, 2007). در این بینش، جهان متقابل نه در مقوله‌های جهانی شدن، بلکه از یک سو از منظر سیاره‌ای و کیهانی و از سوی دیگر در از دیدگاه مولکولی درک می‌شود.^۳

هنریک اسکولیموفسکی^۴، بنیان‌گذار اکوفلسفه^۵، در اوایل دهه ۱۹۷۰ اظهار داشت که فیزیک، که به‌عنوان یک مدل شناخت، نوعی درک عقلانی و عینیت‌گرایی را ترویج می‌کند، نقش آن تضعیف دانش است و برای نیازهای شناختی انسان سودمند نیست. او همچنین اشاره می‌کند که منافع بقای نوع بشر، در گرو دانشی است که هدفش فراتر از زنده نگه داشتن اوست. به نظر او زیست‌شناسی، با ارائه پارادایم متفاوتی از شناخت، می‌تواند به

1. Relational thinking

بدیهی است که رابطه‌گرایی (تفکر ممتاز از نظر روابط) چیز جدیدی نیست، اما در دهه‌های اخیر با تأیید خصصت رابطه‌ای واقعیت (مثلاً در مطالعات اشیاء قابل مشاهده) و تفکر در قالب شبکه‌ها و درهم‌تنیدگی‌ها معنای جدیدی در مقایسه با مفهوم سنتی معرفتی آن یافته است. برای ایجاد این تمایز، برخی از محققان از اصطلاح رابطه‌گرایی استفاده می‌کنند. نگاه کنید به: جوزف کاپیابل، «رابطه‌گرایی: نظریه‌ای از هستی» (بنگلور: انتشارات JIP، 2009)، 9. کارلامبوس تسکریس، «رابطه‌گرایی در جامعه‌شناسی: شرح‌های نظری و روش‌شناختی»، *Facta Universitatis*، سری: فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخ، ش. ۹، نه ۱ (۲۰۱۰): ۱۳۹-۱۴۸.

2. Participatory ecological democracy

رجوع کنید به: روی مورسون، دموکراسی زیست‌محیطی (بوستون: ساوت اند پرس، ۱۹۹۵)، و همچنین، فرانتس جی. بروسومر: بوم‌گشی تاریخیچه کوتاهی از انقراض دسته‌جمعی گونه‌ها لندن: Pluto Press، (2002)، 97ff. ۳. برونو لاتور، مونتاژ مجدد جامعه. مقدمه‌ای بر نظریه شبکه بازیگر (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۵)، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۲؛ ایزابل استنگرز، کیهان سیاست، ترجمه. توسط رابرت بونونو (مینیاپولیس: انتشارات دانشگاه مینه‌سوتا، ۲۰۱۰)؛ آلن داو، «میکروبیوماتیک: نظریه میکروبیوم همه چیز»، علم، جلد. ۳۴۰، شماره ۶۱۳۳ (۲۰۱۳): ۷۶۳-۷۶۵.

4. Henryk Skolimowski

۵. بوم‌فلسفه یا اکوفلسفه یا اکوسوفی، فلسفه‌ای برای هماهنگی یا تعادل بوم‌شناسی است. این اصطلاح توسط فیلسوف و روان‌کاو پاسااخترگرایی فرانسوی، فلیکس گواتاری و پدر علم بوم‌شناسی ژرف‌نگر، آرنه نس ابداع شد.



ایجاد چنین دانشی کمک کند (Skolimowski, 1974). امروز به نظر می‌رسد که علوم انسانی اکولوژیک در این مسیر حرکت می‌کند و مدام از چشم‌انداز سازگاری با تغییراتی که در جهان رخ می‌دهد از یک سو و بحث در مورد اینکه آیا علم (علوم انسانی) برای بقای نوع بشر (و برای زندگی به طور کلی) ارزش دارد یا خیر به درک تکاملی علم باز می‌گردد. این یکی از دلایلی است که چرا تغییر پارادایم مشاهده شده در دهه اخیر اهداف متفاوتی را برای تولید دانش و نقاط عزیمت متفاوتی را برای آن اتخاذ می‌کند. حیات (یا zöe) (Braidott, 2007; 2009) به خودی خود در فهم پساانسان‌محوری^۱ آن (Rosi Braidotti)، به چنین نقطه‌ای تبدیل می‌شود، همچنین حیات مصنوعی و نکرورها (ماده مرده به عنوان زیستگاه موجودات زنده) در اشکال مختلف و ظهور آنها در سطوح مختلف حیات (از سطح مولکولی تا درشت‌ارگان‌سیم‌ها و فناوری‌های پیچیده) و نیز تحقیق در مورد روابطی که حیات آنها را پشتیبانی و غنی می‌کند. ایده حیات مبتنی بر کربن، به پایه‌ای برای شناسایی اصل مشترک اشکال حیات بر روی زمین تبدیل می‌شود.

برخی از محققان نسبت به تأیید حیات، رویکردی انتقادی دارند. اخیراً تأکید بر این است که انسان‌گرایان باید قانون آنتروپی را در ملاحظات خود بگنجانند زیرا ادعا می‌کند که هر سیستم جدا افتاده‌ای به سمت تعادل گرایش دارد، و این که همه سیستم‌ها طول عمر محدودی دارند.^۲ بنابراین انقراض نوع بشر (درست مانند سایر گونه‌ها) یک امکان واقعی است (WEISMAN, 2007). اورسولا ک. هایسه^۳، از نمایندگان اصلی پساانسان‌گرا، اشاره می‌کند که گفتمان انقراض گونه‌ها ماهیتی با منشأ انسانی^۴ دارد. بنابراین، داستان امکان انقراض نوع بشر به سمت انسان‌محوری تمایل دارد (Heise, 2010; Glavin, 2007; Sodikoff, 2012).

همزمان با افزایش علاقه‌مندی به تفکر در مقوله‌های اکولوژی و حفاظت از محیط‌زیست در علوم انسانی، در اوایل دهه ۱۹۷۰ حوزه‌های جدیدی مانند انسان‌شناسی

1. Postanthropocentric understanding

۲. رجوع کنید به: کتاب علمی محبوب جرمی ریفکین، آنتروپی: دیدگاهی از جهان جدید (نیویورک: وایکینگ چاپ، ۱۹۸۰).

3. Ursula K. Heise

4. Anthropogenic



اکولوژیک و همچنین تاریخ و فلسفه اکولوژیک ظهور کردند و سپس اکوزیبابی‌شناسی (Berleant, 2016)، اکورسانه و اکوسینما (Rust et al., 2012; Cubitt, 2005)، اکوزبان‌شناسی (Fill and Muhlhausler, 2001)، اکوشعرپردازی (Knickerbocker, 2012)، اکونقدگرایی^۱، اکونشانه‌شناسی^۲ و اکولوژی سیاسی^۳ و غیره نیز به آنها پیوستند. همچنین گفتارهایی در مورد اکوحوزه‌ها^۴ به‌عنوان بخشی از به اصطلاح مطالعات فرهنگی سبز وجود دارد. برخی از محققان، اکولوژی فرهنگی (Zapf, 2008) را به‌عنوان یک پارادایم جدید فرارشته‌ای (همینطور در مطالعات ادبی) تلقی می‌کنند اما در سال‌های اخیر، الهامات پسانسان‌گرایانه در این رشته‌ها نفوذ کرده و خود را با استفاده از توصیفاتی مانند جغرافیای پسانسانی^۵ آشکار نموده است (Coyle, 2006).

علوم انسانی اکولوژیک: طرح اولیه

در اواخر دهه ۱۹۹۰ فریتوف کاپرا^۶ اظهار داشت که ما در علوم، از فیزیک گرفته تا علوم زیستی، شاهد یک چرخش پارادایمی هستیم که همراه با تغییر در نظام ارزش‌ها، به‌عنوان نقطه عزیمت محققان قرار گرفته است و این به معنای وسیع‌تر یعنی تفکر اکولوژیک (Capra, 1997; Arcury et al., 1986). پارادایم جدید که توسط کاپرا به‌عنوان یک پارادایم جامع یا اکولوژیک تعریف شده است، در رویکرد او با چرخه‌های متعددی مشخص

1. Ecocriticism

۲. جدای از متون کلاسیک لارنس بونل (از جمله آینده نقد محیطی، (مالدن، MA: Blackwell, 2005)؛ در ادبیات جدید، شایان ذکر است:

گرگ گارارد، اکوکریتیسم (Oxon and New York: Routledge, 2012) پیکربندی: مجله ادبیات، علم و فناوری، جلد ۱۸، شماره ۱-۲ (۲۰۱۰) شماره ویژه «اکوکریتیسم و زیست‌شناسی» را منتشر کرد که تلاش‌های محققان ادبیات و زیست‌شناسان را در اتحاد این دو فرهنگ ترکیب کرد. نویسندگان خواستار تمرکز بیشتر بر علوم زیستی هستند، که می‌تواند اکوکریتیسم را به‌عنوان یک زمینه بین‌رشته‌ای برای تحقیق در مورد ارتباطات بین ادبیات و محیط انسانی غنی کند. موضوعی با عنوان «در تقاطع‌های اکوکریتیسم» نیز توسط Qui Parle: Critical Humanities and Social Sciences، جلد ۱۹، شماره ۲ (۲۰۱۲).

3. Ecosemiotics

4. Political ecology

5. Eco-domains

6. Post-human geography

7. Frithof Capra

می‌شود: از عقلانیت به شهود، از خودمحموری به همگرایی، از سلطه به مشارکت از رقابت به همکاری، از مفهوم ساختار و اجزای آن به مفهوم کل و فرایند. این پارادایم بر تئوری سیستم‌هایی استوار است که علاقه خاصی به موضوع خودسازمان‌دهی^۱ دارند و با ظهور اشکال جدیدی از معنویت مرتبط است در حالی که از ادراک جهان در مقوله‌های «به‌هم‌پیوستگی و وابستگی بنیادین و متقابل همه پدیده‌ها و نظام جایگزینی در کیهان» حمایت می‌کند (Capra et al., 1991). با این که ایده‌های کاپرا مشابه ایده‌های ایلیا پریگوزین^۲ و ایزابل استنگرز^۳ است که مکرر در زمره «عصر جدید روشنفکری» طبقه‌بندی می‌شوند، و به همین دلیل بسیاری با شک و تردید به آنها نگاه می‌کنند، دسته‌بندی می‌شود؛ اما واقعیت این است که ما از ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ شاهد گذار از پارادایم ساختارگرایانه و تفسیری به پارادایم اکولوژیک بوده‌ایم (Domańska, 2011). با این حال، در اینجا باید تأکید کنم که برخی از محققین، مانند ریچارد مک‌نیل داگلاس، معتقدند که محیط‌زیست‌گرایی^۴ «به‌خودی‌خود یک پارادایم جدید نیست، بلکه یک آنتی‌تز [پارادایم مدرن پیشرفت - ED] است که از تضاد میان پیشرفت و واقعیت پدید می‌آید و تنها اینجاست که (...) نیاز به یک پارادایم جدید مشخص می‌شود (Douglas, 2010). فرض بر این است که توسعه علوم انسانی اکولوژیک در سال ۱۹۸۰ با انتشار کتاب مرگ طبیعت. زنان، اکولوژی و انقلاب علمی اثر کارولین مرچنت^۵ آغاز شده است. کتاب به گفته رابین اکرزلی^۶ اکولوژی را این‌گونه به علوم انسانی معرفی کرد که مرگ طبیعت با خروج از درک آنیمیستی و ارگانیک

1. Self-organization

۲. تئوری سیستم‌ها که بر خود سازماندهی، استقلال، ادغام و فرایندهای همکاری متمرکز است، توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. در میان نمایندگان تفکر سیستمی، دو محقق شیلیایی وجود دارند: هامبرتو ماتورانا و فرانسیسکو وارلا، که نظریه خودسازماندهی سیستم‌های مولکولی از موفقیت بین‌رشته‌ای برخوردار است. در تحقیقات اجتماعی توسط نیکلاس لومان و دیگران استفاده می‌شود. بنیید: هامبرتو ماتورانا و فرانسیسکو وارلا، اتوپوزیس و شناخت: تحقق زندگی (ریدل، لندن، ۱۹۸۰) و توسط همین نویسندگان، درخت دانش، ریشه‌های بیولوژیکی درک انسان (بوستون، MA: انتشارات شامبالا، ۱۹۹۸). شایان ذکر است که وارلا در پروژه نوروفنومنولوژی خود بر وزن سنت‌های آسیایی (مثلاً بودیسم) تأکید می‌کند که مضامین ناشناخته در سنت غربی را وارد گفتمان تجربه می‌کند.

3. Ilya Prigogine

4. Isabelle Stengers

5. Environmentalism

6. Carolyn Merchant

7. Robyn Eckersley





طبیعت و پذیرش ایده مکانیکی که در خدمت سرمایه‌داری قرار گرفت، مرتبط بوده و طبیعت شئی مرده است که توسط نیروهای خارجی به حرکت در می‌آید (Eckersley, 1998). با این حال، رشد واقعی علوم انسانی اکولوژیک از اواخر دهه ۱۹۹۰ همزمان با پایان پست‌مدرنیسم آغاز شد، دورانی که گرایش‌های انتقادی که موجب برانگیخته شدن بحث و مناظره می‌شد و تمایل به گرایش‌هایی عملاً کردن تحت لوای انواع جریان‌ها نظیر: پسانسان‌گرایی، ارتباطی، فضایی، پساسکولاری، جریان مادی‌گرایی (و بازگشت به چیزها)، جریان عامل بودن، جریان اثرگذاری، جریان نانسان‌گرایی، جریان گونه‌ها یا نوع‌گرایی و غیره، شدت می‌گرفت. به طور قطع از زمان مطالعات پسااستعماری توسعه علوم پسانسانی اکولوژیک، مطالعات حیوانات و گیاهان و علاقه به اخلاق تحقیق که برای مدت زمان قابل توجهی تداوم داشت و همچنین نظریه سیستم‌ها^۱ (گرگوری بیتسون، هامبرتو ماتورانا، و فرانسیسکو وارلا) که بر پایه زیست‌شناسی و علوم انسانی، نظریه پیچیدگی^۲ و علوم شناختی ساخته شده بود رونق گرفت.

می‌توان ویژگی‌های زیر را به بیان ساده‌تر، در علوم انسانی اکولوژیک متمایز کرد که در بسیاری از موارد روندهای غالب و کلی‌تری را در علوم انسانی و اجتماعی امروز آشکار می‌کند:

۱. یکی از این ویژگی‌های مهم، درآمیختگی علوم انسانی و اجتماعی با علوم زیستی (یا به طور کلی با علوم طبیعی) است؛ به این معنا که بسیاری از عناصر علوم انسانی اکولوژیک، به علوم انسانی زیستی در حال ظهور و ترکیبی از علوم گره‌خورده است که اغلب به عنوان عملکرد ماهیت تکمیلی متقابل آن‌ها دیده می‌شود تا به عنوان پیوندی فرایا بین‌رشته‌ای که توسط «مطالعات» مختلف ارائه می‌گردد^۳.

۲. علوم انسانی اکولوژیک از یک سو دارای نگرش انتقادی به پارادایم سنتی بوده که مبتنی بر علوم مکانیکی^۴ است و از سوی دیگر بر ارزش‌های پدرسالارانه تکیه دارد (پدرسالاری در اینجا به عنوان سلطه مردانه انسان بر طبیعت است. از این منظر جهان دوباره به عنوان یک

1. System theory
2. Complexity theory
4. Mechanistic science

۳. ر.ک: «سرنوشت رشته‌ها»، ویژه‌نامه تحقیق انتقادی، ش. ۳۵، شماره ۴ (۲۰۰۹).



ارگانیسم یا بهتر است بگوییم یک سیستم ارگانیک^۱ دیده می‌شود. این نوع علوم انسانی مبتنی بر استعاره ساختاری ارگانیسم (Pepper, 1942) است که ویژگی آن ترجیح هستی‌شناسی اتصال^۲، رویکردهای ارتباطی و به اصطلاح "انتخاب‌های مسطح"^۳ می‌باشد که همه چیز را در ارتباطات و تعاملات متقابل آن‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد^۴. در تولید دانش در چارچوب علوم انسانی اکولوژیک، ما با مفاهیم کلیدی ارگانیسیسم^۵ سروکار داریم مانند: یکپارچگی، وحدت، کل‌نگری، انسجام، پیوند و شمول، اتحادی و روابط. شاید بتوانیم مانند استفان سی. پیر^۶ بگوییم که محققان نقش «کانال‌های ترکیب‌کننده» را بازی می‌کنند^۷.

۳. این که در علوم انسانی اکولوژیک تلاش‌هایی برای ایجاد یک پل ارتباطی بین علوم غربی و شرقی و دانش بومی صورت می‌گیرد، اتفاق وجهی است (در ادامه این مقاله بیشتر توضیح داده خواهد شد).

۴. علوم انسانی اکولوژیک برای محل زندگی (وابستگی ارگانیک به آن) ارزش شناختی قابل است و دیدگاهی بین‌گونه‌ای^۸ را القا می‌کند. در این چارچوب است که نظریه چندگونه‌ای بودن علوم انسانی و اجتماعی بر اساس رویکردی غیرانسان‌محور ایجاد می‌شود که گزاره استثنایی بودن انسان را نقد می‌کند (تأثیرات پسانسان‌گرایی انتقادی، و نیز تلاش‌ها برای ساخت یک انسان جدید). در این بستر است که میان علوم انسانی اکولوژیک و علوم پسانسانی ارتباط برقرار می‌شود (Badmington, 2006).

۱. در اینجا موضوع پیچیده می‌شود، زیرا پیشرفت بیوتکنولوژیکی، تعریف مجدد مقوله ارگانیسم را مجبور می‌کند. این دیگر در تقابل با مکانیسم درک نمی‌شود، همانطور که در قرن هفدهم و هجدهم بود. اغلب گفته می‌شود که ارگانیسم یک ماشین آلی است (وارلا). چارلز تی ولف، «آیا موجودات یک وضعیت هستی‌شناختی دارند؟» تاریخ و فلسفه علوم زیستی، ش. ۳۲، شماره ۳-۲ (۲۰۱۰)، ۲۰۸.

2. The ontology of connectivity

3. Flat alternatives

۴. آرتورو اسکوبار برخی از ویژگی‌های چنین رویکردی را نشان می‌دهد: «مسطح در مقابل سلسله مراتب، افقی بودن در مقابل عمودی بودن، خودسازماندهی در مقابل ساختار، ظهور در مقابل متعالی، توجه به هستی‌شناسی در مقابل معرفت‌شناسی». آرتورو اسکوبار، «چرخش هستی‌شناختی» در نظریه اجتماعی: تفسیری بر «جغرافیای انسانی بدون مقیاس» توسط سالی مارستون، جان پل جونز دوم و کیث وودوارد، تراکتش‌های مؤسسه جغرافی‌دانان بریتانیایی، جلد. ۳۲ (۲۰۰۷)، ۱۰۶. این رویکردها را می‌توان به عنوان جنبه‌هایی از نظریه پیچیدگی که قبلاً ذکر شد در نظر گرفت.

5. Organicism

6. Stephan C. Pepper

۷. پیر، فرضیه‌های جهانی، ۲۹۱.

8. Cross- species perspective



۵. این شاخه از علوم انسانی مبتنی بر مدل شمول اجتماعی^۱ است و اغلب به اخلاق همبستگی و احترام به اشکال مختلف زندگی اشاره دارد از جمله آنهایی که فاقد حرکات ارگانیک (مثلاً اشیاء) هستند. چرخش منافع از سوژه فردی به سمت جمع می‌رود.

۶. در علوم انسانی اکولوژیک، فقدان دانش یا ناقص بودن آن - همان‌طور که دבורا برد رز^۲ و لیبی رابین^۳ اشاره کردند - مانع نبوده بلکه شرط مشارکت در سیستم زنده سیاره و عامل بقاست (Rose and Robin, 2004).

در دهه گذشته، محبوبیت علوم انسانی اکولوژیک عمدتاً توسط نشریه استرالیایی مروری بر علوم انسانی استرالیایی افزایش پیدا کرد^۴. دבורا برد رز، پروفیسور ظرفیت‌های اجتماعی^۵، به همراه لیبی رابین، از سال ۲۰۰۴، ویراستاری قسمت علوم انسانی اکولوژیک را در این نشریه به عهده دارند. آن‌ها در سال ۲۰۰۶ مقاله‌ای با عنوان «علوم انسانی اکولوژیک: دعوتنامه»^۶ منتشر کردند که می‌توان آن را تعریف نسخه اکولوژیکی علوم انسانی دانست که این نشریه ترویج می‌کند. در مقاله مذکور که به عنوان نماینده مفهوم مورد بحث ماست آمده است: علوم انسانی اکولوژیک یک حوزه تحقیقاتی چندرشته‌ای را تشکیل می‌دهد که هدف آن یکپارچه‌سازی و برخورد غیرسلسله مراتبی علوم انسانی با علوم و طبیعی و دانش‌های غربی، شرقی و بومی است. علوم انسانی اکولوژیک مبتنی بر هستی‌شناسی رابطه‌ای است که هم روابط بین فرهنگی انسانی و هم ارتباطات بین‌گونه‌ای را ترویج می‌کند. علوم انسانی اکولوژیک ضرورت تسلیم شدن در برابر قوانین^۷ اکولوژی را

1. Social inclusiveness

2. Debora Bird Rose

3. Libby Robin

۴. موضوعات زمینه‌ای مجله که مورد توجه گسترده قرار گرفت، از جمله: «گریگوری بیتسون و زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی» (جلد ۳۵، ۲۰۰۵). «Ecopoetics and Ecological Humanities in Australia» (جلد ۳۹-۴۰، ۲۰۰۶): «نوشتن در آنتروپوسن» (جلد ۴۷، ۱۳۸۸): «دیگران دوست نداشتی: مرگ نادیده گرفته شده در زمان انقراض» (جلد ۵۰، ۲۰۱۱).

5. Social Inclusion

۶. دבורا برد رز، لیبی رابین، «علوم انسانی اکولوژیک در عمل».

۷. بری کامونر در کتاب «دایره بسته: طبیعت، انسان و فناوری» یک «مجموعه غیررسمی از «قوانین بوم‌شناسی» را پیشنهاد کرد که به شرح زیر است: ۱. همه چیز به هر چیز دیگری متصل است/ ۲. همه چیز باید به جایی برود/ ۳. طبیعت بهتر می‌داند/ ۴. چیزی به نام ناهار رایگان وجود ندارد («هر سود به قیمتی به دست می‌آید. این قانون بوم‌شناختی به نوعی مظهر سه قانون قبلی است. از آنجا که اکوسیستم جهانی یک کل به هم پیوسته است که در آن هیچ چیز به دست نمی‌آید یا از دست نمی‌رود و در معرض بهبود کلی نیست، هر چیزی که با تلاش انسان از آن استخراج می‌شود باید جایگزین گردد. بری کامونر، دایره پایانی: طبیعت، انسان و فناوری (نیویورک: آلفرد آ. ناپف، ۱۹۷۱)، ۴۲.



بیان کرده و بشریت را به‌عنوان جزئی از کل سیستم حیات در نظر می‌گیرد. این امر باعث ترویج اخلاق احترام و همبستگی بین‌گونه‌ای می‌شود که به دلیل در نظر گرفتن ایده‌ی عدالت اجتماعی و لحاظ کردن موجودات غیرانسانی، از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. سال ۲۰۱۲ دبورارز و تام ون دورن^۱ در شماره ۵۲ این مجله با انتشار مقاله «خداحافظی» در قسمت مذکور انتشار نشریه جدیدی را با عنوان «علوم انسانی زیست‌محیطی»^۲ به عنوان یک نشریه بین‌رشته‌ای بین‌المللی با امکان دسترسی آزاد اعلام کردند. اعضای هیئت تحریریه این مجله دپش چاکرابارتی^۳، دونا هاروی^۴، واندا شوا^۵، آنا سینگ^۶ و کری ولف^۷ هستند. جلد اول این نشریه در نوامبر ۲۰۱۲ منتشر شد. در مقاله سردبیر می‌خوانیم که توسعه علوم انسانی اکولوژیک پاسخ به تغییرات سریعی است که در حال حاضر در محیط‌زیست و در برابر چالش‌های اکولوژیکی و اجتماعی پیش‌روی جهان رخ می‌دهد. این مجله، همان‌طور که سردبیران اعلام می‌کنند، سؤالات اساسی در مورد معنا، ارزش، مسئولیت و هدف از تولید دانش انسان‌گرایانه در متن این تغییرات و چالش‌ها را به بحث می‌گزارد (Rose et al., 2012).

ویراستاران همچنین به چند ویژگی اشاره می‌کنند که رویکرد آنها را از تحقیقات زیست‌محیطی سنتی که از دهه ۱۹۶۰ در حال توسعه بوده است متمایز می‌کند. اول این که گفتمانی که در چارچوب دومی برگزار می‌شود، بر مسائل انسان، مسائل سیاست‌گذاری‌ها و عدالت اجتماعی متمرکز شده است، در حالی که مجله جدید و رویکرد معاصر علوم انسانی اکولوژیک عمدتاً بر موضوعات جهان‌غیربشری و با نگاهی انتقادی به موضوع خاص بودن نوع انسان متمرکز است. دوم این که این مجله از جاه‌طلبی علوم انسانی

1. Thom Van Dooren
2. Environmental Humanities

صفحه اصلی علوم انسانی محیط‌زیست: <http://environmentalhumanities.org>

[دسترسی - ۲۰۱۳/۰۱/۰۳]. ویراستاران اغلب از علوم انسانی زیست‌محیطی، اکولوژیک و پایدار به عنوان مترادف استفاده می‌کنند.

3. Dipesh Chakrabarty
4. Donna Haraway
5. Vandana Shiva
6. Anna Tsing
7. Cary Wolfe



زیست‌محیطی برای تبدیل شدن به یک حوزه علمی‌تر از طریق همکاری نزدیک‌تر با رشته‌هایی مانند اقتصاد رفتاری و روانشناسی شناختی حمایت می‌کند. این رشته‌ها به عنوان نقطه عزیمت از درک علیتی که محدود به انسان شده است (علیت عمدی) و همچنین به این دلیل که به شکل جالبی روابط بین انسان و غیرانسان را مفهوم‌سازی می‌کنند، از اهمیت ویژه‌ای برای تحقیق در علوم انسانی اکولوژیک برخوردار هستند. سوم این که این مجله، زبان تند انتقاد علیه ذهنیتی است که در بطن فرهنگ غربی-اروپایی ایجاد شده است، به ویژه علیه ایده طبیعت منفعل به‌عنوان منبعی آماده برای استفاده انسان. ویژگی چهارم این است که مجله و به‌طور کلی علوم انسانی اکولوژیک، به سمت ساخت علوم انسانی زیستی^۱ که علوم انسانی و اجتماعی را با علوم زیستی به صورت یکپارچه و مکمل ترکیب می‌کند، تمایل دارد. یک نمونه از چنین حوزه تحقیقاتی، ظهور قوم‌نگاری چندگونه‌ای^۲ است (Kirksey and Helmreich, 2010).

نویسندگانی که مقالاتشان را در این نشریه به چاپ می‌رسانند اغلب به ایده خانم وال پلام‌وود^۳ (۲۰۰۸-۱۹۳۹)، اکوفینیست استرالیایی، استناد می‌کنند که به‌طور قابل توجهی، و نه فقط در استرالیا، در توسعه علوم انسانی اکولوژیک نقش داشته و بر آن تأثیر گذاشته است. کتاب «فرهنگ زیست‌محیطی: بحران اکولوژیک علت» (۲۰۰۲) و مقاله «طبیعت در کنشگری» (AHR، جلد ۴۶، ۲۰۰۹) از جمله متون قاطع در این حوزه پژوهشی شناخته می‌شوند. پلام‌وود دو وظیفه اصلی علوم انسانی اکولوژیک را شناسایی می‌کند که عبارتند از: «دوباره قراردادن انسان در محیط زیست و دوباره قراردادن غیرانسان‌ها در حوزه‌های فرهنگی و اخلاقی» (Plumwood, 2003). در رویارویی با این چالش‌ها، دانش (های) بومی کمک خواهند کرد، زیرا همیشه به روابط انسان با طبیعت و نگرش به غیرانسان‌ها (حیوانات، گیاهان، اشیاء) به همین شکل نگاه کرده‌اند و در عین حال بر روابط قوی و نزدیک و هم‌وابستگی آنها تأکید می‌کنند.

1. Biohumanities
2. Multispecies ethnography
3. Val Plumwood

دانش اکولوژیک سنتی و دانش‌های بومی

ساخت یک پروژه علوم انسانی اکولوژیک با فرمول‌بندی مجدد از درک وضعیت و نقش علم (و علوم انسانی) و عوامل تعیین کننده آن مرتبط است. در گزینه اکولوژیکی که مبتنی بر ساخت استعاره ارگانیک است، پیشرفت دانش بسته به درجه فراگیر بودن آن سنجیده می‌شود. هر چه دانش فراگیرتر باشد، پیش‌روتر است و در دیدگاه سیاره‌ای که اکنون پیشنهاد می‌کنیم بهتر است؛ یعنی هر چه بازتر، جامع‌تر و یکپارچه‌کننده‌تر باشد «دموکراتیک‌تر» است. شایان ذکر است که در اینجا فقط علم نیست که در خطر است. در تفکر غربی، علم به عنوان قوی‌ترین و معتبرترین منبع دانش شناخته می‌شود. در عین حال، علم با درک مکانیکی از فرایندهای زندگی، مفهوم‌سازی‌های خطی و پیش‌رونده تغییر، درک انسان‌محور از روابط بین انسان و محیط زیست طبیعی و نیز پذیرش فرد به عنوان واحد اجتماعی اصلی، به طور فزاینده‌ای به‌عنوان یک اسطوره انسان‌محور شناخته می‌شود؛ اسطوره‌ای که منجر به فجایع انسانی و زیست‌محیطی شده است.^۱ یکی از ویژگی‌های علوم انسانی اکولوژیک، نقد علم به عنوان روش ممتاز شناخت است. به هر حال علم یکی از انواع راه‌های به دست آوردن دانش و سازمان‌دهی آن است و همانطور که اشاره شد لزوماً بهترین راه نیست. این موضوعات جدید نیستند بلکه در گفتمان نمایندگان مکتب فرانکفورت و هم‌چنین اکوفیلوسوفان^۲ وجود داشتند. و به‌تازگی این موضوع با علاقه فزاینده‌ای به سوی پسانسان‌گرایی^۳ و علوم پسانسانی،^۴ بازگشته است.

ایوان کالوس^۵ و استفان هربرشت^۶ به تازگی تعریف مناسبی از پسانسان‌گرایی ارائه

داده‌اند:

۱. رجوع کنید به: Chet Bowers، فرهنگ انکار: چرا جنبش زیست‌محیطی به یک استراتژی برای اصلاح دانشگاه‌ها و مدارس دولتی نیاز دارد (آلبانی: انتشارات دانشگاه ایالتی نیویورک، ۱۹۹۷)، ۱۱۵ و فرانتس جی. بروسویمر، زیست‌کشی. تاریخچه کوتاه انقراض دسته جمعی گونه‌ها (لندن: Pluto Press، 2002).

۲. ماکس هورکهایمر، کسوف عقل (لندن: Continuum Press، 2004). هنریک اسکولیموفسکی در کتاب خود Zmierzch światopoglądu naukowego (نور چشم انداز علمی - نسخه لهستانی) (لندن: Odnova، 1974) و در کتاب زندگی خود به عنوان (Philosophy-Philosophy) (London: Odnova، 1974) به نقد علم پرداخت. / آرکانا، ۱۹۹۲).

3. Posthumanism

4. Posthumanities

5. Ivan Callus

6. Stefan Herbrechter





[...] نابراین پسانسان‌گرایی را می‌توان به عنوان تلاشی برای ایجاد یک پلتفرم مفهومی میان رشته‌ای دانست که برای پاسخ به این پرسش‌های رادیکال و شتابان، که انسان بودن به چه معناست و فرجام دوباره تصور شده انسان چه خواهد بود، دیدگاه‌ها و تحقیقاتی از هنر، علوم انسانی و علوم را تجمیع می‌کند. بر این اساس پسانسان‌گرایی به شدت بر چالش‌های تکنولوژیک، فرهنگی، اجتماعی و فکری معاصر با مفاهیم سنتی انسانیت و نهاد علوم انسانی تمرکز دارد (Callus and Herbrechter, 2012).

کالوس و هربرشتر از دانش‌های سنتی به عنوان دیدگاهی که ممکن است در ایجاد پلتفرمی برای ظهور یک پارادایم جدید استفاده شود نام نمی‌برند، که به نظر من یک نقص اساسی در تعریف آن‌ها از پسانسان‌گرایی است. در زمینه نقد متعارف پسانسان‌گرایانه از انسان‌محوری، اروپا محوری و امپریالیسم شناختی^۱ از نوع دانش غربی، علاقه زیادی نسبت به دانش بومی وجود دارد. با این حال، دانش‌های بومی، نه البته نه به اندازه سوژه تحقیقات انسان‌شناسی بلکه به عنوان بستری برای ایجاد درکی جایگزین از سوژه، جامعه اجتماع، مقدسات، زمان، مکان، و روابط با غیرانسان شناخته می‌شوند.

شایان ذکر است در اینجا به سخنرانی راسل مینز^۲ (۲۰۱۲-۱۹۳۹) رهبر کاریزماتیک سرخپوستان قبیله لاکوتا در آمریکای شمالی، و فعال معروف حقوق بشر و حفاظت و ترویج میراث سرخپوستان و همچنین فعال حفاظت از کره زمین اشاره کنیم: سرمایه‌داری و کمونیسم آن طرف سکه اروپا‌محوری هستند. آنچه جهان به آن نیاز دارد، انتخاب بین سرمایه‌داری و کمونیسم یا بین نوعی مرکزگرایی یا برتری‌طلبی اروپا بر دیگران نیست. به طور کلی آنچه ما نیاز داریم، یک جایگزین درست برای سنت اروپایی است. این سخن در واقع همان پیام مقاله ریموند پیروتی^۳ و دانیل وایلدکت^۴ «دانش اکولوژیک سنتی^۵» است که در آن می‌خوانیم:

آنچه با قرار دادن سیستم مبتنی بر دانش اکولوژیک سنتی^۶ در سیستم گسترده دانش^۱ به دست

1. Cognitive imperialism
2. Russell Means
3. Raymond Pierotti
4. Daniel Wildcat
5. Traditional Ecological Knowledge (TEK)
6. Traditional Ecological System

می‌آید، توانایی دسترسی به حجم زیادی از اطلاعات و تجربیات است که قبلاً نادیده گرفته می‌شد و یا به عنوان عرفان تلقی می‌کردند. این دانش افزوده، با تأکید تجربی بر جهان طبیعی، امروز می‌تواند پیش علمی قابل آزمایشی را در مورد برخی از سخت‌ترین مشکلات پیش‌روی بشر در اختیار ما قرار دهد (Pierotti and Wildcat, 2000).

در اینجا باید اشاره کنیم که محبوبیت فزاینده دانش اکولوژیک سنتی با پدیده‌ای که به‌ویژه در علوم انسانی آمریکایی، و نیز استرالیایی و کانادایی، چشمگیر شده و دون میهسوآ^۲ و آنجلا ویلسون^۳ آن را بومی‌سازی آکادمی نامیده‌اند مرتبط است (Mihehuah and Wilson, 2004). وجود مشارکت بیشتر نمایندگان از فرهنگ‌های بومی در کارهای تحقیقاتی که علوم انسانی را در دانش سنتی تزریق می‌کنند، مشهود است. این تغییر، «کمر بند دانش» اروپایی را به‌ویژه با توجه به درک عقلانیت، ذهنیت، روابط بین طبیعت و فرهنگ، پیوندهای بین‌گونه‌ای و جایگاه انسان در جهان انعطاف می‌بخشد. علاوه بر این، آن‌ها به روشی که زمانی مردم‌شناسان، بومیان را مطالعه می‌کردند اقدام به مطالعه درباره انسان سفیدپوست می‌کنند^۴. به نظر من این واقعیت ممکن است برای آینده علوم انسانی اهمیت اساسی پیدا کند.

دانش اکولوژیک سنتی رویکردی انتقادی به سنت غربی دارد و هر آنچه را که اروپایی‌ها دستاوردهای بزرگ علم غرب می‌دانند نقد می‌کند و آن را عامل فجایع انسانی و طبیعی برمی‌شمرد و در عوض، به سنت‌های بومی بازمی‌گردد که بر وابستگی متقابل مشترک بین اجزای جهان موجود در دنیا یا در کیهان تأکید می‌کند. این دانش همچنین به‌طور مشخص، انسان را به‌عنوان بخشی از یک اکوسیستم و با روابط انسان با افراد غیرانسان را بر اساس خویشاوندی تعریف می‌کند (بنابراین علاقه به «انیمیسیم جدید» و «توتیمیسیم جدید» به این دلیل است که انسان‌ها از موجودات غیرانسانی می‌آیند و گیاه-انسان^۵ یا حیوان-انسان^۶

1. Broad-based system
2. Devon Mihehuah
3. Angela Wilson

۴. رجوع کنید به: اورین استارن، «اینجا آنتروس بیا (دوباره): ازدواج عجیب مردم‌شناسی و بومیان آمریکا». انسان‌شناسی فرهنگی، ش. ۲۶، شماره ۲ (۲۰۱۱)، ۹۵-۱۱۱.

5. Plant-person





قبل از فرد-انسان^۳ وجود داشته‌اند و به همین دلیل به‌ویژه در سلسله مراتب موجودات در موقعیت بالاتری قرار دارند) (Harvey, 2005; Descola, 2011). در این مفهوم‌سازی، طبیعت خانه و محل زندگی، موجود و هدفمند شده است نه یک منبع طبیعی که تنها مورد استفاده قرار می‌گیرد. ارتباط با طبیعت و غیرانسان متمرکز بر مکان‌های محلی زندگی^۴ و متکی بر تعامل و احترام متقابل است. بنابراین علاقه به فضا، محلّیت و مکان‌های معرفتی نه تنها حاوی دانش است بلکه شرایط موفقیت در به دست آوردن دانش را فراهم می‌کند.

دانش اکولوژیک سنتی به جای رقابت، بر همکاری و همزیستی متمرکز است و صفت علیّت و استقلال را که مربوط به انسان‌هاست به موجودات غیرانسانی می‌بخشد. علوم مختلف بومی درک علم را تا حدودی از طریق زیر سؤال بردن تفاوت میان متافیزیک و علم، سازگارتر می‌سازند. آن‌ها علم غربی را در چارچوب خود گنجانده اما آن را تعالی بخشیده‌اند چرا که علم غربی فاقد ابزارهای مناسب برای در نظر گرفتن جوهر عشق و شهود جهان است که همین برای دانش‌های بومی اهمیت دارد. این باور که وجود انسان بر اساس خویشاوندی، در ارتباط نزدیک و صمیمی با محیط و سایر موجودات زنده بوده است از ویژگی‌های این دانش است و همچنین این باور مهم‌تر که زمین دارای علیّت و انرژی حیاتی است. علوم بومی مانند دیگر گرایش‌های علوم انسانی امروز، تشخیص می‌دهند که هدفشان این است که طبیعت را اما با رویکردی محترمانه و احساس مسئولیت در قبال سرنوشت متقابل تابع انسان کنند^۵. بنابراین، اکولوژی‌ای که توسط دانش اکولوژیک سنتی ترویج می‌شود ماهیت خویشاوندمحوری دارد، یعنی در مرکز آن ایده خویشاوندی، پیوندهای قوی، وابستگی‌های متقابل و ادغام همگرایی فرایندهای حیاتی، هم‌فیزیکی و هم معنوی قرار دارد^۶.

۱. گیاه-انسان: پلی بین قلمرو گیاهی و حیوانی است که می‌تواند با گیاهان (یا حداقل آنها را در سطح همدلانه درک کند) و مردم به طور یکسان صحبت کند. خرد آنها می‌تواند عمیق و بیگانه باشد، زیرا از دیدگاه گیاهی به جای حیوانی (چه رسد به انسان) ناشی می‌شود. از نظر بیولوژیکی، آن‌ها یا گیاهی متحرک هستند یا فردی با بسیاری از ویژگی‌های گیاهی. مثلاً آنها ممکن است بتوانند غذای خود را فتوسنتز کنند، آب را از پاهای خود بنوشند و حتی اندام‌های بریده شده خود را دوباره رشد دهند.

2. Animal-person
3. Human person
4. Local places

۵. رجوع کنید به: رابرت دلبیو پریسل، «باستان‌شناسی بومی و پرسش علم»، بررسی باستان‌شناسی از کمبریج، جلد ۲۷، شماره ۱ (۲۰۱۲)، ۱۳۱.

۶. رجوع کنید به: انریکه سالمون، «اکولوژی هم‌محور: ادراکات بومی از رابطه طبیعت انسانی». کاربردهای زیست محیطی، جلد ۱۰، نه ۵ (۲۰۰۰)، ۱۳۲۸.

پیروتی و وایلدکت که در بالا به نقل قول آنها اشاره شد، تصریح می‌کنند:

ما دانش اکولوژیک سنتی را بنیانی عقلانی برای یک نظریه و عمل بومی در سیاست و اخلاق می‌دانیم که با تمرکز بر مکان‌های طبیعی و ارتباط با جهان طبیعی که می‌تواند نوعی اخلاق حفاظت از طبیعت را برای کسانی که از اصول آن پیروی می‌کنند، ایجاد کند. دانش اکولوژیک سنتی که بر اساس مشاهدات تجربی ناشی از مشاهده صبورانه جهان طبیعی و الگوهای آن است ذاتاً چندمیان‌رشته‌ای^۱ است زیرا انسان و غیرانسان را به هم پیوند می‌دهد و نه تنها مبنای مفاهیم بومی طبیعت بلکه مبنای مفاهیم سیاست و اخلاق نیز می‌باشد. بنابراین در اندیشه بومی هیچ مرز مشخصی میان فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی و انسان‌شناسی وجود ندارد (Pierotti and Wildcat, 2000).

نویسندگان سپس تأکید می‌کنند دانش اکولوژیک سنتی مخالف ایده‌های رمانتیک، که طبیعت را وحشی نجیب می‌داند و ایده نزدیکی به طبیعت است، ایده‌هایی که توسط فلسفه غرب ساخته شد و بعداً توسط علاقه‌مندان به حفاظت از محیط‌زیست به کار رفت. برنامه‌ای که در جهت منافع انسان اجرا شد. دانش اکولوژیک سنتی تأکید می‌کند که هم طبیعت و هم موجودات غیرانسان دلایل خاص خود را برای وجود دارند که کاملاً مستقل از اهداف انسانی است و این استقلال باید محترم شمرده شود. شایان ذکر است دانش اکولوژیک سنتی مبتنی بر تجربه (تجربه مکان) است و ایده‌های سیاست و اخلاق را که در آن موجودات غیرانسان به عنوان سوژه‌های مستقل هستند را دوباره ارزیابی می‌کند. همچنین درک جدیدی از شخصیت‌گرایی^۲ را ارتقاء می‌دهد که به موجب آن موجودات مختلف غیرانسانی شخصیت پیدا می‌کنند؛ به عنوان مثال، گیاه-انسان، سنگ-انسان^۳. همچنین باید توجه داشت که در تعریف ارائه‌شده توسط محققان جوامع بومی، دانش سنتی ایستا نیست بلکه پویا و در معرض تغییر است. علاوه بر این، تفاوت اساسی بین دانش اکولوژیک سنتی و دانش بومی^۴ اغلب در آنجایی مورد تأکید قرار می‌گیرد که تعریف «بومی» در تقابل با فرهنگ جهانی شده به کار رود و مترادف با دانش سنتی^۵ در نظر گرفته شود. دانش اکولوژیک سنتی بیشتر بر جنبه‌های اکولوژیک دانش سنتی (بومی) متمرکز است و با این اعتقاد گره خورده است که مشکلات اکولوژیک محلی بدون دانش

1. Multidisciplinary

2. Personalism

۳. گراهام هاروی معتقد است که آنیمسم (جاندار گرایی) جدید نوعی شخصی‌گرایی است. ر. ک: هاروی، آنیمسم، ۲۲ به بعد.

4. Aboriginal knowledge

5. Traditional knowledge





اکولوژیک سنتی قابل حل نیست. آنچه در اینجا مهم است ایجاد دانشی جامع از رشد پایدار و موضوع مدیریت منابع طبیعی و مبتنی بر نیازها و انتظارات یک جامعه (مدیریت مبتنی بر جامعه) است. این شامل ترویج مدیریت به اصطلاح تطبیقی^۱ است که جنبه عملی دانش اکولوژیک سنتی را با تکیه بر این اعتقاد که طبیعت را نمی‌توان کنترل کرد و توسعه آن را نیز نمی‌توان پیش‌بینی کرد آشکار می‌کند. از این رو باید با چرخه‌های طبیعی بازآفرینی تناسب داشته باشد و استفاده انسان از محیط‌زیست را با این چرخه‌ها هماهنگ کند (Dudgeon and Berkes, 2003).^۲

این مسئله میزان سازگاری دانش اکولوژیک سنتی و دانش بومی را با علم غربی مطرح می‌کند و «آیا دانشگاه می‌تواند مکانی برای شناختی متفاوت- معرفت‌شناسی‌های متفاوت و دانش‌های متفاوت باشد و چگونه؟» (Coleman et al., 2012). در پساانسان‌گرایی و هستی‌شناسی‌های رابطه‌ای، آن‌ها (دانش‌های بومی و علم غربی) معمولاً یک علم تلقی می‌شوند. مقالات با مشارکت دانشمندان و بومیان نوشته می‌شوند. این تجربه‌های جالب، راه‌های کسب دانش و جنبه‌های آن که توسط علم غربی جابجا شده است و به عقلانیت خاصی اشاره دارد، را ارائه می‌کند. از جمله این، تجربه‌ها تجربه رابطه دانشی شهودی مبتنی بر تمرین و علمی مبتنی بر روش‌های مشاهده کنترل‌شده، آزمایش‌ها و استدلال‌های منطقی است (Watson and Huntington, 2008). این یکی از ویژگی‌های مهم دانش اکولوژیک سنتی است که با تمرین شروع می‌شود و بر تجربه تکیه می‌کند. ممکن است همین دانش، الگوی مورد نیاز دانشی را تشکیل دهد که ماهیتی میان‌رشته‌ای داشته و میان معنویت و مادیت ارتباط برقرار می‌کند، و مبتنی بر خویشاوندی مشترک و میراث و اجداد مشترک است و بر آن اصل ارتباط و اخلاق احترام به همه موجودات زنده حاکم است. علاوه بر این، دانش‌های بومی ارزش بقای قوی دارند، در واقع «دانش‌هایی درباره چگونگی بقا» هستند.^۳

1. Adaptive management

۲. رجوع کنید به: گرگوری کاجته، علوم بومی: قوانین طبیعی و وابستگی متقابل (سانتافه، نیومکزیکو: روشن ناشران نور، ۲۰۰۰).
۳. «دانش‌های مختلف و علوم انسانی بومی»، ۱۴۵، ۱۵۷. ماری باتیست که سال‌ها بر روی دانش‌های بومی و روابط آن‌ها با دانشگاه کار می‌کند، ادعا می‌کند که: «اما دانش بومی و رساندن آن به علوم انسانی بومی راه دیگری برای ماست تا واقعاً قادر باشد سیستم‌های دانش اروپامحور را به‌عنوان نادیده‌انگیز، به‌عنوان مصلحت‌انگیز، به‌عنوان کاهش‌دهنده سایرین به طرق مختلف نشان دهد. و این راهی است که ما بتوانیم با آنها صحبت کنیم، تا در مورد آن آگاهی ایجاد کنیم و تشخیص دهیم که این آگاهی از سنت‌های فلسفی که آنها، سقراط و همه آن مردم، به آن وابسته هستند، واقعاً با نسل امروز صحبت نمی‌کند. افرادی که در یک مکان خاص در یک محیط خاص زندگی می‌کنند، سعی می‌کنند با آبی که دارند زنده بمانند، سعی می‌کنند در زمینی که دارند زنده بمانند. و اینها انواع مسائل بقا هستند که همیشه بخشی از زندگی مردم بومی در محل بوده است و چگونگی



در این زمینه می‌توانم ادعا کنم باستان‌شناسی این ظرفیت را دارد که به عنوان یک رشته علمی ارتباطی نقش مهمی در گفت‌وگوهای معرفت‌شناختی و نیز در فرایند اتصال و پیوند نوع غربی علوم انسانی و علوم اجتماعی و همچنین علوم زیستی^۱ با دانش‌های بومی (و راه‌های شناخت) داشته باشد. باستان‌شناسی در حالی که با مشکل میراث و گذشته‌های معاصر و به انواع مختلف مفاهیم مقدس سروکار دارد پیش از این به مکانی برای استعمارزدایی از ذهن (با عبارت Ngugi wa Thiong'o) و دانشی رهایی بخش تبدیل شده است. حتی می‌توانم بگویم که باستان‌شناسی یک باستان‌شناسی بومی است و غیر از این نیست (به‌عنوان یک حوزه مهم دانش درون مجموعه‌ای از دانش‌های فراگیر و جامع گذشته). با این حال، مایلم تأکید کنم که در این مقاله، بومی‌ها موجودات مختلفی هستند که روی زمین زندگی می‌کنند (زمین‌زاده^۲ هستند و فقط برخی از آنها انسانند) که از طریق خویشاوندی خاصی بر اساس یک جوهر مشترک کربنی به هم متصل شده‌اند (اشکال حیات مبتنی بر کربن). {اما} در مقابل، غیربومی‌ها هستند که در جایی دیگر زندگی می‌کنند و طبق گفته‌ی اخترزیست‌شناسان زندگی آنها بر پایه کربن نیست^۳.

در این زمینه، تفکر در مورد باستان‌شناسی بومی به عنوان یک پلتفرم برای بازنگری در مورد این که باستان‌شناسی در آینده چگونه به عنوان دانش گذشته درک خواهد شد را پیشنهاد می‌کنم (البته می‌دانم که باستان‌شناسی‌های بومی متفاوت و نیز تعاریف مختلفی از این رشته وجود دارد). بنابراین، باستان‌شناسی بومی یک باستان‌شناسی «با، برای و توسط» مردم بومی نخواهد بود، بلکه «باستان‌شناسی اجتماعات چندگونه‌ای^۴» خواهد بود که به سمت آینده جمعی (چندگونه‌ها) و اشکال زندگی مبتنی بر کربن پیش خواهد رفت.

می‌توان از مردم بومی چیزهای بیشتری در مورد چگونگی انجام این کار به طور پایدار آموخت و به گونه‌ای انجام داد که روابط با یکدیگر تبدیل شود. بنیان یک فرهنگ، به جای اقتصاد، پول درآوردن و داشتن دلار مقتدر تصمیم می‌گیرد که چگونه کارها را انجام دهیم، و غیره. بنابراین نوع بسیار متفاوتی از انسانیت وجود دارد که از تقابل ما با یک انسانیت اروپایی محور با یک انسان بومی به وجود می‌آید تا واقعاً بگوئیم که ما می‌توانیم خیلی بیشتر یاد بگیریم. همان، ۱۵۷-۱۵۸.

۱. باستان‌شناسی قبلاً به‌عنوان رشته‌ای پل ارتباطی بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی دیده می‌شود: دانیکا پریخ و کتی هال، مقدمه‌ای بر موضوع موضوعی با عنوان «علم و سوابق مواد» از مرور باستان‌شناسی از کمبریج، جلد ۲۷، شماره ۱ (۲۰۱۲)، Being earth-born.

۳. بنابراین، من در اینجا از یک دیدگاه جهانی استفاده نمی‌کنم، بلکه یک دیدگاه سیاره‌ای. من می‌خواهم تأکید کنم که با جهانی شدن اصطلاح «بومی»، قصد سیاسی‌زدایی از مسائل گذشته و فعلی مربوط به مبارزات جوامع بومی برای سرزمین، حقوق و اجدادشان را ندارم. اما من یک چشم‌انداز آینده‌گرا را پیشنهاد می‌کنم که دانش ما در مورد گذشته چگونه ممکن است به نظر برسد.

4. Multispecies community archaeology



بباید تصور کنیم که تعریف زیر از باستان‌شناسی بومی یک تعریف مرجع برای تفکر در مورد باستان‌شناسی به معنای عام باشد. {در این صورت} باستان‌شناسی بومی عبارت است از: بیانی از تئوری و عمل باستان‌شناسی که با ارزش‌ها، دانش، تمرین، اخلاق و حساسیت‌های بومی از طریق پروژه‌های مشارکتی که یا اصالتاً اجتماعی است یا معطوف به اجتماع است و با دیدگاه‌های انتقادی مرتبط، تلاقی می‌کند (Nicholas, 2008).

به این ترتیب، باستان‌شناسی بومی نه تنها یک گفتمان انتقادی و یک تخصص عاری از استعمار^۱ است، بلکه محلی برای تحقیقات معرفت‌شناسی متقاطع^۲ و حمایت از شیوه‌های جایگزین تفکر در مورد تاریخ وراثت، روابط بین انسان و غیرانسان، مادیت، محیط‌زیست، عمل‌گرایی، بومی‌گرایی (و اماکن مذهبی)، سنت و غیره نیز می‌باشد.

در واقع، دانش‌های بومی و راه‌های شناخت احتمالاً جالب‌ترین اما دشوارترین چالش‌ها را برای علوم انسانی و اجتماعی ایجاد می‌کنند. من فکر می‌کنم که اگر دانشگاه بخواهد جامع باشد، باید پیش‌فرض‌های ما را در مورد دانش‌سازی، تألیف و تأیید دانش تغییر دهد اما جالب اینجاست که - البته به نظر من در واقع مشکلات واقعی اندکی در رابطه میان دانش بومی و علوم زیستی وجود دارد. آخرین اکتشافات در زمینه علوم اعصاب، ایده‌های بومی خاصی را در مورد گیاهان تأیید می‌کند. به عنوان مثال نورویبولوژی گیاهی^۳ اجازه می‌دهد تا دیدگاه سنتی منفعل و غیرحساس بودن گیاهان به چالش کشیده شود. متیو هال^۴ در کتاب «گیاهان به عنوان اشخاص. گیاه‌شناسی فلسفی» (۲۰۱۱)، می‌نویسد:

گیاهان و انسان‌ها در یک واقعیت هستی‌شناختی بنیادین به عنوان موجوداتی ادراکی، آگاه، مستقل، خودمختار و هوشمند، با هم اشتراک دارند. گیاهان مانند سایر موجودات زنده، به‌طور فعال زندگی می‌کنند و به دنبال شکوفایی هستند و در نتیجه تعامل با محیط، خود را سازمان‌دهی و ایجاد می‌کنند (...). قسمت‌های پایانی این تحقیق با استفاده از فرهنگ‌های انیمیستی و شواهد معاصر در علوم گیاهی، از گیاهان به‌عنوان اشخاصی غیرانسانی که شایسته احترام هستند بحث می‌کند (Hall, 2011).

1. Decolonizing discipline
2. Cross-epistemological research
3. Plant neurobiology
4. Matthew Hall



علوم انسانی اکولوژیک هم بخشی از یک پیکربندی مجدد و متمایز در نظریه علوم اجتماعی و علوم انسانی است و هم با آن تناسب دارد که به عنوان مثال، مدل عمودی دانش جایگزین مدل افقی خواهد شد؛ مدلی که در آن اهمیت هستی‌شناسی‌های سطح و رویکردهای رابطه‌ای به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌یابد.^۱ می‌توان گفت علوم انسانی اجتماعی معاصر بر موضوع روابط متقابل تمرکز دارد و در میان عوامل متعددی که بر این تمرکز مجدد تأثیر دارد این عقیده جالب است که «هر چیز به چیز دیگری متصل است» که هم دانش اکولوژیک سنتی و هم فیزیک کوانتومی بر آن اتفاق نظر دارند، و اتفاقاً ما مفهوم درهم‌تنیدگی که در علوم انسانی امروزی و همچنین در زیست‌شناسی بسیار محبوب است را مدیون این باور هستیم. در این جا لازم است به اصل ارگانیزم اشاره کنیم که می‌گوید: «این سیستمی است که تغییر یا حذف هر عنصر سایر عناصر را تغییر می‌دهد یا حتی ممکن است کل سیستم را نابود کند».^۲ با این حال، همان‌طور که پیروتی و وایلدکت در بالا نقل کردند، در اینجا باید با تمام قدرت تأکید کنیم که «این فقط یک موعظه یا یک کلیشه رومانیتیک نیست، بلکه درک این موضوع است که هیچ موجودی به تنهایی نمی‌تواند بدون شبکه‌ای از اشکال دیگر حیات که او را احاطه کرده و وجودش را ممکن می‌سازند؛ وجود داشته باشد».^۳

در چارچوب چنین استدلالی، استعاره هر می‌چشم‌اندازی از واقعیت جای خود را به استعاره روابط پیچیده، شبکه‌ها، مجموعه‌ها، جمع‌ها، خویشاوندی‌ها، گروه‌ها و اجتماعات داده است. موضوع سوژه و ابژه در برابر مسئله روابط میان آنها، پیوندها و وابستگی‌ها (رابطه‌گرایی) و این که خود اشیا رابطه‌ای می‌شوند، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند.

۱. به عنوان مثال از چنین رویکردهای رابطه‌ای (و هستی‌شناسی‌های سطح) می‌توان نظریه شبکه کنشگر برونو لاتور و نظریه اجتماعی جدید توسط مانوئل دلندی (نظریه مجموعه‌ای) و اخیراً نیز توسط پروژه باستان‌شناسی رابطه‌ای توسط ایان هودر، را نام برد. هاروی آتیمیس جدید را نیز در مقوله معرفت‌شناسی رابطه‌ای گنجانده است. رجوع کنید به: برونو لاتور، مونتاژ مجدد اجتماعی. مانوئل دلندا، فلسفه جدید جامعه. تئوری مجموعه و مجتمع اجتماعی (لندن: Continuum, 2006). ایان هودر، درهم‌تنیده. باستان‌شناسی روابط بین انسان‌ها و اشیا (مالدن، MA: Wiley-Blackwell, 2012).

۲. Pepper, World Hypotheses, 300.

۳. پیروتی، وایلدکت، دانش بوم شناختی سنتی، ۱۳۳۶. سخنان توماس کوهن در این بخش بسیار حائز اهمیت می‌باشد: «دریافت یک پارادایم جدید اغلب مستلزم بازتعریف علم مربوطه است. برخی از مشکلات قدیمی ممکن است به علم دیگری منتقل شوند یا کاملاً «غیرعلمی» اعلام شوند. موارد دیگری که قبلاً وجود نداشتند یا پیش پا افتاده بودند، ممکن است با یک الگوی جدید به کهن الگوهای دستاوردهای علمی مهم تبدیل شوند. (...) سنت علمی عادی که از یک انقلاب علمی پدید می‌آید نه تنها ناسازگار است، بلکه اغلب در واقع با آنچه قبلاً پیش رفته است، قابل مقایسه نیست. توماس اس. کوهن، ساختار انقلاب‌های علمی (شیکاگو: دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۰، [دانشنامه بین‌المللی علوم متحد، جلد ۲، شماره ۲]، ۱۰۳.



ممکن است به نظر برسد اکولوژی، که در قرن نوزدهم به‌عنوان زیرشاخه‌ای از زیست‌شناسی، شکل گرفت در حال حاضر همان نقشی را ایفا می‌کند که انسان‌شناسی فرهنگی در زمان سلطه‌گرایی‌های پست مدرنیستی به عهده داشت یعنی: تعیین زمینه‌ها و موضوعات تحقیق برای علوم انسانی ارائه مقوله‌های تحلیلی و همچنین فهم فرهنگ. با این حال، من فکر می‌کنم که ما فقط با «اکولوژیک کردن علوم انسانی»^۱ سروکار نداریم. تحقیقات انجام‌شده در مورد علوم انسانی و اجتماعی معاصر^۲ این فرض را امکان‌پذیر می‌کند که پدیده‌هایی که در اینجا توصیف شد، اگرچه در حال حاضر ویژگی‌های گرایش‌ها و رویکردهای آوانگارد، را پیدا کرده‌اند، ممکن است نه تنها نشانه‌ای از تغییرات بیشتر بلکه یک تحوّل باشند. در مورد این موضوع من تنها کسی نیستم که معتقد است که ما در آستانه یک انقلاب واقعی هستیم که توسط فرایندهای در حال وقوع در جهان (مرتبط با تغییرات اقلیمی و تخریب محیط زیست و همچنین تغییرات فرهنگی-سیاسی) ایجاد شده است؛ این فرایندها دگرگونی‌هایی را که در دانشگاه اتفاق می‌افتد افزایش می‌دهند، اما بیشتر موجب برانگیخته شدن اکتشافات در علوم زیستی به‌ویژه در زیست‌شناسی مولکولی، شناخت‌گرایی، و علوم اعصاب خواهند شد.^۳

پیشینه انسان‌گرایی زیستی در علوم انسانی اکولوژیک

رؤیاهای بسیاری از محققان در مورد تولید دانشی که علوم انسانی را با علوم زیستی^۴ پیوند دهد و دانشی که بتوان آن را به عنوان علوم انسانی زیستی^۵ تعریف کرد، به واقعیت تبدیل

1. Ecologizing of the humanities

۲. نگاه کنید به: مقاله من: "Wiedza o przeszłości – perspektywy na przyszłość" (شناخت گذشته - چشم اندازهای آینده، به زبان لهستانی)، *Kwartalnik Historyczny*، جلد. CXX، نه. ۲ (۲۰۱۳): ۲۲۱-۲۷۴. در این متن نتایجی را ارائه کردم که وضعیت علوم انسانی و اجتماعی امروزی را بر اساس پرس و جو نشان می‌دهد، که شامل حدود ۱۲۰۰ شماره از ۳۰۰ مجله به نمایندگی از رشته‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی است که در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۲ منتشر شده است.
۳. دوریس باخمن مدیک نیز با توجه به چرخش‌های پژوهشی معاصر در علوم انسانی به این نتیجه می‌رسد. او اعلام انقلابی را در مقیاس انقلاب کوپرنیک در چرخش عصبی زیستی می‌بیند. دوریس باخمن مدیک، چرخش‌های فرهنگی؛ جهت‌گیری‌های جدید در مطالعه فرهنگ، ترجمه. توسط Adam Blauhut (برلین/بوستون: De Gruyter، 2016).
۴. شایان ذکر است در اینجا C.P. ایده اسنو در اواخر دهه ۱۹۵۰ درباره «دو فرهنگ»، یعنی علوم انسانی و علوم، که نمی‌توانند زبان مشترک پیدا کنند. C.P. اسنو، دو فرهنگ (لندن: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۵۹)؛ ادوارد او. ویلسون در کتاب اواخر دهه ۱۹۹۰ خود به نام *Consilience: The Unity of Knowledge* (نیویورک: ۱۹۹۸) خواستار اتحاد دو فرهنگ شد.
۵. اصطلاح علوم انسانی زیستی توسط کارول استوتز و پل ای. گریفیث در مقاله «زیست‌شناسی: بازاندیشی در رابطه بین علوم زیستی، فلسفه، و تاریخ علم و جامعه»، فصلنامه زیست‌شناسی، جلد. ۸۳، شماره ۱ (۲۰۰۸): ۳۷-۴۵. نویسندگان آن را به عنوان «نگاهی به روابط بین علوم انسانی (به ویژه فلسفه و تاریخ علم)، زیست‌شناسی و جامعه تعریف می‌کنند. در این گزینش، علوم انسانی نه تنها اهمیت و تأثیر دانش زیستی را تفسیر می‌کند، بلکه به درک ما از خود زیست‌شناسی نیز کمک می‌کند» (ص ۳۷). بنابراین، علوم زیست انسانی استوتز و گریفیث بیانگر نقد سازنده علم است که از علوم انسانی برای درک زیست‌شناسی

شده است. این رشته مطالعاتی و مرزهای انتقادی آن که از یک سو توسط علوم اعصاب و از سوی دیگر توسط دانش‌های سنتی مشخص شده توسط محققانی که نماینده فرهنگ‌های بومی در آکادمی‌های آمریکا، استرالیا و کانادا هستند معرفی شده است. این «ترکیب انفجاری» باعث ایجاد رویکردهای آوانگارد مختلفی می‌شود که می‌توان آن را به عنوان نظریه چندگونگی در علوم انسانی و اجتماعی^۱ تعریف کرد.

اکتشافات علوم اعصاب و همچنین پیشرفت در تحقیقات مغز (اخیراً صحبت‌هایی در مورد «انقلاب علم اعصاب» و اعلام ظهور «عصر اعصاب محور»^۲) (Littlefield and Johnson, 2012; Becker, 2010; Dunagan, 2010) و همچنین تحقیقات گیاه‌شناسی (عصب‌شناسی گیاهان)، به نحو پرایماتولوژی^۳ و همچنین تحقیقات گیاه‌شناسی (عصب‌شناسی گیاهان)، به نحو قابل توجهی ایده سنتی ماهیت انسان و روابط بین انسان و غیرانسان و گیاهان را زیر سؤال برده است. از سوی دیگر، زیست‌شناسی مولکولی، که با تأثیر خواص مولکولی (به‌ویژه پروتئین‌ها و اسیدهای نوکلئیک) بر عملکرد موجودات زنده سر و کار دارد، حتی هنگام بحث در مورد فردیت و هویت (زیستی فرهنگی) مایل به استفاده از رویکرد سطح مولکولی است.

اکتشافات حاصل از تحقیق بر روی میکروبیوم انسان، که توسط قارچ‌ها، باکتری‌ها و ویروس‌هایی که در ارگانیسم زندگی می‌کنند به وجود آمده است به ما این امکان را می‌دهد که بدن انسان را در یک اکوسیستم خاص و انسان را به عنوان مجموعه‌ای از انسان و عناصر غیرانسانی ببینیم. امروز این برای تعریفی دوباره از درک انسان و جایگاه او در جهان و نیز بدن و زندگی او ضروری است (Turnbaugh et al., 2007). همانطور که نویسندگان

استفاده می‌کند. در ملاحظات خود، ضمن استفاده از اصطلاح علوم زیستی انسانی، رویکرد متفاوتی را برای این دیدگاه پژوهشی پیشنهاد می‌کنم. بحث من در مورد درک ناقص پدیده‌هایی است که برای دانش معاصر تا حدی توسط علوم انسانی و تا حدی توسط علوم ارائه شده است (مسائل هویتی، تفکرات مربوط به تفاوت‌ها و روابط بین‌گونه‌ها، زیست سیاسی، تحقیقات محیطی، فضا، زمان و غیره) و من از ماهیت مکمل این دو حوزه دفاع می‌کنم. دیدگاه آموزشی آینده شامل مطالعات (کارشناسی ارشد و دکترا) با ترکیب علوم انسانی و علوم است. نمونه‌هایی از رشته‌های جدید زیست‌انسان‌گرایانه عبارتند از زیبایی‌شناسی عصبی، تاریخ نوروهای هنر، انسان‌شناسی عصبی، و نوروتولوژی که نیازمند مطالعات تاریخ هنر، انسان‌شناسی، الهیات و همچنین شناخت‌گرایی هستند.

۱. Multispieces theory of the humanities and social sciences

۲. همچنین ببینید: روت دنخاوازا و ماتياس بوس، «علم اعصاب فرهنگی چقدر فرهنگی است؟» برخی از نظرات در مورد یک پارادایم تحقیقاتی در حال ظهور، BioSocieties، جلد ۷، نه ۴ (۲۰۱۲): ۴۳۳-۴۵۸.

۳. علم مطالعه و تحقیق در مورد پرمات‌ها، یعنی گروهی از پستانداران که شامل میمون‌ها و انسان‌ها هستند. م.





مانیفست «انسان شناسی میکروب‌ها»^۱ اظهار می‌دارند «مطالعات میکروبیوم انسان به ما کمک می‌کند تا احساس هویت شخصی خود را رشد دهیم. ما خود را یک «ابر ارگانیسم»^۲ می‌دانیم که از سلول‌ها و ژن‌های میکروبی و انسانی، تشکیل شده که تعداد عناصر میکروبی آن بسیار بیشتر از تعداد عناصر انسانی (هوموساپینس)^۳ است (Benzra et al., 2012)». در همین راستا، نویسندگان مقاله «نگاهی همزیست به زندگی: ما هرگز یک فرد نبوده‌ایم»^۴ ادعا می‌کنند:

همه تمامی تصوّرات کلاسیک از فردیت [بیولوژیکی] با شواهدی از همزیستی شایع^۵ زیر سؤال رفته است. (...) این که تخمین زده می‌شود ۹۰ درصد از سلول‌هایی که بدن ما را تشکیل می‌دهند باکتری هستند (...) هر نوع درک آناتومیک از هویت فرد بودن را تکذیب می‌کند. (...) نه انسان و نه هیچ موجود دیگری را نمی‌توان با معیارهای آناتومیک به عنوان یک فرد در نظر گرفت. برای درک این پیچیدگی، اصطلاح آناتومیک «هالوبایونت»^۶ ارگانیسم یکپارچه‌ای متشکل از عناصر میزبان و جمعیت‌های پایداری از همزیست‌ها را توصیف می‌کند (...). ارگانیسم‌ها از نظر آناتومی، فیزیولوژی، رشد، ژنتیک و ایمونولوژی دارای کمپلکس‌های چند ژنومی و چندگونه‌ای هستند. آیا ممکن است ارگانیسم‌ها به عنوان مجموعه‌های چند ژنومی انتخاب شوند؟ در مبارزه زندگی، آیا گروه چندگونه‌ای قوی‌تر است و نه یک فرد از یک گونه در آن گروه؟ (...) همانطور که لوئیس توماس درباره خود^۷ و همزیستی می‌گوید: وقتی به این موضوع فکر می‌کنید می‌بینید واقعاً شگفت‌انگیز است. تمام تصور ارزشمندی که هر کس از خود دارد- خود شگفت‌انگیز، قدیمی و با اراده و عمل آزاد، مختار و مستقل و جزیره‌ای تنها- تبدیل به یک افسانه می‌شود» (Gilbert et al., 2012).

در این سطح مولکولی است که معلوم می‌شود که حیوان-انسان یک هیبرید چندگونه‌ای و یک فرا اجتماع است که تحت فرایند مستمر تبدیل و تکامل همزمان همزیستی است. سطح گفتمان زیست-میکروب-عصبی نشان می‌دهد که مردم، گیاهان و حیوانات آنچنان که گفتمان علوم انسانی-فرهنگی می‌خواهد نشان دهد (و یا می‌خواهد اثبات کند) اساساً

1. Anthropology of Microbes
2. Supraorganism
3. Homo sapiens
4. A Symbiotic View of Life: We Have Never Been Individuals
5. All-pervading symbiosis
6. Holobiont
7. Self

متفاوت نیستند. دانا هاراوی^۱ با تعبیری از برونولاتور^۲ می‌گوید که «ما هرگز انسان نبوده‌ایم»^۳ و - همانطور که زیست‌شناسانی که در بالا نام آنها ذکر شد ادعا می‌کنند - ما هرگز آن‌گونه که دیدگاه انسان‌محوری و میهن‌پرستان افراطی می‌خواهند، فرد نبوده‌ایم.

در این زمینه، تحقیقات به ویژه در مورد گیاهان جالب است. همانطور که دانشمندان نورویبولوژی گیاهان که به سرعت در حال توسعه است ادعا می‌کنند، گیاهان می‌توانند از بین روش‌های مختلف، رفتار خود را انتخاب کنند. آن‌ها می‌توانند به استرسی مانند کمبود آب واکنش نشان دهند و حتی احساس عدم همزمانی^۴ کنند و نیز می‌توانند بین خود و دیگران تمایز قائل شوند. گیاهان موجوداتی خودمختار هستند (توجه داشته باشیم که مفهوم خودمختار صرفاً در رابطه با انسان به کار رفته است) و زندگی آنها ارزش ذاتی دارد^۵. علاقه به گیاهان که از طریق پروژه‌های مختلف علوم زیستی، پیش‌تر رفته است، منجر به پیدایش رشته‌ای با عنوان جامعه‌شناسی قارچ‌ها^۶ (Tsing, 2021) شده است، که الهام‌بخش محققانی است که سعی می‌کنند با تحقیق در مورد اصول عملکرد میسلیم، اصول همزیستی اجتماعی را در نظر بگیرند.

اکتشافات در زمینه زیست‌شناسی مصنوعی نقش مهمی در ایجاد تغییراتی که در علوم انسانی رخ می‌دهد، ایفا کرده است. این حوزه که در نتیجه ترکیب علوم زیستی (عمدتاً زیست‌شناسی مولکولی) با مهندسی و ریاضیات به وجود آمده و به عنوان آینده بیوتکنولوژی تلقی می‌شود، امکان ایجاد اشکال جدید زندگی و اصلاح انواع موجودات را به وجود آورده است. در سال ۲۰۰۱ طرح کلی ژنوم انسان و توسعه سریع زیست‌شناسی مصنوعی منتشر شد، که در سال‌های اخیر، امکانات بیشتری را برای دستکاری DNA فراهم آورده است. در سال ۲۰۱۰ متخصص ژنتیک، به نام کریگ ونتر^۷ آمریکایی، که قبلاً ژنوم

1. Donna Haraway

2. Bruno Latour

۳. نگاه کنید به: نیکلاس گان، «وقتی هرگز انسان نبوده‌ایم، چه باید کرد؟»: مصاحبه با دونا هاراوی»، نظریه، فرهنگ و جامعه، جلد ۲۳، شماره ۷-۸ (۲۰۰۶): ۱۳۵-۱۵۸. «ما هرگز انسان نبوده‌ایم» که عنوان قسمت اول کتاب هاراوی، وقتی گونه‌ها با هم ملاقات می‌کنند (مینیاپولیس: انتشارات دانشگاه مینه‌سوتا، ۲۰۰۸) است.

4. Jet lag

۵. کمیته اخلاق فدرال در بیوتکنولوژی غیرانسانی [ECNH]، کرامت موجودات زنده با توجه به گیاهان. ملاحظات اخلاقی گیاهان به خاطر خودشان، ۲۰۰۸. ر.ک. همچنین: تالار، گیاهان به عنوان اشخاص.

6. Sociology of mushrooms

7. Craig Venter



انسان را رمزگشایی کرده بود، اولین باکتری مصنوعی را ایجاد کرد و آن را Synthia نامید. ایجاد یک سلول خودتقسیم‌شونده^۱، پیشرفت عظیمی در مهندسی ژنتیک و راه‌گشایی برای ایجاد حیات مصنوعی تلقی می‌شود و در اکتشافات بعدی نه تنها در پزشکی، بلکه در صنعت نیز تغییراتی انقلابی ایجاد خواهد کرد. آن‌ها همچنین با تعریفی دوباره از درک زندگی، علوم انسانی را تغییر خواهند داد و این موضوع اما فقط در حوزه علوم انسانی قابل طرح نیست، از این رو رویکردهای تکمیلی در پیوند با علوم زیستی ضروری است.^۲

نتیجه‌گیری

اواخر دهه ۱۹۹۰، فرایندی در علوم انسانی اتفاق افتاد که اندرو پیکرینگ^۳، جامعه‌شناس علم، آن را «جابه‌جایی پسانسان‌گرایانه چارچوب‌های تفسیری ما» تعریف کرد (Pickering, 1993). می‌توان گفت این فرایند ظهور گرایش یا رویکردهای متنوعی را آشکار می‌کند که گاهی به عنوان علوم انسانی غیرانسان‌محور یا پسانسان‌محور یا پسااروپایی و گاهی هم به عنوان علوم پسانسانی یا علوم انسانی اکولوژیک و/یا زیست‌محیطی توصیف می‌شوند. اما به نظر من، ما دیگر در مورد چرخه‌ها یا روندهای آوانگارد یا در مورد افزودن "پسا" به مفاهیم و نام‌ها برای پیش‌بینی آینده (پسا انسان، پساسکولار، پسا اروپایی، پساسفیدپوست، پسا جنسیت، و غیره)، صحبت نمی‌کنیم، بلکه از تغییری آهسته در آگاهی صحبت می‌کنیم که در سال‌های اخیر توسط بسیاری مورد توجه قرار گرفته است؛ ما از تغییر در نحوه درک جهان و تلاش‌های مرتبط با آن که در دانشگاه‌ها انجام شده و همچنین برای ارائه یک نظریه متفاوت از دانش و ایجاد یک متا زبان جدید سخن می‌گوییم. چنین دانشی دگرگون‌کننده، از قید و بند رهاکننده و رؤیایی است. علوم انسانی امروزی بخشی از



1. Self-dividing cell

۲. مجله ارزش‌های زیست‌محیطی، جلد ۲۱، شماره ۱ (۲۰۱۲) شماره ویژه خود را به زیست‌شناسی مصنوعی اختصاص داد که در آنجا به عنوان شکلی از مهندسی حیات رادیکال (که از مهندسی ژنتیک متمایز می‌شود) توصیف شد. ماریان شارک در مقاله‌اش «زیست‌شناسی مصنوعی و تمایز بین ارگانیسم‌ها و ماشین‌ها» می‌گوید: «هدف نهایی، شروع با موجودات طبیعی و تغییر آنها نیست، بلکه مجموعه‌ای تخصصی از قطعات (ریز) ارگانیسم‌ها از بیولوژیکی عملکردی است» (ص ۲۰). این رویه یک معضل اخلاقی را در رابطه با وضعیت موجودات به این شکل ایجاد شده «ماشین‌های زنده» ایجاد می‌کند و درک روابط بین امر مصنوعی و طبیعی را پیچیده می‌کند.

3. Andrew Pickering

فرایند ایجاد دانش‌های جامع، فراگیر، یکپارچه و مکمل است که علوم انسانی و علوم طبیعی را با هم ترکیب می‌کند و روش‌های بومی شناخت را در چارچوب آن می‌گنجانند. به علاوه، رادیکال‌ترین ایده این است که فقط انسان نویسنده آن نیست. بنابراین، انتخاب علوم انسانی اکولوژیک به عنوان یک چشم‌انداز پژوهشی و چارچوب تفسیری ارجح، انتخاب یک {نوع} جهان‌بینی است که با پروژه زمینه‌ای تحول اجتماعی از جامعه صنعتی به جامعه زیست‌محیطی مرتبط است. همچنین یک ایده آموزشی است که هدف آن آموزش کسانی است که به محیط زیست و سایر اشکال وجود (موجودات) حساس هستند.

امروز علوم انسانی به کدام سمت پیش می‌رود؟ آن‌ها به سمت آرمان‌شهرهای محلی و واقع‌بین. از جمله علامت‌های این راه علوم انسانی اکولوژیک است که با محبوبیت زیادی روبروست و از ایده‌های روابط همزیستی که مبتنی بر ارتباطات وابسته دوجانبه بین جوامع انسانی و شخصیت‌های غیرانسانی است تغذیه می‌کند. در این آرمانشهرها برای تبیین روندهای تاریخی به جای استفاده از تئوری‌های تعارض نظریه‌های تعاون، همزیستی و همکاری جایگزین می‌شوند و مفهومی که تاکنون و در همه جا از تروما به عنوان اصل شکل دادن به هویت فردی و جمعی وجود داشت با مفهوم همدلی و سوژه‌ای که قادر به انطباق، احیا و بازایی است جایگزین می‌شود. کمال انسان با درجه سازگاری و همدلی سنجیده می‌شود: هر چه انسان نسبت به دیگران، چه انسان و چه غیر انسان، همدل‌تر باشد (توانایی ایجاد ارتباطات عصبی؟)، درجه کمال او بالاتر است. در این صورت این انسان همدل است که شایسته است نماینده نوع انسان باشد. شخصی باشد، انسان همدل است.



۱. به تحقیقات نخستین شناسان و متون منتشر شده در نشریات علمی و نویسندگان مشترک شامپانزه‌ها (به ویژه بونوبو، به اصطلاح شامپانزه کوتوله (Pan paniscus) مراجعه کنید. دیدن: سو ساویج رامبو، کانزی و امبا، پانانیشا و امبا، و نیوتا و امبا، "خوشبختی میمون‌ها در محیط‌های اسیر: نظرات درباره، و توسط گروه خاصی از میمون‌ها". مجله علمی کاربردی رفاه حیوانات، ش. ۱۰، نه ۱ (۲۰۰۷): ۷-۱۹. بدیهی است که میمون‌ها (Nyota Wamba و Panbanisha Wamba, Kanzi Wamba) مقاله را ننوشتند، اما آنها با محقق (سو ساویج-رامباگ) ارتباط برقرار کردند و به سؤالات مربوط به نیازهای آنها پاسخ دادند. این مقاله توجه بسیاری را به خود جلب کرد، زیرا انحصار انسان به عنوان مرجع شناختی را زیر سؤال می‌برد و امکاناتی را در تألیف چند گونه‌ای و ایجاد دانش فرا گونه‌ای نشان می‌دهد. (لازم به ذکر است که چنین همکاری‌هایی نه تنها مربوط به حیوانات، بلکه ماشین‌های هوشمند نیز می‌شود) G.A. Bradshaw. زمانی که معتقد است «حفاظت از حیات وحش باید از پروژه حفاظت از گونه‌ها به پروژه عدالت اجتماعی و تعیین خودکار تبدیل شود، رویکردی رادیکال نشان می‌دهد که به موجب آن تصمیم‌گیری مرجع معرفتی نه تنها با سایر گونه‌ها به اشتراک گذاشته می‌شود، بلکه توسط گونه‌های غیر انسانی دیکته می‌شود». گی. آ. بردشاو، «یک میمون در میان بسیاری: هم‌نویسندگی و مرجع معرفتی فرا گونه‌ها»، پیکر بندی‌ها، جلد. ۱۸ (۲۰۱۱)، ۲۸.

- Arcury, T. A., Johnson, T. P., & Scollay, S. J. (1986). Ecological worldview and environmental knowledge: The "new environmental paradigm". *The Journal of Environmental Education*, 17(4), 35-40.
- Badmington, N. (2006). Cultural studies and the posthumanities. *New cultural studies: Adventures in theory*, 260-72.
- Becker, P. (2010). The Coming of a Neurocentric Age? Neurosciences and the new biology of violence: a historian's comment. *Medicina & Storia*, 10(19-20), 101-128.
- Benezra, A., DeStefano, J., & Gordon, J. I. (2012). Anthropology of microbes. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 109(17), 6378-6381.
- Berleant, A. (2016). *Aesthetics beyond the arts: New and recent essays*. Routledge.
- Braidotti, R. (2007). Feminist epistemology after postmodernism: Critiquing science, technology and globalisation. *Interdisciplinary Science Reviews*, 32(1), 65-74.
- Braidotti, R. (2009). Locating Deleuze's Eco-philosophy between Bio/Zoe-power and necropolitics. In *Deleuze and Law: Forensic Futures* (pp. 96-116). London: Palgrave Macmillan UK. 96-116.
- Callus, I., & Herbrechter, S. (2012). Introduction: Posthumanist subjectivities, or, coming after the subject.... *Subjectivity*, 5, 241-264.
- Capra, F. (1997). *The web of life: A new scientific understanding of living systems*. Anchor.
- Capra, F., Steindl-Rast, D., & Matus, T. (1991). Belonging to the Universe: Explorations on the Frontiers of Science and Spirituality.
- Coleman, D., Battiste, M., Henderson, S., Findlay, I. M., & Findlay, L. (2012). Different knowings and the Indigenous humanities. *ESC: English Studies in Canada*, 38(1), 141-159.
- Coyle, F. (2006). Posthuman geographies? Biotechnology, nature and the demise of the autonomous human subject. *Social & Cultural Geography*, 7(4), 505-523.
- Cubitt, S. (2005). EcoMedia. In *EcoMedia*. Brill.
- Descola, P. (2011). Human natures. *Quaderns de l'institut Català d'Antropologia*, (27), 11-26.
- Domańska, E. (2011). Die paradigmatische Lücke (paradigmatic gap) in den heutigen Geistes-und Sozialwissenschaften. *Jahrbuch historie*, 4(1).
- Domańska, E. (2015). Ecological humanities. *Teksty Drugie*, (1), 186-210.
- Dudgeon, R. C., & Berkes, F. (2003). Local understandings of the land: Traditional ecological knowledge and indigenous knowledge. In *Nature across cultures: Views of nature and the environment in non-Western cultures* (pp. 75-96). Dordrecht: Springer Netherlands.
- Dunagan, J. F. (2010). Politics for the neurocentric age. *Journal of Futures Studies*, 15(2), 51-70.





- Eckersley, R. (1998). The death of nature and the birth of the ecological humanities. *Organization & Environment*, 11(2), 183-185.
- Fill, A., & Muhlhausler, P. (2001). *Ecolinguistics reader: Language, ecology and environment*. A&C Black.
- Foltz, R. (2003). *Islam and ecology: A bestowed trust*. Center for the Study of World Religions, Harvard Divinity School.
- Gade, A. M. (2019). *Muslim environmentalisms: Religious and social foundations*. Columbia University Press. 243-244
- Gilbert, S. F., Sapp, J., & Tauber, A. I. (2012). A symbiotic view of life: we have never been individuals. *The Quarterly review of biology*, 87(4), 325-341.
- Glavin, T. (2007). *The sixth extinction: journeys among the lost and left behind*. Macmillan.
- Hall, M. (2011). *Plants as persons: A philosophical botany*. Suny Press.
- Harvey, G. (2005). *Animism: Respecting the living world*. Columbia University Press.
- Heise, U. K. (2010). Lost dogs, last birds, and listed species: Cultures of extinction. *Configurations*, 18(1), 49-72.
- Herbrechter, S. (2013). *Posthumanism: A critical analysis*. A&C Black.
- Kirksey, S. E., & Helmreich, S. (2010). The emergence of multispecies ethnography. *Cultural anthropology*, 25(4), 545-576.
- Knickerbocker, S. (2012). *Ecopoetics: The language of nature, the nature of language*. University of Massachusetts Press.
- Latour, B. (2007). *Reassembling the social: An introduction to actor-network-theory*. Oup Oxford.
- Littlefield, M. M., & Johnson, J. (2012). *The neuroscientific turn: Transdisciplinarity in the age of the brain*. University of Michigan Press.
- Mihesuah, D. A., & Wilson, A. C. (Eds.). (2004). *Indigenizing the academy: Transforming scholarship and empowering communities*. U of Nebraska Press.
- Nicholas, G. P. (2008). Native peoples and archaeology. *Encyclopedia of archaeology*, 3, 1660-1669.
- Pepper, S. C. (1942). *World hypotheses: A study in evidence* (Vol. 31). Univ of California Press.
- Pickering, A. (1993). The mangle of practice: Agency and emergence in the sociology of science. *American journal of sociology*, 99(3), 559-589.
- Pierotti, R., & Wildcat, D. (2000). Traditional ecological knowledge: the third alternative (commentary). *Ecological applications*, 10(5), 1333-1340.
- Plumwood, V. (2003). Animals and ecology: Towards a better integration.

- Richard McNeil Douglas. (2010). THE ULTIMATE PARADIGM SHIFT ENVIRONMENTALISM AS ANTITHESIS TO THE MODERN PARADIGM OF PROGRESS. *Future ethics: climate change and apocalyptic imagination*, 197.
- Rose, D. B., & Robin, L. (2004). The ecological humanities in action: An invitation. *Australian Humanities Review*, 31(2).
- Rose, D. B., Van Dooren, T., Chrulew, M., Cooke, S., Kearnes, M., & O’Gorman, E. (2012). Thinking through the environment, unsettling the humanities. *Environmental Humanities*, 1(1), 1-5.
- Rust, S., Monani, S., & Cubitt, S. (2012). *Ecocinema Theory and Practice* 2 (p. 269). Taylor & Francis.
- Sharon, T. (2012). A Cartography of the Posthuman. Humanist, Non-Humanist and Mediated Perspectives on Emerging Biotechnologies. *Krisis| Journal for Contemporary Philosophy*, 32(2), 4-19.
- Skolimowski, H. (1974). Problems of rationality in biology. *Studies in the Philosophy of Biology: Reduction and Related Problems*, 205-224.
- Sodikoff, G. M. (Ed.). (2012). *The anthropology of extinction: Essays on culture and species death*. Indiana University Press.
- Tahbaz, M. (2016). Environmental challenges in today’s Iran. *Iranian Studies*, 49(6), 943-961.
- Tsing, A. (2021). Arts of Inclusion, or How to Love a Mushroom. *Why Food Matters: Critical Debates in Food Studies*, 303.
- Turnbaugh, P. J., Ley, R. E., Hamady, M., Fraser-Liggett, C. M., Knight, R., & Gordon, J. I. (2007). The human microbiome project. *Nature*, 449(7164), 804-810.
- Watson, A., & Huntington, O. H. (2008). They’re here—I can feel them: the epistemic spaces of Indigenous and Western Knowledges. *Social & Cultural Geography*, 9(3), 257-281.
- WEISMAN, A. (2007). THE WORLD WITHOUT US ALAN.
- Wolfe, C. (2010). What is posthumanism? Minneapolis, Minn. Univ.
- Zapf, H. (2008). Kulturökologie und Literatur. *Beiträge zu einem transdisziplinären Paradigma der Literaturwissenschaft*. Heidelberg: Universitätsverlag Winter.





- Richard McNeil Douglas. (2010). THE ULTIMATE PARADIGM SHIFT ENVIRONMENTALISM AS ANTITHESIS TO THE MODERN PARADIGM OF PROGRESS. *Future ethics: climate change and apocalyptic imagination*, 197.
- Rose, D. B., & Robin, L. (2004). The ecological humanities in action: An invitation. *Australian Humanities Review*, 31(2).
- Rose, D. B., Van Dooren, T., Chrulew, M., Cooke, S., Kearnes, M., & O’Gorman, E. (2012). Thinking through the environment, unsettling the humanities. *Environmental Humanities*, 1(1), 1-5.
- Rust, S., Monani, S., & Cubitt, S. (2012). *Ecocinema Theory and Practice 2* (p. 269). Taylor & Francis.
- Sharon, T. (2012). A Cartography of the Posthuman. Humanist, Non-Humanist and Mediated Perspectives on Emerging Biotechnologies. *Krisis| Journal for Contemporary Philosophy*, 32(2), 4-19.
- Skolimowski, H. (1974). Problems of rationality in biology. *Studies in the Philosophy of Biology: Reduction and Related Problems*, 205-224.
- Sodikoff, G. M. (Ed.). (2012). *The anthropology of extinction: Essays on culture and species death*. Indiana University Press.
- Tahbaz, M. (2016). Environmental challenges in today’s Iran. *Iranian Studies*, 49(6), 943-961.
- Tsing, A. (2021). Arts of Inclusion, or How to Love a Mushroom. *Why Food Matters: Critical Debates in Food Studies*, 303.
- Turnbaugh, P. J., Ley, R. E., Hamady, M., Fraser-Liggett, C. M., Knight, R., & Gordon, J. I. (2007). The human microbiome project. *Nature*, 449(7164), 804-810.
- Watson, A., & Huntington, O. H. (2008). They’re here—I can feel them: the epistemic spaces of Indigenous and Western Knowledges. *Social & Cultural Geography*, 9(3), 257-281.
- WEISMAN, A. (2007). THE WORLD WITHOUT US ALAN.
- Wolfe, C. (2010). What is posthumanism? Minneapolis, Minn. Univ.
- Zapf, H. (2008). Kulturökologie und Literatur. *Beiträge zu einem transdisziplinären Paradigma der Literaturwissenschaft*. Heidelberg: Universitätsverlag Winter.

- Eckersley, R. (1998). The death of nature and the birth of the ecological humanities. *Organization & Environment*, 11(2), 183-185.
- Fill, A., & Muhlhausler, P. (2001). *Ecolinguistics reader: Language, ecology and environment*. A&C Black.
- Foltz, R. (2003). *Islam and ecology: A bestowed trust*. Center for the Study of World Religions, Harvard Divinity School.
- Gade, A. M. (2019). *Muslim environmentalisms: Religious and social foundations*. Columbia University Press. 243-244
- Gilbert, S. F., Sapp, J., & Tauber, A. I. (2012). A symbiotic view of life: we have never been individuals. *The Quarterly review of biology*, 87(4), 325-341.
- Glavin, T. (2007). *The sixth extinction: journeys among the lost and left behind*. Macmillan.
- Hall, M. (2011). *Plants as persons: A philosophical botany*. Suny Press.
- Harvey, G. (2005). *Animism: Respecting the living world*. Columbia University Press.
- Heise, U. K. (2010). Lost dogs, last birds, and listed species: Cultures of extinction. *Configurations*, 18(1), 49-72.
- Herbrechter, S. (2013). *Posthumanism: A critical analysis*. A&C Black.
- Kirksey, S. E., & Helmreich, S. (2010). The emergence of multispecies ethnography. *Cultural anthropology*, 25(4), 545-576.
- Knickerbocker, S. (2012). *Ecopoetics: The language of nature, the nature of language*. University of Massachusetts Press.
- Latour, B. (2007). *Reassembling the social: An introduction to actor-network-theory*. Oup Oxford.
- Littlefield, M. M., & Johnson, J. (2012). *The neuroscientific turn: Transdisciplinarity in the age of the brain*. University of Michigan Press.
- Mihesuah, D. A., & Wilson, A. C. (Eds.). (2004). *Indigenizing the academy: Transforming scholarship and empowering communities*. U of Nebraska Press.
- Nicholas, G. P. (2008). Native peoples and archaeology. *Encyclopedia of archaeology*, 3, 1660-1669.
- Pepper, S. C. (1942). *World hypotheses: A study in evidence* (Vol. 31). Univ of California Press.
- Pickering, A. (1993). The mangle of practice: Agency and emergence in the sociology of science. *American journal of sociology*, 99(3), 559-589.
- Pierotti, R., & Wildcat, D. (2000). Traditional ecological knowledge: the third alternative (commentary). *Ecological applications*, 10(5), 1333-1340.
- Plumwood, V. (2003). Animals and ecology: Towards a better integration.





BIBLIOGRAPHY

- Arcury, T. A., Johnson, T. P., & Scollay, S. J. (1986). Ecological worldview and environmental knowledge: The "new environmental paradigm". *The Journal of Environmental Education*, 17(4), 35-40.
- Badmington, N. (2006). Cultural studies and the posthumanities. *New cultural studies: Adventures in theory*, 260-72.
- Becker, P. (2010). The Coming of a Neurocentric Age? Neurosciences and the new biology of violence: a historian's comment. *Medicina & Storia*, 10(19-20), 101-128.
- Benezra, A., DeStefano, J., & Gordon, J. I. (2012). Anthropology of microbes. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 109(17), 6378-6381.
- Berleant, A. (2016). *Aesthetics beyond the arts: New and recent essays*. Routledge.
- Braidotti, R. (2007). Feminist epistemology after postmodernism: Critiquing science, technology and globalisation. *Interdisciplinary Science Reviews*, 32(1), 65-74.
- Braidotti, R. (2009). Locating Deleuze's Eco-philosophy between Bio/Zoe-power and necropolitics. In *Deleuze and Law: Forensic Futures* (pp. 96-116). London: Palgrave Macmillan UK. 96-116.
- Callus, I., & Herbrechter, S. (2012). Introduction: Posthumanist subjectivities, or, coming after the subject.... *Subjectivity*, 5, 241-264.
- Capra, F. (1997). *The web of life: A new scientific understanding of living systems*. Anchor.
- Capra, F., Steindl-Rast, D., & Matus, T. (1991). Belonging to the Universe: Explorations on the Frontiers of Science and Spirituality.
- Coleman, D., Battiste, M., Henderson, S., Findlay, I. M., & Findlay, L. (2012). Different knowings and the Indigenous humanities. *ESC: English Studies in Canada*, 38(1), 141-159.
- Coyle, F. (2006). Posthuman geographies? Biotechnology, nature and the demise of the autonomous human subject. *Social & Cultural Geography*, 7(4), 505-523.
- Cubitt, S. (2005). *EcoMedia*. Brill.
- Descola, P. (2011). Human natures. *Quaderns de l'institut Català d'Antropologia*, (27), 11-26.
- Domańska, E. (2011). Die paradigmatische Lücke (paradigmatic gap) in den heutigen Geistes- und Sozialwissenschaften. *Jahrbuch historie*, 4(1).
- Domańska, E. (2015). Ecological humanities. *Teksty Drugie*, (1), 186-210.
- Dudgeon, R. C., & Berkes, F. (2003). Local understandings of the land: Traditional ecological knowledge and indigenous knowledge. In *Nature across cultures: Views of nature and the environment in non-Western cultures* (pp. 75-96). Dordrecht: Springer Netherlands.
- Dunagan, J. F. (2010). Politics for the neurocentric age. *Journal of Futures Studies*, 15(2), 51-70.

creating a more inclusive and interconnected type of knowledge that transcends traditional disciplinary boundaries.

D) Vision of Symbiotic Meta-communities: The ecological humanities propose a utopian vision where humans and non-humans coexist within meta-communities based on symbiotic relations, co-evolution, and co-dependency, anticipating a future of knowledge building characterized by extended mind, distributed cognition, biocommunication and empathy.

E) Integration of Indigenous Knowledge: The findings emphasize the importance of incorporating traditional ecological knowledges and indigenous perspectives, which enrich the humanities and challenge Western-centric epistemologies.

CONCLUSION

Today's humanities contribute to the creation of a holistic, inclusive, integrated, and complementary body of knowledge that merges the humanities with the natural sciences and incorporates indigenous knowledges. Additionally, the progressive developments in artificial intelligence and biocommunication are poised to fundamentally transform the field of humanities. In what may be its most revolutionary aspect, the human is not the sole author of this emerging knowledge.

NOVELTY

The article, originally published in Polish in 2013, introduces an innovative interdisciplinary framework that combines ecological, posthumanist, and biohumanistic insights, presenting a novel approach to understanding the intersections between humanistic disciplines and scientific inquiry. It proposes a radical transformation in the study of humanities by incorporating traditional ecological knowledges, non-human perspectives and an a merge with biological sciences, fundamentally challenging traditional human-centric methodologies. It is pioneering in foreseeing a holistic and integrated model of knowledge building that incorporates concepts of extended cognition and distributed mindsets, leveraging developments in various scientific fields to enrich humanistic studies.



INTRODUCTION

The article will define and identify features of the ecological humanities, understood as a symptom of the emergence of a new scientific paradigm. I am particularly interested in ecoposthumanities—a tendency that has been developing since the late nineties within the framework of posthumanist criticism of anthropocentrism, Eurocentrism, and Western science. The paper will highlight the role of traditional ecological knowledges and native knowledges, as well as the development of biohumanities (an inclusive type of knowledge that connects human, social sciences, and life sciences) as important aspects of ecoposthumanities. The ecological humanities offer a utopian vision of meta-communities of humans and non-humans based on symbiotic relations, co-evolution, and co-dependency, and anticipate future knowledge productions in terms of extended mind and distributed cognition.

PURPOSE

The purpose of this article is to define and identify features of the ecological humanities, understood as a symptom of the emergence of a new scientific paradigm.

METHODOLOGY

An extensive interdisciplinary literature review was conducted, accompanied by qualitative research methods including textual analysis, deep reading, and consultations with experts. This approach allows for a comprehensive exploration of the ecological humanities, integrating diverse perspectives from various scientific and indigenous knowledge systems.

FINDINGS

The main findings of the article are:

A) **Paradigmatic Shift in Humanities:** The article highlights a significant shift towards ecological humanities, which is seen as a symptom of a broader scientific paradigm shift that integrates ecological and environmental concerns with humanistic studies.

B) **Development of Ecological Humanities:** It identifies the emergence of ecological humanities, which challenge traditional anthropocentric and Eurocentric perspectives within the humanities by incorporating posthumanist critiques of anthropocentrism and indigenous knowledges.

C) **Role of Biohumanities:** The article points to the development of biohumanities, which integrates human and social sciences with life sciences,



Translated Paper

Ecological Humanities

Ewa Domańska¹

Translated by: Abbas Ahmadvand², Shahla Lajmorak Ramechari³, Behnaz Keybakh⁴

ABSTRACT

The article defines and identifies features of the ecological humanities, understood as a symptom of the emergence of a new scientific paradigm. It focuses on ecoposthumanities—a tendency that has been developing since the late nineties within the framework of posthumanist criticism of anthropocentrism, Eurocentrism, and Western science. The article highlights the role of traditional ecological knowledge, as well as the development of biohumanities (an inclusive type of knowledge that connects human, social sciences, and life sciences) as important aspects of ecoposthumanities. The ecological humanities offer a utopian vision of meta-communities of humans and non-humans based on symbiotic relations, co-evolution, and co-dependency, and anticipate future knowledge building in terms of extended mind, distributed cognition, biocommunication, and empathy.

Keywords: ecological humanities, non-anthropocentrism, interdisciplinary research, traditional ecological knowledge, symbiotic relations, future of knowledge

1. Professor of Theory and History of Historiography, Department of History, Adam Mickiewicz University at Poznan, Poland

✉ ewa.domanska@amu.edu.pl

2. Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

✉ a_ahmadvand@sbu.ac.ir

3. Ph.D. Department of Agroecology, Research Institute of Environmental Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

✉ arasorak9686@gmail.com

4. Ph.D. in History of Islam, Alzahra University, Tehran, Iran

Behnaz64k@gmail.com

- Noojomian, A. A. (2015). *Sign at the threshold; Essays in semiotics*. Tehran, Iran: Nashr-e Now.
- Russel, K. H., & Etmanskie, J. (2006). Textiles and clothing. In: Brix. H. James, *Encyclopedia of Anthropology*. London. Sage Publication Inc.
- Safavi, K. (2004). Ferdinand de Saussure. *Literary Text Research*, 7(22), 24-42. doi: 10.22054/ltr.2005.6284
- Saussure, F. de (1986). *Course in general linguistics* (Wade Baskin, Trans.). In: M., C. Taylor, (ed). *Deconstruction in Context: Literature and Philosophy* (pp.141-168). Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Saussure, F. de (1999). *Cours de linguistique generale* (K. Safavi, Trans.; 1st ed.). Tehran, Iran: Hermes.
- Scholes, R. (2014). *Structuralism in literature: An introduction* (F. Taheri, Trans., 3rd ed.). Tehran, Iran: Agah.
- shairih, H. R. (2019). Semiotic analysis of vogue's social discourse: From rationalism to Idealism. *Journal of Sociolinguistics*, 2(4), 31-38. doi: 10.30473/il.2019.40495.1147
- Simmel, Georg (2015). Fashion. In: *On Individuality and Social Forms* (Introduction by Siegfried Krakauer, Sh. Behian, Trans.). Tehran, Iran: Donyā-ye Eghtesād.
- Stafford, A. (2013). Clothes, Fashion and System in the Writings of Roland Barthes: Something Out of Nothing. In: R. Barthes (Ed.), *the Language of Fashion*. Bloomsbury Academic publication.
- Torop, P. (2018). *Cultural semiotics and culture* (F. Sejodi, Trans.). In F. Sejodi (Ed.), *Cultural Semiotics*. Tehran, Iran: Elm.
- Veblen, T. (2004). *The theory of the leisure class* (F. Ershad, Trans.). Tehran, Iran: Ney.
- Vivien, B. (2014). *Social constructionism* (A. Salehi, Trans.). Tehran, Iran: Ney.
- Zima, P. V. (2018). *The philosophy of modern literary theory* (R. Veisi-Hesar, & A. Amini, Trans.). Tehran, Iran: Rokhdād-e Now.





BIBLIOGRAPHY

- Adamiyan, M., Azimi Hashemi, M., & Sanati, N. (2013). Sociological analysis of women's clothing styles. *Quarterly of Women and Society*, (3)4, 161-185.
- Babaei, P., & Akbari, F. (2013). Representation of factors influencing the formation of Iranian clothing style. *Culture of Iranian people Quarterly*, (38 and 39), 9-26
- Barthes, R. (1970-2002). *S/Z* (Richard Miller, Trans.). Blackwell.
- Barthes, R. (1990). *The fashion system*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Barthes, Roland (1370). *Elements of semiology*. Persian Trans by Majid Mohammadi, Tehran, Iran: Al-Hoda Publications.
- Carter, M. (2003). *Fashion classics from Carlyle to Barthes*. London: Berg Published.
- Copal, A. (2007). The ups and downs of semiotics from knowledge to method. *Bagh-e Nazar Quarterly*, 7(7), 39-48
- Cozer, L. (2012). *Masters of sociological thought: Ideas in historical and social context* (M. Salasi, Trans.). Tehran, Iran: Golrang Yekta.
- Crane, A. D., & Bovone, L. (2006). Approaches to material culture: The sociology of fashion and clothing. *Poetics*, 34, 319-333.
- Culler, J. (1997). *Literary theory, a very short introduction*. New York: Oxford University Press.
- Culler, J. (2002). *Barthes, a very short introduction*. New York: Oxford University Press.
- Davis, F. (1992). *Fashion, culture, and identity*. Chicago: University of Chicago Press.
- Delong, M. R. (2005). Theories of fashion, In Valerie Steel (Ed), *Encyclopedia of Clothing and Fashion* (Volume 2). USA: Thomson Gale.
- Echo, U. (2018). An introduction to the book "Universe of the Mind: A Semiotic Theory of Culture" (by Yuri Lotman) (F. Sassani, Trans.). In: F. Sojudi (Ed.). *Cultural Semiotics*. Tehran, Iran: Elm.
- Hawkes, T. (2003). *Structuralism and Semiotics*. London and New York: Routledge.
- Islami Tanha, A. (2012). The dress of Shi'a clergy as a political sign in contemporary Iran. *Political Science Quarterly*, (15)60, 109-133.
- Kaler, J. (2008). *Structuralist poetics: Structuralism, linguistics and the study of literature* (K. Safavi, Trans.). Tehran, Iran: Minu-ye Kherad.
- Kazemi, A. (2015). *Everyday life in the post-revolutionary society*. Tehran, Iran: Farhang-e Javid.
- Monesi Sorkheh, Maryam (2013). Rereading of Iranian Clothing System with Post-Structuralist Approach of Barthes. *Art Research Quarterly*. (2) 3, 37-46

throughout history. A garment's historical background does not explain the cause and nature of its connotation; rather, its relationship with other garments is the signifying factor. However, examining clothing structure devoid of pursuing its evolutionary course would be futile. Clothing is both a system and a history.

Regarding the relationship between social rules and individual behavior, or langue and parole in clothing, it was stated that there is a dichotomy between “general clothing rules” (langue) and “individual tastes and freedoms in wearing clothes” (parole). General rules in clothing constitute the basic structure according to which the symbolic boundaries of the clothing system are determined. Behind the seemingly diverse clothing situations, there are defining frameworks within which the different types of clothing fit. On the one hand, individual clothing behaviors are conditioned on the overall clothing structure, and on the other hand, they challenge and change it. The conflict between “personalizing clothing ways” versus the institutional aspect of the social structure of clothing is a sociological process that represents broader social, political, and cultural tensions and dynamics.

CONCLUSION

In response to the main question of discussing “clothing as a language”, it should be said that clothing components, based on individuals' varying adherence to cultural conventions, have a kind of logic of co-occurrence. Although this logic communicates through cultural codes similarly to the “language” logic, it does not convey “alphabetic messages”. Therefore, this logic cannot be considered as rules governing “written or spoken language”. In other words, clothing does not have a vocabulary or grammatical rules like language. Clothing systems have their own specific codes and possess a kind of “pseudo-language”. This pseudo-language can articulate the covert codes of each historical period and even provide information about status, occupation, emotions, and many other diverse messages. Thus, clothing coding systems are the product of historical processes, although the analysis of the relationship between these codes and history should not pursue one-to-one correspondences.

NOVELTY

The innovation of this research lies in its unique application of structuralist approaches to the social studies of clothing in Iran, an area that has seen limited exploration to date. This study successfully engages with Saussure's foundational concepts, employing them both as a theoretical framework and as a methodological model for analyzing the pseudo-linguistic effects of clothing. By leveraging these concepts as theoretical tools, the study provides a new pathway for rethinking the social meanings of clothing, offering valuable insights for different stakeholders of the clothing world in Iran.

CONFLICT OF INTEREST

The author has declared no conflict of interest in the course of research or afterwards.





INTRODUCTION

In this study, it was attempt to pursue this issue regarding the language of clothing by rethinking the structuralist linguistics approach of Ferdinand de Saussure as a classical model. For this purpose, Saussure's fundamental concepts such as "signifier and signified", "signification", "synchronic and diachronic", "langue and parole" were discussed both as a theoretical basis and as a methodological framework for analyzing clothing systems. The aim of this essay was to examine how clothing meanings are formed solely within the framework of Saussure's methodology and to evaluate the applicability of this method in analyzing the meaningful relationships within a clothing system. Saussure's perspective was chosen because, despite the significant tendency to analyze social phenomena from a structuralist approach, little attention has been paid to this approach in social studies of clothing so far. On the other hand, Saussure's theory occupies a classical position in structuralist studies.

FINDINGS

Regarding the relationship between signifier and signified, it was shown that clothing provides an extensive semiotic realm. According to Saussure's linguistic logic, the "sign-ness" and signification of clothing have nothing to do with the outside world of clothing; rather, every connotation is placed within a network of implications of other clothes. In other words, if a piece of clothing signifies femininity within a cultural system, it is only in relation to clothes that connote masculinity. In clothing structures, the signifieds of clothes are distinct from each other, which is quite obvious. However, despite this seemingly logical appearance, the connotations of clothes change and transform within epistemological frameworks. That is, the meanings of clothes in the clothing structure of each historical period are, to some extent, a function of the belief and ideological system of that period. But with changes in each cognitive system, the connotation of clothes undergoes transformation. Therefore, proving which element (or clothing) is a sign of what, and when it represents the function of clothing versus reflecting cultural symbols, requires case studies. In other words, determining the relationship between the signifiers and signifieds as being internal or external to clothing structure, and explaining the origin of connotations, necessitates specific investigations. Factors such as color, texture, material, cut, stitching, etc. position clothing as a signifier in relation to certain meanings or signifieds. Still, it should be clarified whether the established relationship stems from cultural-ideological symbols or the structure of the clothing system. According to structuralist rules, the relationships between signifiers and signifieds in a synchronic clothing structure cannot be understood; the diachronic transformations of clothing must also be considered. The synchronic structure of clothing (langue) is always in dialogue with the diachronic transformations (parole) of clothing. In Saussure's structuralist logic, the historical dynamism of clothing (diachronic) is irrelevant because the meanings of clothes are not thought to remain constant throughout historical transformations. This theoretical logic does not believe in the possibility of tracing the connotation of a particular garment



Research Paper

Pseudo-language in the clothing system; Rethinking linguistic mechanisms in the clothing system based on Saussurean structural analysis

Alireza Moradi¹

Received: Dec. 3, 2023; Accepted: Mar. 5, 2024

ABSTRACT

Clothing is an important topic in social studies, but structural approaches have received little attention due to a lack of frameworks for formulating meanings of clothes. The purpose of this study was to pore over on the linguistic effects of clothes. The main question is, to what extent can the meaning of clothes be explained within the framework of a linguistic system? For this purpose, the structural analysis method of Ferdinand de Saussure was used. Results showed this method can recognize elements and relations of the clothing system but not explain historical trends. The clothing system is governed by the logic of signifier and signified and is an arena of contentious semiotics. Discussing the origins and implications of signs requires case studies of synchrony and diachrony of clothes. Regardless of history, studying clothing is inconclusive; it is both a system and history. Confrontation between dress rules and individual dressing represents social dynamics. Clothing has linguistic logic with codes but no vocabulary or grammar to convey alphabetical messages. The structure of clothing in society has extensive intertextual relations and cannot be considered a true language, only a pseudo-language.

Keywords: semiology, clothing language, Ferdinand de Saussure, structural analysis, pseudo-language

1. Assistant Professor, Institute for Cultrual, Social and Civilization Studies, Tehran, Iran

✉ moradi@iscs.ac.ir

- Poortinga, W., Aoyagi, M., & Pidgeon, N. F. (2013). Public perceptions of climate change and energy futures before and after the Fukushima accident: A comparison between Britain and Japan. *Energy Policy*, 62, 1204–1211. doi: 10.1016/j.enpol.2013.08.015
- Porter, A. L., & Rafols, I. (2009). Is science becoming more interdisciplinary? Measuring and mapping six research fields over time. *Scientometrics*, 81(3), 719–745. doi: 10.1007/s11192-008-2197-2
- President's Council of Advisors on Science and Technology (2012). Engage to excel: Producing one million additional college graduates with degrees in science, technology, engineering, and mathematics. Washington, DC: U.S. Government Office of Science and Technology.
- Repko, A. F. (2008). *Interdisciplinary research: Process and theory*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Salimi Turkamani, H. (2015). *Hoquq-e beynolmelal-e energy* [International energy Law]. Tehran, Iran: Shahr-e Dānesh.
- Sovacool, B. K., Heffron, R. J., McCauley, D., & Goldthau, A. (2016). Energy decisions reframed as justice and ethical concerns. *Nature Energy*, 1(5). doi: 10.1038/nenergy.2016.24
- Sovacool, B. K., Sidortsov, R. V., & Jones, B. R. (2013). *Energy Security, Equality and Justice*. Routledge. doi: 10.4324/9780203066348
- Stegen, K.S., & Bargu, A (2015). *Energy & Ethics: Justice and the Global Energy Challenge*, Benjamin Sovacool. Palgrave Macmillan, Houndmills, Basingstoke, Hampshire, United Kingdom.
- Tripp, B., & Shortlidge, E. E. (2019). A Framework to Guide Undergraduate Education in Interdisciplinary Science. *CBE—Life Sciences Education*, 18(2), es3. doi: 10.1187/cbe.18-11-0226
- Welch J., IV (2003). Future directions for interdisciplinary effectiveness in higher education. *Issues in Integrative Studies*, (21), 170–203.

- Heffron, R. J., Rønne, A., Tomain, J. P., Bradbrook, A., & Talus, K. (2018). A treatise for energy law. *The Journal of World Energy Law & Business*, 11(1), 34–48. doi: 10.1093/jwelb/jwx039
- Huhta, K. (2020). The coming of age of energy jurisprudence. *Journal of Energy & Natural Resources Law*, 39(2), 199–212. doi: 10.1080/02646811.2020.1810958
- Jenkins, K., Heffron, R. J., & McCauley, D. (2016). The Political Economy of Energy Justice: A Nuclear Energy Perspective. *The Palgrave Handbook of the International Political Economy of Energy* (Pp. 661–682). doi: 10.1057/978-1-137-55631-8_27
- Karlqvist, A. (1999). Going beyond discipline. *Policy Sciences*, 32(4), 379–383. doi: 10.1023/a:1004736204322
- Katz, C. (2001). Response: Disciplining Interdisciplinarity. *Feminist Studies*, 27(2), 519. doi: 10.2307/3178777
- Khorsandi Taskoh, A. (2009). Interdisciplinarity and its Challenges in Higher Education. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(2), 85-101. doi: 10.7508/isih.2009.02.005
- Klein J. T (2005). Integrative learning and interdisciplinary studies. *Peer Review*, (4), 8–10.
- Klein J. T. (1990). *Interdisciplinarity: History, theory, and practice*. Detroit, MI: Wayne State University Press.
- Klein, J. T. (2000). 1. A Conceptual Vocabulary of Interdisciplinary Science. *Practising Interdisciplinarity*, 3–24. doi: 10.3138/9781442678729-003
- McCauley, D., Heffron, R., Stephan, H.R., & Jenkins, K.E (2013). Advancing energy justice: The triumvirate of tenets. *International Energy Law Review*, 32(3), 107-110.
- Moosavand, M., Aeini, B., & Sabbar, S. (2020). future of AI and human agency: A qualitative study. *Journal of Cyberspace Studies*, 4(2), 189-210. doi: 10.22059/jcss.2020.96575
- Nosrati, S., Sarfi, M., & Moosavand, M. (2023). Liquid love And continuation Of a new love order. *Synesis*, 16(1), 114–132.
- NRC (2009). *A new biology for the 21st century*. Washington, DC: National Academies Press.
- Ogden, R. M., & Hopkins, L. T. (1938). Integration: Its Meaning and Application. *The American Journal of Psychology*, 51(4), 778. doi: 10.2307/1415718
- Pellmar T. C., Eisenberg L (2000). *Bridging disciplines in the brain, behavioral, and clinical sciences*. Washington, DC: National Academies Press.
- Pidgeon, N. F., Lorenzoni, I., & Poortinga, W. (2008). Climate change or nuclear power—No thanks! A quantitative study of public perceptions and risk framing in Britain. *Global Environmental Change*, 18(1), 69–85. doi: 10.1016/j.gloenvcha.2007.09.005



BIBLIOGRAPHY

- Ahani, A. (2011). *Hoquq-e energy va chaleshaye pishe roo Naxostin hamāyesh-e melli* [The law of energy : hte first national conference]. Tehran, Iran: Dādgostar.
- Aminzadeh, E. (2013). *Hoquq-e energy: Naxostin hamāyesh-e melli* [The law of energy: The first national conference]. Tehran, Iran: Dādgostar.
- Bogotch, I., Pappas, D., Kervin, C., & Silliman, E. (2020). Towards a socially just system of newcomer school integration: Syrians in Canada and Germany. In: Papa, R. (edss), *Handbook on Promoting Social Justice in Education*. Springer, Cham. doi: 10.1007/978-3-030-14625-2_75
- Bradbrook, A. J. (1996). Energy law as an academic discipline. *Journal of Energy Natural Resources Law*, 14(2), 193–217. doi: 10.1080/02646811.1996.11433062
- Cairney, P., McHarg, A., McEwen, N., & Turner, K. (2019). How to conceptualise energy law and policy for an interdisciplinary audience: The case of post-Brexit UK. *Energy Policy*, 129, 459–466. doi: 10.1016/j.enpol.2019.02.022
- Chen, S., Qiu, J., Arsenault, C., & Larivière, V. (2021). Exploring the interdisciplinarity patterns of highly cited papers. *Journal of Informetrics*, 15(1), 101124. doi: 10.1016/j.joi.2020.101124
- Frank, R. (1988). “Interdisciplinary”: The first half century. *Issues in Integrative Studies*, (6), 139–151.
- Fuller, S., & McCauley, D. (2016). Framing energy justice: perspectives from activism and advocacy. *Energy Research & Social Science*, 11, 1–8. doi: 10.1016/j.erss.2015.08.004
- Hall, S. M. (2013). Energy justice and ethical consumption: comparison, synthesis and lesson drawing. *Local Environment*, 18(4), 422–437. doi: 10.1080/13549839.2012.748730
- Heffron, R. J. (2021). Energy Law: An Introduction. In SpringerBriefs in Law. Springer International Publishing. doi: 10.1007/978-3-030-77521-6
- Heffron, R. J. (2022). Applying energy justice into the energy transition. *Renewable & Sustainable Energy Reviews*, 156, 111936. doi: 10.1016/j.rser.2021.111936
- Heffron, R. J., & McCauley, D. (2014). Achieving sustainable supply chains through energy justice. *Applied Energy*, 123, 435–437. doi: 10.1016/j.apenergy.2013.12.034
- Heffron, R. J., & McCauley, D. (2017). The concept of energy justice across the disciplines. *Energy Policy*, 105, 658–667. doi: 10.1016/j.enpol.2017.03.018
- Heffron, R. J., & Talus, K. (2016). The development of energy law in the 21st century: a paradigm shift? *The Journal of World Energy Law & Business*, 9(3), 189–202. doi: 10.1093/jwelb/jww009
- Heffron, R. J., McCauley, D., & Sovacool, B. K. (2015). Resolving society’s energy trilemma through the Energy Justice Metric. *Energy Policy*, 87, 168–176. doi: 10.1016/j.enpol.2015.08.033



CONCLUSION

The creation of interdisciplinary energy law as a neglected major in law faculties of Iran is one of the ways to expand the scientific law in the country. It is obvious that by taking advantage of the valuable scientific experiences of developed countries and being active in the field of energy law, the barriers of forming an interdisciplinary field in the educational system can be removed to a larger extent. The establishment of a major for "Energy Law" with attention to its social, economic and political reality in Iran is one of the issues that should be taken into account by the higher educations system. In order to achieve this important issue, active researchers in the field of law should have a look at various aspects of the energy sector. In addition to the formation of specialized teamwork and by taking experts view, the energy law field has been studied and for establishing it as a major in most universities and achieve this goal at faculties of law need to get encouragement and recommendation apart from time and investment.

CONFLICT OF INTEREST

Authors have declared no conflict of interest in the course of research or afterwards.



INTRODUCTION

Interdisciplinary sciences, with a coherence of concepts, theories, and viewpoints of various disciplines along with each other, are a key element in accelerating scientific discoveries and solving social problems (Porter & Rafols, 2021:9). In a way that interdisciplinary studies today have become an undeniable necessity in the process of the development and expansion of knowledge and human experience. The trend towards interdisciplinary studies has been increasingly noticed in various sciences in the 21st century (Pellmar and Eisenberg, 2000:106; Welch, 2003: 178; Masee, 2008: 10) and law discipline too has not been an exceptional. The impact of energy on the economic development has made it a core of many scientific and academic circles. It is obvious that energy is an important political factor in the international relations which even in major exporting countries has never failed to prevent its political impact on the socio-economic status. Therefore, its importance in developing countries is so much so that identification of energy and related issues can be a solution to some of their problems.

PURPOSE

This research intends to explain the concept of energy law in some cases, by taking into account energy rights specifications, energy law status, energy law principles and, energy law elements.

METHODOLOGY

This is descriptive-analytical-comparative research, for which, data were collected through library documents and other available resources including books, publications, websites and other databases.

FINDINGS

Among the features of energy law is its being a multi-level, its attraction of idea from other legal disciplines, being interdisciplinary and economy-oriented. The study of the position of energy law, it was found that in countries such as England, Canada, and the United States, the field of energy law has a special place and unfortunately in the Middle Eastern countries including Iran, this field does not get what it deserves despite enormous energy resources in the region. In the following, authors tried to examine the principles of energy law and observe resilience and flexibility, energy security, conservation of the environment, human health and the fight against climate change, principle of access to modern energy services, and finally the sovereignty over national resources as the most important principles governing energy. Finally, the existing elements in the field of energy law were analyzed. For this purpose, we investigated energy-related legislation, incentives to create evolution in energy law, energy security and organizations dealing with energy law domain.



Research Paper

Law and energy interaction in light of interdisciplinary studies

Hasan Yousofi¹, Seyyed Hossein Hosseini², Seyyed Mahdi Seyyedzade³

Received: Dec. 7, 2023; Accepted: Mar. 10, 2024

ABSTRACT

With due attention to growing need of countries for energy resources, new and diverse topics in the field of law and energy have been designed that strengthen extensive interdisciplinary studies and researches in this field. The legal dimension of the exploitation of energy types, including the protection of the environment, foreign investment, and the creation of legal mechanism at domestic and international levels, energy security, and other issues of countries necessitates interdisciplinary studies and the publication of legal researches related to energy substantially. Energy Law is one of the interdisciplinary majors that have been taken into consideration in faculties of several countries, including Australia, England, the United States, and Canada. The fact that Energy Law as a major can itself be under other specialized courses which increase its value as an academic field and it can be said that the establishment of "Energy Law" as an interdisciplinary major, considering its scope and content in the curriculum of the faculty of law of other countries, including Iran, is undeniable. This article tries to provide an appropriate context for energy law as an interdisciplinary major to the students of law and other related disciplines. For this purpose, in addition to explaining the concept, characteristics and status of energy, we will examine the principles, elements and levels of this major.

Keywords: law, energy, interdisciplinary sciences

1. Ph.D Student in Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University, Mashhad, Iran

✉ hasan.yousofi@mail.um.ac.ir

2. Associate Professor, Department of Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University, Mashhad, Iran

* Corresponding Author

✉ shosseini@um.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of Faculty of Law and Political Science Ferdowsi University, Mashhad, Iran

✉ seidzadeh@um.ac.ir

- Seymour, M. (2020). The Problem with Soft Power. *Foreign Policy Research Institute*. Online. Available at <https://www.fpri.org/article/2020/09/the-problem-with-soft-power/>
- Sheng-Kai, C.C. (2015). Higher education scholarships as a soft power tool: an analysis of its role in the EU and Singapore. *EU Centre in Singapore. Working Paper*, 23, 1-16. <https://aei.pitt.edu/63496/1/WP23-HigherEducation-EUSG.pdf>
- Shields, R. & Edwards, R. (2010). Student Mobility and Emerging Hubs in Global Higher education' in LM Portnoi, VD Rust & SS Bagley (eds), *Higher Education, Policy and the Global Competition Phenomenon* (Pp. 235-248), Palgrave Macmillan, New York.
- Stetar, J., Coppla, C., Guo, L., Nabiyeva, N. & Ismailov, B. (2010). Soft Power Strategies: competition and Cooperation in a Globalized System of Higher Education', in L.M. Portnoi, VD Rust & SS Bagley (eds), *Higher Education, Policy and the Global Competition Phenomenon* (Pp. 191-203). Palgrave Macmillan, New York. doi:10.1057/9780230106130_14
- Trinh, N.T.H. (2023). Higher Education and Its Role for National Development. A Research Agenda with Bibliometric Analysis. *Interchange*, 54, 125–143. doi:10.1007/s10780-023-09493-9
- Valimaa, J. (2008). Cultural Studies in Higher Education Research. In J. Vålmaa & O. Ylijoki (Eds.), *Cultural Perspectives on Higher Education* (Pp. 9-25), Springer. doi:10.1007/978-1-4020-6604-7_2 10.1007/978-1-4020-6604-7_2
- Villanueva, C. (2007). *Representing Cultural Diplomacy: Soft Power, Cosmopolitan Constructivism and Nation Branding in Mexico and Sweden*. Acta Wexionensia.
- Weber, M. (1947). *The Theory of Social and Economic Organization* (A. M. Henderson, & T. Parsons, Trans.). Glencoe: The Free Press.
- Yukaruc, U. (2017). A critical approach to soft power. *Bitlis Eren Universitesi (BEU) SBE Derg*, 6(2), 491-502.
- Zhu, T.T., Peng, H.R., & Zhang, Y.J. (2018). The Influence of higher education development on economic growth: evidence from central China. *Higher Education Policy*, 31, 139–157. doi: 10.1057/s41307-017-0047-7





- Ostby, G., Urdal, H., & Dupuy K. (2019). Does Education Lead to Pacification? A Systematic Review of Statistical Studies on Education and Political Violence. *Review of Educational Research*, 89(1), 46-92. doi:10.3102/0034654318800236
- Owens, T.L. (2017). Higher education in the sustainable development goals framework. *European Journal of Education*, 52(4), 414-420. doi. 10.1111/ejed.12237
- Pallaver, M., 2011. Power and its Forms: Hard, Soft, Smart. MPhil. *London School of Economics*. Retrieved from: https://etheses.lse.ac.uk/220/1/Pallaver_Power_and_Its_Forms.pdf
- Parsons, T. (1963). On the Concept of Political Power. T. Parsons (ed.), *Sociological Theory and Modern Society* (Pp. 232-262). New York: The Free Press.
- Pherali, T. & Lewis, A. (2017). Higher education partnerships for peace and development. *Education and Conflict Review*, 1, 13-16.
- Pherali, T. (2022). Conflict, education and peace in Nepal: rebuilding education for peace and development. *Journal of Peace Education*, 20(3), 387-388. doi: 10.1080/17400201.2023.2184087
- Pinar B. & Berivan E. (2008). Hard Power, Soft Power: Toward a More Realistic Power. *Insight Turkey*, 10 (2), 5-20.
- Reus-Smit, C. (2005). Constructivism, B. Scott, & L. Andrew (eds), in *Theories of International Relations* (Third Edition, Pp. 188-212). Palgrave Macmillan.
- Rimon, A. (1987). *Marāhel-e asāsi-e andīše dar jāme'ešenāsi* [Les etapes de la pensee sociologique] (B. Parham, Trans.). Tehran, Iran: Sāzmāne-e Entesharat va Amuzeš-e Enqelāb-e Eslāmi. (Original work published 1967)
- Rusbult, C. (2007). Active-Learning Theories. [online], Retrieved from: <http://www.asa3.org/ASA/education/teach/active.htm>
- Russell, B. (1982). *Qodrat* [Power, a new social analysis] (N. Darya Bandari, Trans.). Tehran, Iran: Khārazmi. (Original work published 1938)
- Sadougi, Z. (2021). The role of university in promoting the culture of peace. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 13(3), 71-100. doi: 10.22035/isih.2021.371
- Sahar, A., & Kaunert, C. (2021). Higher education as a catalyst of peacebuilding in violence and conflict-affected contexts: the case of Afghanistan. *Peacebuilding*, 9(1), 57-78. doi: 10.1080/21647259.2020.1731123
- Samuel, T.K. (2022). Education in Preventing and Countering Violent Extremism (P/CVE) Among the Youth. In: A.J. Masys (ed.) *Handbook of Security Science* (Pp. 1039-1062). Springer, Cham. doi: 10.1007/978-3-319-91875-4_82
- Saniejlal, M. (2017). A multidisciplinary approach to diplomacy role in science and technology development policy in Iran: A case study. *Journal of Interdisciplinary in the Humanities*, 9(3), 125-148. doi:10.22631/isih.2017.2592.2992

- Kucherenko, S. A. (2023). The Concept of Power and Its Transformation in Political Realism. *Politeia*, 2(109), 6-18. doi: 10.30570/2078-5089-2023-109-2-6-18
- Lukes, S. (1996). *Qodrat, negareshi radikal* [Power: a radical view] (E. Afruog, Trans.). Tehran, Iran: Rasā. (Original work published 1974)
- Marx K., & Engels F. (2014). *The Communist Manifesto*. International Publishers Co.
- McClory, J. (2011). *The New Persuaders II. A 2011 Global Ranking of Soft Power*. Institute for Government. Retrieve from https://www.instituteforgovernment.org.uk/sites/default/files/publications/The%20New%20PersuadersII_0.pdf
- Mearsheimer, J. (1995). The False Promise of International Institutions. *International Security*, 19(3), 5-49. doi: 10.2307/2539078
- Melissen, J. (2005). The New Public Diplomacy: Between Theory and Practice. In J. Melissen (edi) *The New Public Diplomacy: Soft Power in International Relations* (Pp. 3-27). Houndsmills, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Metro, R. (2020). The third face of education: moving beyond the good/bad binary in conflict and post-conflict societies. *A Journal of Comparative and International Education*, 50(2), 294-296. doi: 10.1080/03057925.2019.1657317
- Monaghan, C. (2015). Changing the Prism. In: Gross, Z. & Davies, L. (eds) *The Contested Role of Education in Conflict and Fragility. The World Council of Comparative Education Societies* (Pp. 83-81). Sense Publishers, Rotterdam. doi:10.1007/978-94-6300-010-9_5
- Mušić, S. (2016). The Role of Education in Preventing Violent Extremism and Radicalism. *First International Conference on Education titled, Changing reality through education "At: Mostar, Bosnia and Herzegovina.* Retrieved from: https://www.researchgate.net/publication/324942495_The_Role_of_Education_in_Preventing_Violent_Extremism_and_Radicalism
- Novruzzi, M.R., & Parsa, M. (2012). Analytical model of soft power and international politics. *Journal of Soft Power Studies*, 3(9), 99-112. doi: 20.1001.1.23225580.1392.3.9.5.3
- Nye, J. (1990). Soft Power. *Foreign Policy*, 80, 153-171, doi:10.2307/1148580
- Nye, J. (2003). Propaganda Isn't the Way: Soft Power. *The International Tribune*. January 10, 2003.
- Nye, J. (2008). Public Diplomacy and Soft Power. *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, 616(1), 94-109. doi:10.1177/0002716207311699
- Nye, J. (2010). The Future of Soft Power in US Foreign Policy, I. Parmar & M. Cox (eds.), *Soft Power and US Foreign Policy: Theoretical, Historical, and contemporary perspectives* (Pp. 4-11), London: New York: Routledge.
- Nye, J. (2011). *The future of power*. Public Affairs.





- Delgado, M. (2008). The role of universities in peacebuilding processes in contexts of armed conflict: The experience of the Universidad de Bogotá Jorge Tadeo Lozano in Colombia. *Global University Network for Innovation (GUNI)*.
- Deodato, E., & Borkowska, I. (2015). Universities as actors and instruments in diplomacy – The academic soft power potential. *Valdai Papers*, No. 8. retrieved from http://vid-1.rian.ru/ig/valdai/Paper08_eng.pdf
- Drezner, D. (2021). Power and International Relations: a temporal view. *European Journal of International Relations*, 27(1), 29-52. doi:10.1177/1354066120969800
- Enders, J. (2004). Higher Education, Internationalization, And the Nation-State: Recent Developments and Challenges to Governance Theory. *Higher Education*, 47 (3), 361-382. doi: 10.1023/B:HIGH.0000016461.98676.30
- Eric, A. Hanushek and Ludger Woessmann, The Economics of International Differences in Educational Achievement. In Eric A. Hanushek, Stephen Machin, and Ludger Woessmann, editor: *Handbooks in Economics*, Vol. 3, The Netherlands: North-Holland, 2011, 89-200. Retrieved <https://hanushek.stanford.edu/sites/default/files/publications/Hanushek%2BWoessmann%202011%20HandEconEduc.pdf>
- Gallie, W. B. (1956). Essentially Contested Concepts. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 56(1955-1956), 167-198. doi:10.1093/aristotelian/56.1.167
- Guzzini, S. (2000) A Reconstruction of Constructivism in International Relations. *European Journal of International Relations*, 6(2), 147-182. doi: 10.1177/1354066100006002001
- Guzzini, S. (2021). Power in World Politics. *DIIS Working Paper - forthcoming in Oxford Research Encyclopedia of Politics*, 17. doi:10.1093/acrefore/9780190228637.013.118
- Hart, J. (1976). Three Approaches to the Measurement of Power in International Relations. *International Organization*, 30(02), 289-305. doi:10.1017/S0020818300018282
- Ishiyama, J., & Breuning, M. (2012). Educational access and peace duration in post-conflict countries. *International Interactions*, 38(1), 58-78. doi: 10.1080/03050629.2012.640211
- Jamali, H. (2001). *Tārikh va usul-e ravābet-e beynolmelal* [History and principles of international relations]. Qom, Iran: Entesharat-e Zamzam-e Hedāyat.
- Karami, K. (2011). Limitations of soft power in international politics. *Regional Studies: Israel Studies and American Studies*, 13(3), 137-158.
- Karataş, İ.H. (2022). The Transformation of the Nation-States and Education. In: Akgün, B & Alpaydın, Y. (eds) *Education Policies in the 21st Century. Maarif Global Education Series* (pp 3-33). Palgrave Macmillan, Singapore. doi:10.1007/978-981-19-1604-5_1
- Kester, K., Abura, M., Sohn, C. & Rho, E. (2022). Higher education peacebuilding in conflict-affected societies: beyond the good/bad binary. *International Journal of Comparative Education and Development*, 24(3/4), 160-176. doi:10.1108/IJCED-04-2022-0027

BIBLIOGRAPHY

- Aamodt, P. & Arnesen, C. A. (1995). The Relationship between Expansion in higher education and the labour market in Norway. *European Journal of Education*, 30(1), 65–76. doi:10.2307/1503568
- Aghion, P., Jaravel, X., Persson, T. & Rouzet, D. (2019). Education and military rivalry. *Journal of the European Economic Association*, 17(2), 376–412.
- Ahmad, K. & Bloom D.E. (2000). Higher Education in Developing Countries Peril and Promise. The Task Force on Higher Education and Society. *The World Bank*, February 2000. Retrieved from <https://documents1.worldbank.org/curated/en/345111467989458740/pdf/multi-page.pdf>
- Alesina, A., Giuliano, P., & Reich, B. (2021). Nation-Building and Education. *The Economic Journal*, 131(638), 2273–2303. doi:10.1093/ej/ueab001
- Antia, B.E., & Dyers, C. (2019). De-alienating the academy: Multilingual teaching as decolonial pedagogy. *Linguistics and Education*, 51, 91-100. doi: 10.1016/J.LINGED.2019.04.007
- Arendt, H. (1970). *On Violence*. Harvest Books. New York: Harcourt, Brace and World.
- Bauer, M., Fetherstonhaugh, D., Haesler, E., Beattie, E., Hill, K.D. & Poulos, C.J. (2018). The impact of nurse and care staff education on the functional ability and quality of life of people living with dementia in aged care: A systematic review. *Nurse Educ Today*, 67:27-45. doi: 10.1016/j.nedt.2018.04.019
- Beleuta, I. (2017). The Role of Higher Education in Peacebuilding – An Interplay of Global Education Norms and Local Contexts (*Master's Thesis*). Department of International Environment and Development Studies, Norway University of Life Sciences.
- Burde, D. (2006). Education in crisis situations: Mapping the field. *Washington, DC: USAID Education in Crisis Situations*.
- Bush, K.D., & Saltarelli, D. (2005). The two faces of education in ethnic conflict. *UNICEF; UNICEF Innocenti Research Centre*. Retrieved from <https://digitallibrary.un.org/record/459409?v=pdf>
- Carr, E.H. (1964). *The Twenty Years Crisis 1919-1939, An Introduction to the Study of International Relations*. New York, Harper & Row.
- Chankseliani, M., Qoraboyev, I. & Gimranova, D. (2021) Higher education contributing to local, national, and global development: new empirical and conceptual insights. *Higher Education*, 81(1), 109-127. doi:10.1007/s10734-020-00565-8
- Cheng Y.C., Cheung, A.C.K. & Wing N.G.S. (2016). *Internationalization of Higher Education the Case of Hong Kong*. Springer Singapore. doi:10.1007/978-981-287-667-6
- Dahl, R. (1957). The concept of power. *Behavioral Science*, 2(3), 201–215. doi:10.1002/bs.3830020303



CONCLUSION

Considering higher education as a function of soft power requires a theoretical examination of its relationship with other main theories of international relations. In this article, by explaining higher education as a cultural matter and a function of soft power, its relationship with the theories of realism, liberalism and constructivism was investigated in an interdisciplinary manner.

In examining each of these theories, narratives, conceptual and theoretical frameworks were presented in the process of world politics regarding the role of the soft power of higher education to explain the way soft power can obtain national interests in various political, social, cultural, technological and economic fields, maintaining peace and preventing conflicts, helping countries affected by conflicts to strengthen internal legitimacy and create mutual identity with the assisting country by expanding public diplomacy and influencing the public opinion of other countries and expanding soft power as the main tool to gain strategic political advantage.

NOVELTY

This article, with the theoretical explanation of the soft power of higher education with emphasis on the main theories of international relations, can be innovative for practical research in line with the soft power of higher education in Iran and in the field of international relations in the future with necessary theoretical preparations.

CONFLICT OF INTEREST

Authors have declared no conflict of interest in the course of research or afterwards.

with the aid and humanitarian activities of countries, together with military and security interests, show that higher education can become an essential part of security studies, which is often in theoretical studies.

Realism is addressed within the framework of liberalism theory; it is possible to emphasize more on the role and influence of international institutions and regimes on higher education activities. In line with this theory, higher education has the ability to have a broad impact on state building and peace building (Alesina, Giuliano & Reich, 2021). Many researchers and international organizations have shown the linear interaction between higher education and international development and peace (Owens, 2017), and therefore, the capacity and role of higher education can be used to prevent conflict, maintain and create peace after a conflict and in line with the reconstruction of the state. In international affairs, its role can also be used to ensure the future of peace against human rights violations based on various sources of discrimination in conflicts. The facilities and potential of institutions related to higher education in the direction of peace building can be used in actions such as accompaniment and counseling; Education; institutional strengthening; conflict resolution; research; social mobilization; the information recordkeeping, analysis or publication and provision of curriculum (Delgado, 2008).

Constructivists tie interests to actors' identities. Therefore, by referring to the theory of constructivism, international actors try to shape the structure of their higher education in accordance with national identity, and interests, so expanding the effects of transnational higher education require using it for national interests (Enders, 2004). From this point of view, the provision of higher education helps conflict-affected states to strengthen their legitimacy and demonstrate common identity and mutual interests with conflict-affected states (Burde, 2006). Higher education can also be a way for transitional governments to demonstrate post-war legitimacy and stability to domestic citizens. In this way, different governments, depending on the capacity and attractiveness of their higher education institutions, create channels for influence and interaction at different levels in the field of international relations. In addition, students are influenced by the culture, ideas and values of the host country and find an identity affinity with them, and this will indicate that they understand the world in a similar way to each other (Monaghan, 2015). Based on the alignment with the constructivist theory, in this case, higher education can provide interaction between the identity of the host country and the identity of the nationals of other countries, and new forms of hybrid identities can evolve. This constructed inter-subjective context allows the soft power of higher education to emerge and manifest more to be understood better by the political and social structure through the aforementioned idea.



The theoretical literature of the soft power of higher education in the main theories of international relations has not been examined systematically and coherently in the form of interdisciplinary studies, and from this perspective, it lacks the necessary scientific literature. In this article, by examining the conceptual and theoretical issues, the power of Higher education software as a cultural matter is studied with some general components and foundations in relation to the theories of realism, liberalism and constructivism of international relations. Ignoring the theoretical details, we cite library studies with a descriptive-analytical approach.

FINDINGS

With the disintegration of the Soviet Union and the beginning of a new order in international relations, the reading and understanding of power also began to change gradually. Therefore, the concept of soft power emerged in an academic and theoretical way to correct the limited focus of power analysis. Coined by Joseph Nye (1990), soft power refers to specific concrete resources to maintain and increase national power with the ability to change the behavior of actors, by introducing the element of persuasion and the power of attraction, which means the ability to shape the desires of others without the use of coercion. Consequently, the concept of power is classified under two headings: "hard power" including military and economic power and "soft power" including the appeal of culture, political ideals and foreign policy, and of course the dynamics of a country's economy (Nye, 2003, 17). In this explanation, soft power is an analytical concept that can overlap with realist, liberal and constructivist theories of international relations (Nye, 2010).

According to the theory of realism, the existence of war and conflict in international relations is a motivation for the development of higher education in order to strengthen security institutions in accordance with modern technologies and in sync with military strategies in order to empower the nation against peripheral and international threats in various fields. Political, social, cultural and territorial integrity is necessary for different political units in the world, both developed and developing (Aghion et al., 2019). Therefore, we can see the broad role of soft power of higher education in the creation and flourishing of the nation-state and the increase of national power through technological, cultural, social and economic development and as a result in the accumulation of power and power relations in the anarchic world being threatened internationally. It also had a role in expansion of the necessary capabilities in the resilience and effectiveness of the political, security and military system in possible military conflicts (Chankseliani, Qoraboyev & Gimranova, 2021). Therefore, countries can use the institution of higher education as a soft power tool in order to diversify and have an influence on the public opinion of other countries for the survival, dominance and emergence of a powerful political unit with the distribution of the sphere of influence at the national and global level. Additionally, the provision of scholarships in the format of higher education along

education in connection with other indicators (Kester, et al., 2022), which is examined in this article.

PURPOSE

Today, unlike increasing higher education with extraterritorial goals for different political units in order to expand soft power, its theoretical literature has not been systematically and coherently examined in interdisciplinary studies, including international relations theories, leading to a dearth of necessary scientific literature. The purpose of this article is to present the conceptual and theoretical issues related to soft power of higher education as a cultural matter and examining it with some components and general foundations in the main theories of international relations, i.e. realism, liberalism and constructivism. Through this review, the theoretical aspect of the role of soft power of higher education can be made to explain the way it plays a role in obtaining national interests in various political, social, cultural, technological and economic fields, maintaining peace, preventing conflicts, expanding public diplomacy and thereby power soft as the main tool to gain strategic political advantage in global political trends.

METHODOLOGY

In international relations, various theories and approaches have been developed to understand what power really means in international affairs, how it is used, what kind of overt or hidden mechanisms it relies on, and what kind of power sources should be considered more important. Generally, realist and neorealist theories conceptualize power as the total amount of material capabilities possessed by a state, where having a greater number of resources contributes to greater security for the state in an anarchic international system. (Kucherenko, 2023) and increases the probability of achieving superior national preferences (Mearsheimer, 1995). Of course, the current realities of international relations show that, merely having hard power capabilities is a necessary condition for achieving effective and satisfactory results at the international level, but it is not sufficient. None of the great powers has been successful in presenting its preferences unilaterally or multilaterally in very basic and vital areas in today's world politics trends such as international terrorism, cyber security, global economy and environmental policy to impose their demands. Therefore, Hart (1976) argues that with the resource control approach, one should not always be sure that actors are able to use the resources that are nominally under their control. Regarding the limitations of hard power, under the theory of realism, Joseph Nye refers to soft power as a complement to hard power, which comes from the attractiveness of a country's culture, political ideals, and foreign policy (Nye, 2003, 17). By providing a concept of understanding the value of power resources in a contextual setting, this approach can provide a more detailed explanation of power, including the soft power of higher education with some components and general foundations in the theories of realism, liberalism and constructivism.



INTRODUCTION

The cultural and political effects of higher education on domestic and extraterritorial political trends have been discussed for ages. Considering higher education along with other cultural institutions such as museums, national archives and libraries on the one hand and cultural diversity in higher education in terms of disciplines, institutions and national traditions of higher education on the other, makes it a tool of cultural studies. In addition to the need for research on its various cultural, social, political, economic and technological functions at the national level (Valimaa, 2008, 25-9), higher education should be a function of cultural studies, as an interdisciplinary field with political science under the title of soft power. Its ability to be effective in the world politics scene should be investigated in the form of the main theories of international relations. In the view of Joseph Nye (2011), soft power represents the attractiveness of a country's capabilities, values, and culture. Therefore, the development of higher education, as a source of influence and attraction, can provide a strong foundation for the soft power elements of that country. Today, in global political trends, the increasing role of higher education in order to generate soft power has expanded significantly and has become a part of large-scale political projects. It is considered as an ideal to form dynamic societies in various political, social, economic and cultural fields.

Higher education has the potential, ability and fundamental productivity in playing a vital and national role in democratization, and improving political and social development, economic and technological growth, moreover, its structural consequences have a double potential as they create various sources of sustainable domestic power and contribute to the dissemination of attractiveness in the public opinion of other countries and in the trends of global politics. Hence, higher education will influence soft power in two ways: a constructive, fundamental and structural source of power within; a powerful element promoting soft power in the space of foreign policy and public diplomacy at the international level. In the explanation of Joseph Nye (2010), soft power is an analytical concept that can overlap with realist, liberal and constructivist theories of international relations. In a general conclusion, the field of international relations deals with understanding and explaining the relations within and between governments. Each of the theories of international relations provides distinct narratives and conceptual frameworks to explain prominent issues such as causes of war, conditions of peace, and relations between governments, international organizations, institutions, global power relations, global order and global development problems such as poverty, migration, environment, and terrorism in international relations. In addition to acting in the development of all-round relations of national power, higher education can have a prominent, influential and decisive role in international relations in some of the above-mentioned issues, which shows the growing role of the soft power of higher



Research Paper

A theoretical explanation of “soft power of higher education” in international relations theories; potential and functions

Hasan Jabbarinasir¹

Received: Oct. 2, 2022; Accepted: Jan. 10, 2024

ABSTRACT

With the disintegration of the Soviet Union in the 1990s, the understanding of power also gradually changed. Soft power by modifying the limited focus of realist power analysis i.e. possessing specific tangible resources to maintain and increase national power, introduces persuasive power; the ability to shape the desires of others not by force but through persuasion distinguishes between hard and soft power. In terms of effectiveness, it clearly showed the nature of the behavior and the concreteness of the resources. In Joseph Nye's explanation, soft power is an analytical concept that matches and overlaps with realist, liberal, and constructivist views and theories. Higher education can be regarded as an apparatus of soft power, thereby entailing examination of its relationship with other international theories. The basic question is the position of the soft power of higher education in international theories and how it can be theoretically explained in the theories that have also observed pragmatic behaviors. Here, by explaining higher education as a cultural matter and an apparatus of soft power, we demonstrate its relationship with the theories of realism, liberalism and constructivism. Methodologically, we are conducting an interdisciplinary study, citing library studies and explaining descriptive review. In examining each of these theories, we present narratives, conceptual and theoretical frameworks regarding the role of the soft power of higher education to explain its role in domestic development and national interests in various political, social, cultural, technological and economic fields, maintaining peace and preventing conflict as well as its role in expanding public diplomacy and soft power of higher education.

Keywords: soft power, higher education, Liberalism, Realism, Constructivism, identity, war and peace

1. Assistant Professor of International Relations, Department of Cultural Studies, Institute for Cultural Social and Civilization Studies. Tehran, Iran

✉ jabbarinasir@iscs.ac.ir



- van Eck, N. J., & Waltman, L. (2010). Software survey: VOSviewer, a computer program for bibliometric mapping. *Scientometrics*, 84(2), 523–538. doi: 10.1007/s11192-009-0146-3
- Warburton, C. (1951). An additional note on co-ordination of banking and monetary agencies. *The Journal of Finance*, 6(3), 338–340. doi: 10.1111/j.1540-6261.1951.tb04475.x
- Watson, G. (2013). Moral Agency. In *The International Encyclopedia of Ethics*. doi: 10.1002/9781444367072.wbiee294
- Wiley, M. M. (1935). Communication Agencies and the Volume of Propaganda. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 179(1), 194–200. doi: 10.1177/000271623517900125
- Ziegler, M., Weinerman, E. R., & Roemer, M. I. (1947). Rural Prepayment Medical Care Plans and Public Health Agencies. *American Journal of Public Health and the Nations Health*, 37(12), 1578–1585. doi: 10.2105/AJPH.37.12.1578
- Zohouri, M., Sabzali, M., & Golmohammadi, A. (2023). Ethical Considerations Of Chatgpt-Assisted Article Writing. *Synesis*, 16(1), 94–113.

- Podsakoff, P. M., MacKenzie, S. B., Bachrach, D. G., & Podsakoff, N. P. (2005). The influence of management journals in the 1980s and 1990s. *Strategic Management Journal*, 26(5), 473-488. doi: 10.1002/smj.454
- Priestley, M., Biesta, G.J.J. & Robinson, S. (2015). Teacher agency: what is it and why does it matter? In R. Kneyber & J. Evers (Eds.), *Flip the System: Changing Education from the Bottom Up* (pp. 134–148). London: Routledge.
- Puck, T. T. (1947). The mechanism of aerial disinfection by glycols and other chemical agents: I. Demonstration that the germicidal action occurs through the agency of the vapor phase. *The Journal of Experimental Medicine*, 85(6), 729–739. doi: 10.1084/jem.85.6.729
- Ross, S. (1973). The economic theory of agency: The principal's problem. *The American Economic Review*, 63(2), 134–139.
- Ryan, R. M., & Deci, E. L. (2000). Self-determination theory and the facilitation of intrinsic motivation, social development, and well-being. *American Psychologist*, 55(1), 68–78.
- Sanchini, V., Pongiglione, F., & Sala, R. (2019). On the Notion of Political Agency. *Phenomenology and Mind*, 16, 10–15. doi: 10.13128/Phe_Mi-26068
- Schlosser, Markus, E. N. Z. (2019). Agency. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <https://plato.stanford.edu/archives/win2019/entries/agency>
- Sewell, W. H. (1992). *A Theory of Structure: Duality, Agency, and Transformation*. *American Journal of Sociology*, 98(1), 1–29. doi: 10.1086/229967
- Shepard, W. P. (1950). The American Heart Association as a National Voluntary Public Health Agency. *Circulation*, 2(5), 736–741. doi: 10.1161/01.CIR.2.5.736
- Stoessinger, J. G. (1959). The international atomic energy agency: The first phase. *International Organization*, 13(3), 394–411. doi: 10.1017/S0020818300009024
- Synofzik, M., Vosgerau, G., & Newen, A. (2008). Beyond the comparator model: A multifactorial two-step account of agency. *Consciousness and Cognition*, 17(1), 219–239. doi: 10.1016/j.concog.2007.03.010
- Taylor, S. G., & Renpenning, K. M. (2011). *Self-care science, nursing theory and evidence-based practice*. Springer Publishing Company <https://www.springerpub.com/self-care-science-nursing-theory-and-evidence-based-practice-9780826107787.html>
- Trasko, V. M. (1955). *Industrial Hygiene Milestones in Governmental Agencies*. *American Journal of Public Health and the Nations Health*, 45(1), 39–46. doi: 10.2105/AJPH.45.1.39
- Vähäsantanen, K. (2015). Professional agency in the stream of change: Understanding educational change and teachers' professional identities. *International Journal of Special Education*, 30(2), 70–84. doi: 10.1016/j.tate.2014.11.006



- agencies; the National Health Library. *Bull Med Libr Assoc*, 40(3), 315-21.
- Hillman, A. (1946). A federal agency's relation to community planning. *Social Forces*, 25(2), 183-189. doi: 10.2307/2571558
- Huang, J. H., Duan, X. Y., He, F. F., Wang, G. J., & Hu, X. Y. (2021). A historical review and Bibliometric analysis of research on Weak measurement research over the past decades based on Biblioshiny. *Preprints* 1-19. <http://arxiv.org/abs/2108.11375>
- Jensen, M. C. (1986). Agency Costs of Free Cash Flow, Corporate Finance, and Takeovers. *The American Economic Review*, 76(2), 323-329.
- Jensen, M. C., & Meckling, W. H. (1976). Theory of the firm: Managerial behavior, agency costs and ownership structure. *Journal of Financial Economics*, 3(4), 305-360. doi: 10.1016/0304-405X(76)90026-X
- Johnson, W. (2003). On Agency. *Journal of Social History*, 37(1), 113-124. doi: 10.1353/jsh.2003.0143
- Jordan, C. (1955). *What medical advertising agencies expect of medical journalists*. *Mississippi Valley Medical Journal*, 77(1), 24-25.
- Khoshnam, Mojgan Moshtagh, S. (2023). An analysis of the thematic network in the field of sociology in Iran. *Counselling Psychology Review*, 15(4), 61-90. doi: 10.22035/isih.2023.5025.4852
- Kuczynski, L. (Ed.). (2002). *Handbook of dynamics in parent-child relations*. Sage Publications. doi: 10.4135/9781452229645
- Lanyon, R. (1828). on the agency of pressure in uterine hæmorrhage. *The Lancet*, 10(246), 221-222. doi: 10.1016/S0140-6736(01)52441-1
- Loyal, S., & Barnes, B. (2001). "Agency" as a Red Herring in Social Theory. *Philosophy of the Social Sciences*, 31(4), 507-524. doi: 10.1177/004839310103100403
- Mayall, B. (Ed.). (1994). *Children's childhoods: Observed and experienced*. *Psychology Press*. doi: 10.4324/9780203486184
- Mesgartehrani, Z., & Kazemi, A. (2020). Fresh footprint; Religion and agency of pious traditional Muslim women. *Journal of Iranian Cultural Research*, 13(3), 65-94. doi: 10.22035/jicr.2020.2639.3051
- Mitchell, C. F. (1959). State Agency Program Planning for Community Mental Health. *Public Health Reports*, 74(6), 478. doi: 10.2307/4590489
- Moosavand, M., Aeini, B., & Sabbar, S. (2020). Future of AI and Human Agency: A Qualitative Study. *Journal of Cyberspace Studies*, 4(2), 189-210. doi: 10.22059/jcss.2020.96575
- Nazneen, S. (2023). Women's political agency in difficult settings: Analysis of evidence from Egypt, Nigeria, Mozambique, and Pakistan. *Development Policy Review*, 41(S1), e12685. doi: 10.1111/dpr.12685

- trajectories. *International Journal of Lifelong Education*, 24(4), 287–302. doi: 10.1080/02601370500169178
- Eisenberg, L. (1958). An Evaluation of Psychiatric Consultation Service for a Public Agency. *American Journal of Public Health and the Nations Health*, 48(6), 742–749. doi: 10.2105/AJPH.48.6.742
- Eisenhardt, K. M. (1989). Agency Theory: An Assessment and Review. *The Academy of Management Review*, Jan., 14(1), 57–74. doi: 10.2307/258191
- Elder Jr, G. H. (1998). *The life course as developmental theory*. *Child development*, 69(1), 1-12.
- Emirbayer, M., & Mische, A. (1998). What Is Agency? *American Journal of Sociology*, 103(4), 962–1023. doi: 10.1086/231294
- Eteläpelto, A., Vähäsantanen, K., Hökkä, P., & Paloniemi, S. (2013). What is agency? Conceptualizing professional agency at work. *Educational Research Review*, 10, 45–65. doi: 10.1016/j.edurev.2013.05.001
- Fama, E. F., & Jensen, M. C. (1983). Agency Problems and Residual Claims. *The Journal of Law and Economics*, 26(2), 327–349. doi: 10.1086/467038
- Gallagher, S. (2000). Philosophical conceptions of the self: implications for cognitive science. *Trends in Cognitive Sciences*, 4(1), 14-21. doi: 10.1016/S1364-6613(99)01417-5
- Giddens, A. (1979). *Central problems in social theory: Action, structure, and contradiction in social analysis* (Vol. 241).. Berkeley and Los Angeles: Univ of California Press.
- Giddens, A. (1984). *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. Berkeley and Los Angeles: Univ of California Press.
- Goller, M., Harteis, C. (2017). Human Agency at Work: Towards a Clarification and Operationalisation of the Concept. In: Goller, M., Paloniemi, S. (Eds.) *Agency at Work. Professional and Practice-based Learning*, vol 20. Springer, Cham. doi: 10.1007/978-3-319-60943-0_5
- Gray, K., & Wegner, D. M. (2009). Moral typecasting: divergent perceptions of moral agents and moral patients. *Journal of Personality and Social Psychology*, 96(3), 505. doi: 10.1037/a0013748
- Haggard, P. (2017). Sense of agency in the human brain. *Nature Reviews Neuroscience*, 18(4), 197–208. doi: 10.1038/nrn.2017.14
- Haggard, P., Clark, S., & Kalogeras, J. (2002). Voluntary action and conscious awareness. *Nature Neuroscience*, 5(4), 382–385. doi: 10.1038/nn827
- Hakli, R., & Mäkelä, P. (2019). Moral Responsibility of Robots and Hybrid Agents. *Monist*, 102(2), 259–275. doi: 10.1093/monist/onz009
- Hawkins, E.R. (1952). The bibliographic responsibilities of the national voluntary health



- Berle, A. A., & Means, G. C. (1932). *The Modern Corporation and Private Property*. NJ: Transaction. *California La Review*, 21(1), 78-79. doi: 10.2307/3475545
- Bernanke, Ben, and M. G. (1989). *Agency costs, net worth, and business fluctuations*. *The American Economic Review*, 79(1), 14-31 .
- Boatman, R. H. (1958). *The contribution of voluntary agencies to school health*. *Journal of School Health*, 28(8), 261–267. doi: 10.1111/j.1746-1561.1958.tb02740.x
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). *Using thematic analysis in psychology*. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. doi: 10.1191/1478088706qp063oa
- Burton-Jeangros, C., Cullati, S., Sacker, A., Blane, D. (2015). Introduction. In: Burton-Jeangros, C., Cullati, S., Sacker, A., Blane, D. (Eds) *A Life Course Perspective on Health Trajectories and Transitions*. Life Course Research and Social Policies, vol 4. Springer, Cham. doi: 10.1007/978-3-319-20484-0_1
- Chen, Y. C. (2024). Cultivating a higher level of student agency in collective discussion: teacher strategies to navigate student scientific uncertainty to develop a trajectory of sensemaking. *International Journal of Science Education*, 1–34. doi: 10.1080/09500693.2024.2333714
- Cunha, F., Pinto, M. do R., Riesch, S., Lucas, P., Almeida, S., & Vieira, M. (2024). Translation, Adaptation, and Validation of the Portuguese Version of the Exercise of Self-Care Agency Scale. *Healthcare*, 12(2), 1–13. doi: 10.3390/healthcare12020159
- Cyert, R., & March, J. (1963). *A Behavioral Theory of the Firm* (2nd ed.). Wiley-Black well PRENTICE-HALL, INC. , Englewood Cliffs, New Jersey.
- Deci, E. L., & Ryan, R. M. (2000). The “What” and “Why” of Goal Pursuits: Human Needs and the Self-Determination of Behavior. *Psychological Inquiry*, 11(4), 227–268. doi: 10.1207/S15327965PLI1104_01
- DiMaggio, P. J., & Powell, W. W. (1983). The Iron Cage Revisited: Institutional Isomorphism in Organizational Fields. *American Sociological Review*, 48(2), 147–160. doi: 10.2307/2095101
- Donthu, N., Kumar, S., Mukherjee, D., Pandey, N., & Lim, W. M. (2021). How to conduct a bibliometric analysis: An overview and guidelines. *Journal of Business Research*, 133(April), 285–296. doi: 10.1016/j.jbusres.2021.04.070
- Duffy, M. A. (1951). Agency-Principal and Agent or Master and Servant. *Dick. L. Rev.*, 56, 357. <https://heinonline.org/HOL/LandingPage?handle=hein.journals/dlr56&div=46&id=&page=>
- Ecclestone, K. (2007). An identity crisis? Using concepts of ‘identity’, ‘agency’ and ‘structure’ in the education of adults. *Studies in the Education of Adults*, 39(2), 121–131. doi: 10.1080/02660830.2007.11661544
- Edwards, A., & Mackenzie, L. (2005). Steps towards participation: the social support of learning

BIBLIOGRAPHY

- Abebe T. (2019). Reconceptualising Children's Agency as Continuum and Interdependence. *Social Sciences*, 8(3), 81. doi: 10.3390/socsci8030081
- Abele, A. E., & Wojciszke, B. (2007). Agency and communion from the perspective of self versus others. *Journal of Personality and Social Psychology*, 93(5), 751–763. doi: 10.1037/0022-3514.93.5.751
- Abele, A. E., & Wojciszke, B. (2014). Communal and Agentic Content in Social Cognition. A Dual Perspective Model. *Advances in Experimental Social Psychology*, 50, 195–255. doi: 10.1016/B978-0-12-800284-1.00004-7
- Ajzen, I. (1991). The Theory of Planned Behavior. *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, 50(2), 179–211. doi: 10.1016/0749-5978(91)90020-T
- Aksnes, D. W., Langfeldt, L., & Wouters, P. (2019). Citations, Citation Indicators, and Research Quality: An Overview of Basic Concepts and Theories. *SAGE Open*, 9(1). doi: 10.1177/2158244019829575
- Ameli, M. (2009). Criticism and analysis of the book Structure by "John Parker." *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(2), 151-161.
- Bakan, D. (1966). *The duality of human existence: An essay on psychology and religion*. In *The duality of human existence: An essay on psychology and religion*. Rand McNally. <https://psycnet.apa.org/record/1967-02200-000>
- Bandura, A. (1982). Self-efficacy mechanism in human agency. *American Psychologist*, 37(2), 122–147. doi: 10.1037/0003-066X.37.2.122
- Bandura, A. (1986). Social foundations of thought and action: A social cognitive theory. In *Social learning theory* (pp. 617, xiii, 617--xiii). Prentice-Hall, Inc.
- Bandura, A. (1989). Human agency in social cognitive theory. *American Psychologist*, 44(9), 1175–1184. doi: 10.1037/0003-066X.44.9.1175
- Bandura, A. (2001). Social cognitive theory: An agentic perspective. *Annual Review of Psychology*, 52, 1–26. doi: 10.1146/annurev.psych.52.1.1
- Bandura, A. (2008). The reconstrual of "free will" from the agentic perspective of social cognitive theory. In *Are We Free?: Psychology and Free Will* (pp. 86–127). Oxford University Press. doi: 10.1093/acprof:oso/9780195189636.003.0006
- Bao, L., Kusadokoro, M., Chitose, A., & Chen, C. (2023). Development of socially sustainable transport research: A bibliometric and visualization analysis. *Travel Behaviour and Society*, 30, 60–73. doi: 10.1016/j.tbs.2022.08.012
- Bao, M., Ren, W., & Wang, D. (2020). *Understanding the professional practice of teachers of chinese as an additional language through the lens of teacher agency*. *Sustainability*, 12(18). doi: 10.3390/su12187493





CONCLUSION

To take a thorough multidisciplinary approach to studying entrepreneurial agency at the individual level, the integration of the following important fields and disciplines is a step forward. 1. Psychology: Personality psychology, motivational psychology, and cognitive psychology can provide insights into internal aspects that affect entrepreneurial agency, such as personality traits, motives, and decision-making processes. 2. Sociology: Sociological insights on the role of social structures, social networks, societal norms, and values in entrepreneurial agency will be beneficial. 3. Anthropology: Anthropological research on the impact of culture, ideas, and traditions on entrepreneurial behavior and decision-making might provide useful insights. 4. Cognitive Science: Cognitive science methods to mental processes, thinking, and problem solving can help entrepreneurs better understand their decisions and judgments. The synthesis of knowledge and ideas from these disciplines and other domains can provide a comprehensive and integrated perspective of the elements influencing entrepreneurial agency and their complex relationships, which is essential for a successful multidisciplinary approach.

NOVELTY

The novelty of this research is the use of the scientometric method to identify the body of knowledge as the first step in designing and directing interdisciplinary studies in various scientific fields that can provide a comprehensive and data-oriented view of the existing knowledge, inter-discipline relationships and research gaps in a specific field. This is useful for identifying key disciplines and areas of study that should be integrated into an interdisciplinary approach. In addition, by analyzing scientific networks and graphically representing them, the coherence or dispersion of domains, popular or less popular topics, and patterns of interdisciplinary collaboration are revealed. This information is essential for the effective design and implementation of an interdisciplinary approach. This method has the potential to model and generalize other scientific fields.

CONFLICT OF INTEREST

Authors have declared no conflict of interest in the course of research or afterwards.

The second phase is from 1960 to 1990. During this time, three major research theories were developed: Agency Theory in economics, Social Cognitive Theory in social psychology and educational sciences, and Structural Theory in sociology. "Agency theory" is based on one of the oldest problems in political philosophy: the relationship between "master" and "servant". Albert Bandura's Social Cognitive Theory (SCT) was also created during this time period. The Social Learning Theory (SLT), which he proposed in the 1960s, served as the foundation for this. It was renamed SCT in 1986, and it claims that learning occurs in a social context through the dynamic interaction of the individual, environment, and behavior. This theory is appropriate for studying the concept of agency and its mechanisms. Giddens also combined social ideas, action, and structure, which were previously regarded as opposing words, and developed the theory of social action, emphasizing the interdependence of structure and agency. He reconciled this contradiction using the duality idea introduced in his Structuration Theory (ST).

The third period extends from 1990 forward. During this time, earlier theories are reviewed and matured, and new challenges emerge, such as the study of agency in cognitive and neurosciences .

The co-citation analysis of the papers revealed that "Agency" has been examined in seven clusters: economics, law, sociology, psychology and education, cognitive science, neurology, public management, and political science. Although this notion alludes to an agent's (human, animal, or artificial) ability to do an action in an environment, it can have a variety of meanings depending on the context. In economics and law, agency theory and agency costs associated with the principal-agent relationship are examined, which refers to the agency connection. In public administration and political science, it refers to an organization or firm that performs a function for another. In philosophy, sociology, psychology, political science, and education, it refers to the ability, condition, or state of completing an action or wielding power. Cognitive sciences and neuroscience investigate the experimental nature of agency, such as the sense of agency and its pathologies. As expected, keyword co-occurrence analysis revealed that concepts such as agency theory, ownership, agency cost, firm, law, Supreme Court, public administration, and the field of public and social organizations and their services date back to the 1970s and 1980s, while concepts such as teacher agency, epistemic agency, and entrepreneurial agency are among the most recent topics of interest in this field. To answer the question of which specialized areas agency is conceptualized, specialized terms composed of agency similar to entrepreneurial agency were identified, which include "professional agency", "teacher agency", "self-care agency", "political agency", "women agency", "relational agency" and "children's agency"



INTRODUCTION

Entrepreneurial agency is the ability of people to recognize and exploit business potential and create new value. It is a complicated term influenced by a variety of psychological, social, cultural, and economic aspects. The multifaceted nature of this concept and the complexity of the processes involved require the need to study it from an interdisciplinary perspective. However, adopting this method and specifying the disciplines that can be understood by combining and integrating them, in the first step requires knowing the body of knowledge of agency. In order to identify related fields and theoretical frameworks as well as to give recognition to common and flexible fields in the entrepreneurial agency, this research employs the scientometric analysis method to investigate the semantic network. In order to find answers to the following questions, 18060 articles in English from the WOS database were analyzed using the scientometric analysis method.

- 1) What are the clusters of knowledge that exist in the topic of agency?
- 2) What does the keyword of agency mean in each of the knowledge clusters?
- 3) What are the most influential articles and authors involved in agency research?
- 4) What are the specialized terms composed of agency similar to entrepreneurial one that defines agency in a specialized field?
- 5) What scientific disciplines and fields can be integrated into an interdisciplinary approach to study entrepreneurial agency?

METHODOLOGY

18060 English articles were retrieved and refined from the Web of Science database. Then, they were evaluated utilizing vosviewer software and scientometric technique such as the keyword co-occurrence analysis, author and reference citations, and the annual publication process of articles.

FINDINGS

The findings revealed that the concept of "agency" expanded and developed during three time periods. From 1800 to 1960, it was used to describe the function, effect, factor, or cause of a phenomenon, such as causes of a sickness or the occurrence of an event. One of the other meanings is "organization," which encompasses public and government entities (National, federal, state, voluntary, health, and social, all related to social work, as well as the International Atomic Energy Agency). This word can also be used to introduce a firm or company. Private service providers include advertising, urban planning agencies, and propaganda agencies. This phrase can also refer to the agency, representation, and legal power of a person or organization. It comes from business law and deals with a collection of contractual, quasi-contractual, and non-contractual fiduciary relationships, in which, a representative or agent is allowed to act on behalf of another person (principal).



Research Paper

Interdisciplinary mapping of body of knowledge-based agencies; A step towards understanding entrepreneurial agency

Zahra Behrouzazar¹, Ghanbar Mohammadi Elyasi^{*2}, Mohammad Keyhani³, Zahra Arasti⁴, Mahmoud Ahmadpour Dariyani⁵

Received: Sep. 20, 2023; Accepted: Jul. 6, 2023

ABSTRACT

Entrepreneurial agency, defined as people's ability to discover and exploit business opportunities and create new value, is a complicated notion that necessitates an interdisciplinary approach and the integration of various views. Adopting this approach in the first step requires understanding the knowledge-based agencies and selecting related fields, which in this article is done through the scientometric analysis method. 18060 English-language items from the WOS database were selected and evaluated. The co-citation analysis of sources indicated five major clusters: Sociology, organization and management, agency theory, neuroscience/cognitive science, and psychology. The authors' co-citation analysis revealed seven theoretical groups. The co-occurrence analysis of key phrases and time trends revealed that concepts such as agency theory, human agency, and structure-agency duality originated in the 1970s and 1980s, but newer concepts such as teacher agency and entrepreneurial agency arose more recently. The findings revealed that the concept of agency evokes diverse interpretations depending on the field researched upon. In economics and law, it refers to representation and the principal-agent relationship. In public administration and political science, it refers to an organization or firm that performs a function for another. In philosophy, sociology, psychology, education, cognitive science, and neuroscience, it refers to the capacity, condition, or state of executing an action or exerting power, as well as the human ability to perform conscious and purposeful activities. Finally, to investigate entrepreneurial agency at the individual level, an integrated study of psychology and the social sciences is proposed.

Keywords: agency, scientometric analysis, interdisciplinary study, entrepreneurial agency

1. Ph.D Candidate, Department of Entrepreneurship Development, Faculty of Entrepreneurship, University of Tehran, Tehran, Iran

✉ behrouzazar@ut.ac.ir

2. Associate Professor, Department of Entrepreneurship Development, Faculty of Entrepreneurship, University of Tehran, Tehran, Iran

* Corresponding Author

✉ elyasi@ut.ac.ir

3. Associate Professor, Faculty of Entrepreneurship, University of Tehran, Tehran, Iran

✉ mohammad.keyhani@haskayne.ucalgary.ca

4. Associate Professor, Department of Entrepreneurship Development, Faculty of Entrepreneurship, University of Tehran, Tehran, Iran

✉ arsti@ut.ac.ir

5. Professor, Department Business Creation, Faculty of Entrepreneurship, University of Tehran, Tehran, Iran

✉ ahmadpor@ut.ac.ir

- Sabzali, M., Sarfi, M., Zohouri, M., Sarfi, T., & Darvishi, M. (2022). Fake News and Freedom of Expression: An Iranian Perspective. *Journal of Cyberspace Studies*, 6(2), 205-218. doi: 10.22059/jcss.2023.356295.1087
- Sabzali, M., Sarfi, M., Zohouri, M., Sarfi, T., & Darvishi, M. (2022). Fake News and Freedom of Expression: An Iranian Perspective. *Journal of Cyberspace Studies*, 6(2), 205-218. doi: 10.22059/jcss.2023.356295.1087
- Safarinia, M., Aghayousefi, A., & Baradaran, M. (2016). The relationship between personality traits, emotional intelligence and prosocial behavior among university students. *Social Psychology Research*, 6(23), 41-58.
- Schultz, D. P., Schultz, S. E., & Enos, M. (2009). *Theories of personality*. Cengage Learning.
- Seyed Ghoreishi, Mariyeh., & Emadi, A. (2021). conceptual framework of persuasive moral guiding character; Presentation of foundational data theory. *Epistemological Studies in Islamic University*, 25(1), 45-73.
- Spataro, P., Calabrò, M., Longobardi, E., & Rossi-Arnaud, C. (2020). Prosocial behaviour mediates the relation between empathy and aggression in primary school children. *European Journal of Developmental Psychology*, 17(5), 727-745.
- Storch, E. A., & Masia-Warner, C. (2003). The relationship of peer victimization to social anxiety and loneliness in adolescent females. *Journal of Adolescence*, 27(3), 351-362.
- Tang, X., Lau, K. L., Datu, J. A. D., Mey, S. C., & Ching, H. H. (2019). Character strength intervention for children and adolescents in Asian schools: A systematic review. *Journal of Positive School Psychology*, 3(2), 155-174.
- Thompson, K. L., & Gullone, E. (2015). Prosocial and antisocial behaviors in adolescents: An investigation into associations with attachment and empathy. *Anthrozoös*, 28(2), 229-243.
- Wang, W., Han, L., Lu, Q., Lv, X., Liu, Y., & Wang, D. (2024). Research on the impact of the socio-educational environment on the academic performance of college students: the mediating role of study motivation. *Frontiers in Psychology*, 14, 1289064.
- Yousefi Afarashteh, M., & Rahmati, F. (2021). Investigating the relationship between mindfulness and character empowerment with students' happiness, *7th National Conference on Positive Psychology Updates* (pp. 50-78), Bandar Abbas, Iran.
- Zhang, Q., Kou, Y., Sun, X., Ji, Y., & Xie, X. (2018). The relationship between prosocial behavior and subjective well-being: A systematic review and meta-analysis. *Acta Psychologica Sinica*, 50(12), 1362-1377. doi: 10.6007/IJARBSS/v11-i6/10119
- Zohouri, M., Sabzali, M., & Golmohammadi, A. (2023). Ethical considerations of chatgpt-assisted article writing. *Synesis*, 16(1), 94-113.





- Liss, B. (2018). Hot media, technological transformation and the plague of the dark emotions: Erich Fromm, Viktor Frankl and the recovery of meaning1. *Explorations in Media Ecology*, 17(4). 379-392. doi: 10.1386/eme.17.4.379_1
- Mahavarpoor, F., Asadi, S., & Bakhshayesh, A. R. (2019). Development of Changes in Virtues and Character Strengths in Adulthood with Regard to Gender Differences. *Positive Psychology Research*, 5(1), 71-88. doi: 10.22108/ppls.2019.114202.1582
- McCrae, R. R., & Costa, P. T. (2003). *Personality in adulthood: A five-factor theory perspective*. Guilford Press.
- McGinley, M., & Carlo, G. (2007). Two sides of the same coin? The relations between prosocial and physically aggressive behaviors. *Journal of Youth and Adolescence*, 36(3), 337-349.
- Mikulincer, M., & Shaver, P. R. (2010). *Prosocial motives, emotions, and behavior: The better angels of our nature*. American Psychological Association.
- Nosrati, S., Sarfi, M., & Moosavand, M. (2023). Liquid love and continuation of A new love order. *Synesis*, 16(1), 114-132.
- Padilla-Walker, L. M., Carlo, G., & Memmott-Elison, M. K. (2014). Longitudinal relations between prosocial behavior and adolescent outcomes. *Developmental Psychology*, 50(8), 2254-2266.
- Papalia, D. E., Olds, S.W., & Feldman, R. D. (2004). Human development (D. Arab Ghahestani, et al., Trans.). Tehran, Iran: Roshd.
- Pascarella, E. T., & Terenzini, P. T. (2005). How college affects students: A third decade of research (Vol. 2). Jossey-Bass.
- Paya, A., & Ebrahimabadi, H. (2022). Our expectations of universities in the next few decades: Developments in universities responsibilities and functions. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 14(3), 9-48. doi: 10.22035/isih.2022.4784.4697
- Peterson, C., & Seligman, M. E. P. (2004). *Character strengths and virtues: A handbook and classification*. Oxford University Press.
- Revelle, W. (2016). Personality and ability. The Personality Project. <http://personality-project.org/readings-iq.html>
- Ruch, W., & Heintz, S. (2019). Humor production and creativity: Overview and recommendations. In S. R. Luria, J. Baer, & J. C. Kaufman (Eds.), *Creativity and humor* (pp. 1-42). Academic Press.
- Sabbar, S., Masoomifar, A., & Mohammadi, S. (2019). Where We Don't Know How to be Ethical; A Research on Understanding Plagiarism. *Journal of Iranian Cultural Research*, 12(3), 1-27. doi: 10.22035/jicr.2019.2243.2747

- Giddens, A. (1984). *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. University of California Press.
- Guerrero-Dib, J. G., Portales, L., & Heredia-Escorza, Y. (2020). Impact of academic integrity on workplace ethical behaviour. *International Journal for Educational Integrity*, 16(1), 2.
- Hesamifar, A. (2018). The Religious Ethics in Motahhari's Thought. *Science and Religion Studies*, 9(1), 77-97.
- Holzman, P. S. (1999). Personality. *Encyclopedia Britannica*.
- Hui, B. P. H., Ng, J. C. K., Berzaghi, E., Cunningham-Amos, L. A., & Kogan, A. (2020). Rewards of kindness? A meta-analysis of the link between prosociality and well-being. *Psychological Bulletin*, 146(12), 1084-1116.
- Jozzi, P., Ranjbari, M., Moradi, A., & Zarei, F. (2016). The Comparative Study of Psychological Well-Being, creativity and Positive Emotion in Evolution Stage of Middle Age and Adolescence. *Aging Psychology*, 1(3), 187-199.
- Khodapanahi, M.K., & Khaksar Boldaji, M.A. (2005). Relationship between religious orientation and students psychological adjustment. *Journal of Psychology*, 9(3), 310-320.
- Khormaei, F., Arbezi, M. (2021). The structural relationship of the morality of patience and the Students' academic achievement goals: The mediating role of locus of control. *Development Strategies in Medical Education quarterly*, 8(2), 41-51.
- Khosrojerdi, Z., Heidari, M., Ghanbari, S., & Pakdaman, S. (2021). The Effect of Character Strengths Training on Adolescents' Mastery Goal: The Role of Happiness. *Positive Psychology Research*, 6(4), 93-108. doi: 10.22108/ppls.2021.125165.1993
- Khosrojerdi, Z., Heidari, M., Ghanbari, S., & Pakdaman, S. (2021). The Effect of Character Strengths Training on Adolescents' Mastery Goal: The Role of Happiness. *Positive Psychology Research*, 6(4), 93-108. doi: 10.22108/ppls.2021.125165.1993
- Kohlberg, L. (1981). *Essays on moral development (Vol. 1. The philosophy of moral development)*. NY: Harper & Row.
- Komariah, N., & Nihayah, I. (2023). Improving the personality character of students through learning Islamic religious education. *At-Tadzkir: Islamic Education Journal*, 2(1), 65-77.
- Kuh, G. D., & Whitt, E. J. (1988). *The invisible tapestry: Culture in American colleges and universities*. ASHE-ERIC Higher Education Report No. 1. Association for the Study of Higher Education.
- Lee, J. (2014). Moral and character education in Korea. *Handbook of moral and character education* (Pp. 268-284). Routledge.
- Lickona, T., & Davidson, M. (2005). *Smart & good high schools: Integrating excellence and ethics for success in school, work, and beyond*. Character Education Partnership. Center for the 4th and 5th Rs/Character Education Partnership.



BIBLIOGRAPHY

- Arnett, J. J. (2000). Emerging adulthood: A theory of development from the late teensthrough the twenties. *American Psychologist*, 55(5), 469-480.
- Astin, A. W. (1993). *What matters in college? Four critical years revisited*. San Francisco, CA: Jossey-Bass.
- Attar, Sh., Nateghi, F., & Erfani, N. (2021). Assessment of the Content of Social Studies Textbooks Based on the Character Education Approach in Moral Education. *Ethics in Science and Technology*, 16(1), 43-50.
- Bandura, A. (1986). *Social foundations of thought and action: A social cognitive theory*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Bandura, A. (1997). *Self-efficacy: The exercise of control*. W H Freeman/Times Books/ Henry Holt & Co.
- Bandura, A. (2001). Social cognitive theory: An agentic perspective. *Annual Review of Psychology*, 52(1), 1-26.
- Barrett, B., & Martina, C.A. (2012). Towards a Non-Deterministic Reading of Pierre Bourdieu: Habitus and Educational Change in Urban Schools. *Policy Futures in Education*, 10, 249 - 262.
- Berkowitz, M. W., & Bier, M. C. (2004). Research-based character education. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 591(1), 72-85.
- Berry, D. R., Cairo, A. H., Goodman, R. J., Quaglia, J. T., Green, J. D., & Brown, K. W. (2018). Mindfulness increases prosocial responses toward ostracized strangers through empathic concern. *Journal of Experimental Psychology: General*, 147(1), 93-112.
- Bremner, J. G. (2017). *An introduction to developmental psychology*. John Wiley & Sons.
- Colby, A., Ehrlich, T., Beaumont, E., & Stephens, J. (2003). *Educating citizens: Preparing America's undergraduates for lives of moral and civic responsibility*. Jossey-Bass.
- Costa, P. T., & McCrae, R. R. (1992). Revised NEO Personality Inventory (NEO-PI-R) and NEO Five-Factor Inventory (NEO-FFI) professional manual. Psychological Assessment Resources.
- Eisner, E. W. (1994). *The educational imagination: On the design and evaluation of school programs* (3rd ed.). Macmillan.
- Farnam, A., & Madadzade, T. (2017). Effect of Positive Training on Positive Psychological States (Character Strengths) of Female High School Students. *Positive Psychology Research*, 3(1), 61-76. doi: 10.22108/ppls.2017.96495.0
- Ghasemi, M., & Karami, P.(2013). How to teach moral character effectively? *The 4th National Conference on Ethics and Life Manners*, Zanjan.

4. Establish partnerships with community organizations for service-learning opportunities
5. Develop assessment tools to measure character development outcomes

Future research could explore the long-term effects of character development programs on graduates' professional and personal lives, as well as investigate the potential differences in the character development across various academic disciplines and cultural contexts.

NOVELTY

This study contributes to the existing literature by:

1. Developing a comprehensive, empirically-based model for the students' character development in higher education, integrating empowering, personality, social, and ethical dimensions.
2. Providing a mixed-method analysis of the character development in the context of Iranian universities, offering insights that may be applicable to other cultural contexts.
3. Identifying specific strategies and environmental factors within universities that contribute to student character formation, which can guide policy and program development in higher educational institutions.
4. Proposing a holistic framework that balances academic knowledge with character development, addressing the growing need for ethically-minded professionals in an increasingly complex global environment.
5. Offering a nuanced understanding of how different aspects of the university environment (curriculum, teaching methods, extracurricular activities, and institutional culture) interact to shape student character.

CONFLICT OF INTEREST

Authors have declared no conflict of interest in the course of research or afterwards.





Qualitative findings corroborated the quantitative results, with experts emphasizing the importance of these four aspects in fostering the students' character development. The thematic analysis of interview data yielded three main themes:

1. Holistic approach to education
2. Integration of ethics across disciplines
3. Creating opportunities for reflective practice and experiential learning

Experts highlighted the need for a balance between academic knowledge and the character development, suggesting that universities should:

1. Incorporate ethics courses across all disciplines
2. Provide mentorship programs pairing students with faculty and industry professionals
3. Offer service-learning opportunities and community engagement projects
4. Foster a campus culture that promotes diversity, inclusivity, and ethical decision-making

Despite the gap between ideals and realities, Iranian universities have made progress in educating committed and ethically responsible youth compared to the past and other countries. However, challenges remain, including resource constraints and the need for faculty training in character education.

CONCLUSION

This research, by presenting a comprehensive model for the students' character development, emphasizes the university's key role in shaping students' personality and character. The findings can inform the design of educational, cultural, and social programs in universities to enhance the character.

It is recommended that universities develop effective strategies for nurturing student character by focusing on the four identified dimensions: empowering, personality, social, and ethical attitudes. This approach can contribute to educating a generation of graduates with high personal, social, and ethical skills, enabling them to integrate effectively into society and fulfill their impactful roles.

To implement these findings, universities should:

1. Revise curricula to include character development components
2. Provide training for faculty on integrating character education in their teaching
3. Expand extracurricular activities that promote ethical decision-making and social responsibility

45-60 minutes each, explored participants' views on character development in higher education and strategies for its enhancement.

The quantitative data were analyzed using SPSS (version 26) and AMOS (version 24) for descriptive and inferential statistics, including exploratory and confirmatory factor analysis, and structural equation modeling. Qualitative data were subjected to thematic analysis using MAXQDA software (version 2020), following Braun and Clarke's (2006) six-step approach.

The research propositions were formulated based on the literature review and preliminary findings, hypothesizing positive relationships between university environment factors and student character development dimensions.

FINDINGS

The results revealed that moral character significantly predicts the students' academic performance and the development of ethical and social virtues and attitudes. The data analysis identified four main dimensions in enhancing the students' character:

1. Empowering and virtue-oriented attitudes (including intellectual growth, mindfulness, and self-efficacy)
2. Personality attitudes (including extraversion, agreeableness, and conscientiousness)
3. Social attitudes (including novelty-seeking, harm avoidance, and active agency)
4. Ethical attitudes (including moral education, learning from experience, and cultivation of human values)

The quantitative analysis showed strong correlations between the university environment and the development of the students' character ($r = 0.72$, $p < 0.001$). The structural equation model demonstrated good fit indices ($\chi^2/df = 2.34$, CFI = 0.95, TLI = 0.94, RMSEA = 0.06, SRMR = 0.04), supporting the proposed model of the character development in higher education.

The factor analysis revealed that the university environment significantly influenced the character development through four key aspects:

1. Curriculum design and content ($\beta = 0.68$, $p < 0.001$)
2. Teaching methods and faculty mentorship ($\beta = 0.73$, $p < 0.001$)
3. Extracurricular activities and student engagement ($\beta = 0.65$, $p < 0.001$)
4. Institutional culture and values ($\beta = 0.70$, $p < 0.001$)



INTRODUCTION

Character, encompassing internalized values and habits, significantly influences individual behavior. Universities, as crucial social contexts, play a pivotal role in shaping the students' character through diverse interactions and situations. In recent years, there has been a growing global focus on ethics and promoting ethical behaviors. This trend is evident in the increasing number of published works on ethical behaviors and their relationship with other variables in the university environment.

The increasing complexity of organizations and the rise of unethical behaviors in work environments have highlighted the necessity of creating and maintaining an ethical work atmosphere for managers (Sabr, Masoumifar, & Mohammadi, 2019). Additionally, the expansion of virtual spaces and social networks has intensified ethical challenges such as cyberbullying and the spread of fake news (Sabzali et al., 2022). These developments have increased the importance of focusing on personal ethics in the current era.

This study aims to examine how universities help contribute the formation of the students' character and design a comprehensive model for the character development in higher education. The research addresses the following questions:

1. What are the key dimensions of the students' character development in higher education?
2. How do university environments influence the development of these character dimensions?
3. What strategies can universities implement to enhance the students' character development effectively?

METHODOLOGY


This study employed a mixed-method approach, classified as applied in terms of purpose and descriptive-analytical in nature. The data collection was done through both field and library studies.

For the quantitative phase, the statistical population consisted of undergraduate and graduate students from five major universities in Tehran. A stratified random sampling method was used to select 290 participants, ensuring representation across different academic disciplines. Data were collected using researcher-developed questionnaires based on existing literature and pilot studies. The questionnaire consisted of 60 items measuring various aspects of character development on a 5-point Likert scale.

The qualitative phase involved in-depth interviews with 15 higher education managers and experts, selected through purposive sampling. The interviews, lasting



Mokhber Dezfouli, H., Ghourchian, N., & Mohammadkhani, K. (2024). The role of universities in shaping students' character; Designing a model for developing empowering, personality, social, and ethical attitudes. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 16(2), 35-67. doi: 10.22035/isih.2024.4959.4821

 <https://doi.org/10.22035/isih.2024.4959.4821> URL: https://www.isih.ir/article_478.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>).

Research Paper

The role of universities in shaping students' character; Designing a model for developing empowering, personality, social, and ethical attitudes

Hamed Mokhber Dezfouli¹, Nader Goli Ghourchian^{2*}, Kamran Mohammadkhani³

Received: Nov. 19, 2023; Accepted: Feb. 20, 2024

ABSTRACT

University, as a crucial social context, not only facilitates continuous scientific experience but also plays a pivotal role in shaping students' character through diverse interactions and situations. This study aims to examine how universities help contribute the formation of students' character. This study employs a mixed-method approach (quantitative-qualitative). The quantitative phase involves a random sampling of 290 undergraduate and graduate students from Tehran universities, using researcher-developed questionnaires. Quantitative data are analyzed using statistical software. The qualitative phase consists of in-depth interviews with higher education managers and experts, analyzed through thematic analysis. Findings reveal that moral character significantly predicts students' academic performance and the development of ethical and social virtues and attitudes. The data analysis identifies four main dimensions in enhancing students' character: 1) Empowering and virtue-oriented attitudes (including intellectual growth, mindfulness, and self-efficacy); 2) Personality attitudes (including extraversion, agreeableness, and conscientiousness); 3) Social attitudes (including novelty-seeking, harm avoidance, and active agency), and 4) Ethical attitudes (including moral education, learning from experience, and cultivation of human values). The university's central role in creating an environment for interaction, learning, and growth of these attitudes is also highlighted.

Keywords: students' character, higher education, empowering attitudes, personality attitudes, social attitudes, ethical attitudes

1. Ph.D Candidate, Department of Higher Education Management, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

✉ mokhberh@yahoo.com

2. Professor, Department of Higher Education Management, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding Author

✉ n.ghourchian@srbiau.ac.ir

3. Professor, Department of Higher Education Management, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

✉ k.kamran@srbiau.ac.ir



- Rahbari, L., Longman, C., & Coene, G. (2019). The female body as the bearer of national identity in Iran: a critical discourse analysis of the representation of women's bodies in official online outlets. *Gender, Place; Culture*, 26(10), 1417–1437. doi: 10.1080/0966369x.2018.1555147
- Rouhi, Z. (2019). *Cultural history of The Body and Embodiment in modern Iran*. Tehran, Iran: Ensānshenāsi Press.
- Sadeghi, F. (2004). *Gender, Nationalism and Modernity in Iran; The first Pahlavi period*. Tehran, Iran: Qasidehsara Press.
- Sarfi, M., Sarfi, T., Aris, S., Zohouri, M., & Aeini, B. (2023). Religion and Migration: An Iranian Survey. *Migration Letters*, 20(S4), 470–480.
- Sedghi, H. (2020). *Women and Politics in Iran: Veiling, Unveiling, and Reviling*. New York: Cambridge University.
- Serajzade, H., et. al. (2012). The Effects of Social Network Supports on Family Life Satisfaction of Married Woman in Ardebil. *Cultural Studies & Communication*, 8(26), 27-51.
- Taherikia, H., et al. (2019). *The visual culture of worthy gender in Iran's sixties*. Tehran, Iran: Andishe-ye Ehsan.
- Varzi, R. (2006). *Warring Souls; Youth, Media, and Martyrdom in Post-Revolution Iran*. Duke University Press Books.
- Zokaei, M.S. & Amanpour, M. (2012). *An Introduction Cultural history of The body in Iran*. Tehran, Iran: Tisa Press,

- Kenarroudi, G., & Moradinia, M. J. (2022). Military Training in Military and Civilian Schools in the Pahlavi I Period. *Historical Study of War*, 6(1), 42-57.
- Khazaei, J., & Khazaei, S. (2019). Evolution in the Rituals of execution in the transition from the Qajar era to constitution and Pahlavi: from Terrible death to Zero Point torture. *Journal of Historical Researches of Iran and Islam*, 12(23), 83-104. doi: 10.22111/jhr.2019.4507
- Kheirandish, A., & Kavoozi, A. (2016). Effects of Coast Northern Factors Effective and Government. S.H.A 1300-1320 Gulf Persian. *Res Hist Med*, 5(4), 205-220.
- Maljoo, M. (2023). Naïve Rising: The conflict between the poor and the bureaucrats from 1309 to 1320 in Iran, Tehran, Iran: Cheshmeh Press.
- Menashri, D. (1992). *Education and the Making of Modern Iran* (E. Mosleh, & M.H. Badamchi, Trans.). Tehran, Iran: Hekmat-e Sina. (Original work published 1992)
- Moazami Goodarzi, S., Shahidani, S., & Savagheb, J. (2021). A Study of Fashion and Preening Components in Etellat-e-Banovan)Women's Information(Magazine (1957-1961). *Historical Researches*, 13(2), 93-112. doi: 10.22108/jhr.2021.128075.2172
- Moghadas, M. (2019). The Disciplinary Mechanisms of Creating a Normal Object in the First Pahlavi Era Based on Foucaultian Idea of Governmentality. *Political and International Approaches*, 10(4), 146-170.
- Mohammadi, M. (2021). *Clothing policies in the Qajar and Pahlavi period*. Tehran, Iran: Meshki.
- Moradi, F. (2023). *Body Politics in Iran: Clothing, Sexuality and Body*. *Sexuality & Culture*, 27(3), 1120-1139.
- Naeji, E. (2020). *The Female Body in Contemporary Iranian Romance Novels: Repression and Resistance*. Sydney: UNSW.
- Najmabadi, A. (2017). *Women with mustaches and men without Beards: Gender and Sexual Anxieties of Iranian Modernity* (A. Kamel, & I. Vaghefi, Trans.). Tehran, Iran: Tisā. (Original work published 2005)
- Nobahar, M. (2015). *Women's identity and politics; Analyzing the female body in the political discourse of the Islamic Republic* (MA Thesis). Babolsar, Faculty of Economic and Administrative Sciences, Mazandaran University.
- Okhovvat, A. (2010). *The kings two bodies (some consideration on the semiotics of body and power)*. Tehran, Iran: Khojasteh.
- Papli Yazdi, L., et al. (2017). *Archeology of sexual and gender politics at the end of the Qajar era and the first Pahlavi period*. Tehran, Iran: Negāh e Mo'āser.
- Rahbari, L., Longman, C., & Coene, G. (2018). *Kill me but make me beautiful': harm and agency in female beauty practices in contemporary Iran*. *Iran and The Caucasus*, 22(1), 50-60.



BIBLIOGRAPHY

- Aali, M. (2019). Reflection on the formation of the modern education system in Iran Based on relationships power - knowledge at the thought of Michel Foucault. *Journal of Educational Sciences*, 25(2), 5-22. doi: 10.22055/edu.2018.21527.2150
- Afari, J. (2009). *Sexual Politics in Modern Iran*. London, Cambridge.
- Amin, C. M. (2004). Importing "Beauty Culture" Into Iran in the 1920s and 1930s: Mass Marketing Individualism in an Age of Anti-Imperialist Sacrifice. *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, 24(1), 81-100. doi: 10.1215/1089201x-24-1-81
- Balslev, S. (2009). *Iranian Masculinities, Gender and Sexuality in Late Qajar and Early Pahlavi Iran* (L. Alinia, Trans.). Tehran, Iran: Haman.
- Baratlo, F. (2023). Genealogy of Homogenization of Modern Educational Spaces in Qajar Era Iran. *Historical Researches*, 15(2), 89-109. doi: 10.22108/jhr.2023.135668.2449
- Bozorgian, A. (2016). *Street Ideas; Writings about the city, body and daily life*. Tehran, Iran: Tisā.
- Cronin, S. (2014). *Anti-Veiling Campaigns in the Muslim World: Gender, Modernism and the Politics of Dress*. London: Routledge.
- Derenberger, L., & Kian, A. (2019). *Nation-state and construction of gender, body and sexuality: Iran, Turkey and Afghanistan*. Paris: Presses Universities de Provence.
- Farvardin, F. (2008). *Representation of Gender Ideology in Constitutional Discourse* (Master's Thesis). Tehran, Iran, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabai University.
- Ghareh, R., & Bastani, S. (2022). A sociological study of female embodiment concept in the press of the Second Pahlavi period: A case study of "Bidāri-ye Mā" magazine. *Journal of Iranian Cultural Research*, 15(4), 61-88. doi: 10.22035/jicr.2023.2769.3153
- Giddenz, A. (1991). *Modernity and Self-Identity* (N. Movafaghian, Trans.). Tehran, Iran: Ney.
- Hafezi, S. M., Najafzadeh, M., Khalili, M., & Eslami, R. (2021). Politicize suffering: An analysis of the transition from Qajri Ritual Power to Pahlavi disciplinary power. *Research Letter of Political Science*, 16(4), 49-80. doi: 10.22034/ipsa.2022.445
- Hosseini, M. (2021). The politics of body and the formation of women's jobs in the era of Reza Shah. *Tārikh-i Īrān*, 14(2), 155-177. doi: 10.52547/irhj.14.2.155
- Imani, A., & Ghasemi, A. A. (2016). Military Service Policymaking and the Process of Nationbuilding in Iran. *Political Strategic Studies*, 5(18), 35-66. doi: 10.22054/qps.2016.6797
- Kashani_Sabet, F. (2011). *Conceiving Citizens: Women and the Politics of Motherhood in Iran*. London: Oxford University Press.
- Kazemi, H., & Keshavarz, H. (2020). Control and Guidance of the Population Through Institutions and New Techniques of Governance in Iran (From Abbas Mirza to Reza Shah). *State Studies*, 6(24), 103-139. doi: 10.22054/tssq.2020.41016.685

FINDINGS

The research method used in all these researches, except for one case, has been qualitative method, and among them, a historical-descriptive method, discourse analysis, paleontology, and Foucaultian genealogy have been dominant. Other methods used are: representation, semiotics, ethnography, database, historical-comparative, phenomenology, quantitative-qualitative content analysis.

The main themes that most of these researches have addressed are gender, fashion and beauty, hijab and covering, especially with an emphasis on femininity in Iranian modernity. It seems that the weakness of the tradition of social and cultural historiography in Iran, as well as the heavy reliance on experimental data obtained from limited experimental fields, or the limitation of research to a specific time period, have made Iranian researchers tend to have less contextual and multidimensional analyzes of the category of the body and related policies. On the other hand, relying on ready-made problems in some researches sought similarity and homogeneity in research designs.

Also, researchers have often used the combined theoretical/conceptual methods and approaches. But according to the dominant approach, it can be said that the researchers who are working and producing works in the field of sociology and gender studies have been most interested in the field of body studies and politics in Iran.

CONCLUSION

Most of these studies have been trapped in a kind of macro narrative of Iranian modernity, and the relationship between politics and the body in Iran. Most of these researchers, with the "history from above" approach, consider only the activism of elites in these studies. Now that it is necessary to deeply understand the relationship between politics and the body in contemporary Iran, the identification and formations of numerous activists and of course, those who remain on the margins should also be included in the agenda of the study. In other words, it was a matter that had not been carefully researched in modernity studies in Iran on the one hand, and body studies on the other.

NOVELTY

This is a systematic review of the most important works and researches conducted in the field of body studies in social sciences in Iran during the last two decades.

CONFLICT OF INTEREST

Authors of this article have declared no conflict of interest in the course of research or afterwards.





INTRODUCTION

From the Naseri era until now, the body has always been the issue of disputes, conflicts and competition between social groups, political parties and different discourses in Iran. Despite this, studies of the body in general and the the relationship between the political system and the body in Iran in particular is a nascent field that has not received serious attention by academic circles. Also, due to reductionism in research tools and limited theories, these studies have not been able to achieve satisfactory results. In the present research, we will try to have a systematic review of the works and researches done in the field of body studies in social sciences in Iran during the last two decades. The purpose of such a study, in addition to summarizing and reviewing these researches, is to discover the neglected areas so that we can have an ideal capacity for a deeper understanding of the body as a cultural and social construct as well as politics in modern Iran. So we will look for answers to these questions: What were the main themes used in these studies? Where is the position of these researches in terms of problem-solving, study tradition and methodology, and what are their strengths and weaknesses? What are the main components that the findings of these researchers refer to? What suggestions can be made in this field of study?

PURPOSE

The aim of this article to systematically review the works and researches carried out in the field of body studies in social sciences in Iran during the last two decades. In addition to summarizing the approaches, methods, issues, and findings, and criticizing each of them, such a study can discover the neglected areas and provide an ideal capacity for a deeper understanding of the body as a cultural, social, and political construct in contemporary Iran. As such, in this research, we will seek answers to these questions: What were the main themes used in these researches? Where is the position of these researches in terms of problem-solving, study tradition and methodology, and what are their strengths and weaknesses? What are the main components that the findings of these researchers refer to? And finally, in the future, what suggestions can be made in this field of study?

METHODOLOGY

The systematic review method has been the key to evaluate and summarize the background of this research. The works we reviewed in the course included books, articles written and published by Iranian and foreign researchers in relation to the subject of politics and body studies in Iran over the last two decades. Articles and theses are identified by searching through scientific databases such as SID, MAGIRAN, ENSANI, NOORMAGS as well as Iran's scientific information database (Ganj) using keywords related to the base of body studies in social sciences. To analyze these texts, we used the qualitative content analysis method and in this process, researcher's self-review technique to check reliability, validity, conformability and the steps of screening were applied.



Review Paper

A systematic review of studies on body and politics in contemporary Iran

Mohammad Saied Zokaei^{*}, Maryam Amanpour²

Received: May. 10, 2023; Accepted: Sep. 23, 2023

ABSTRACT

From the Naserite era until now, the body has always been the issue of disputes, conflicts and competition between social groups, political parties and different discourses in Iran. Despite this, studies of the body, in general, the relationship between the political system and the body in Iran, in particular, is a new domain that has not received serious attention from academic circles in the country. The present article is a systematic review of the researches accomplished in this field over the last two decades. Such a study, in addition to providing an analysis of approaches, methods, issues, and findings of these studies, and reviewing the weaknesses and strengths of the existing research, can identify the neglected fields in this domain and lead to a deeper understanding of the issue of the body as a social and political construct in the contemporary Iranian society. As such, relying on the analysis of the content and themes of the available sources, we are looking for a systematic analysis of the problematic, study tradition and methodology of these studies. The findings show that the most basic problem of these researchers is to study the role and place of the body in the process of nation building and modernity in Iran, or the body as a factor of conflict between power (political sovereignty) and Iranian social groups and activists. Also, the tradition of sociology with two theoretical approaches, post-structuralist and structuralist, can be considered as the dominant approach in the studies of politics and the body in Iranian social sciences during the last two decades..

Keywords: study traditions, policy, systematic review, themes, body studies

1. Professor of Sociology, Department of Cultural Studies, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

* Corresponding Author

✉ zokaei@atu.acir

2. PhD Student of Political Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

✉ amanpour@atu.acir



Contents

**A Systematic Review of Studies on Body and Politics in
Contemporary Iran**

Mohammad Saeied Zokaei, Maryam Amanpour / 5

**The Role of Universities in Shaping Students' Character;
Designing a Model for Developing Empowering, Personality,
Social, and Ethical Attitudes**

*Hamed Mokhber Dezfouli, NaderGoli Ghourchian, Kamran
Mohammadkhani / 11*

**Interdisciplinary Mapping of Body of Knowledge-Based Agencies; A
Step Towards Understanding Entrepreneurial Agency**

*Zahra Behrouzazar, Ghanbar Mohammadi Elyasi, Mohammad Keyhani,
Zahra Arasti, Mahmoud Ahmadpour Dariyani / 21*

**A Theoretical Explanation of "Soft Power of Higher Education" in
International Relations Theories; Potential and Functions**

Hasan Jabbarinasir / 31

Law and Energy Interaction in Light of Interdisciplinary Studies

Hasan Yousofi, Seyyed Hossein Hosseini, Seyyed Mahdi Seyyedzade / 43

**Pseudo-Language in the Clothing System; Rethinking Linguistic
Mechanisms in the Clothing System Based on Saussurean
Structural Analysis**

Alireza Moradi / 49

Ecological Humanities

*Ewa Domańska / Translated by: Abbas Ahmadvand, Shahla Lajmorak
Ramechhari, Behnaz Keybakhi / 55*

Quarterly Journal of
Interdisciplinary Studies in the Humanities

Volume 16, Issue 2, Spring 2024

Director-in-Charge: Saeed Ghiasi Nadoushan, PhD

Editor-in-Chief: Hossein Ebrahimabadi, PhD

Publisher: Institute for Cultural, Social and Civilization Studies

Editorial Board

Manoochehri Abbas, Professor of Political Science, Tarbiat Modares University; **Abbas Ashrafi**, Associate Professor of Quran Sciences and Hadith, Allameh Tabataba'i University; **Morteza Bahrani**, Associate Professor of Political Thought, Institute for Social and Cultural Studies; **Saeed Beheshti**, Professor of Education Philosophy, Tarbiyat Modares University; **Micheal Cook**, Professor of Islamology, Princeton University; **Hossin Ebrahimabadi**, Associate Professor of Psychology, Institute for Social and Cultural Studies; **Hosein Mirzaei**, Associate Professor of Geography, Bonn University; **Magnsoud Farasatkah**, Professor of Higher Education Planning, Institute for Research and Planning in Higher Education; **Hadi Khaniki**, Professor of Communications, Allame Tabataba'ei University; **Reza Mahoozi**, Associate Professor of Science Philosophy, Institute for Social and Cultural Studies; **Mohammad Ali Mazaheri**, Professor of Psychology, Shahid Beheshti University; **Moahmoud Mehrmohammadi**, Professor of Curriculum Planning, Tarbiyat Modares University; **Hosein Mirzaei**, Associate Professor of Sociology, University of Tehran; **Mahdi Mohammadzade**, Professor of Art, Tabriz University of Art; **Fathollah Mojtabaie**, Professor of Religion, Tehran University; **Dariush Rahmania**, Associate Professor of History, Tehran University; **Mohammad Taqi Rahnamaie**, Associate Professor of Geography, Tehran University; **Mohammad Roshan**, Associate Professor of Private Law, Shahid Motahari University; **Ahmad Hossin Sharifi**, Professor of Philosophy, Imam Khomeini Education and Research Institute; **Mohammad Hadi Zahedi Vafa**, Associate Professor of Economy, Imam Sadiq University.

Referees of this Issue

Mohammadreza Kolahi, Assistant Professor of Sociology, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Soleiman Pakseresht**, Associate Professor of Sociology, Bu-Ali Sina University; **Mahdi, Reza**, Assistant Professor of Higher Education, Institute for Social and Cultural Studies; **Gholami, Reza**, Assistant Professor of Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Hoseini Moghadam, Mohammad**, Assistant Professor of Futures Studies, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Mahoud Hormozi**, Assistant Professor of Psychology, Department of Psychology, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Allame Tabataba'i University; **Hossein Ebrahimabadi**, Associate Professor of Education Philosophy, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Firoozeh Asghari**, Ph.D. in Higher Education, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Magnsoud Farasatkah**, Professor of Development of Higher Education Planning, Institute for Research and Planning in Higher Education; **Seyed Abdolamir Nabavi**, Associate Professor of Political Sciences, Institute for Social and Cultural Studies; **Gholamreza Madaniyan**, Assistant Professor of Law, Islamic Azad University, North Branch; **Elham Aminzadeh**, Assistant Professor in Law, University of Tehran; **Masoud Kosari**, Associate Professor of Sociology, University of Tehran; **Hamidreza Shaeiri**, Associate Professor of Linguistic, Tarbiat Modares University;

Indexing Databases



- For further information, please visit: www.isih.ir
- All rights reserved for publisher

Address:

No. 124, Momen Nejad St. (1st Golestan), Pasdaran Ave., Tehran, Iran

P.O Box: 1666914711

Tel: +98 21 22570719

Fax: +98 21 22570722

Email: journalsoffice@iscs.ac.ir

Website: <http://www.isih.ir>

62 **Interdisciplinary Studies in the Humanities**
Volume 16, Issue 2, Spring 2024

A Systematic Review of Studies on Body and Politics in Contemporary Iran
Mohammad Saeied Zokaei, Maryam Amanpour

**The Role of Universities in Shaping Students' Character;
Designing a Model for Developing Empowering, Personality, Social,
and Ethical Attitudes**
Hamed Mokhber Dezfouli, NaderGoli Ghourchian, Kamran Mohammadkhani

**Interdisciplinary Mapping of Body of Knowledge-Based Agencies;
A Step Towards Understanding Entrepreneurial Agency**
**Zahra Behrouzazar, Ghanbar Mohammadi Elyasi, Mohammad Keyhani, Zahra Arasti,
Mahmoud Ahmadpour Dariyani**

**A Theoretical Explanation of "Soft Power of Higher Education" in International
Relations Theories; Potential and Functions**
Hasan Jabbarinasir

Law and Energy Interaction in Light of Interdisciplinary Studies
Hasan Yousofi, Seyyed Hossein Hosseini, Seyyed Mahdi Seyyedzade

**Pseudo-Language in the Clothing System; Rethinking Linguistic
Mechanisms in the Clothing System Based on Saussurean Structural Analysis**
Alireza Moradi

Ecological Humanities
Ewa Domańska; Translated by: Abbas Ahmadvand, Shahla Lajmorak Ramechari, Behnaz Keybaki

